تذکرة الانقلاب

Ketabton.com

مقدمه، ویرایش و تعلیق

علی امیری

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکر الانقلاب

ملاّ فیض‌محمد کاتب هزاره

مقدمه، ویرایش و تعلیق: علی امیری

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکر الانقلاب

تألیف: ملا فیض‌محمد کاتب هزاره

مقدمه، ویرایش و تعلیق: علی امیری

نمونه‌خوانی و تطبیق: دکتر حفیظ‌الله شریعتی (سحر)

آرایش: بنگاه انتشارات کاوه

ناشر: بنگاه انتشارات کاوه، کلن ـ آلمان

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: نخست، جون ۲۰۱۳

قیمت: ۲۰ یورو

شماره‌های تماس:

تلفن: ۰۰۴۹ (۰۲۲۳۴) ۲۷۶۸۴۵

دورنگار: ۰۰۴۹ (۰۲۲۳۴) ۲۷۶۸۴۵

نشانی برقی: kaweh-verlag@gmx.de

حق چاپ محفوظ است

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست

یادداشت ناشر ۷
تذکرالانقلاب؛ ارزش و اهمیت تاریخی آن ۱۱
اسباب انقلاب افغانستان ۴۵
شورش و جنبش قبایل سمت جنوبی ۴۹
ظهور حبیب‌الله پسر هدایت‌الله معروف به سقاء و سید حسین ۵۱
حملهٔ حبیب‌الله و سید حسین بر کابل ۵۶
حملهٔ دوم پسر سقاء و داخل شهر کابل شدن تبعهٔ او ۶۰
خلع عنایت‌الله خان از امارت و تخلیهٔ ارگ ۶۶
تخلیهٔ ارگ و حرکت عنایت‌الله خان ۶۸
اظهار دین‌داری و کردار بی‌دینی اهالی شمالی ۷۰
شرح حال و امارت علی‌احم خان ۷۲
از امارت مأیوس شدن علی‌احمدخان ۷۹
اقدامات پسر سقاء و سید حسین در اجرای امور امارت ۸۲
تشکیل دوائر دولتی نمودن پسر سقاء و سید حسین ۸۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملاطفت و حمایت دولت انگلیس به اتباع خارجه ۸۹
اعلان محمد اسلم بلوچ و اعتلای بیرق سید مجذوب ۹۰
قتل لشکر پسر سقاء در شیخ‌آباد وردک ۹۳
وصول نامهٔ محمدنادرخان به پسر سقاء ۹۵
پاسخ پسر سقاء به صوابدید سردار محمدعثمان‌خان و حضرت‌ها ۹۸
عده‌ای از قشون را پسر سقاء به سوار موتر مأمور کردن در لهوگرد ۱۰۰
اسلحه و تفنگ خواستن پسر سقاء از اهالی کابل ۱۰۱
به جنگ اقدام کردن مردم تگاب ۱۰۲
عزم رزم کردن خود حبیب‌الله با مردم وردک ۱۰۵
قشون مامور کردن حبیب‌الله در ارغنده و میدان ۱۰۶
ضبط کردن محمد سرورخان بابا ۱۰۷
شبخون زدن جانب‌داران امان‌الله‌خان بر قشون میدان ۱۱۰
نتیجهٔ جرگه و کنگاش اهالی سمت مشرقی ۱۱۱
به ستوه آمدن مردم کابل و عزم دفع حبیب‌الله کردن‌شان ۱۱۸
تصویبات و تجویزات و ترتیبات اتّحاد و اتفاق آیات اهالی مشرقی ۱۸۳
تهیه و تدارک سید حسین‌خان نایب‌السّلطنه ۱۸۳
تمهیدات حبیب‌الله‌خان بر طبق پروگرام و تعلیمات دولت انگلیس ۲۰۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدتی این مثنوی تأخیر شد

جای شادی و خرسندی است که کتاب تذکرالانقلاب، واپسین اثر زنده یاد، مرحوم ملا فیض‌محمد کاتب هزاره، پس از سالها، اینک به زیور طبع آراسته می شود و در دسترس علاقه‌مندان به تاریخ کشور و آثار و نوشته‌های کاتب قرار می‌گیرد. نشر و چاپ این کتاب آرزوی بسیاری از بزرگان فرهنگی کشور ما بوده است و در نوشته‌های زنده‌یادان حسین نایل، غلام فاروق نیلاب رحیمی، استاد عبدالحی حبیبی، استاد غلام سرور همایون و استاد حبیب‌الله رفیع، مکرر به اهمیت این اثر اشاره شده و بر ضرورت طبع و نشر آن تأکید رفته است. جز حبیب‌الله رفیع که زنده است و دیر زنده بماناد، دریغ که جای بقیه این بزرگان اینک خالی است، اما جای بسی شکر و سپاس به درگاه خداوند کارساز بنده‌نواز است که آرزوی این بزرگان اینک صورت تحقق پذیرفته است و کتاب تذکرالانقلاب که نشر سپرده می شود.

ملا فیض‌محمد کاتب، در کتاب تذکرالانقلاب، به دور از سایه سانسور

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستگاهِ سیاسی، حوادث کوتاه دوران حکومت حبیب‌الله کلکانی و هرج و مرج اجتماعی و سیاسی آن زمان را با دقت و جزئیات و واقع‌بینی یک مورخ متعهد ثبت و به قید تحریر کشیده است. صراحت لهجه و نقد بی‌محابای او، کتاب را به یک نوع نقد روحیات اجتماعی اقشار مختلف جامعه اعم از موافق و مخالف و قشر روحانی و مردم عادی بدل کرده است. بدین ترتیب این کتاب علاوه بر معلومات تاریخی درجه اول آن، از لحاظ درک وضعیت و روحیات عمومی نیز حایز ارزش فراوان است.

همکاریهای گوناگون، دست به دست هم داد تا این کتاب جامهٔ طبع پوشید. از همه بزرگانی که ناشر را در انجام این خدمت یاری کرده است، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم. آقای رضا کاتب، از اعضای خاندان کاتب، توجه و علاقه‌مندی خاصی به نشر این اثر داشته و نسخهٔ عکسی خودش را که از آرشیف ملی تهیه کرده بود، سخاوتمندانه در اختیار ناشر گذاشت. جناب استاد معظم آقای دکتر حفیظ‌الله شریعتی (سحر) در نمونه‌خوانی و مقابله متن تایپی و خطی زحمت بسیار کشیده است. مشورتها و راهنمایی عالمانه و دلسوزانه‌شان در تمام مراحل نشر یاری‌رسان ناشر بوده است. برای ایشان نیز سلامتی و توفیق مزید، از بارگاه ایزد متعال طلب داریم.

چنانکه ویراستار محترم، هم یادآوری کرده است، قرار بود که این کتاب در سال ۱۳۹۱ نشر و به دست دوستان علاقه‌مند و مشتاق برسد. اما گرفتاری‌های ویراستار کار نگارش تعلیقات و مقدمه و اعمال علایم سجاوندی را به تأخیر انداخت، اما، بازهم از این حیث جای خوشحالی است که کار هرچند دیر آمد، درست آمد و اینک کتاب همراه با مقدمه خوب و عالمانه و توضیحات و تعلیقات مفید و مناسب به دست خوانندگان می‌رسد. از آقای علی امیری نیز به نسبت زحماتش در تقدیم و تعلیق و ویراستاری این کتاب مشکوریم. از بابت تأخیر به پیشگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگانی که بارها سراغ کتاب را گرفته‌اند و بی‌صبرانه انتظار آن را کشیده‌اند، عذر تقصیر داریم. اما شاید این تقصیر هم بی‌سبب نبوده است. اگر چه مدتی این مثنوی تأخیر شد، اما، «مهلتی بایست تا خون شیر شد».

بهار، ۱۳۹۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکرالانقلاب؛ ارزش و اهمیت تاریخی آن

کتابِ تذکُرالانقلاب، خاطراتِ روزنوشتِ ملا فیض‌محمدکاتب هزاره است که طی هفت ماه، در دوران حبیب‌الله کلکانی معروف به سقوی به نگارش در آمده و اغتشاش‌های مربوط به آن دوره را در بر می‌گیرد. جای خرسندی و شادمانی است که چنین میراثِ تاریخیِ مهمی از یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین دوره‌های تاریخی افغانستان، هرچند ناتمام، اکنون، در دست ماست و حدود هشتاد و دو سال پس از نگارش آن، اینک برای نخستین‌بار به نشر می‌رسد. بحث در بابِ تاریخ‌نگاری کاتب به‌طور کل و تذکُرالانقلاب به‌طور خاص مستلزم پژوهش‌های جدی و دامنه‌داری است که در این درآمدِ خُرد و کوچک نمی‌گنجد. درآمد حاضر، صرفاً از بابِ تذکر و به صورتِ گذرا، به نکته‌های زیر می‌پردازد:

- معرفی کتاب و دلیل ناتمامی آن؛
- منطق تاریخ نویسی کاتب؛
- اهمیت کتاب تذکر الانقلاب؛
- کارهایی که تا کنون در بارهٔ این کتاب شده است؛
- نشر کتابِ حاضر و شیوهٔ کار و تحقیق و آن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معرفی کتاب

تذکرُالانقلاب، رشتهٔ از یادداشت‌های روزانهٔ فیض‌محمد کاتب است و چشم‌دیدها و مشاهدات مستقیمِ او را از واپسین روزهای دورهٔ حکومت‌داری امیر امان‌الله خان و سقوطِ او، تا اندکی بیش‌تر از هفت‌ماه از دورهٔ نه ماههٔ امیر حبیب‌الله سقوی را در بر می‌گیرد. از نظرِ ساختاری و روایی، بخش نخست کتاب، حکم مقدمه را دارد و پی‌رنگی است که رویدادها و گزارش‌های بعدی بر زمینهٔ آن استوار می‌گردد. کاتب در این بخش به دنبالِ تبیینِ تاریخی بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌هاست؛ معایب نظام امانی را به روشنی تشریح نموده است و ریشهٔ بسیاری از خرابی‌ها و آشفتگی‌ها را در سوء رفتارها و کردارهایِ نسنجیده، نابخردانه و ناشایستِ کارگزارانِ حکومتِ امانی جست‌وجو می‌کند. این یادداشت‌ها از نظر زمانی هم‌زمان با وقوع انقلاب و تصرفِ کابل به دست سپاهیان حبیب‌الله‌خان سقازاده شروع می‌شود و حدود یک ماه و نیم پیش از آن‌که سپاهیان جنوب، کابل را به اصطلاح فتح کنند، به‌پایان می‌رسد. بدین‌سان کتاب تذکرُالانقلاب روایتِ ناتمامی است که آغاز دارد؛ اما پایان ندارد. آخرین جملهٔ که در نسخهٔ قلمی کنونی این کتاب به چشم می‌آید این است:«در روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الاول...». این لب‌فروبستنِ یک‌باره و قطعِ ناگهانیِ روایت نشان‌می‌دهد که حکایت هم‌چنان باقی است؛ اما نورِ قلم به‌خاموشی گراییده است و دیگر جوهرِسیاهِ قلمِ واقعه‌نگار، بر صفحهٔ کاغذ نمی‌چکد. واقعیت آن است که این بی‌فرجامی کتاب بیش از همه با ابهامی که بر واپسین سالِ زندگی کاتب سایه افکنده است، پیوند دارد. یادداشت های کاتب تا ۲۲ ربیع الاول ۱۳۴۸ ق. دوام یافته و قرار روایت عبدالحکیم رُستاقی در سکینةالفضلاء وفات او در ۱۶ رمضان ۱۳۴۹ اتفاق افتاده است. بنابراین، از ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۴۸ که کاتب عنان قلم را می‌کشد، تا روزی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

رخ در نقاب خاک پنهان می‌کند، یک سال و پنج ماه می‌گذرد. زندگیِ کاتب یکی از رازوارِترین زندگی‌ها در سراسرِ تاریخ‌نگاریِ زبان پارسی است. رمزگشایی زندگی او به همان میزان دشوار است که رمزگشایی آثارِ گران‌بهای او، که بسیاری از آن‌ها تا هنوز به چاپ نرسیده‌اند. این که در این ۱۷ماه بر این واقعه‌نگار فرزانه و مرد کتاب و نوشتن (کاتب) چه رفته است؟ آیا ادامهٔ حوادث را نوشت و فرصت پیدا نکرد که آن‌ها را به کتاب ضم نماید یا پیری و بیماری و سفر و سرخوردگی از حوادث مانع تکمیل این کتاب گردید؟ چندان روشن نیست. واقع این است که این دوره بسیار مبهم است. او پس از این چه نوشته است؟ این نوشته‌ها حفظ شده است یا نه؟ حسین نایل و نیلاب رحیمی احتمال داده‌اند که تتمه‌ی این کتاب در خلال یادداشت‌های کاتب موجود باشد؛ اما این احتمال‌ها صرف یک آرزو و ابراز امیدواری است و هیچ گونه منبع و سند تاریخی ندارند. کاتب در ذیل وقایع روز اول محرم، ضمن شرح ماجرای رفتن هیئت اعزامی حکومت حبیب‌الله کلکانی به هزاره‌جات، به شرح حال خود نیز اشاره می‌کند و در خلال شرح رویدادهای مربوط به هیئت اعزامی به سرکردگی نورالدین قزلباش، از خود به عنوان «نگارندهٔ به‌اجبارونده» یاد کرده و از بیماری و تب خود نیز سخن گفته است. در ذیل وقایع ۲۵ محرم از خشم و غضب حمیدالله برادر امیر حبیب‌الله کلکانی (سقوی) به هیئت اعزامی به هزاره‌جات سخن رفته و شرح لت‌و-کوب خودش، نورالدین و میرآقا را با زبانِ تلخ و دردناک بازگفت کرده است. برابر روایت کاتب، حمیدالله امر کرد: «که ایشان را به ضرب چوب خسته و افگار سازند و اگر نمی‌رند تیر باران کرده، اجسادشان را به دروازه‌ها آویزند. چنان‌که نورالدین و میرآقا و نگارنده را از سالون بالا فرود آورده، بیست و چهار تن از خون‌خواران قوم هودخیل افغان و دزدان کوهدامنی و کوهستانی که با پشت‌وارهٔ از چوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

درختِ آلو و بادام حاضر آورده بودند، دایره‌آسا، ایستاده، نخست نورالدین و بعد میر آقا را بر زمین غلطانیده، مرگانه چوب زدند. و نورالدین برای خدا گفته، میرآقا همین قدر به زیر چوب دو سه‌بار گفت که ما خدمت کرده‌ایم. و نگارنده که چوبی بر پیشانی خود خورده و ریشش تمام خون‌آلود شده بود در زیر چوب کلام «اللهم حرسنی بحراستک و احفظنی بِحفظِکَ» را از دعای ابوحمزه ثمالی حضرت سیدالسّاجدین خوانده، دیگر فریادی نکرده، دادی نخواست». کاتب در ادامه آورده که او توانِ حرکت را نداشته است. دکانداران چنداول او را بر چارپایی به منزل برده‌اند. او در ذیل وقایع روز جمعه ۲۷ محرم آورده است که به دنبال این لت و کوب خبر مرگش در چنداول، میان هزاره‌ها و قزلباش‌ها پخش و حتی از سررشتهٔ غسل و کفن او و تشییع جنازهٔ قومی و خبر کردن اهالی وزیرآباد سخن رفته است. در ذیل وقایع یک‌شنبه، ۲۰ صفر از احضار سران قزلباشان شیعه مذهب توسط تاج‌الدین رئیس بلدیه سخن رفته و آنان از بیم این که اگر کدام مسئله و موضوع مذهبی به‌میان آید، از کاتب طلبِ مدد و مشورت می‌کند و کاتب آنان را به فتوای امام ابوحنیفه و کتاب هدایه راهنمایی می‌کند؛ اما آنان از بیم و خوف، اصرار می‌کند که کاتب آنان را همراهی کند. کاتب می‌نویسد: «و نگارنده که توان حرکت نداشت به‌ایشان معاتبانه گفت که ای قوم نادانِ بی‌غیرت کتاب خود سنی‌ها را برده نمی‌توانید. پس در این مملکت چرا مقام گزیده، امرار حیات می‌کنید و مرا از بی‌غیرتی در چنین حالت تکلیف بردن و جواب گفتن می‌نمایید».

این اشاره‌ها نشان می‌دهد که کاتب ناتوان و بیمار بوده است و بی‌تردید تخفیف و تعذیبی که حکومت سقوی در حق او انجام داد، چنان‌که خود نیز تصریح می‌کند، او را دچار یأس و سرخوردگی و دل‌شکستگی بسیار کرده بود؛ اما آیا از این تاریخ تا هنگام وفات، کاتب همواره مریض بود؟ هنوز

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطلاعی دقیقی در دست نیست. آمدن محمد نادرخان، که در آن وضعیت ناهنجار، کاتب او را راه نجات می‌دانست، با خشونت‌ها و بدعهدی‌هایی که به‌خصوص با هزاره‌ها کرد، هم علی‌القاعده، نه تنها مایهٔ انبساط خاطر او نگردید، که یأس او را تشدید کرده است؛ اما به‌رغم درد و فجیعت، روزگار، قلم مردی مانند او را، که تاریخ را عبرت می‌دانست و زندگی‌اش را وقف نوشتن کرده بود، نبایستی از کار انداخته باشد. به‌احتمال زیاد و با توجه به اشاره‌های که به بیماری‌اش کرده است و احتمالاً سفر ایران، تذکرالانقلاب را ناتمام باقی گذاشته است.

مرحوم غبار گفته است که کاتب به منظور معالجه به ایران سفر کرد و پس از بازگشت از سفر، از دنیا رفت. اگر چنین باشد، بیماری او شدید بوده است و به‌خصوص با فرصت اندکی که تا وفات او داریم، احتمال این که او فرصت اتمام کتاب را نیافته باشد، بسیار است؛ اما ملا خود، نزدیک به دو هفته پیش از ماجرای سفر به هزاره‌جات، در شرح حالی از خود نوشته است:«در خلال حوادث فجیعت مورثی که رقم شده آمد، به عزم فرار از این مملکت که در حقیقت و نفس‌الامر مسکن دیوان خلق‌آزار و موطن و مقر گرگان آدم‌خوار و مکان جمعیت‌های آدم‌نمایان از خدا و رسول بیزار و به‌هوای نفس گرفتار است، یک هزار روپیه تهیه، آماده کرده، به دل تصمیم دادم که اگر لطف خداوند یار و موقع حرکت میسر گردد، با پسر خود راه مفری برگرفته، از ایذاء و آزاری چنگال و دندان سباع ضار نجات یابم» (وقایع روز ۱۷ ذیحجه، نسخه قلمی، ورق ۱۰۵). کاتب یادآوری می‌کند که پول مذکور را درعروسی پسرش مصرف کرده و مقروض نیز شده است. از این بابت اظهار خوشی می‌کند و می‌افزاید که «امید که به توفیق او تعالی سبب فرارم نیز به سهل‌ترین وجهی میسر گردد» (همان). صرف نظر از معالجه و بیماری، کاتب نیتِ دوری از یار و دیار و عزیمتِ هجرت از

(c) ketabton.com: The Digital Library

هوای مسکنت زده و آغشته به فساد و ستم کابل را داشته است. بیماری و پیری و دل‌شکستگی‌های ناشی از آشوب و اغتشاش و احتمالاً سفر و فرصت اندکی که تا مرگ نویسنده داریم، امید اندکی از به‌فرجام رسیدن این اثر باقی می‌گذارد.

چنین می نماید که توفیق رفیقِ کاتب نشد و بی‌مهری‌های روزگار و تنگناهای زندگی، کاتب را، رخصت و فرصت نداد که این اثر را به فرجام رساند؛ اما حتی اگر این کتاب تمام می‌شد، باز هم سنتی را که کاتب بنیان‌نهاده است یک سنتِ همواره گشوده و ناتمام خواهد بود: این واقعه‌نگار خُرده‌نگر و خِردگرا چشمانِ دانا و بینایِ تاریخ در حوزهٔ زبانِ فارسی است و هرگز در این حوزهٔ تمدنی کسی هم‌سنگِ او نبوده و نیست که خُرد و ریزِ وقایع گذشته را با چنین دقتی بنگرد و بنگارد و بر سیاهی‌ها و تباهی‌های عصر خود شهادت دهد. شهادت بر زمانه مستلزم آگاهی از زمانه است و سرشت این آگاهی، آگاهی مدام است و دفتر آگاهی از زمانه را هیچ گاه نمی توان بست؛ افق این آگاهی همیشه باز و بنابر این پیوسته ناتمام خواهد بود.

منطق تاریخ نگاری کاتب

فیض‌محمد کاتب هزاره، بی‌تردید چهرهٔ استثنایی و برجسته در تاریخ‌نگاری معاصر است. هیچ نویسندهٔ جدید در تاریخ معاصر افغانستان از آثار او بی‌نیاز نیست. با این وجود جایگاه، موقعیت، سبک و منطق تاریخ‌نگاری او به‌شدت مبهم و ناشناخته مانده است؛ چنان‌که باید، مورد بررسی و توجه قرار نگرفته است. این در حالی است که درک آثار کاتب مستلزم درک و شناخت شخصیت و تفکر او، و بنابراین درکِ منطق تاریخ‌نگاری او است. کاتب یک تاریخ‌نویس است؛ تاریخ نویسی که سبک

(c) ketabton.com: The Digital Library

و منطق خاص خود را در تاریخ‌نگاری داشته است. درک موقعیت او به منزلهٔ تاریخ‌نگار و کشف منطق تاریخ‌نویسی او کمک می‌کند که مدخلی برای فهم آثار و نوشته‌های او، به خصوص کتاب تذکرُالانقلاب فراهم آید.

کاتب، به‌حجم آثار و نوشته‌هایش و دقت در گزارش مطالب و به‌خصوص خرده‌نگاری و توجه به جزییات و ثبت و ضبط فاجعه با تمامی ابعاد و اجزایِ آن، مشهور است؛ اما کم‌تر به این نکته توجه شده است که او واپسین نمایندهٔ تاریخ‌نویسی خردگرا در حوزهٔ زبان پارسی است که خرد و عقلانیت را به ضابطه و معیار تاریخ‌نگاری مبدل کرده است و با تحلیل علی و معلولی تاریخ و تبیین رویدادهای تاریخی بر پایهٔ ضوابط بخردانه، مشعل خردگرایی دوران زرین تاریخ اسلام را، درست، در دورانی بر افروخت که اندیشه‌های خردگرا به هبوط مطلق مبتلا شده بودند و انقطاعِ فرهنگی و فروپاشیِ تجربهٔ تاریخی، بر همه جا سایه گسترده بود. کاتب، بر افروزندهٔ نورِ خرد در میانهٔ دو تاریکی و پیوندِ گذشته و آینده در عهد انقطاع است. می گوییم «میانه دو تاریکی»، چون او به دنبال هبوط خردگرایی و دوران دیرآهنگ زوال عقلانیت در تاریخ‌نگاری که از مرگ عطاملک جوینی تا روزگار خود او، سده‌هایی را در بر می گیرد، دست به نگارش تاریخ برد، اما به جای تقلید و تکراری که از عهد مغول تا روزگار او سکهٔ رایج بود، با بازگشت به سنت خردگرایی، سنت تاریخ نویسی خردگراییِ بیهقی را تجدید کرد. پس از او، نیز، با شیوعِ تقلید از ایدئولوژی‌های اروپایی، که البته محمودطرزی را می‌توان یکی از نمایندگان آن دانست، تاریخ نویسی افغانستانی در چاه ویلِ رمانتیسمِ خام و ناشیانهٔ خاستگاه‌گرایی هبوط کرد و امکان هرگونه تأمل در سرشت واقعیتِ سیاسی و اجتماعی را از کف داد. در میان این دو دورهٔ تاریک و آغشته به انحطاط و اوهام، کاتب یک میان پردهٔ عقلانی را به نمایش در می آورد و برای مدتی مشعل خرد و اندیشهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

خردگرا را در تاریخ‌نویسی بر می افروزد. تاریخ‌نویسی پیش از کاتب بسته دام «تقدیر» بود و تاریخ‌نگاری جدیدِ پس از او، در سودای تجدد، در چاه ویلِ «ایدئولوژی»های خاستگاه گرا، هبوط کرد و به جای آگاهی از زمانه و روزگار، تاریخ را مکان اوهام و ایدئولوژی‌ها(آگاهی کاذب) ساخت. ابو الفضل بیهقی، عطاملک‌جوینی و کاتب هزاره، تاریخ‌گزاران روزگار و زمانهٔ خود شان بودند و در سرشت آنچه که می‌نوشتند، تأمل نیز می‌کردند؛ اما تاریخ‌نگاری ناسیونالیستیِ متأخر، چرخش از واقعیت‌های دهشتناک موجود به گذشته‌های طلایی تخیلی است و این سقوط در دام باستان‌گرایی مبتذل، خود چیزی جز نشانهٔ نابودی حس و شعور تاریخی نیست. این که هنوز منطق و موقعیت کاتب درک نشده است، خود نشان آن است که انحطاط تاریخی حاکم بر وضعیت کنونی ما بسی جدی‌تر از آن است که روشنفکر کنونی، که در گذرگاه تنگ عافیتِ ناپُرسایی و نیندیشایی جاخوش کرده است، بتواند درکی از آن داشته باشد. برای درک این موقعیت ناگزیر از اشارهٔ اجمالی به سنت تاریخ نگاری در دوره اسلامی هستیم.

تاریخ نگاریِ اسلامی در دو تا سه سده‌یی نخست، برشالوده‌هایی الهیاتی استوار بود. کتاب تاریخُ الرسُل و الملوک نوشته امام ابوجعفر محمدبن‌جریر طبری، شیخ و استاد مورخان اسلامی، در عین‌حالی که یک تاریخ است، یک کتاب الهیات و فقه و حدیث نیز است. ابوجعفر طبری، خود از متکلمان و مفسران برجستهٔ روزگار خود بود و در تاریخ‌نگاری به اسلوبِ او، خداوند یگانه عامل مؤثر در تاریخ است و تمامیِ رویدادها با کلکِ مشیتِ او رقم می‌خورد. تاریخ درامی است که یگانه نقش مؤثر را در آن خداوند بازی می‌کند. جهان آغاز و پایان دارد. همه‌چیز از خداوند آغاز می‌شود و به خداوند پایان می‌یابد. با آن‌که در دوران‌های بعدی، با

(c) ketabton.com: The Digital Library

استوارشدن شالوده‌های فلسفی، مبنای تازهٔ در تاریخ نویسی به‌وجود آمد که از آن به سنت تاریخ‌نگاری عقلانی یاد می‌کنیم، تاریخ‌نویسی بر پایهٔ الگوی طبری کماکان رهروان خاص خود را داشت و در قرن هشتم حافظ و مورخ معروف، ابن‌کثیر دمشقی الگوی طبری را در اثر مفصل خود «البدایة والنهایة» به کار بست.

باری، با ترجمه اندیشه‌های خردگرای یونانی، تأملِ فلسفی تا حدودی به شالودهٔ تأمل تاریخی و اجتماعی بدل شد. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، نویسندهٔ کتاب‌هایی چون مروجُ الذهب و التنبیه و الاشراف، نخستین کسی بود که تاریخ نگاری را بر معیارها و ضابطه‌های خردگرایی استوار کرد. این اندیشه با ابوعلی مسکویه رازی در اثر سترگِ او، تجاربُ‌الامم گام‌های استواری را پیموده و سرانجام در ابن خلدون به نقطه‌ی اوج خود رسید و ابعادِ اجتماعی و تجربی پیدا کرد.

اندیشه‌های خردگرا در حوزهٔ زبانِ پارسی نیز راه خود را باز کرد. نخست فردوسی با نامهٔ نامور خود، شاهنامه، خرد را به معیاری برای تأمل در سرشت تاریخی و اجتماعی جامعه خود بدل کرد و در قرن ششم خواجه ابوالفضل بیهقی در تاریخ نامدار خود، خرد را چونان ضابطه و معیاری در تبیین تحولات تاریخی به کار بست؛ اما جریان تاریخ‌نگاری پس از بیهقی، مسیری را که با اتکا به خرد آغاز شده بود، رها کرد. به‌سخنی دیگر، پس از بیهقی کسوفِ خردگرایی در تاریخ‌نویسی آغاز گردید و اندیشهٔ تاریخی راه زوال پیمود و به‌خصوص در عهدِ مغولان دچارِ هُبوط و انحطاط گردید. این درآمد کوتاه گنجایشِ آن را ندارد که بتوانیم زوالِ اندیشهٔ تاریخ‌نگاری خردگرا را در حوزهٔ زبان پارسی، توضیح دهیم؛ اما به‌اجمال می‌توان یادآوری کرد که مورخان و تاریخ‌های پسین هم از سادگیِ زبان و روانی لفظ و غنای معنا فاصله می‌گیرد و هم «بخت» و

(c) ketabton.com: The Digital Library

«اتفاق» و «تقدیر» را به عنوان مفاهیم و مفردات اصلی وارد دستگاه اندیشه‌گی و مفهومی خود کرده و از ضابطه‌های خردگرایانه دور می شوند. احتمالا یگانه استثنا در این میان، نه از حیث لفظ که از حیث مبنای تاریخ‌نگاری، تاریخ جهانگشای جوینی، نوشته عطا ملک جوینی از تاریخ نگاران عهد مغول در سدهٔ هفتم است. بعد از میان پرده جوینی انحطاطی که پیش از او آغاز شده بود، روند تصاعدی پیدا کرد و در فاصلهٔ حدود هفت قرنی که از مرگ عطاملک جوینی تا تولد فیض‌محمد کاتب هزاره سپری می‌شود، تاریخ نگارِ چشم‌نوازی را نمی بینیم که راهی را که بیهقی گشوده بود، ادامه دهد. کاتب در پایان سدهٔ نوزدهم و در آغاز قرن بیست در جامعهٔ با مناسباتی به‌شدت فیودالی افغانستان تاریخ می‌نگارد؛ اما تاریخ‌نویسی او در عین حال تجدید مطلعی در اندیشه خردگرا و بازگشت به سنت عقلیِ تاریخ‌نویسیِ خردگرا در تاریخ اسلام نیز هست. این که در این اواخر کاتب به لقب افتخارآمیز «بیهقی معاصر» خوانده شده است، خود بایستی نشان آن باشد که کاتب با نوشته‌های پرشمار خود منطق تاریخ نگاری خردگرا را به کار بسته و چونان بیهقی تاریخ را عبرت می‌دیده و در صدد تدوین تاریخ در خور خردمندان برآمده است. هرچند که بنا به گفتهٔ مک‌چزنی، کاتب پژوهِ معاصر امریکایی، این تشبیه را می توان بر عکس نیز کرد و «به‌جای این که کاتب را بیهقی معاصر لقب بدهیم بهتر است بگوییم که بیهقی کاتبِ سده‌های میانه بوده است». کاتب در جای جای نوشته های خود، اشاره‌های پر اهمیتی به دیدگاه خودش می کند و به آنچه که می نویسد چونان رویداد «ممکن» می اندیشد که در عین حال امکان جلوگیری از آن نیز وجود دارد. اندیشیدن به تاریخ چونان امر ممکن و نه چونان سرنوشت «محتوم و مقدر» و التفات به نقش امر جزئی در ساخت تاریخ و آگاهی تاریخی، تنها ممکن است که از یک شالودهٔ تاریخی بخردانه و

(c) ketabton.com: The Digital Library

عقلانی برخیزد. باز سازی این منطق مجال و فرصت بیشتر از حد این درآمد مختصر را می طلبد، اما به اجمال به این نکته اشاره می کنیم که کاتب رویداد های تاریخی بی شماری را که روایت کرده است، هیچ گاه به «قهر طبیعت» و «خشم خداوند»، یا «کلک تقدیر» حواله نداده است. بلکه، او، در ورایِ رویداد های فاجعه بار، خشم سلطان و جهل انسان و زوال معنا و فروپاشی اخلاق را می دیده است و به خصوص به پیوند «اخلاق» و «سامان سیاسی»، چنانکه پایین تر در ارزیابی همین کتاب خواهیم دید، عنایت تام داشته است و بدین گونه، دگرگونی های سامان سیاسی را با رفتار آدمی پیوند زده است. کاتب، بدین سان، به لحاظ منطق تاریخ نگاری، دریک موقعیت یگانه و استثنایی قرار می‌گیرد. او تاریخ نگار دوران انحطاط و در عین حال احیا کنندهٔ سنت خردگرایی در تاریخ نویسی است و تبیین تحولات تاریخی بر پایه ضابطه‌های خرد را سرلوحهٔ کار خود قرار داده است. آثار کاتب به‌خصوص سراج التواریخ و هم‌چنین تذکرالانقلاب را تنها با توجه به شالوده‌هایی اندیشگی و مبانی فکری آن می توان درک و فهم کرد. تحلیلِ تاریخ‌نگاریِ کاتب بدونِ ارجاع به جریانِ اندیشهٔ خردگرا که در عهدِ زرینِ فرهنگِ اسلامی تدوین گردید، ممکن نیست و شاید به‌همین سبب است که اکثر نویسندگانِ معاصر از تحلیلِ آثار کاتب عاجز مانده‌اند.

اهمیت کتاب تذکرالانقلاب

دو استاد روسی و آمریکایی، آقایان دکتر الکساندر شکیراندو و دکتر رابرت مک‌چزنی، کسانی هستند که سکهٔ فضلِ تقدم اهتمام به کتابِ تذکرالانقلاب به‌نام آنان ضرب شده است. اما از آن‌جا که آن‌ها در ادامهٔ سنتِ شرق‌شناسی نمی‌توانسته‌اند به منطق گفتار کاتب توجه کنند، امکان

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن را نداشته‌اند که از تحلیل ظاهری اُمور فراتر روند. و به‌همین سبب اهمیت این کتاب را تنها در داده‌های تاریخی آن تقلیل داده و دریافتی از تأمل کاتب در سرشت امرسیاسی، در چارچوبِ رویکرد خردگرایانه، پیدا نکرده‌اند (به‌جزئیات کار این دو پایین تر اشاره خواهیم کرد). اما واقع این است که تذکُرالانقلاب اهمیت خود را بسی بیش از داده‌های تاریخی خود، مدیون اشارت‌های سیاسی خود است؛ نکته‌ی که تاکنون کم‌تر مورد التفات بوده است و ما قصد داریم که در حد گنجایش این مقدمه به آن اشاره کنیم.

کتاب تذکُرالانقلاب، تنها گزارش دست اول یک مورخ دانا و بینا از رویدادهای سیاسی یک دوران سرنوشت‌ساز نیست؛ بلکه نگاه یک «رجلِ سیاسی» و تاریخ‌نگارِ دارای اندیشه سیاسی به این تحولات نیز هست. بدین‌روی، تذکرالانقلاب چیزی بیش از یک گزارشِ دست اول است و افزون بر گزارش رویدادها، بیان‌گر تأمل خردورزانه در سرشت امر سیاسی است و دیدگاه‌های سیاسی او را، نیز، بازتاب می‌دهد. کاتب را می‌توان، به حق، مورخ اعظمِ فاجعه و انحطاط دانست؛ اما، در این میان، هرگز اثری نمی‌توان یافت که در سطحِ تذکُرالانقلاب، هبوط معنوی و تاریخی و انحطاط اخلاقی و سیاسیِ جامعه و مردم افغانستان را بازگو نماید. تذکُرالانقلاب، آیینه‌ی تمام‌نمایِ خودِ واقعی ماست و به‌روشنیِ تمام، ما را آن‌گونه که هستیم به ما نشان می‌دهد. کاتب اهل هیچ ایدئولوژی نبود و هیچ موضع مذهبی، قومی یا زبانی نداشت. از این‌رو در کتاب خود سهم همه را ادا کرده است. او تصویری از سیمای معنوی و اخلاقی مردمی که اکنون به تقلید از ایدیولوژی‌های خاستگاه‌گرا، خود را دارای «فرهنگ پنج هزارساله» می‌خواند، ترسیم کرده است که با گذر نزدیک به یک قرن هنوز از نگاه‌کردن به آن وحشت می‌کنیم. برای مثال، به این فقره، در ذیل وقایع روز دو شنبه ۱۹ ذیقعده توجه کنیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«در این روز، به ساعت نُه صبح یک نفر مهاجر از قوم وزیری را، از تبعهٔ امان‌الله خان، که دست‌گیر شده بود، در سر چوک به دارِ سیاست کشیده، دو تن را هدف تیر تفنگ و هلاک و پانزده نفر را لای و لجن به رو مالیده، در بازار گردش داده، تشهیر نمودند. و در حین گردش منادی ندا می‌کرد که: هر که به روی پادشاه اسلام و خادم دین رسول‌الله تیغ خلاف از غلاف کشد، چنین دچار و گرفتار افتضاح و رهسپار عبرت می‌شوند. و بر ایشان قرار هر واحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن کرد که تا بمیرند، غذای شبانه روز شان همین باشد» (نسخهٔ قلمی ورق ۷۳).

این قطعه انتقاد نیست، بیان واقع است. اما، آنجا که کاتب پای داوری شخصی‌اش را به قضایا دخیل می‌سازد، لحنِ او انتقادی و اغلب تند و گزنده است، نیشِ زهرآگینِ نقد او، اما، همواره سرد است و درون‌مایه‌ی عقلی و منطقی دارد. این نثرِ سرد و بی‌طرفانه‌و در واقع رویکرد منثور، یکی از برجسته‌ترین بُعدِ رویکردِ انتقادی اوست که او را از بسیاری از فرهیختگانِ دنیای پارسی که عمدتاً رویکردِ منظوم به جهان دارند، متمایز می‌کند. همین بیان سرد و منثور، به کلام او قدرتِ تخریبی و سنجش‌گریِ بسیار بالا داده است. او از حضرت‌های شوربازار به عنوان «رهزنان دین، و دزدان ایمان و مخربِ مملکت» نام می‌برد و در خصوص مردم جنوبی و مشرقی نیز قضاوت تلخ و دردناک، و در عین حال تند و بی باک، دارد: «عموم افاغنه، نه دین دارند و نه ایمان و نه عهد دارند و نه پیمان، خصوص در صورتی که حضرت شیرآقا در میان ایشان باشد و ایشان را اغواء کرده به قتل و غارت هدایت کند» (تذکر، نسخهٔ قلمی، ذیل وقایع ۲۵ ذیحجه، ورق ۱۱۴). کاتب در سراسر اثر خود، از هبوط معنوی و اخلاقی جامعه به عنوان بسترِ اصلی نابسامانی‌های سیاسی یاد می‌کند و بدین‌سان یکی از معدود

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده‌های اهل دیانت است که نقش عوامل اجتماعی، اخلاق (فضیلت‌های مدنی و نه احکام شرعی) و آگاهی را در سامان سیاسی برجسته می‌کند. او در ذیل وقایع پنجشنبه ۲۴ صفر می‌نویسد:

«و هم در این روز، یک نفر زن از اهالی چهاردهی که یک نفر از فساق سقایی او را برده، حامله ساخته و به دست آمده بود، مرد را ملک محسن والی امرِ دار کشیدن نموده، زن را حکم کرد که تا وضع حملش در توقیف‌خانه بوده، پس از وضع حملش با طفلش هلاک شوند. و قاضی، هلاکِ طفل را خلاف شرع گفته، مورد عتاب والی گردید. و مخاطب شد به اینکه هر چه من حکم می‌کنم هر چند در شریعت نباشد باید تصدیق نمود، نه تکذیب» (تذکر، ورق ۱۸۰).

اگر به یاد بیاوریم که اصلاحات امانی با بهانه‌گیری‌های اهل شریعتِ قشری محکوم به تعطیل شد، و اینک والیِ که با شعار انفاذ شریعت و «خدمت‌گزاری دینِ رسول الله» بر اریکهٔ ولایت تکیه زده است، با صراحت بیان می‌دارد که حکم من حتی اگر در شریعت نباشد، باید تصدیق گردد، گزارش کاتب معنادار تر می‌شود. معنای این سخن، تاجایی که به اخلاق عمومی جامعه باز می‌گردد، آن است که در صورتی که مقتضی موجود باشد، می‌توان با هر بهانهٔ، و حتی بدونِ بهانه، برای شریعت اشک تمساح ریخت و موجب بربادی یک ملت و برهم خوردن نظم اجتماعی شد؛ اما وقتی که مانع مفقود باشد باید قاضی شرع نیز حکم شریعت را با فرمان والیِ خادم دین رسول‌الله تطبیق دهد. جامعهٔ که دیروز بر اثر اغوای ملای‌لنگ، به نام دفاع از قرآن و شریعت، سپاه جراره تشکیل می‌داد، و اکنون در تقدم حکم والی بر حکمِ شریعت، به سکوت پناه برده است، نمی‌تواند چیزی جز هرج و مرج، در زندگی اجتماعی خود نصیبی داشته باشد. بدیهی است که از نظر کاتب خروج از این وضعیت تنها با مالکیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان‌ها بر دین و وجدان شان ممکن است و کاتب در این اثر و دیگر آثار خود تولیتِ عالمانِ دینیِ نابخرد و فتنه‌جو و به تعبیرِ خودش «ملانمایانِ شیطان نما» را بر دین و وجدان عمومی، و آن‌گاه استفاده از آن چون نان متاعی به سود منافع سیاسی شان را، سخت مورد نکوهش قرار داده و هر نوع خردستیزی را با منطقِ روشن، مستند و مستدل تقبیح کرده است.

جایگاهِ تاریخیِ کاتب زمانی به درستی قابل فهم خواهد بود که سنتِ جعل و تحریف در تاریخ‌نویسیِ جدید، در عهد ناسیونالیسم، مورد تأمل قرار گیرد. تاریخ‌نویسی جدید افغانی، قربان‌گاهِ خرد و قتلِ عام رویدادهایِ واقعی است و به دشواری می‌توان رد پایِ خردگرایی و واقع‌گرایی در آن پیدا کرد و پی گرفت. در این نوع تاریخ‌نویسی «ملت» یگانه «قهرمانِ» واقعی است و هر آن‌چه که از جنس خوبی است از جمله «استقلال»، «صداقت»، «صبر و مقاومت»، «شجاعت» و «فرهنگ» همه به او تعلق دارد. نگاهِ خردگرا و رئالیستی کاتب، اما، هالهٔ قدسی رمانتیسمِ تنیده‌شده در دور سر«ملت قهرمان افغانستان» را می‌زداید و هبوط اخلاقی و معنوی مردم را به نحو دهشت‌ناک و بی‌سابقه، به‌نمایش در می‌آورد. هیچ کسی از دمِ تیغ قلم کاتب در امان نیست. تمام اقشار مختلف مردم افغانستان، از مشرقی و جنوبی تا کوهدامن و شمالی، از کارگزارانِ حکومتیِ رشوت‌خوار و باج‌گیر تا تاراجِ لباس و درآوردنِ کفش از پای مسافران، از ملانمایان جاهل و متنفذین و سرانِ معامله‌گر تا سوء استفاده‌گران از دین و کوچی به سود سیاست و قدرت، همه و همه را با شجاعت و صراحت بی‌مانند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. این است که این اثر را فراتر از گزارشِ روزمره، دفترِ تأملی در بابِ سامان سیاسی و نقد اخلاق و رفتار عمومی، مبدل می‌کند.

کاتب مانند مؤرخانِ سلف، ضمن گزارش رویدادهای تاریخی، به دیدگاه‌های سیاسی خود نیز اشاره‌های پر معنایی دارد. این اشاره‌ها در

(c) ketabton.com: The Digital Library

موارد‌ی از کتاب تذکرالانقلاب نیز جسته جسته خود را نشان می‌دهد. او، در داستان زوال و انحطاطی که روایت آن را برعهده گرفته است، ریشه مشکلات را در «اقدامات سوء امیر امان‌الله خان و وزرای خوان او» نهفته می‌داند و در نقد این سیاستِ امیر و عمال حکومتِ او می‌نویسد: «در سیاستِ مُدن، ترک شیوه و شأن مدینهٔ فاضله که رئیس آن جزء کریمهٔ «اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم» محسوب است، گفته، طریق ریاست یکی از انواع مدن شش گانهٔ جاهله چون: ۱. مدینهٔ ضرورت ۲. مدینهٔ نزالت ۳. مدینهٔ خست ۴. مدینهٔ کرامت ۵. مدینهٔ غلبت و ۶. مدینهٔ حریت پیش گرفت» (تذکر الانقلاب، نسخهٔ قلمی، ورق اول). خطاست اگر کسی اشاره به آیت «اولوالامر» در گفتار کاتب را به تفسیر قشری آن که سکه رایج در اندیشه سیاسی اهل شریعت است، باز گرداند. مدینهٔ فاضله و مُدن مضادهٔ آن که مدینه‌های شش‌گانهٔ جاهله را تشکیل می‌دهند، از اصطلاحات و میراثِ فارابی است و کاتب اگر نه به فارابی، بی‌تردید به ابوعلی‌مسکویه رازی و نصیرالدین طوسی نظر داشته است. بحث بر سرِ این نیست که تجدید فلسفه سیاسی قدیم در عمل چه اندازه ممکن بوده است و یا اینکه شخص کاتب را تا کدام پایه می‌توان تداوم این شیوه از اندیشه دانست. اما نفس اینکه او «امرسیاسی» را در چار چوب مفاهیم فلسفهٔ سیاسی (و نه فقه سیاسی یا شریعت‌نامه‌نویسی) تحلیل می‌کند - صرفِ نظر از امکان و وقوع آن، می‌توان اندیشه سیاسی او را شکلی از خردگرایی دانست که ما در جای دیگر از آن به «دولتِ عقل» تعبیر کرده‌ایم. بدین‌سان، کاتب از یک «اُولوالامرِ عقلانی» و نه شرعی سخن می‌گوید و پیامدهای اصلاحات سیاسی امان‌الله را با محک نقادی‌های عقلانی سنجش می‌کند. اُولوالامر، در واقع عقل است و پیروی از آن نه یک دستورِشرعی، که یک ضرورتِ عقلی و سیاسی است. عقلِ فرمان‌روایِ برینِ دنیای آدمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، اما این عقل بیش از آن‌که خصلتِ استعلایی داشته باشد، دارای بعدِ تجربی است و از خلالِ تاریخ‌نمایان می‌گردد. اسنادی در دست نداریم که نشان دهد کاتب با اندیشهٔ سیاسی مدرن آشنا بوده است، اما وقتی که او امر سیاسی را در چارچوب مفاهیم فلسفهٔ سیاسی کلاسیک اسلامی می‌ریزد، می‌توان پی برد که منظور او از مشروطه‌خواهی نیز دولتِ خرد است، که البته تفسیر عقلانی از شریعت نیز در آن جای برجسته دارد. اگر این گزارشِ عبدالحی حبیبی درست باشد که «از یک ورق مکتوبِ خطی وزارت، در بارِ امانی معلوم می‌شود که او (کاتب) را به کتابت هیئتی مقرر کرده بودند که در آن مولوی واسعِ قندهاری و بدری‌بیک، قوانین مملکت را طبق موازین شرعی می ساخت»، می‌توان گفت کاتب نخستین گام‌ها را به مدد خردگرایی اسلامی، در راستای عرفی‌کردن نظام حقوقیِ جامعه برداشته بوده است. می‌دانیم که عهد امانی آغاز تدوین قوانین عرفی است و در زمان امانی، کشور قوانین مدون نداشت تا آن را، هیئتِ یاد شده، شرعی کند. آن‌چه را که حبیبی شرعی‌کردن قوانین خوانده است، در واقع عرفی‌کردن شرع است و شناخته‌شده‌ترین شکل این عرفی‌کردن، تبدیل احکام شریعت به مجموعه‌های حقوقی است. این‌جا مجال بازکردن این بحث وجود ندارد، فقط به اجمال همین قدر اشاره می کنیم که خوانندهٔ تذکرالانقلاب به‌درستی در می‌یابد که نقادی کاتب از نظام امانی و واقعیت عینی اصلاحات او، در چارچوب اندیشهٔ سیاسی اهلِ شریعت جای نمی‌گیرد، با مفردات و مفاهیم آن‌ها انجام نشده است و درون‌مایهٔ عقلی و تجربی دارد، و درست به همین دلیل گفتیم که اولوالامر را در نوشته کاتب نباید به معنای رایج آن در تداول اهل شریعت و اندیشه سیاسی شرعی فهمید، بلکه به مدد مفرداتی که کاتب در تاریخ‌نگاری و نیز، در مقامِ نقد نظام سیاسی امانی و حبیب‌الله به کار گرفته است، می توان منظور او را از

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولوالامر به درستی درک کرد و در این صورت چنانکه گفتیم اولوالامر به یک مفهوم شرعی که یک مفهوم عقلانی و به معنای اولویت خرد خواهد بود.

نقادیِ ملای لنگ (واژه نقادی را باید دربارهٔ ملایِ لنگ گذشته و ملای کور زمانِ حال با تسامح به کار برد) از اصلاحاتِ امانی، از آن‌جا که به دردِ محکوم‌کردن می‌خورد، تاکنون جدی گرفته شده است. اما واقع این است که در برابر منطق «ملاعبدالله لنگ منگلی»، منطق «ملا فیض‌محمد کاتب هزاره» نیز وجود دارد. کاتب اهل اجتهاد بود و کوشش کرد که در محدودهٔ امکانات خود راهِ تأمل در سرشت سامان سیاسی و مألا مسیر مسدود اندیشیدن را بگشاید، اما به دلیل فقرِاندیشگی که از آن روزگار تا اکنون بر ما حاکم است، اجتهاد و خردگراییِ او امکان اندیشیدن نیافت و به محاقِ فراموشی رفت. کاتب، پیش‌تر از این در نوشته‌های دیگرش، از جمله سراج‌التواریخ، تاریخ‌نویسی را به مجالی برای تأمل در سرشت امر سیاسی مبدل کرده بود، و با ضابطه‌های که از فلسفهٔ سیاسی کلاسیک اسلامی در دست داشت، طرحی را برای نظام سیاسی دلخواه خود در افکنده بود. در جلد چهارم سراج‌التواریخ، در اشاره به حکومت امیر حبیب‌الله خان، توصیفی از انحطاط و تباهی نظام سیاسی ارائه می‌کند که به موجبِ آن، امیر «از هلوعِ تن‌آسایی و راحت‌طلبی و عیش‌دوستی، امورِدولت و ملت و سیاست مُدن و داددهی و غورسی واحیای حقوق واماتهٔ بواطیل و بازپرس جور و ستم رعیت را ترک کرده، به عیش و عشرت گرایید و مهامِ سلطنت را به کف کفایت سردار نصرالله‌خان و... نهاده و هر سری از خدمهٔ حضرات ایشان سالاری و هر دری از منسوبان ایشان درباری شده» است. کاتب، شرحی تکان‌دهندهٔ از بطالتِ امیر، که علاوه بر بازی‌های کودکانه و خوشگذرانی‌های غیرمسئولانه «با زنان ماهرویِ حوریه‌وش و سروقدان

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیمین‌ساق دلکش، شب و روز در عمارت شاهی می‌گذرانیده، آورده است؛ شرحی که جز هبوط معنوی و اخلاقی و در نتیجه فرو ریختنِ شالوده‌های سامان سیاسی، پی آیندِ دیگری بر آن متصور نیست.

کاتب، به‌منظور نقد این وضعیت باز هم به فلسفه سیاسی کلاسیک متوسل می‌گردد و عجیب است که با آن همه سرمایهٔ که او از دانشِ فقهی، حدیثی و شرعی دارد، در نقد نظم سیاسی امیر حبیب‌الله، هیچ‌گاه به ضوابط و معیارهای شرعی، که سنتِ رایج میان اهل شریعت است، تمسک نمی‌جوید. این اشارهٔ او بسیار پرمعنا است: «وچون شمهٔ از حالت سیاست و حکومت حضرت والا در حیّزِ تذکار آمد لازم آورد که مجملی از مدنیتِ غیرفاضله که ضد و مخالف مدنیت فاضله که مراد از آن خلافت خلفای راشدین است رقم گردد، تا مطلعین این تاریخ بدانند که مدنیتِ عصر حضرتِ والا کدام یک از مدنیت غیرفاضله بوده است». نقد نظام سیاسی با معیارهای خرد و عقلانیت و نه آداب و رسوم یا شریعت، نه تنها حجت موجه خردگرایی کاتب است، بلکه نشان دهندهٔ دیدگاه سیاسی او، و اینکه او تاریخ را موقعیت برای تأمل در امر سیاسی می دیده، نیز است. به نظر می‌رسد شرح کاتب از مدینه‌های غیرفاضله (جاهله، فاسقه و ضاله) ناظر است به فصل سوم از مقالتِ سوم کتاب اخلاق ناصری، نوشتهٔ خواجه نصیرالدین طوسی و برخی تعابیر خواجه مانند مدینه احرار (مدینهٔ جماعیه) عینا در عبارت کاتب تکرار شده است. البته، کاتب تنها از منظر فلسفه سیاسی کلاسیک سامان سیاسی روزگار خود را نقد نمی‌کند، بلکه چنان‌که در پیش یادآوری کردیم، کاتب در سنتِ خردگرایی گام بر می‌دارد و خرد شالودهٔ نظری تاریخ نگاری او را نیز تشکیل می‌دهد. تذکرُ الانقلاب، نیز استمرارِ این سنتِ خردگرا و آمیخته به تأمل و اشاراتِ عقلانی است و مخصوصا نقد و سنجشِ او از اخلاقِ عمومی را باید به مثابهٔ تأملِ عقلی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروپاشی سامان سیاسی درک و فهم کرد.

در پیوند با آن‌چه که گفته شد، یعنی تأمل در سرشت نظام سیاسی، این نکته قابل توجه است که این کتاب گزارشی از دوران آشوب و اغتشاش و در واقع دوران خ قدرت است و به حد کافی به اقوام مختلف کشور، مجال تبارز منطق سیاسی شان را می‌دهد. به بیان‌روشن‌تر، تذکُرالانقلاب، تنها گزارشی از شورش و آشوب همراه با داوری‌ها، تحلیل ها و دیدگاه هایی مؤلف نیست، پرسش از خلاء نظامِ سیاسی و فروپاشیِ اجتماعی نیز هست و بنابراین گزارشی زندهٔ است که منطقِ سیاسی و اجتماعی مختلف را در دروانِ آشوب نیز به نمایش در می‌آورد. اشاره به منطق سیاسی گروه‌های درگیر، گرچه در ذات خود پیش از آن‌که صرفا تتبع تاریخی باشد، نشان دهنده تأمل در سرشت امرسیاسی است؛ اما، از آن‌جا که منطق‌های مختلف سیاسی در افغانستان تا هنوز مخرج مشترکی نیافته است، تذکُرالانقلاب به یک معنا توضیحِ وضعیتِ کنونی نیز هست و از بسیاری جهات منطقِ سیاسی زمانِ حالِ ما را که بر بنیاد بی‌خردی استوار است، روشن می‌سازد. پرداختن به منطقِ آشوب و درکِ منطقِ سیاسی از آن‌رو مهم است، که منطق‌های سیاسی گوناگون و حتی متضاد همواره در افغانستان سرکوب یا انکار شده‌اند. این سرکوب و انکار در حالی صورت می‌گیرد که وجود این منطق‌های متفاوت، رویکردها به امرسیاسی را در افغانستان نیز متفاوت ساخته و دوست و دشمن را درونی و به‌قسمی صورت‌بندی کرده که زمینه هر گونه اجماعِ ملی بر امرسیاسی را، در افغانستان ناممکن ساخته است. خواندن این کتاب بی‌تردید نسل جدید را در درک واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی کنونی نیز عمیقا یاری می‌رساند و به‌خصوص نبود برداشت واحد از امر سیاسی را برای نسل کنونی قابل درک می‌سازد. در ذیل وقایع اول صفر فرمانی از امیر حبیب‌الله کلکانی را، به یکی از سران اقوام کوچی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

درج کرده است که از این بابت می تواند قابل توجه باشد. از جمله در این فرمان آمده است: «این خادم دین محمدی صلعم، از شما خرسند و رضامند می‌باشم لهذا به فرمان هذا، رضامندی خود را به شما ابلاغ نموده می‌خواهم که آتیا هم خدمات برگزیدهٔ برای دین مبین نموده، رضامندی حضرت باری‌تعالی و رسول مقبول و این خادم دین را برای خود استحصال نمایید. شمایان به اتفاق قومی خود بالای مردم هزاره می‌روید که از اطاعت پادشاه اسلام گردن‌کشی نموده‌اند. هر قریه و دهِ شان را که تصرف کردید از خود شما اقوام است که ملک و مالِ شان را به شما به طور بخشش از حضور اعطاء شده، تا اجر دارین نصیب تان گردد» (تذکر، نسخهٔ قلمی، ورق ۱۵۸). اما لشکر جنوبی و مشرقی که قبلا زیر لوای ملایِ لنگ برای دفاع از شریعت اجتماع کرده بود، اکنون به هیچ‌وجه رهگرای اتفاق و اتحاد نیست و برای گرفتن پاداش و انعام از حکومت حبیب‌الله کلکانی، باهم مسابقه گذاشته‌اند. این سپاهیان جرارِ شریعت را نه دین به راه راست استوار می‌تواند و نه هیچ مرام سیاسی آنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در برابر منطق «قتل هزاره و اجر دارین» که حبیب‌الله کلکانی پیش می‌کشد، سپاهیان مشرق و جنوب، نمونهٔ تمام عیاری از «فقر منطق سیاسی» است. فقر منطق سیاسی اما، خود منطقِ سیاسی ایجابی است و درست به همین دلیل است که سپاهی که دیروز با شعار «دفاع از شریعت» ملای لنگ، امان‌الله‌خان اصلاح‌طلب را فراری داده بود، این بار با شعار «ننگ افغانیتِ» محمد نادرخان، «خادم دین رسول الله» را، بعد از عهد و پیمان و امان و قرآن، در چمن حضوری سلاخی کردند. ترکمن‌هایی که به تحریک امیر بخارا از کابل عمل می‌کنند، و هزاره‌های ناقلین شمال و هزاره‌های اسماعیلی و سید نادرشاه کیانی نیت خاص خود را در جنگ دارند. در جبهه بامیان و شیخ علی هزاره‌های اهل سنت، دچار تذبذب و دو دلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند و بخش اهل سنت قوم نیک‌پای یک چندی با لشکر سید حسین همراهی می‌کند. این آشوب و فروپاشیِ اخلاقی را تنها می‌توان به مأخذ تنوع منطقِ سیاسی که خود عین بی‌منطقی است، تبیین کرد؛ وضعیتی که تا کنون چندان تفاوت نکرده است. بدین سان، تذکُرالانقلاب فقط بیانی از سرگذشتِ دیروز ما نیست، تصویر زندهٔ دنیایِ امروز ما نیز هست. در جبههٔ غرب و کوتلِ اُونی هزاره‌های بهسود و دای‌زنگی قرار دارد. کاتب، که خود، بیش‌ترین تماس و بیش‌ترین امید را از این جبهه دارد، معتقد است که بیعتِ آنان به حکومت جدید کابل، آنان را درگیرِ یک جنگِ طولانی با افغان‌ها(اقوام پشتون) خواهد کرد. این برداشت واقع‌بینانه است. اما، علاوه برآن می‌توان گفت که طرح‌های سیاسیِ اصلاحیِ امیر امان‌الله‌خان، حداقل در قشر منورِ هزاره که کاتب نمونهٔ برجستهٔ آن است، در دوردست‌ها، امیدواری‌های تازهٔ خلق کرده بوده است و انگیزهٔ حمایت، از امان‌الله‌خان را در این کورسوی آینده نیز باید جست‌وجو کرد. حداقل، حمایت شخص کاتب و تلاش او برای برپای‌داشتن جبههٔ اُونی را، به رغم تلاش‌های عناصر چون نورالدین‌خان قزل‌باش و نادرعلی‌خان بن‌سلطان علی خان بن‌سردار شیرعلی‌خان جاغوری، باید این گونه فهمید. کاتب خود کوشیده است که به‌دور از تعلق خاطر شخصی، منطق جبههٔ اصلی هزاره‌ها را باز سازی کند، بدین‌روی، او در حد ممکن، اسناد، فرامین و مکتوباتِ مبادله‌شده در جریان جنگ را به میزان زیادی درج اثر خود کرده است. از جمله در ذیل حوادث روز دوشنبه ۲۱ صفر، مناظرهٔ یک اسیر هزاره را با شخص امیر حبیب‌الله کلکانی آورده است که از جهات مختلف می‌تواند قابل توجه باشد و پرتوی بر منطق سیاسی دو طرف بیفکند.

در واقع، منطقِ سیاسیِ متضادی که کاتب، در این اثر ترسیم کرده است، به اندازه داده‌های تاریخی در این اثر مهم است. هشت‌دهه، بعد از مرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاتب، هنوز نخبه‌گان سیاسی و روشنفکران افغانی نتوانسته‌اند که یک ایده‌آل سیاسی پدید آورند که اگر ثبات سیاسی جای خود را به جنگِ سیاسی می‌دهد، این جنگ بر مبنای ارزش‌ها باشد و نه غرایز. و درست همین نکته است که این اثر را برای امروز واجد اهمیت منحصر به‌فرد می‌سازد. از آن قطبی‌سازی و شکافِ سیاسی دوران امانی و کلکانی مردم و نخبه‌گان سیاسی درافغانستان تا کنون چه راهی را پیموده است؟ این ظاهرا پرسشی است که پاسخ چندان مناسبی نیافته است. یکی از ویژگی‌های کنونی فاصله‌گیری ادبیاتِ سیاسی از واقعیتِ سیاسی است. امروز، ما با ترمینولوژی‌های برساخته‌یِ چون «وحدت ملی»، «حکومت ملی» و «ملت واحد افغانستان» به گونهٔ صحبت می‌کنیم که گویی برداشت یگانه از امرسیاسی در کشور وجود دارد و این برداشت شالودهٔ حیات سیاسی ما را به عنوان یک ملت تشکیل، می‌دهد. این ادبیات، اما، از آن‌جا که با واقعیتِ سیاسی فاصله دارد و آن را با مفاهیمِ کاذب سرکوب می‌کند و نادیده می‌گیرد، دشواری‌های کنونی گنگ و بیان‌ناپذیر، می‌ماند. بسیاری از سر گشتگی‌های کنونی ریشه در همین فقدان ادبیات مناسب دارد. مشکلاتِ واقعی را با ادبیات جعلی تبیین‌کردن، همان عاملی است که مباحث نظری امروز را به بن‌بست رسانده است. در این میان تذکرالانقلاب تنها اثری است که نه تنها می‌تواند نوری بر این صحنهٔ تاریک بپاشاند، بلکه در ضمن گواهی است بر اینکه، وضع هنوز بر همان منوال است که بود.

کارهایی که تا کنون در مورد تذکرالانقلاب صورت گرفته است:

کتاب تذکُر، ۸۲ سال قبل به‌نگارش درآمده است و بخشی از مجموعهٔ میراث مکتوب کاتب بود که توسط هیئت مرکب از عبدالله‌شادان و عبد الحی حبیبی و حسین نایل، در سال ۱۳۵۸ از خانواده و ورثهٔ کاتب برای آرشیف ملی افغانستان خریداری گردید. درهمان سال‌ها(۱۹۷۹-۱۹۸۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

محقق روسی، الکساندر شکیراندو، که دربارهٔ سرنوشت جلدهای چهارم و پنجم سراج‌التواریخ تحقیق می‌کرد، به این اثر برخورد و به نقش او در تبیین رویدادهای متأخر افغانستان واقف شد. او این اثر را به‌عنوان یک تحقیق علمی زیر نظر پرفیسور دکتر یوری‌گانکوفسکی، رئیس سابق بخش افغانستان در فرهنگستان علوم روسیه، دکتر گ. ف. گیرس و دکتر و. ای. عیسایف به‌روسی ترجمه نمود و توسط دفتر مطالعات شرقی، در مسکو به نشر رساند. مقدمه و تعلیقات این اثر با عنوان «نا گفته‌های در باره تذکرُالانقلاب نوشتهٔ ملافیض‌محمد کاتب‌هزاره» توسط عزیز آریان‌فر به پارسی ترجمه شده است. تعلیقات این محقق روس، برای خوانندهٔ افغانی، حاویِ هیچ نکته‌یِ تازهٔ نیست. مقدمه او نیز شامل زندگی نامهٔ کاتب، معلومات کتاب‌شناختی و بحث روی اهمیت اثر حاضر است. در خصوص معلوماتِ کتاب‌شناختی و زندگی نامهٔ، او از یک منبع تازه، یاد می‌کند که نسبتا مهم و قابل توجه است. این منبع تازه شخصی است به نام امیر محمد اسیر که در لیسهٔ حبیبیه، در مضمون‌های تاریخ و ادب، شاگرد کاتب بوده است. قرار گفته شکیراندو «در سال‌های پسین، امیر محمد اسیرکه در میان روشنفکران افغانستان به نام دکتر اسیر معروف است، مشاور علمی موزهٔ ملی در کابل بود. به گونه‌یِ که روشن گردید، او زندگی نامهٔ آموزگار خود، فیض‌محمد و بستگان او را خوب می‌دانست» به‌موجب روایت دکتر شکیراندو، این آقای اسیر بوده است که با علی‌محمد فرزند کاتب دیدار کرده و از دست نوشته‌های کاتب در نزد او با خبر شده است. شاید، به‌تشویق و اطمینان آن‌ها بوده است که چندی بعد علی‌محمد، آثار مکتوب کاتب را به آرشیف ملی واگذار می‌کند. اما از این نکته به نسبتِ تازه که در گذریم، سهو و خطاهای خُرد و ریز در گزارش محقق روسی کم نیست. او سفر کاتب به ایران را در سال ۱۹۳۰ دانسته است و مرگ او را در ۳ مارچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۹۳۱ که برابر است با ۱۶ شوال ۱۳۴۹. با این حال او گفته است که «کاتب نزدیک به دو سال در آن‌جاپایید. با بازگشت به‌میهن، چندی در کابل زیست و سرانجام در ۱۶ شوال ۱۳۴۹ در گذشت». از آغاز سال ۱۹۳۰ تا مارچ ۱۹۳۱ یک سال و نیم هم نمی‌شود چه‌طور او دو سال در ایران پاید و بعد در کابل زیست و بعد درگذشت. اما، او ملتفت است که تاریخِ وفات و محل دفن کاتب میان نویسندگان افغانستانی محل مناقشه است. دیدگاهِ غرجستانی و عزیزالدین وکیلی فوفلزایی را هم در مورد تاریخ وفات کاتب می آورد که جالب است. به موجب این روایات نه تنها تاریخ وفات ملا متفاوت گزارش شده است، بلکه محل دفن او نیز از دامنه کوه خواجه‌صفا روی تپهٔ میرزانصیر گرفته تا بالاجوی چنداول و دامنه کوهِ علی‌آباد، گزارش شده است، و جای شگفتی است که مردی که با خونِ قلم، بسی حوادث تلخ و خونین را ثبت جریدهٔ عالم کرد و تاریکی‌های بسیاری را با فروغ نوشته‌های خود روشن نمود، بر یک سال اخیر زندگی‌اش چه ابهام سنگین و گمنامیِ دردناکی سایه افکنده است. اما، در ارزیابی‌های الکساندر شکیراندو، چنان‌که یاد آوری شد، نکتهٔ اصلی آن است که استاد روس به داده‌های تاریخی اثر، اهمیت در خور قایل است، اما نتوانسته است که به ایده‌های سیاسی آن التفاتی پیدا کند.

دکتر رابرت‌مک‌چزنی، کاتب پژوه نامدار آمریکایی، در دههٔ نود این کتاب را از روی متن روسی ترجمه کرده و تحت عنوان «کابل زیر آتش؛ یادنگاری‌های فیض‌محمد از حوادث ۱۹۲۹»، در سال ۱۹۹۹ در ایالات متحده آمریکا به نشر رسانده است. مک‌چزنی قراری که خود در مقدمه آورده است، پانوشت‌های غیر ضروری و نه چندان مهمی متن روسی را حذف وکتاب را به چهاربخش به قرار ذیلِ دسته‌بندی کرده است:

بخش اول: تسخیر کابل توسط تاجیکان؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخش دوم: افزایش استحکام و مقاومت تاجیک‌ها؛
بخش سوم: حبیب‌الله و هزاره‌ها؛
بخش چهارم: غیبت نادرخان و مذاکرات هزاره‌ها؛

هم‌چنین، مک‌چزنی مطالب زیادی را هم به صورت پاورقی و هم به صورت شرح و تفسیر و توضیح حوادث در متن کتاب افزوده است. البته، وی در این کار کمالِ دقت را به خرج به داده و هرگز افزوده‌های خود را با متن کاتب خلط نکرده است. مک‌چزنی، نام کتاب را نیز تغییر داده و در واقع بر مبنای روزنگاری‌های کاتب یک اثر جدید پدید آورده است. شرح و توضیح او پیرامون رویدادهای مندرج در کتاب، اغلب واجد نکته‌های توضیحیِ مفید و اشارات اجمالی به مواضع سیاسی کاتب است. کاتب، چندان شیوه و سبک یک‌سان در نگاشتن این کتاب به کار نبسته است و خواننده اهل تأمل ضرباهنگ حوادث را، به‌خصوص در بخش‌های آخرِ کتاب، احساس می‌کند. از این رو درثبت تاریخ ماه و سال، به‌خصوص تاریخ‌های میلادی، دچار سهوهایی شده است و مک‌چزنی در توضیحات خود این گونه اشتباهات را به‌درستی تصحیح کرده است. منابع زندگی نامهٔ او علاوه بر منبع‌های شکیراندو، بر منابع تازه‌تری مانند «نژاد نامهٔ افغان» نیز استوار است. اما در یک ارزیابی کلی، می‌توان گفت که مک‌چزنی نیز، پیوند آشوب و اعتشاش را با تأمل در سامان سیاسی در این اثر جدی نگرفته و در نتیجه از ابعاد سیاسی آن تا حدودی زیادی غفلت کرده است.

از مورد الکساندر شکیراندو و رابرت مک چزنی که در گذریم، در نوشته‌های اهل قلم افغانی به این اثر مکرر به نام «تذکُرالانقلاب» و احیانا «تذکرهٔالانقلاب» اشاره شده است. در خصوص نام کتاب هم بایستی یاد آوری کنیم که کاتب در خلال یادآوری رویداد ها از این اثر به «کتاب انقلاب» و «روزنامهٔ انقلاب» یاد کرده است. نام اصلی کتاب، چنان‌که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدر ورقِ اولِ نسخهٔ ثبت‌شده در آرشیف ملی، با دستِ خط خود نویسنده موجود است، تذکُرالانقلاب است. با این حال و به‌رغم شهرتِ کتاب و اشارات اهلِ قلم، تذکُرالانقلاب، حکم حاضر غایب را داشت. ترجمه‌های روسی و انگلیسی کتاب نشرشد و به دست هزاران خوانندهٔ روسی و آمریکایی رسید، متن پارسی آن، اما، تا کنون در آشیفِ ملی محبوس‌مانده، و خوانندهٔ افغانی از دست‌رسی به آن محروم است. اینک شاید زمان آن فرا رسیده باشد که با گذشته، چنان‌که هست، رویاروی شویم و کتاب تذکرُالانقلاب، با این هدف به خواننده صبور و مشتاق پیش‌کش می‌گردد.

به‌مناسبت یاد از نام «کتاب»، خوب است که نکتهٔ را راجع به نام «کاتب» نیز یاد آوری کنیم. پسوند نام «هزاره» برای کاتب، به نظر برخی، گویا، بار نژادی و قومی داشته و بنابراین خالی از حساسیت نبوده است. در آغاز دههٔ پنجاه، که شاه‌علی اکبر شهرستانی مدیر مجلهٔ «ادب»، ارگانِ رسمیِ دانشکدهٔ ادبیات و علومِ‌انسانی دانشگاه کابل بود، در جریان نشر یکی از شماره‌های آن مجله، تنها با برداشتن واژه «هزاره» از پسوند نام کاتب توانست دامنش را از دست دست‌گاه سانسور رها کند. در مجلدات سه‌گانهٔ سراج‌التواریخ که در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ هجریِ قمری، در دارالسلطنهٔ کابل طبع شده، نام مؤلف تنها «فیض‌محمدکاتب» است. در تجدیدِ چاپ این کتاب‌ها در سال های اخیر، نام مؤلف «فیض محمدکاتب هزاره» ذکر شده است. مؤلف نژادنامهٔ افغان نیز «ملا فیض‌محمد کاتب هزاره» آمده است. در چاپ جدید جلدهای یکم تا سوم سراج‌التواریخ (نشر عرفان، ۱۳۹۱) نیز نام مؤلف «کاتب هزاره» قید شده است. اما در جلد چهارم سراج، هم در مقدمه و هم در روی جلد، از کار برد لقب هزاره در جزء نام کاتب به‌شدت خودداری شده است. بدیهی است که در ذهنیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

معیوب و محیط آلودهٔ کنونی، یادآوری و عدمِ یادآوریِ واژهٔ هزاره در پسوند نام کاتب تأویل قومی و نژادی شود. اما تا جایی که به کاتب مربوطه می‌شود، استفاده از پسوند هزاره، تنها جنبهٔ انسانی داشته و، چونان لقب و تخلص، به منظور شناخت به کار می‌رفته است. او اغلب خود را هزاره می‌گفته و در مقدمهٔ جلد اولِ سراج، علاوه بر هزاره نسبت «مغولی» را نیز در ذکر نسب خود اضافه کرده است. از روایات، از جمله از سکینةالفضلاء چنین بر می‌آید که او بیش‌تر به «فیض‌محمد هزاره» معروف بوده است تا «فیض‌محمد کاتب». عبدالحکیم رُستاقی فصل ترجمهٔ احوال کاتب را در کتاب خودش« الحاج فیض محمد هزاره» عنوان داده است و بعد از ذکر تحصیلات کاتب نوشته است: «مرحوم، معروف به هزاره، علاوه بر معلومات علمی در امور سیاسی نیز دارای مقام بسی بلند بوده و حایزِ مراتب فضل و کمال و سر افرازی وظایف مهمه گردیده بود». بنابراین روشن است که کاتب خود را هزاره می‌گفته و از هزاره به عنوان لقب خود استفاده کرده است و در عصر خود، به گفته عبدالحکیم رُستاقی، به هزاره مشهور و معروف بوده است. پس نام کامل او «ملافیض‌محمدکاتب هزاره» بوده است و منطق و خرد حکم می‌کند که در آثار او این نامِ کامل، آورده شود.

نشر کتابِ حاضر و شیوهٔ کار و تحقیق و آن

می توان گفت اغلب آثار کاتب، به نشر شده است. اما هیچ‌گاه، کار مناسب و معیاری بر روی آن صورت نگرفته است. نخست این نکته باید معلوم باشد که «تصحیح آثارِکاتب» غلط است و نشر آثار او از سنخِ احیای نسخ خطی قدیم نیست. همه آثار او به خط خودش محفوظ است و هیچ‌گونه بحثی از نسخهٔ اصل و بدل و احیای نسخ در کار نیست و بنابراین در مورد آثارِ کاتب سخن از «تصحیح» مطلقا نابه‌جا است. در چاپ و نشر

(c) ketabton.com: The Digital Library

آثار کاتب با نسخ متعدد و قرائت‌های مختلف و ترجیح یک قرائت بر قرائت دیگری مواجه نیستیم و بنابر این، بدیهی است که تصحیح این آثار معنای محصلی نداشته باشد. خواننده امروزیِ آثار کاتب، در خواندن این آثار، با دو مشکل مواجه است:

۱- مشکل اَعلام و اشاراتِ تاریخی و اصطلاحاتِ اداری و درباریِ غیرِمأنوس که دیگر امروزه رایج نیست و برای اغلب خوانندگان امروزی معنا و مدلول آن‌ها روشن نمی‌باشد و بنا براین بدون توضیحِ لازم، خواننده ممکن است که ازآن سودی نبرد. آثار کاتب، آکنده از انبوهی واژگانی‌اند که خوانندگانِ امروزی را به دشواری می‌اندازند و سرشار از انواع ایماً و اشارت‌هایی تاریخیِ می‌باشند که بدون توضیح، خواننده را سر درگم می‌کنند. مواردِ مذکور و دیگر مواردی که لزومی نیست در این‌جا برشماریم، نشر آثار کاتب را نسبت به آن‌چه که در ابتدا به نظر می‌رسد، دشوارتر می‌سازد.

۲- دشواری دیگر، در اندیشهٔ تاریخی یا آن‌چه که امروزه از آن به عنوان منطقِ تاریخ‌نگاری و مبانی فکریِ نویسنده یاد میشود، نهفته است که بدون توضیح آن، خواننده متوسط و معمولی از خواندن متن به طور جدی محروم می‌ماند. تا زمانی که شالوده‌های اندیشه‌گی متن برای خواننده روشن نباشد، خواننده نمی‌تواند معنایِ متن را دریابد و آن‌را به حیث یک متن ممتاز و متفاوت بخواند. بدین‌سان، نشر معیاری نوشته‌های کاتب، حد اقل، مستلزم سه کارِ همزمان است؛ یا بهتر است بگوییم کسی که دست به ویرایش و انتشارِ اثری در قامت و اندازهٔ نوشته‌های فیض‌محمد کاتب هزاره می برد، باید دارای سه ویژگی باشد.

۱- صلاحیتِ زبانی. منظور از صلاحیت زبانی این است که ویراستار آثارِ کاتب اهلیت و توانایی تحلیل ساختارِ سخن و بوطیقایِ کلام و گفتار او

(c) ketabton.com: The Digital Library

را داشته باشد. کاتب، نویسندهٔ است که سبکِ خاص و منحصر به‌فرد خودش را دارد. کشف بوطیقای کلام و گفتار کاتب شرط اول ورود در این وادی است. پس از کشف سبک و ساختار بیان او است که می‌توان این آثار را مطابق با معیارهای روز ویراستاری کرده و با گذاشتنِ علایم سجاوندی، خواندن آن را برخوانندهٔ امروزی آسان و او را در فهم مراد مؤلف یاری رساند.

۲- احاطهٔ تاریخی برموضوع اثر و متن مورد نظر. برای رویارویی با کاتب تنها سخن‌دانی کافی نیست، به معلومات تاریخی، هرچند اجمالی، نیز نیاز است. کاتب تنها ادیب و نویسندهٔ صاحب سبک نیست، در قدم اول او یک مورخ است و احاطهٔ تاریخی به موضوع کار او، شرط لازم نشر آثار او است. نکتهٔ مهمی که هر ویراستار آثارِ کاتب با آن دست به‌گریبان است، اشارات واعلام و اماکن و واژگان و اصطلاحات تاریخی اداری و درباری است. توضیحات مفید در این خصوص، بدونِ معلومات تاریخی مناسب، امکان ندارد. بدین‌سان عامل اصلی در نشرِ آثارِ کاتب، علاوه بر اهلیت و توانایی‌های لازم زبانی برای کشف ساختارِ سخن و بوطیقای گفتار او، احاطه تاریخی به موضوع است.

۳- درک و فهم مبانی فکریِ نویسنده. چنان‌که به‌اجمال در پیش توضیح دادیم، تاریخ‌نگاری بدون شالوده‌های نظری ممکن نیست. هرگونه تاریخ‌نگاری، آگاهانه یا نا آگاهانه بر نوعی بینش و شعور تاریخی استوار است و مورخ ناگزیر ضابطه‌هایی را برای تبیین پدیده‌های تاریخی به کار می‌گیرد که از بخت و اتفاق و تقدیر گرفته تا نظامِ‌علی و معلولی حاکم بر رویدادهایِ جهان و خرد و منطق را در بر می‌گیرد. هر یک، از این امور در صورتی که مبنای کارِ مورخ باشد، دست‌گاه اندیشه‌گی او را نیز می‌سازد. بدین‌ترتیب، مورخ رویدادهای تاریخی را در ضمن مقولاتی می‌اندیشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیان می‌کند و سرانجام می‌نگارد. ویراستارِ یک اثر، باید این مقولاتِ اندیشگی یا مبانی فکری او را به‌درستی دریابد. تنها با دریافت منطقِ فکری اوست که می‌تواند با متن هم‌سخن گردد و نیز، تنها در این صورت است که متن خود را به روی او می‌گشاید.

با توجه، به این سه‌نکته، کار اصلی در ویراستاری آثار کاتب، تعلیق، تقدیم و ویراستاری است و نه تصحیح. در مقدمه، خواننده باید با منطق نویسنده و موقعیت و ماهیت متن آشنا شود و در تعلیقات باید دشواری‌های فنی، تاریخی و زبانی آن برطرف گردد. همان‌گونه که ویراستاری آثار کاتب مستلزم کشف بوطیقای کلام و ساختاربیانی و شناسایی ویژگی‌های سبکی نویسنده است، نگاشتنِ توضیحات و پاورقی نیز مستلزم مراجعه به منابع و معلومات تاریخی است و نوشتنِ مقدمهٔ مناسب بر آثارِ کاتب، تنها با درک منطق و مبانی نظری تاریخ نگاریِ او، امکان‌پذیر می‌گردد. لزومی ندارد که با جمع‌کردن موضوعات گوناگون و نه چندان مرتبط و بازگفت بخش‌های طولانی از متن، در مقدمه، حجم مقدمه را افزایش دهیم. این کار شاید فضل ویراستار و مقدمه‌نویس را به خواننده نشان بدهد اما در شناخت ماهیتِ متن، خواننده را هرگز یاری نمی‌رساند. یک متن طولانیِ که حدود دوهزار، کم تر یا بیش‌تر، صفحه دارد، بیش از آن‌که به یک مقدمهٔ طولانی و فاضلانه و نه چندان مربوط و بازگفت‌هایی نیمه- ناقص و طولانی از متن(جهت هرچه فاضلانه‌تر کردن مقدمه) نیاز داشته باشد، به پاورقی‌ها و توضیحات در مورد اعلام و اشخاص و اشارات تاریخی و واژگان و مصطلحات اداری و درباری نیازمند است. مقدمه راه‌گشای متن است و باید منطق وموقعیت متن را باز کند، نه اینکه فضل و معلومات مقدمه‌نویس را به نمایش بگذارد. در نشرِ آثارکاتب، تاکنون این دو دقیقه رعایت نشده است. مجلداتِ یک تا سوم سراج‌التواریخ که تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنون کم و بیش اقبال چاپ و نشر داشته است، بختِ رعایت این دو نکته را نداشته‌اند (در نشرِ تازه کتاب توسط انتشاراتِ عرفان به‌میزانی به این نقیصه‌ها اعتنا شده است) و عجب است که مجلد چهارم نیز، به‌رغم چاپ پاکیزهٔ آن، از این دو دقیقه خالی است؛ یعنی، هم مقدمهٔ مفصل و فاضلانه و عمدتا نامربوط دارد و هم فاقد حتی یک توضیح و پاورقی است که خوانندهٔ امروزی در هر صفحهٔ به آن نیاز دارد.

ما در هردوی این زمینه‌ها کوشیده‌ایم که، در حد امکان، به خواننده در قرائت اثر کاتب یاری رسانیم. نکاتی را که پیش از این در این مقدمه آورده‌ایم، به‌منظور تبیین ماهیت متن، منطق و موقعیت نویسنده بوده است و در پاورقی‌ها کوشش کرده‌ایم، که نکات مبهم و تاریک را در حد مقدور با نگاشتن توضیحات و تعلیقه‌هایِ مناسب روشن کنیم. کوشش کرده‌ایم که در این مورد راه افراط و مبالغه نپیماییم. به معانی واژگان و لغاتی که به حیث یک خواننده آن را مشکل دیده‌ایم، از کُتب لغت، با ذکر مأخذ، توضیحاتی آورده‌ایم. هم‌چنین در نگاشتن توضیحات و پاورقی‌ها، نیز به حد لزوم و ضرورت اکتفاء کرده‌ایم و سعی کرده ایم که با پرنویسی خواننده را دچار ملال و بار کتاب را سنگین نکنیم. در هر صورت کار خود را با نگاشتن مقدمه به پایان رسیده ندانسته، کوشیده‌ایم که در دشواری‌های سراسرِ متن، خواننده را یاری و همراهی کنیم. تا چه قبول آید و چه از نظر افتد.

باری، این کتاب بر پایه تنها نسخهٔ منحصر به فرد آن که به خط مؤلف، در آرشیف ملی افغانستان، تحت شمارهٔ ۱۲۹/۲۵ ثبت است، به نشر می رسد. قصد من و ناشر این بود که این کتاب در ماه‌های میانی سال ۱۳۹۱ نشر و به دستِ خوانندگان علاقه‌مند برسد. کار حروف‌چینی آن در همان دو ماه اولِ سال مذکور آغاز و حدود یک سوم آن ویرایش و علایم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سجاوندی بر آن اعمال شده بود که موانع و مشکلاتی بروز کرد. مسافرت‌های پیهم من و گرفتاری‌های رنگارنگ زندگی، آرزوی نشر این کتاب را به تعویق انداخت. جناب آقای دکتر حفیظ‌الله شریعتی (سحر)، در خلال این فترت، دستِ یاری از آستین به در کرد و در نمونه‌خوانی و تطبیق متن حروف‌چینی شده با نسخهٔ قلمی، بر بخش‌هایی از کتاب، همت بسیار به کار بست و زحمت بسیار کشید. البته من زحمات جناب ایشان را، هنگامِ نگارشِ پانوشت‌ها، از نو بازبینی کرده و تغییراتی در آن‌ها آورده‌ام و بنابراین مسئولیت هرگونه نقص و کاستی یک‌سره، بر عهدهٔ من است. اما، از یاری و مددکاریِ ایشان، صمیمانه سپاس‌گزار و دوام توفیقات و خدمات او را از خداوند متعال، خواستارم. انتشاراتِ کاوه که پیش‌قدم کار خیر شده و نشر این کتاب را در دستور کار خود قرار داده است، خدمت بزرگی به اهلِ علم و علاقه‌مندان تاریخ کشور کرده است. آقای کاوه نظری، مدیر این انتشارات، کارِ دشوارِ تهیه و آماده‌سازی این اثر را با جدیت و مسئولیت دنبال کرده و به‌عنوان یک ناشرِ سخت‌کوش، خوش‌ذوق و خدمت‌گزارِ کتاب و علاقه‌مندِ دانش و تاریخِ این مرز و بوم، اهتمام و علاقهٔ قابلِ تحسینی در امرِ طبع و نشر این اثر داشته است. برای ایشان، نیز توفیق خدمات ماندگار فرهنگی از خداوندِ پاک تمنا دارم و از همه گرامیانی که به شیوه‌های گوناگون، در این زمینه، ما را یاری و همکاری کرده‌اند، اظهار امتنان و سپاس دارم. این خدمت خرد را به روح بزرگ کاتب هزاره تقدیم می‌کنم. والسلام.

علی امیری ـ کابل

۱۸ حمل ۱۳۹۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الّذی ارجوه‌التوفیق فی صدق‌المقال و التأیید فی ذکر احوال الجهال و صلی‌الله علی‌النّبی محمّد و آله خیرالآل و اصحابه الذین هم احسن‌الرجال بالفضل والکمال.

اسباب انقلاب افغانستان

سوءاقدامات امیر امان‌الله خان و وزرای خوّان او در اجراآت امور سیاسیه و اقتصادیه و تنظیمیه و انضباطیه و قضائیه و اخلاقیه و حقوقیه و جزائیه باعث تنفر طبائع عامّه گردیده، همه را از شاهراه اطاعت و متابعت به سوی سیاه‌چاه غوایت و بغاوت کشانید. زیرا امیر موصوف از مصاحبت و مؤانست و دوام مجالست با محمود بیک طرزی [۱] و محمود سامی [۲] حِلَهٔ

---

۱. محمود طرزی (۱۸۶۵-۱۹۳۳) نویسنده، روشن‌فکر، رجل سیاسی ترقی‌خواه و مشروطه‌طلب که در هند بریتانوی، عراق و شام و استانبول همراه خانواده زندگی کرده و وزیر خارجه دوران امانی بود. طرزی و محمود سامی را از معلمان مشروطیت باید دانست و این‌که کاتب آن دو را در اغتشاشات اواخر دوران امانی مقصر می‌داند، حاکی از عدم خوش‌بینی او به جنبش مشروطیت است. واقع این است که جنبش مشروطیت یکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

معروف به آفندی و غیره افسران قشون و معلّمین ترک عثمانی رهگرای خلاف شعائر اسلامی شده، در سیاست مدن ترک شیوه و شأن مدینهٔ فاضله که رئیس آن در جزء کریمهٔ اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم محسوب است گفته، طریق ریاست یکی از انواع شش گانهٔ مدُن جاهله چون: ۱- مدینه ضرورت ۲. مدینه نزالت ۳. مدینهٔ خست ۴. مدینهٔ کرامت ۵. مدینهٔ غلبت و ۶. مدینهٔ حریت پیش گرفت. و از هر یک عمل و شغلی اختیار کرده و در ظاهر خویش را از اهل مدُن مذکوره جلوه داده، در باطن به افعال و اعمال مدینهٔ فاسقه و ضاله گرائید. و در اقتصاد پول ناسره سکّه زده بر مالیات مزارع و گمرکات مال‌التجاره افزایش زیادی فائق بر محل و استعداد نهاده، قیود و تکالیف شاقه بر عهدهٔ بازرگانان و برزگران قرار داد. و ازین‌رو ارزاق و اقوات و ملبوسات و مفروشات و غیره اشیای لازمهٔ معیشت و امرار حیات رو به تنزّل و ذلّت و مشقّت ضیق معاش رو به ترقّی نهاد. و در تنظیمیه، قوانین عدیده گذارده، وزراء و مأمورین کشوری و لشکری را که هیچ یک زانوی تحصیل نزد معلّمی خم نکرده و به جز خصائل رذیلهٔ جهالت، دیگر چیزی نیاموخته بودند، امر به اجرای امور مقنّنهٔ قانونیه کرد. و ایشان چه از اغراض شخصی و چه از خواهشات

از نقطه‌های ابهام در اندیشهٔ کاتب است و تنها با بازسازی اندیشهٔ سیاسی او، از خلال آثار تاریخی‌اش می‌توان امیدوار بود که این ابهام را رفع کرد.

۲. محمود سامی یک افسر ترک بود که در ایجاد ارتش جدید و منظم در افغانستان نقش جدی بازی کرده است. شکیراندو به نقل از یک افسر اتریشی بنام امیل ربیئچکا، دربارهٔ او آورده است: «محمود سامی در گذشته معلم جمناستیک در یکی از آموزشگاه‌های نظامی ترکیه بود و برای نخستین بار تمرینات جمناستیکی را در ارتش افغانستان شامل ساخت». شکیراندو، ص ۶۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نفسی راهی بیرون از شرع و قانون که سراپا اخذ رشوت و نسبت به دولت غدر و خیانت می‌نمود، پیمودن گرفتند. و در انضباطیه از عدم درایت اولیای امور و وجود حماقت در فطرت و شعورشان که همگان شریک دزد و رفیق قافله بودند، مسالک صورت مهالک و معابر هیئت مقابر به خود گرفته، قتل و غارت و سرقت رونق یافت. و در مسایل و اوامر و نواهی قضائیه و حقوقیه و جزائیه از مأمور پلیس و علاقه‌دار گرفته تا به حضور وزراء و حکّام و نایب‌الحکومه‌ها و قضات و سدهٔ علیای امارت برای متظلّمین و مستغیثین و مستصرخین [1] سلسلهٔ مراتب معین فرمود.[2] و از این‌رو ضعفای ستمدیدهٔ جورکشیده و دادخواهان مستحقه به حق خویش نرسیده و از راه تظلّم به دروب هر یک از دوائر حکومت به درخواست احیای حق و اماتهٔ باطل شده و پاسخ احضار عریضهٔ رسمی شنیده، مایوسانه بازگشته و چند روز به زحمت و مشقت زیادی پول بهای عریضه و حق‌التّحریر نویسندهٔ آن و رشوت میرزایی که آن عریضه را به مرجعش رسانیده، جواب حاصل کند، از فروختن اسباب و اشیای لازمهٔ معاشیه خود

---

۱. مستصرخین: یاری‌طلبان؛ بی‌پناهانی که خواهان دستگیری و دادگری اند.

۲. اینکه کاتب وزراً و دست‌اندرکاران دستگاه امانی را در اغتشاشات مردمی، مقصر می‌داند، نکته مهمی است که تاکنون دست‌اندرکاران مباحث اصلاحات اجتماعی، در آن غور و تأمل به سزا نکرده‌اند. این نکته یک بار دیگر نقش نهادهای متولی را در ایجاد اصلاحات سیاسی ضروری می‌داند. حمایت اجتماعی زمانی از یک برنامهٔ اصلاحی صورت می‌گیرد که سودمندی آن برای همگان محرز و ملموس باشد. نبود یک متولی قوی و قدرت‌مند و نیروی مدیریت‌کنندهٔ سالم و توانا، خانهٔ خالی تمام جنبش‌های اصلاحی در افغانستان، از عهد مشروطیت تا اکنون است. اما به غم شکست‌های مکرّر، هیچ درس عبرتی از این خانهٔ خالی گرفته نشده است و ظاهراً اکنون نیز وضع به همان منوال است که در روزگار کاتب و امان‌الله خان بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و یا اجرت و مزدی به دست آورده و صرف عریضه کرده، آخرالامر جواب کسی که خوش به دستش می‌رسید، این می‌بود که: این عرض قرار سلسلهٔ مراتب به فلان دائرهٔ فرودتر و یا بالاتر متعلّق است. و عارض بیچاره اگر دارای ثروت و یساری[1] می‌بود دایره به دایره عرض کرده پس از طی سلسلهٔ مراتب که از همه‌جا نا امید می‌گشت، عریضهٔ یازده روپیه‌گی که مخصوص حضور امیر است به اجازت قانون و ذریعهٔ وزیر دربار عرض کرده از آن‌جا امر رجعت قهقهری به سوی دوایر طی نمودهٔ خویش یافته، پس از ذهاب و ایاب شش ماه و یک سال، بلکه سه و چهار سال، به تفاوت کوچک و بزرگ بودن مطلب معروض، طریق یأس پیش گرفته در خانه و لانهٔ خود همی‌رفتند. و کسی مجازات و مکافات نیافته و کسی به حق خویش نایل و واصل نگردیده و جسور گشتند تا که رفته رفته چنانچه بیاید حصار مشید و مرصوص سلطنت را شکسته، دزدان بر تخت امارت و مسند وزارت و خنگ[2] قیادت نشستند. و در امور اخلاقیه از تأسیس مکاتب اناثیه و غیره اسباب رفع حجاب و بدناموسی و هتک پردهٔ عصمت و عفاف و مفاسقت و مخالطت به حرام، که هر کدام را مؤرّخ این عهد و عصر، نام به نام ثبت تاریخ و ارقام خواهد کرد به روی روز افتاده، باعث انقلاب و استخراب سلطنت امیر امان‌الله خان (که خدمات بزرگی نسبت به

---

۱. یساری: راحتی و آسایش؛ کنایه از تمکن مالی و گشاده‌دستی است.

۲. خنگ: اسپ؛ بیشتر در آسیای میانه معمول است و در شعر معروف امام ابوعبدالله رودکی در مدح امیر بخارا نصر بن احمد سامانی، به کار رفته است:

بوی جوی مولیان آید همیاد یار مهربان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوستخنگ ما را تا میان آید همی

رک: نظامی عروضی سمرقندی، مجمع‌النوادر (چهار مقاله) تصحیح محمد معین.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مملکت و ملّت افغانستان از قبیل حصول استقلال و معاهدات با دول معظّمه و تأسیس مکاتب علوم و فنون متنوعه و حاضر آوردن اقسام ماشین‌ها و فابریکه‌های صنایع نفیسه و اشیای مستظرفه و غیره و غیره نمود)، گشت. که اینک ذیلاً به طرز تاریخ و روزنامهٔ انقلاب و فجایع حاضره در حیّز تحریر می‌آید.

شورش و جنبش قبایل سمت جنوبی

در سنه ۱۳۰۳ شمسی هجری مقارن با سنه ۱۹۲۴ میلادی در حالتی که نظام‌نامهٔ جزای عمومی از ترجمه و تألیف جمال پاشاه[۱] قائد بزرگ سپاه دولت ترکی به اصلاح و تصحیح و امضای هیئت شوری و عده‌ای از علماء و عبدالشّکور خان قاضی‌القضاة و ملاّ عبدالواسع کاکری و قاضی عبدالرّحمان بیکتوتی و غیره فضلای حنفیه باسمه[۲] و طبع و در محلّ اجرا گذارده شده، بعض مواد آن از قبیل منع و قدغن تعدّد زوجات و عقد مناکحهٔ صغیر و صغیره و تعزیر بالمال و غیره که به لحاظ و پاس قطع رشتهٔ مخاصمت و منازعت و دعاوی خلاف واقع و حقیقت و رفع افعال موجبهٔ تعزیر اهل لجالت و جهالت که از فرومایگی و عدم شرف بشریت دادن دو

---

۱. جمال پاشاه یک مرد ملکی و سیاسی و رهبر حزب اتحاد ترقی ترکیه بود. او اندیشه‌های میلیتاریستی را ترویج می‌کرد و در تقویت ارتش نقش داشت، اما اینکه کاتب از او به عنوان «قائد بزرگ سپاه دولت ترکی» یاد کرده است، احتمالاً اشتباه با یک چهرهٔ دیگر ترکی است بنام بدری‌بیگ که ضمن اینکه یک افسر نظامی و آمر پولیس شهر استانبول بود، در تدوین نظام‌نامه‌های عهد امانی، نقش اساسی داشت. ر.ک: میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ایران (قم: اسماعیلیان)، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲. باسمه؛ بر وزن فاطمه، در ترکی طبع و نشر را گویند. (دهخدا)

(c) ketabton.com: The Digital Library

الی پنج روپیه را صعب‌تر از تشهیر می‌پندارند؛ درج و ثبت نظام‌نامهٔ مذکور شده بودند به مشاهده و مطالعهٔ برخی از ملاّتمایان عاری از فقاهت افتاده. آن‌ها را در ضمیر مکیدت و خدیعت تخمیر خود جهت اغوای عامه و القای ایشان در وقتی به بغاوت و طغیان نگاه داشتند. تا که از سوء رفتار و قبح کردار و کذب گفتار علاقه‌داران و حاکمان کشوری و قضایای جناحی و به حق نرسیدن مستحقّین و وجود تحمیل تکالیف و قیود سنگین از قبیل افزودن مالیات بر مزارع[1] و تضعیف گمرکات و قطع طرق و قرعهٔ نظام اجباری و غیره و غیره احاد و افراد اعداد رعایا و بر سرایا به ستوه آمده، از حکومت دلتنگ شدند. و در عین حال یکی از مردم قوم منگل بر نامزد دیگری دعوی مناکحت و مزاوجت در حالت صغارت به ولایت ابوت کرده، مخاصمت جانبین منجر به نزد امرالدّین خان و ملاّ عبدالله[2] حاکم و قاضی شد و امرالدّین خان نظر به رضایت زن از نامزدش مدّعی

---

۱. در متن خطی «مضارع» با ضاد آمده است که احتمالاً غلط املایی است.

۲. ملا عبدالله معروف به ملای لنگ بانی و باعث شورش منگل در دوران دولت امانی و چهرهٔ سمبولیک مخالفت با ترقی و اصلاحات در کشور می‌باشد. او با همکار دیگر خود ملا عبدالرشید، موضوعات مذهبی به خصوص قانون جزأ را که به تازگی در محاکم در محل اجرأ گذاشته شده بود، وسیلهٔ مخالفت با اصلاحات کرده و در یک دست قرآن و در دست دیگر قانون مذکور را گرفته، از مردم سوال می‌کرد که کدام یک را قبول دارند. گمانه‌هایی وجود دارد که در عقب مخالفت‌های ارتجاعی ملای لنگ و دار و دستهٔ او، عوامل حکومت هند برتانوی وجود داشته است. از جمله شیخ المشایخ مجددی که دل با او داشت، از کشور خارج و در هند برتانوی سکونت کرده بود. شاید نتوان مدارک صریح در این مورد یافت، اما یک نکته مسلم است و آن اینکه ملای لنگ مذکور، چنانکه فیض محمد کاتب نیز اشاره کرده است، اهل رشوت و تجارت دین و مذهب بوده و نمونهٔ از اشخاص بود که از دین به زیان دین و دنیا فراوان استفاده می‌کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تزویج وقت صغارت را به اجبار از دعوی منع فرموده، زن را تسلیم شوهرش نمود و ملاّ عبدالله قاضی که به واسطهٔ اخذ رشوت به این قطع و فصل خصومت راضی نبود و می‌خواست که زن را به جهت سبقت تاریخ مناکحت به آن دیگری دهد، بر حاکم اعتراض اعراض از شرع مطهّر کرده حاکم به تردید و تنقید فقهیهٔ او وقعی ننهاده، گفتارش را به گوش قبول جای نداد. و ملاّ عبدالله که مترصد افروختن آتش فساد بود، فرصت یافته، اقدام در ایقاد نائرهٔ کینه و عناد نمود. و مدّعی ملزم را تحریک و ترغیب به ننگ افغانی بردن در نزد ملکان و بزرگان قبایل کرده، خود نیز دامن‌زن آتش فتنه گشت. و نائرهٔ قتال را حسب الزام خویش در اشتغال آورده و تمامت قبایل سمت جنوبی از تبلیغات و تحریکات ملاّ عبدالله لنگ که ابراز تأیید دین مبین و تنویر شرع متین می‌نمود، و مردم را وعدهٔ بهشت می‌داد، رشتهٔ محاربت را با دولت تا یک سال و دو ماه امتداد دادند. و قرب چهارده هزار نفر به قتل رسیده، سه کرور [۲۰ میلیون] روپیهٔ خسارت عائد دولت گردید. و تلفات مال و متاع و تهلّکات ناموس زیادی به روی روز آمده، رضوت در نیروی بازوی قوهٔ جامعهٔ اسلامیت روی داد. و در پایان کار چیزی که باعث دوام نام امیر امان‌الله خان و کشتگان و ذکر جمیل ملاّ عبدالله گشت، همان منار یادگار علم و جهل و تنقیر نام منصبداران مقتولهٔ قشون در آن و در طاق ظفر پمقان است و بس. دیگر هیچ به دست آرزو نیامد.

ظهور حبیب‌الله پسر هدایت‌الله معروف به سقاء و سید حسین

حبیب‌الله فردی از فوج پیادهٔ موسوم به قطعه نمونه که جمال پاشا آن را پس از مغلوب شدن [به] دست قشون انگلیس در عراق عرب، به امید برانگیختن دولت افغان به معاونت دولت ترک، به کابل آمد و تشکیل و تعلیم وظایف عسکری داده بوده و در محاربات قوم منگل و سمت جنوبی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که اتفاقاً رقم گشت، طریق خدمت دولت پیموده، بعد با همه قصور مذکور که از اعداد قرعه و نظام اجباری بودند، از خدمت سبک‌دوش شده در قریهٔ کلکان کوهدامن به خانهٔ خود رفت. و چون قدرت بر تهیهٔ مؤنت و مایحتاج معیشت خود و زوجهٔ خویش نداشت و هم انگور و چوب‌فروشی و غیره امور و شغل مروّج و مرسوم دیگر مردم کوهدامن را که به ذریعهٔ آن‌ها تحصیل قوت و رزق معاش می‌کنند و اغلب به توت خشک امرار حیات کرده، نان گندم کم‌تر به چشم آرزو می‌بینند، ناگوار پنداشته، ناچار همّت به قطع طریق و سرقت مال و غارت منال مردم گماشت. و عده‌ای از امثال خودش چون: سید حسین چاریکاری و ملک محسن سرا خواجه و غیره که به بیست و چهار تن منتهی شدند، فراهم گردیده به قتل جان و نهب مال مسلمانان پرداختند. و سه سال در مغارات جبال و نشیب و فراز سهال و تلال[1] روز ذلّت و زحمت به سرقت به شب خوف و یأس و هراس از عقوبت حکومت بسر برده، در خلال این حال از بیم گرفتار دست حکومت شدن در پشاور گریخته و به چای‌فروشی و دزدی پرداخته تا که اعظم نام دزد میدانی رفیقش گرفتار دست پلیس و داخل توقیف‌خانهٔ انگلیس گردیده از ترس گرفتار شدن خود، از پشاور در تل و توت‌گی[2] شده و چندی در آن‌جا روز فقر و مسکنت به سرقت جزئیات گذرانیده، بعد از هراس معروف به دزد شدن خویش، راه مراجعت جانب کلکان و کوهدامن پیش گرفت. و از ترس دستگیر حکومت شدن، ترک اقامت در خانه و لانهٔ خود گفته با چند تن دزدانی که با او همراز و انباز بودند، شب به جایی و روز به جایی، روز هراس و

---

۱. تلال: جمع تل به معنی تپه از مناطق سرحدی در پاکستان.

۲. تل و توت‌گی ـ از مناطق قبایلی در سرحدات هند برتانوی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسواس گذرانیده، از غلبهٔ جوع اقدام در سرقت و اکل مال حرام و ریختن خون ضعفای انام نموده، و رفته رفته با علاقه‌دار و حاکم کوهدامن و کوهستان به دادن حصّه از مال مردم یار گردیده، از خوف دستگیر شدن ایمن و مطمئن گشت. حتّی محمدولی خان وکیل امیر امان‌الله خان با او عهد امان جان در بین نهاده و پول و تفنگ و فشنگ داده آسوده خاطرش ساخت. و از این‌رو، هر دو تن هر یک سید حسین و خود او آسوده‌خاطرانه دست سرقت و غارت به مال و متاع و منزل و ماوای مردم آخته، خود را معروف ساخته، رعب در دل‌های مردم دور و نزدیک انداختند. حتی بر بازرگانان کابل که مال‌التّجاره از قبیل پوست قره‌قلی و قالین و اجناس روسی از ترکستان حمل و در کابل نقل می‌دادند، پول حواله کرده و ایشان مکتوب حوالهٔ او را به حکومت نموده از بیم این‌که مال تجارت ایشان را از عرض راه نچاپند، ناچار پول همی‌دادند. و حکومت به دسته‌جات قشون سواره و پیاده عزم تعقیب و گرفتار ساختن ایشان کرده چون با حاکم و علاقه‌دار و وکیل امیر، عهد در میان داشتند، در اوایل جد و جهد در گرفتاری آن‌ها نکرده، تا که نیرو در بازو یافته و جنگ‌ها در بین حکومت و ایشان واقع گشته و چندین تن به قتل رسیده به دست نیفتادند. و آخرالامر ضعف حکومت و ثبات در تاخت و تاز آن‌ها در افواه و اطراف سمر و مشتهر گردیده و امیر امان‌الله خان را غیرت دامن‌گیر خیال آمده احمدعلی خان پسر عبدالواحد خان لودی را که در آلمان و سمت وزیر مختاریت داشت و طلب کابل و جدید وارد و به ریاست بلدیه مأمور شده، اهالی شهر را از قوی و ضعیف و وضیع و شریف و دکاندار و حرفه‌ور بازار و ذکور و اناث عرصهٔ دو هفته در زیر انواع فشار و انزجار پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپایی و غیره و غیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان‌الله خان را از او تعالی خواستن

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشانیده بود، مأمور گرفتار کردن دزدان نمود. و در عین این حال حبیب‌الله و سید حسین دزدان معروف در حمله و دستبرد خودها سرعت اختیار کرده، غلام‌غوث خان حاکم چاریکار و یک نفر علاقه‌دار دیگر را کشته و دولت سواره و پیادهٔ نظام به گرفتاری و تعقیب ایشان با توپ مأمور کرده، ایشان در کوه گریخته گماشتگان حکومت به مرام نایل نشدند. و احمدعلی خان که قبل از رفتن در آلمان حکومت کوهدامن و کوهستان داشت و مستبدّانه حکمرانی کرده، اهالی را از خود مخوّف و مرعوب ساخته بود به مجرد وصول در ارگ جبل‌السراج، حبیب‌الله و سید حسین را از راه معرفت سابقه که در وقت حکومت خود با ایشان و غیره کوهدامنیان و کوهستانیان داشت نزد خود خواسته و با هر دو تن عهد امان جان به حلف خدا و قرآن در میان نهاده و منصب نایب‌سالاری در قشون نظامی و به هر یک سه هزار روپیه نقد و به قدر تعداد دزدانی که همراه داشتند، تفنگ هفت تیر و فشنگ وعده داد؛ چنان‌که امیر امان‌الله خان از کابل بر طبق مواعد و مهادهٔ او پول نقد و تفنگ با فرمان منصب سالاری و امان جان، به امضای خط خاص خود فرستاده و ایشان ظاهراً به آهنگ آمدن در کابل و باطناً جهت معلوم کردن ارادهٔ قلبی امیر امان‌الله نسبت به خودها در چاریکار واقع هجده کروهی [1] جانب شمال کابل وارد گردیده، مأمور [تلفون] را در [تلفون‌خانه] بسته و به امیر امان‌الله خان زنگ تیلفون زده، و در جواب سوال او خود را احمدعلی خان رئیس بلدیه گفته، اجازت و دستور خواست که اکنون که با پسر سقا عهد کرده او را به دست آورده‌ام، چه معامله کنم. و امیر امان‌الله خان امر سر زدن و هلاک او نموده، او که خود را احمدعلی خان اظهار کرده بود، عرض کرد که در صورت عهد و پیمانی

---

۱. کروه: ثلث فرسخ، حدود سه هزار گز (برهان قاطع).

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در میان نهاده شده است، چگونه در اعدام او اقدام ورزیده شود، و امیر امان‌الله خان این را شنیده فرمود که: با تو عهد کرده نه با من، زنده‌اش مگذار و چون پسر سقاء اسرار درونی امیر امان‌الله خان را نسبت به خود کشف کرد، به همان تیلفون که سرگرم مکالمه بود، اظهار راستی کرده و خود را پسر سقاء گفته، مخاطبانه لب به دشنام زن و زوجهٔ امیر امان‌الله خان که تیلفون در گوشش بوده، گشوده، از وصول و حملهٔ خود در کابل بیم داده، گفت: در وقت حاضر آمدنم خواهی دید، آن‌چه دید. و امیر امان‌الله از این گفتار او که از روی معاهده و عده‌ای جانبداری محمدولی خان وکیل و غیره وزرای خاص و بزرگان کابل که با اطمینان خاطر بر لب اظهار آورد و از همهٔ ماجرای خیانت وزرای خود بی‌خبر بود، از خشم متغیر گردیده، تیلفون را به غیظ بر روی میز زده، هیچ نگفت. امّا چون تمرّد و طغیان مردم شنوار و عموم سمت شرقی را پیش رو داشت و شیراحمد خان رئیس شوری و غلام‌صدیق خان وزیر خارجه را برای اطفای نائرهٔ انقلاب گسیل جلال‌آباد فرموده و غلام‌صدیق خود را به متمرّدین دوست نموده ایشان را به بندی کردن خود و حمله بر شهر جلال‌آباد و شیراحمد خان نمودن ترغیب کرده و ایشان به هدایت او بر جلال‌آباد تاخته عمارات سلطنتی را که تمام بیرون شهر بودند، غارت کرده، اکثراً آتش زده، بسوختند، زیاده‌تر مضطرب و مشوّش گردیده، معاملهٔ انقلاب پسر سقا را به مقابل انقلاب جلال‌آباد کوچک بلکه هیچ شمرده، تمام هم خود را مصروف گردآوردن لشکر ایلاتی و با قشون نظامی در جلال‌آباد فرستادن نمود. و شب و روز کوشیده سهولتی به جز سختی و شدت نهب و غارت و قوت و قدرت متمرّدین مشرقی به گوش آرزو نشیند تا که کار را دشوار مشاهده کرده، علی‌احمد خان سابق والی کابل را که شوهر خواهرش بود به ریاست اعلای سمت جنوبی و مشرقی منتخب و در عشرهٔ ثانیهٔ ماه قوس با توپخانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

و قشون نظامی و عشایری و خزانهٔ مکفی امر رفتن در جلال‌آباد کرد. و او وارد آن‌جا شده به هر حیلهٔ که دانست و ذریعهٔ که توانست، التهاب آتش فتنه را پست و خاموش ساخت. و از کار روایی و مأموریت او شیراحمد خان و غلام‌صدیق خان خود را از مأموریت در آن صوب متقاعد فهمیده، یکی از پی دیگر به سواری طیاره در کابل به حضور امیر امان‌الله خان حاضر آمدند.

حملهٔ حبیب‌الله و سید حسین بر کابل

پس از مأمور شدن و رفتن علی‌احمد خان در جلال‌آباد در عین گرد آمدن و فراهم و عازم جلال‌آباد شدن قشون عشایری، چون مردم قبایل سمت جنوبی از لهوگرد و منگل و جدران و جاجی و چمکنی و صبری و مقبل و وزیری و احمدزایی و قبایل سمت مغربی از میدان و وردک و غزنین و هزارهٔ بهسود و مردم سمت شمالی از پنجشیر و نجراب و تگاب و سالنگ و ریزه کوهستان و غوربند و پمقان و چاردهی و غیره اطراف کابل و قشون نظامی احتیاطی و فوجی مزاری و قندهاری و هراتی و قطغنی که پی هم وارد کابل شده و می‌شدند و تفنگ و قورخانه گرفته و می‌گرفتند و در جلال‌آباد رفته و می‌رفتند، ناگهان حبیب‌الله و سید حسین بی‌خبرانه بر شهر کابل تاختند. «و آن چنین بود که پس از عقد معاهده با احمدعلی خان و به ذریعهٔ تیلفون مکالمه با امیر امان‌الله خان که از پیش رقم شد، هر دو تن با [عده‌ای] دزدان که همواره با خود داشتند از چاریکار در جبل‌السراج بازگشته احمدعلی خان را هجده روز و شب به محاصره انداختند تا که به قهر و غلبه مظفر گردیده و احمدعلی خان با [عده‌ای] از سواران نظام شاهی و پیاده به تخلیهٔ ارگ جبل‌السراج رضا داده و عهد امان جان خود به ایشان در میان نهاده، قلعه و قورخانه و خزانهٔ را که در آن‌جا بود با هجده ضرب

(c) ketabton.com: The Digital Library

توپ ماشین‌گن و قلعه‌شکن و مقداری از تفنگ به ایشان تسلیم نموده، راه فرار جانب کابل پیمود. و دزدان از تصرف این ارگ پادشاهی مکنتی از پول نقد و اسلحه به دست آورده، زیاده‌تر دلیر و جسور شده، عزم حمله و یورش بر کابل جزم کردند. و در ظاهر مردم را به نام قشون ایلاتی و گسیل جلال‌آباد نمودن فراهم آورده، در باطن به قصد تاختن بر کابل که بعضی وزراء و بزرگان سکنهٔ شهر به ایشان خبر موقع حمله را داده و تأکید کرده بودند: در روز جمعه ۲۲ ماه قوس ۱۳۰۷ هجری شمسی مطابق ۱۴ دسمبر ۱۹۲۸ میلادی با قرب دو هزار نفر که از جمله دویست تن با سلاح و دیگر همه بی‌سلاح و چوب و تبر به دست بودند و اغلب سر و پای برهنه راه می‌پیمودند، وارد قلعهٔ مرادبیگ واقع دامن شمال سلسلهٔ کوه کتل خرس‌خانه که امیر حبیب‌الله خان مقتول مرحوم نام آن را به خیرخانه تبدیل داده است، شدند. و نام دوم آن بی‌مناسبت و اول مناسب است، زیرا که آن‌جا گاهی از دزد و قاطع طریق که به منزلهٔ خرس‌اند، خالی نیست. بالجمله ملاّنمایان بعید از دیانت، عاری از فقاهت که در حقیقت گرگان در لباس میش و نسبت به خلق بداندیشند، به اظهار این‌که بدون امیر حمله بر کابل شرعاً بلاجواز و اگر کسی کشته شود خونش هدر و در نزد داور بی‌نیاز مردود است، نماز جمعه را با خطبهٔ امارت به نام حبیب‌الله خوانده راه مدّعا برگرفتند. و چنین کس را که بایست از اقرار خودش بر قتل چهار صد نفر بی‌گناه قصاص می‌نمودند، برخلاف شرع و عقل امیر نام نهاده، راه جهالت بپیمودند. و به ساعت سه بعد از نصف روز از ده‌کیپک چاریارگویان و خود را ایلجاری (قشون قومی) و عازم شنوارگویان عبور کردند و به ساعت سه و پانزده دقیقه در باغ بالا و سفارتخانهٔ دولت برتانیهٔ عظمی رسیده و عمارت باغ مذکور را که نشیمن و ییلاق‌گاه مخصوص امیر عبدالرّحمن خان[عبدالرحمان] و این وقت شفاخانهٔ بیماران سپاه نظام و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقام بهجت‌بیک داکتر ترک بود متصرف شده، تفنگ‌های کشکچیان آن‌جا و پاسداران درب سفارتخانهٔ موصوفه را گرفته و هیئت و تبعهٔ سفارت را مهمان ملّت گفته، محافظ و پاسبان از همراهان خود گماشت. و پهره‌داران سابقه را پس از خلع سلاح، راه رفتن به خانه‌هایشان نمود. و به مانع و رادعی به مثابهٔ داماد که به خانهٔ پدر زن خود بیاید از دعوت وزراء خائنه و حضرت شوربازار و سردار محمدعثمان و بزرگان کابل و محمدولی خان وکیل امیر امان‌الله خان و غیره که به ایشان اطمینان و وقت حمله را نشان داده بودند، وارد سرای سردار عبدالقدوس خان صدراعظم مرحوم که مکتب حربیه بود، گردیده، و پسر محمداکبرخان معروف به میربچه، با [عده‌ای] تا حوض ذخیرهٔ آب پمقان واقع گردن ده‌افغانان، پای جلادت پیش نهاده، دستهٔ ضابطان سواری که در عمارت واقع باغ امیر شیرعلی خان مرحوم واقع قرب جنوب شرقی مکتب حبیبیه که در تحت تعلیم شوکت‌بیک ترک و مقیم آن‌جا بودند، به دفاع برخاسته، ایشان را از دخول شهر بازداشتند. و غلغله در شهر افتاده، این وقت امیر امان‌الله خان که از دساست وزراء و مأمورین خوان خود بی خبر بود، آگاه شده و سر را از پا فرق نکرده، امر سلاح دادن به مردم شهری و اعداد قومی که از اطراف در کابل آمده، هنوز راه رفتن در جلال‌آباد و سرزنش شنواریان برنگرفته بودند، نمود. و از کثرت آواز شلیک توپ و تفنگ (که بدون بعضی از سپاهیان نظام و عموم سواران رساله شاهی[1])، دیگران تمام به هوا فیر می‌کردند، زیرا از گرسنگی و سوء رفتار منصبداران خود که ماکولات‌شان را حیف و میل کرده به ایشان نمی‌دادند، از دولت آزرده و رنجه‌خاطر

---

۱. رساله شاهی - رساله دیوان و دفتر را گویند. در دربارهای قدیم، به خصوص غزنویان، دیوان رسالت یک دفتر اداری مهم بوده است. رسالهٔ شاهی، دفتر مخصوص شاه می‌باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند)، علیا حضرت مادر امیر امان‌الله خان بی‌حجابانه در بین مردمی که از اسلحه‌خانهٔ ارگ تفنگ می‌گرفتند، درآمده با دلی پر از هراس و وسواس ایشان را فرزند خویش گفته به دفاع ترغیب کردن گرفت. و اگرچه پنجاه هزار تفنگ به اهالی شهر و مردم چهاردهی و ایلجاری قومی با فشنگ خارج از حد حصر داده شد، بدبختانه از نفرتی که عموماً به واسطهٔ کردار وزراء و مأمورین غدار و خائن در دل داشتند، نتیجهٔ به جز خسارت تلف شدن تفنگ و فشنگ نداد. بلکه بعضی از مردم وزیری و منگلی و احمدزایی، سپاهیان نظام امیر امان‌الله خان را از کوه آسمایی و غیره مواضع هدف گلوله کرده از جمله غلام‌غوث نام پسر ملک جهانداد احمدزایی که پدرش بر امیر حبیب‌الله خان مرحوم شوریده به امر او کشته شده بود، افزون از سه صد میل تفنگ را که به دست آورده بود با خود در خوست برده، بر خلاف دولت برخاست. و هم‌چنین دیگر اقوام و قبایل نیز در بردن تفنگ و فشنگ چون بدون سیاهه و ثبت دفتر نهب آسا می‌گرفتند، مضایقه و دریغ نکردند. و از بی‌وفایی مردم کابل و چهاردهی که امیر امان‌الله خان ایشان را از خام طمعی به واسطهٔ اظهارات منافقانهٔ که در مواقع نطق‌های دروغین او و وزرایش می‌کردند، تابع و هواخواه خود می‌پنداشت، یأس و هراس به او روی داده، مادر و زوجه و خواهر و پسران کوچک خویش را با تمامت جواهرات دولتی در روز چهارم حملهٔ حبیب‌الله و سید حسین به سواری طیاره به قندهار فرستاد. و این جنگ دوازده روز و یازده شب لاینقطع دوام نموده، تفنگ و فشنگ زیاد از قورخانهٔ کلوله پشته و باغ بالا به دست تصرف کوهدامنیان و کوهستانیان و غیره یغمائیان درآمده و اغلب ذخایر ناریه دولت که از عهد امیر عبدالرحمن [عبدالرحمان] تاکنون برای دفع دشمنان خارجی اندوخته آمده، برباد رفت. و در خلال قتال زخم چرهٔ بم طیاره، به عقب شانهٔ حبیب‌الله پسر سقاء رسید. این بار بدون میل مرام،

(c) ketabton.com: The Digital Library

رهسپار مراجعت کوهدامن شده، مداد ننگ و عار و حیثیت و جهالت خود را از قبیل بر کتب علوم متنوعه بلکه کتاب‌های دینیهٔ اسلامیه ریدن و سر از تن کشتگان بریدن و بردن و غیره و غیره بر روی تاریخ افغانستان و اظهار اسلامیت خودشان مالیده رفتند، که البته اروپائیان ثبت روزنامه‌های حصول معلومات و نظریات‌شان که در کابل حاضر و به چشم سر ناظر بودند، بلاکم و کاست و صحیح و راست کرده، به یادگار جهات و عدم دیانت اهالی افغانستان پراگنده و منتشر و باعث عبرت نوع بشر خواهند ساخت.

الغرض در قلعهٔ مراد بیک برگشته اقامت ورزیدند. و امیر امان‌الله خان مواضع مستعده را با قشون نظامی و دسته‌جات قومی و انواب، تا کنل خیرخانه مسلسل استحکام داده، مرتباً از پی هم امر رفتن به کوهدامن و قلع و قمع دشمن فرمود. و از این‌رو، جنگ دوام نموده، هرچند با توپ هجده پوند از فراز تپهٔ واقع اندرون شیرپور وطیاره بر قلعهٔ مرادبیگ و غیره مواقع بر جمعیت کوهدامنیان بمباری نمود، تا حملهٔ دوم پسر سقاء و استیلایش بر شهر کابل سود و بهبُودی رخ ننمود.

حملهٔ دوم پسر سقاء و داخل شهر کابل شدن تبعهٔ او

جنگ تا روز یکشنبه غرهٔ شعبان [۱۳۴۷] و ۲۷ دلو [۱۳۰۷] ش، مطابق ۱۳ ماه جنوری ۱۹۲۹ میلادی شب و روز مسلسلانه جاری و برقرار مانده از بی‌وفایی قشون نظامی و قومی و اهالی شهر کابل و چهاردهی که از دولت آزرده دل و متنفر بودند و لک‌ها فشنگ و تفنگ و توپ را به هوا و بی‌جا صرف کرده و از طیاره نیز بر مواقع مهمه بم نینداخته، امیر امان‌الله خان را از حصول ظفر مایوس ساخته در خوف و رعب گرفتن و به پسر سقاء سپردن انداختند. پس ناچار خود را از امارت در شب دوشنبه ۲ شعبان مطابق ۱۴ جنوری خلع کرده، برادر بزرگ خود عنایت‌الله خان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نصب اریکهٔ امارت نموده به ساعت نُه روز ۲۴ جدی و دوم شعبان با محمود طرزی و غلام‌صدیق وزیر خارجه و محمدیعقوب وزیر دربار و عبدالاحمد خان وکیل وزیر داخله و شش تن تفنگ‌دست از رسالهٔ شاهی قرب صد لک (ده ملیون) روپیه را از پوند طلایی روسی و انگلیسی با خود در پنج عراده موتر برداشته، راه فرار جانب قندهار برگرفت. و عنایت‌الله خان پس از حرکت او اهالی کابل و اعداد لشکری و قومی را که همه برای پول انعام و تفنگ و فشنگ گرفتن فراهم آمده بودند نه برای مدافعه و جنگ به ساعت یک پس از نصف روز مذکور از راه بیعت در حالتی که به کوتل خیرخانه حرب جاری و استحکامات در تحت اقدام قشون متواری بود، به قصر دلکشا دعوت فرمود. و دو ساعت امر بیعت و تلاوت وصیت‌نامهٔ امیر امان‌الله خان که الحق نظر به خدمت برجستهٔ او نسبت به دولت و ملت و مملکت افغانستان به غایت مؤثر و حزن و گریه‌آور بود به پای رفته، بعد حضرت پر حیلت و مکیدت شوربازار[1] را

---

۱. حضرت‌های شوربازار کابل معروف به مجددی، از خاندان‌های روحانی و متنفذ کشور است که در برههٔ مورد بحث، با استفاده از نفوذ معنوی و روحانی خویش نقش‌های اساسی به زیان حرکت‌های اصلاحی و ترقی‌خواهانه در کشور بازی کرده‌اند. بزرگ این خاندان فضل عمر مجددی معروف به نورالمشایخ، در شورش منگل برای صلح و قناعت دادن ملای لنگ به خوست و جنوبی رفت و ضمن تشویق و تحریک آنان به مخالفت با حکومت امانی، به بهانهٔ زیارت بیت‌الله از کشور خارج و در هند برتانوی اقامت کرد. و در وقتی که مقاومت روحانیون محافظه‌کار علیه اصلاحات امان‌الله شاه، اندک اندک شدّت می‌یافت، محمد صادق مجددی و میان محمد معصوم مجددی فتوای چهار صد تن از علمای مذهبی را گرفته، با چند ملای دیگر، به سمت جنوبی رفته در تلاش تحریک مردم شدند. اما ناکام شده و همراهانش اعدام و خود زندانی شد. در پادشاهی سه روزه معین‌السلطنهٔ عنایت‌الله خان، از حبس رها و عمامه پادشاه‌ها را بر سر عنایت‌الله خان نیز او

(c) ketabton.com: The Digital Library

که مادهٔ فساد و آتش‌افروز کینه و عناد او بود، با سردار محمد عثمان خان که هر دو تن از سبب حبس و توقیف سخت شدن خودها در ماه سنبله که از جهت رفتن حضرت با قاضی عبدالرحمن مرید خود در سمت جنوبی برای اغوا کردن و برخلاف دولت برانگیختن وحشیان آن صوب و گرفتار آمدن ایشان و به قتل رسیدن ملا عبدالرحمن با چهار تن از فرزند و داماد برادرزاده‌اش آزرده بودند، و دو سه تن ملانمایان متحرک لوای بغی و طغیان نزد پسر سقاء و سید حسین دزدان مشهور به سوار موتر گسیل داشت. و پیام داد که: اینک امان‌الله خان از نسبت کفری که به او داده، اساس قتال و خونریزی نهاده بودید از میان رفته، عموم اهالی کابل از وضیع و شریف و قوی و ضعیف و کشوری و لشکری حاضره و فراهم آمدهٔ در شهر با من که مسلمانم و شما هم مرا مسلمان می‌دانید، دست بیعت داده به امارتم برداشته‌اند. پس واقعاً اگر جنگ و جدال و خون ریختن و قتال شما برای دین بوده به جز این از غرض عداوت و کین مسلمین نباشد باید تیغ خلاف در غلاف کرده، ترک سفک و دماء نموده، پذیرای امر امارت اسلامیت شوید. و ایشان نزد پسر سقاء و سید حسین شده، دسته‌جات

بست. همین حضرت موصوف به عنوان فرستادهٔ عنایت‌الله خان نزد حبیب‌الله کلکانی رفت، تا او را از شورش و جنگ بازدارد. اما او رفت سقوط امان‌الله را تبریک گفت و با این ادعا که بیعت به حبیب‌الله روز غرّه رجب و بیعت عنایت‌الله روز دوم شعبان صورت گرفته است، با او بیعت و عنایت‌الله خان را در صورت عدم اطاعت باغی و مهدوالدم اعلام کرد. در ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ که محمد نادرشاه به کابل وارد شد، هیئتی از علماً را به سرکردگی همین مجددی با نوشتهٔ در حاشیه قرآن نزد پسر سقاً برای بازداشتن او از جنگ اعزام کرد. حبیب‌الله کلکانی را در حالی نادرشاه به قبایل جنوبی سپرد که با ۱۷ تن از یارانش در چمن حضوری اعدام کند که ضمانت جان او را نیز همین محمد صادق مجددی کرده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قشون نظامی و قومی را که در مواضع مستعده و مستحکمهٔ عرض راه سرگرم جنگ و دفاع بودند، سنگر به سنگر از رفتن امیر امان‌الله خان در قندهار و به امارت منصوب شدن عنایت‌الله خان خبر داده از حرب و پرخاش همه را مانع شدند. و هم مژده و نوید دادند که اینک نزد سید حسین و حبیب‌الله پسر سقاء رفته، ایشان را اگر بپذیرند، نزد امیر عنایت‌الله خان آورده جنگ و خونریزی را دفع و رفع می‌کنیم. شما نیز ترک جنگ و آهنگ آشتی نمایید. و جنگ‌جویان از شنیدن این سخنان مکیدت توأمان ایشان، دست از آلات مقاتله کشیده، عزم مراجعه جانب شهر کردند. و اغلب از سنگرها و استحکامات برخاسته، اقلی تا معلوم شدن احوال درنگ نمودند. و ایشان به مجرد وصول در نزد هر دو تن متعهد و برانگیختهٔ خود پیام امیر امان‌الله خان را گذارده، در خاتمه گفتند و به یاد دادند که: تاریخ نصب امارت حبیب‌الله در روز غرهٔ رجب و از عنایت‌الله خان در دوم شعبان است. از این‌رو شما مستحق و عنایت‌الله خان برخلاف حق می‌باشد. اگر چنانچه از راه اطاعت پیش نیامده، بیعت نکند به حکم شرعی باغی و مهدورالدم خواهد بود. و حبیب‌الله و سید حسین از این گفتار فرستادگان عنایت‌الله خان و فتوای ملانمایان همرکاب خود، خویش [را] مقضی‌المرام دیده، تبعهٔ خود را امر حرکت جانب شهر کابل نمودند. و ایشان در هر سنگری از استحکامات رسیده، اسلحه و تفنگ هر که را حاضر بودند با اتواب و قورخانه گرفته، از جمله بیست و هشت تن تفنگدار به نزدیک غروب آفتاب همان روز دو شنبه با جمعی از کوهدامنیان بی‌سلاح سر و پا برهنه، چهاریارگویان و نعره‌زنان و تفنگ و توپ شصت تیر به هوا چون شلیک عروسی فیرکنان از راه گردنه و اندرون ده افغانان داخل شهر شدند. و چون اهالی شهر از سوء سلوک و زراء و فشار و انزجار احمدعلی خان رئیس بلدیه از امیر امان‌الله خان دل گزیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند با آن‌که تفنگ و قشنگ زیاد دولت به ایشان داده بود، یک تفنگ گشاد ندادند. و تبعهٔ حبیب‌الله و سید حسین بر شهر مسلّط و مستولی آمده، حبیب‌الله، فرستادگان عنایت‌الله خان را که مهمانان عزیزش بودند با خود آورده در عمارت باغ بالا نزد خویش نگاه داشت. و سید حسین در شهر آمده و تا جایی گردشی کرده، همه را رام و بدرام امر و نهی و مطیع و منقاد دیده، شام در باغ بالا نزد حبیب‌الله باز گردیده، عنایت‌الله خان در غروب روز اول امارت با چند تن از وزراء در ارگ پادشاهی محصور سخت گردیده، دروازهٔ آمد شد از کثرت فیر تفنگ خودی و بیگانه که در تمام شب و روز آنی بل لحظهٔ ساکت نبود، به رویش بسته گشت. و روز سه شنبه ۳ شعبان موافق ۱۵ جنوری مردم چهاردهی و اکثر اهل شهر و سردار حیات‌الله خان و محمد کبیر خان پسران امیر حبیب‌الله خان مرحوم و غیره سرداران که روز پیش به عنایت‌الله خان بیعت کرده بودند، بعضی که با ایشان عهد و پیمان در میان نداشتند، از خوف هلاک جان و تلف مال و هتک و اکثری به خرسندی با تحفه و هدیه در باغ بالا دسته دسته و جوق جوق رفته و به امیر حبیب‌الله بیعت کرده، تبریک امارت گفته، مراجعت همی کردند. و در عصر آن روز که کار به کام حبیب و مرام حضرت شوربازار و سردار محمدعثمان و وزرای خوان و اهالی بی وفای کابل انجام گرفت، حضرت و سردار محمدعثمان خان رخصت مراجعت یافته، عنایت‌الله خان را از بیان مشاهدات و معلومات خویشتن که نسبت به حبیب‌الله و سید حسین به پای بردند، از امارت مأیوس ساخته بلکه در خوف و هراس زیاد انداختند. و روز چهار شنبه که جنگ و تک تک گشاد دادن توپ و تفنگ در بین محصورین و کوهستانیان و هشتاد نفر از نفری قومی هزارهٔ بهسود که به حفاظت قلعهٔ بلند و قورخانه کلوله پشته مأمور بودند، جاری و بیعت مردم به امیر حبیب‌الله ساری و در این روز رئیس

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوری شیراحمد خان و وزیر معارف فیض محمد خان و وزیر سابق تجارت عبدالهادی خان و وزیر مالیه میر هاشم خان و سردار امین‌الله خان و محمد عمر خان پسران امیر عبدالرحمن خان و غیره معینان و مدیران وزارت و ادارات دولتی درک حصول شرف و بیعت امیر حبیب‌الله خان کرده، در این روز به هنگام عصر حینی که سید حسین به خانهٔ نورالدّین خان پسر قاضی قطب‌الدین جوان‌شیر قوم قزلباش آمده، صرف چای کرد، دروازهٔ قلعهٔ چنداول نیز به اجبار و اکراه چند تن از خوانین کوهستانی که به شدت درخواست نمودند، به روی کوهستانیان بازگشت. و منادی از همان غروب روز اول ابتدا به ندای باز بودن دکاکین و هدف گلولهٔ تفنگ شدن کسی که دست به مال و متاع دکانی بیازد، نموده، پیش و پیش ندا در داده، از عقب دزدان کوهستان هرچه از دست‌اندازی و سرخود به خانه‌ها در آمدن و غارت کردن از دست ایشان آمد، دریغ نکردند. بلکه تا اواخر رمضان این فعل خود را ادامه نهاده برعلاوهٔ از بردن زنان و دختران و پسران مراهق[1] در شب و خفتن با ایشان و به اجبار رقصانیدن، هیچ کمی و کوتاهی نکردند. و روز چهارشنبه چهارم شعبان مطابق ۱۶ جنوری چند تن از مردم قزلباشیه نیز از خوف دست‌برد و قتل و غارت کوهستانیان در باغ بالا رفته، دست بیعت به امارت حبیب‌الله خان دادند. و در خلال این حال هم جنگ ناکامی و هم تخلیهٔ اجباری ارگ و ترک امارت نمودن عنایت‌الله خان جاری و مکالمه در بین ساری بود تا که حضرت شوربازار و سردار محمدعثمان و وزرای خوّان که در ارگ محصور بودند، عنایت‌الله خان را به تخلیهٔ ارگ و خلع امارت مجبور ساختند. و در این امر شوم به جز غلام‌دستگیر خان قلعه‌بیگی پسر عبدالرّشید خان محمد زایی و

---

۱. مراهق: نوباوه، کودک نزدیک به بلوغ‌رسیده.(دهخدا)

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالعزیز خان وزیر حربیه فرزند محمدالله خان بارکزایی که رضا و شریک دزد و رفیق قافله نبودند، دیگران همه راه انقراض سلطنت از خاندان امیر عبدالرّحمن خان [به] خصوص امان‌الله خان و عنایت‌الله خان همی‌پیمودند تا که بر مرام فایق شدند.

خلع عنایت‌الله خان از امارت و تخلیهٔ ارگ

نظر به عدم وفای اهالی کابل، و وجود غدر و خیانت در طینت و نهاد حضرت و سردار محمدعثمان خان و محمدولی خان و غیره جهلهٔ شیطان توسّل، که در استعفای عنایت‌الله خان از امارت و تخلیهٔ ارگ توغّل داشتند، او را تخویف و تحذیر نموده از جمله حضرت راه میانجی‌گری در بین عنایت‌الله خان و پسر سقاء و سید حسین پیموده تا که قرآن کریم را شفیع ساخته، عنایت‌الله خان را به اظهارات به ظاهر دوستانه و باطن منافقانه به خلع امارت و تخلیهٔ ارگ سلطنت که از ذخیرهٔ نقدینه و آلات و ادوات ناریه و دفاعیه مملو و به قدر کفایت مدّت طویلی آماده و مهیا و فتح و تصرّف ارگ بعید از قوهٔ اشرار نکوهیده کار بود، راضی نمود. چنانچه مستدعیاتش که سه صد هزار روپیه با خود برداشتن و با عائلهٔ خویش از راه پشاور و پنجاب روی ناکامی و بدنامی به سوی قندهار یا دیگر دیار نهادن، نزد حبیب‌الله سقاءزاده قبول افتاده، جانبین به قرآن مجید مقررات و تعهدات خود را رقم کرده، پسر سقاء در روز چهار شنبه فرمان امان جان و مال او و آنانی که در ارگ همراهش بودند، به ذریعهٔ حضرت فرستاده و عنایت‌الله خان اهالی حرم پدر مرحوم و برادران و خواهران خود را که در ارگ بودند با چشم اشکبار وداع و دیدار اخیر نموده، و به هر یک از برادران و خواهران خویش و مادران ایشان بیست و پنج پوند که چندی روز ذلّت به‌سر برده از عدم قوت هلاک نشوند، داده و هم به سپاهیانی که از رسالهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهی و غیره در ارگ و مشغول مدافعه و محاربه بودند، وجوه نقدینه بذل و عطا فرموده، در شب پنجشنبه پنجم شعبان ۱۳۴۷ قمری مطابق هفدهم جنوری [۱۹۲۹] میلادی مقررات معاهده و خلع خود را از امارت نوشته، با خامهٔ امضا و نام خویشتن نوشت: «برادرم حبیب‌الله خان! به عموم معلوم است که من اراده و شوق پادشاهی ندارم، چنانچه در موقع شهادت پدر مرحومم من از این مسئله صرف‌نظر کردم با وجود میسر بودن وسایل، در این وقت که امان‌الله خان خود را از پادشاهی خلع نمود، باز من هیچ اراده و ذوق پادشاهی را نداشتم. مگر ارباب حل و عقد مرکز بر داشتن این بار را به من به اصرار تکلیف نمودند. و سعادت ملّت و اعتلای اسلام را در آن نشان دادند. من هم از نقطهٔ نظر اصرار آنان قبول کردم؛ امّا اکنون که می‌بینم مسئله به قتل مسلمین می‌انجامد از آن صرف‌نظر نموده خود را از امارت افغانستان خلع نمودم. و به تبع دیگر جماعهٔ مسلمین که به شما بیعت کرده‌اند، من هم بیعت کردم. و مأمورینی که امروز با من در ارگ و به قید بیعت من و بزرگان آنان اشخاص ذیل می‌باشند: محمدولی خان، عبدالعزیز خان، محمدسرور خان، غلام‌حیدر خان، احمدعلی خان، غلام‌دستگیر خان، عبدالغیاث خان، عطاءالحق خان، محمدامان خان، محمدامین خان، محمداسحق خان، سید قاسم خان، عبدالوهاب خان، عبدالتواب خان، شاه محمود خان، سید عبدالله خان، سلطان‌محمد خان، سیداحمد خان، میر علی‌احمد خان، محمداکرم خان به مثل من و پیروی من از قید بیعت با من برآمده با شما بیعت کردند بر شرایط ذیل: اول خود من با عائله و سایر متعلّقین و اهل بیت خود و مأمورین مذکور و سائرین آنان که در ارگ می‌باشند و کلیهٔ صاحب‌منصبان عسکری و افراد نظامی و عمله خدمهٔ مقیم ارگ از طرف خود و متعلّقین خود و مال و هستی خود مأمون بوده از هیچ رهگذر و به هیچ وسیله و حیله اذیتی به آن‌ها نرسد؛ دوم: خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

من با عائله و متعلّقین خود به قندهار یا خارج می‌روم باید به توسط طیاره به قندهار رسانده شویم؛ سوم: محمدولی خان و عبدالعزیز خان و احمدعلی خان را اجازه داده شود که با من بروند چهارم: از مأمورین بزرگ فوق کسانی که خواهش رفتن به خارج داشته باشند لااقل بعد یک ماه از این تاریخ به اوشان اجازهٔ رفتن با عائله داده شود. پنجم: تا زمانی که طیاره برای مسافرت من حاضر شود، من در ارگ بوده پس از سوار شدن به طیاره و حرکت طبیعی آن ارگ برای شما تخلیه می‌شود.

لیل پنجشنبه پنجم شعبان‌المعظّم سنه ۱۳۴۷ عنایت‌الله از نگارش و تسلیم این عهدنامه گشاد دادن توپ و تفنگ متروک آمده در شب جمعه ششم شعبان سنه ۱۳۴۷ مطابق ۱۸ جنوری ۱۹۲۹ عیسوی عبدالعزیزخان وزیر حربیه و عبدالحبیب خان و محمدولی خان وکیل و احمدعلی خان رئیس بلدیه عهدنامهٔ جداگانه به قرآن نوشته مصحوب حضرت پر مکر و مکیدت فرستادند که مایان بندگان ایزد منان عبدالعزیز و عبدالحبیب و محمد ولی و احمد علی علیحده به قرآن عظیم با امیر حبیب‌الله خان چنین عهد می‌نماییم که ابداً با او خلاف عهد نمی‌ورزیم و بدخواهی او را نمی‌نماییم و در داخل افغانستان که سکونت می‌کنیم، اسباب اغوا و فساد را به مقابل امیر حبیب‌الله‌فراهم نمی‌آوریم. و چون سایر تبعهٔ افغانیه به زیر حمایت دولت اسلامیه ایام حیات خود را به‌سر می‌بریم. فقط: لیل جمعه ۶ شهر شعبان‌المعظم سنه ۱۳۴۷ عبدالعزیز، احمدعلی، عبدالحبیب، محمد ولی.

تخلیهٔ ارگ و حرکت عنایت‌الله خان

در روز جمعه هجدهم ماه جنوری ۱۹۲۹ میلادی مطابق بیست و هشتم جدی ۱۳۰۷ شمسی هجری به استدعای پسر سقاء دو دستگاه طیاره

(c) ketabton.com: The Digital Library

(بـالون) از دولت انگـلیس بـه سـاعت یـازده قـبل از زوال، وارد آمـده، عنایت‌الله خان با عائله و منسوبان خود و عبدالعزیز خان و احمدعلی خان بـه سـاعت یک پس از نـصف روز، هـواپیمای صـوب پشـاور شـد. و عبدالوهاب و عبدالتواب پسران محمود بیک طرزی با بعضی از پسران و دختران عنایت‌الله خان در بالون جا نشده، معطّل به روز دیگـر مـاندند. و پسر سقاء سید حسین را هنگام عصر از راه تصرّف ارگ در شهر فرستاده، خود در عمارت باغ آقا که محکمهٔ ایالت و قضاوت و مستوفیت مرکزی است، وارد شد. و تبعهٔ جهلهٔ دَدْ صفت هر دو که در بازارها و پارک نظام و قوماندانی (کوتوالی) مشغول و سرگرم تطاول و غارت اعداد قشون قومی اقوام هزاره و وردک و وزیری و منگل و سواران رکاب شـاهی و بـعضی خانه‌ها بودند، شلیک توپ و تفنگ شادمانه نموده، اهـالی شـهری کـه از کثرت فیر و شدت آواز توپ و تفنگ که برخلاف عادت و وحشیانه اقدام کردند در هراس و وسواس افتاده، هر کدام در هر مقام که بودند، جـانب خانه و لانهٔ خویش، راه دویدن پیش گرفتند. و سید حسین در زیـر گـنبد نقاره خانه ارگ، تبعهٔ جهلهٔ خود را منع تفنگ زدن کرده، چون دست بـاز نکشیدند، با تفنگی که در دست داشت، سینهٔ یکی را هدف گلوله نموده، قالبش را از روح تهی ساخت. و دیگران از مشاهدت چـنین حـرکت پـر جهالت سراپا ضلالت او که بلا تأمل اقدام در قتل صدها نفر و این یک تن کرد، دست از گشاد دادن تفنگ کشیدند. و داخل ارگ شده، ملازمان نظام و رسالهٔ شاهی و قلعه‌بیگی و غیره محصورین را به خلاف عهدی که در میان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته و عریان کرده و بعضی را کشته از ارگ بیرون کشیدند. و چهار تن از رسالهٔ شاهی را به سر چوک که از بازار با دل افگار و بدن خسته و زار عبور می‌کردند به ضرب گلولهٔ تفنگ از پا درآورده، هم‌چنین از نـفری قـومی وردک و وزیـری و

(c) ketabton.com: The Digital Library

منگلی و هزاره را در هر موضع و محلّی از درون و بیرون شهر خلع سلاح و برهنه کرده، به قتل رسانیدند. حتی از خانه‌ها که پناه جسته بودند، برآورده، انواع بدناموسی و غارت و سرقت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دین‌داری آن‌قدر بد رفتاری کردند که آئین اسلامی را مطعون بیگانگان ساخته، به بدنامی کشیدند. حتی نگارندهٔ این فجایع که از اهل اسلامی است بر ادّعای دین‌داری و اظهار مسلمانی ایشان هزاران لعن و نفرین گفته، از خداوند جای همه را در اسفل‌السّافلین خواسته و می‌خواهد. و هر لحظه که از مشاهدات کردار این گروه ضلالت سمات، بیاد آرد به جز لعن دیگر کلمهٔ بر زبان نخواهد راند. و ملاّنمایانی را که سرکردهٔ دزدان و جمعی از قطاع‌الطّریقان را مجاهد و غازی نام نهاده بر بلد اسلام که از بام تا خفتن و شام پنج نوبت بانگ مسلمانی و تکبیرات نماز جاری و جماعات در مساجد جاری است، امر تاختن کرده و یکی را از بین ایشان به امارت برداشته‌اند، چه باید گفت که: صدها تن را خون ریخته، قوهٔ جامعهٔ اسلامیه را تا صد سال از نیرویی که در بازو داشتند کاسته، ضعیف و ناتوان کردند. و ذخایری را که برای حراست مملکت و حفاظت ناموس و ضیعت[1] ملّت و دفاع حملهٔ خصمای دین ذخیره و اندوخته شده بود، تمام به غارت و یغما دادند.

اظهار دین‌داری و کردار بی‌دینی اهالی شمالی

روز شنبه هفتم شعبان و بیست و نهم جدی مطابق نوزدهم جنوری پسران محمود طرزی و بقیهٔ اولاد و وابستگان عنایت‌الله به سواری طیارهٔ انگلیسی در پشاور و از آن‌جا با خود او و عائله و همراهانش به سواری

---

۱. ضیعت: بر وزن هیبت، آب و زمین و زراعت را گویند. کنایه از دارایی است. (دهخدا)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریل تا چمن و از آن‌جا به سواری موتر در قندهار نزد امان‌الله خان رفته، پس از آن تبعهٔ پسر سقاء و حمیدالله برادر و سید حسین وزیر جنگ و پردل سپهسالار او و غیره دزدان که هر کدام نام منصب بزرگی را بر خود نهاده بودند به مفاسقت و غارت اقدام کرده به بهانهٔ این‌که آواز تفنگ از این خانه شنیده شده یا تفنگ در آن است دسته دسته و جوق جوق شده از دست بدناموسی به زنان و دوشیزگان و پسران و تاراج مال و منال یازیدن و پسران و زنان و دختران را در اطاق‌های خلوت برای مخالطت کشیدن و هر ده و بیست نفر یکی و دو نفر زن و پسر و دختر را در منزل و اطاق بیتوتهٔ خویش بردن دریغ نکرده، تا امروز که یکشنبه بیست و هشتم رمضان مطابق یازدهم مارچ سنه هجری ۱۳۴۷ و سنه میلادی ۱۹۲۹ هست، این فعل و عمل جاری، امّا قدری کم‌تر از شب‌ها و روزهای اوّل است. و آن‌گاه که پسر سقاء از ایالت حرکت کرده، داخل ارگ پادشاهی شد، شب با پدر خود که عمر در مغارات و جبال و بیابان به سر برده و با سر و پای برهنه و گرسنه خائفانه امرار حیات کرده بودند، خویش را در عمارت شاهی دیده، مبهوت و متحیر شدند. و اظهار شکر خدا نموده از تناول پلاو، محض هضم نفس، سرباز زده در ظرف چینی سفید که برای بول و غایت [غایط] در مبرز خاص امیر امان‌الله خان بود و مبرز را خانهٔ شام‌خوری تصوّر نموده بودند، نان با شوربا طرید کرده و در هر لقمه شکری گفته تا که سیر شدند. و از این روز به بعد راه نکث عهد پیش گرفته، سرای و جای و مال و متاع و ذخیره و اندوختهٔ آن بیست تن را که عنایت‌الله خان در عهدنامه نام برده و امان جان و متاع و ضیاع و ناموس داده شده بودند، پی هم ضبط و خود ایشان را به جز دو سه نفر با دیگر وزراء و مأمورین بزرگ حبس و در ارگ توقیف فرموده، از هر کدام مبالغی برعلاوهٔ آن‌چه در قید ضبط آورد، بیم قتل داده بگرفت. و خزینهٔ عین‌المال و اغلب بیت‌المال را با قورخانه چند

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز و شب در کوهدامن به ذریعهٔ موتر حمل و نقل داده تا که از جانب جلال‌آباد و قندهار و دیگر بلاد آسوده‌خاطر و مطمئن گشت که افاغنه عموماً غیرت ناموس و ننگ و جرأت حمله و جنگ ندارند، دست از فرستادن ذخایر دولتی و ضبطی و مصادرتی در کوهستان و کوهدامن کشیده به زن خواستن و زنان و دختران و پسران بازرگانان و سرداران و نام‌داران را از سپاهی تا افسر شب به اجبار و اکراه در اطاق‌های خود بردن زیاد پرداختند. و تا اوایل ماه رمضان یک صد و نود و یک خانه از متموّلین و وزراء و مأمورین و غیره را ضبط و غارت کردند. و از جملهٔ گرفتاران محمدولی خان وکیل امیر امان‌الله خان را که از پیش با پسر سقّاء و سید حسین عهد در میان داشت و به هر دو تن و همراهان و انبازان‌شان حمایت‌ها و معاونت‌ها کرده از دستگیر نمودن و به غُل و زنجیر درآوردن‌شان مأمورین دولت را بازداشته بود به خواهش و استدعای خودش تا بیست و هفتم شعبان با دیگران توقیف فرموده از دیگران جدا در حجرهٔ شیراحمد خان وزیر دربار جدید معزّزانه در تحت حفاظت آورد. و خانه و مایملکش را نیز ضبط و غارت نکرد. و در خلال این‌حال، علی‌احمد خان سابق والی کابل در جلال‌آباد لوای امارت افراخت.

شرح حال و امارت علی‌احمد خان

وی پسر خوشدل خان ولد شیردل خان لوی ناب ایشک‌آقاسی درب بار امیر شیرعلی خان مرحوم و مادرش دختر امیر دوست‌محمد خان و تولّدش در مشهد مقدس اتفاق افتاده است. و با پدر و مادر خود از راه خدمت‌کاری امیر شیرعلی خان مرحوم با سردار محمدایوب خان و امیر محمدیعقوب خان پسران او به خواهش امیر عبدالرحمن خان و اقتضای دولت برتانیه و امر ناصرالدّین شاه قاجار از ایران در هند رفته و در آن‌جا

(c) ketabton.com: The Digital Library

لفظ انگلیسی و اردو را برعلاوهٔ لفظ ملّی افغانی و فارسی مادرزادی خود بیاموخت. و در عهد امیر حبیب‌الله خان که به پاس خاطر علیا حضرت سرور سلطان مادر امیر امان‌الله خان که با خوشدل خان پدر علی‌احمد خان نسبت خواهری داشت از هند در کابل آمده، پدرش به حکومت مرکز و اعمامش چون فیض‌محمد خان و سلطان‌علی خان و محمدعمر خان و محمدعلی خان به معاش مکفّی و منصب فراش باشی و حکومت و کرنیلی و نیابت حکومت کابل سرافراز و خودش به رتبهٔ ایشک‌آقاسی ملکی ممتاز گشتند. و در اواخر عهد امیر حبیب‌الله خان پدرش به حکومت قندهار و فیض محمد خان پس از خسته شدن از ضرب چوب عتاب سردار نصرالله خان به حکومت میمنه و سلطان‌علی خان به حکومت کوهستان کابل تغییر و تبدیل یافته، محمدعلی خان به همان نیابت حکومت مرکز و محمد عمر خان به همان رتبهٔ کرنیلی و قابوچی دروازهٔ سرای علیا حضرت خواهر خود و علی‌احمد خان به همان منصب ایشک‌آقاسی ملکی بر حال بودند. تا که امیر حبیب‌الله خان کُشته گشته، پدرش در اوایل جلوس امیر امان‌الله خان و هنگام محاربه با دولت برتانیه جهت حصول استقلال، اقاغنهٔ شهر و اطراف قندهار را به قتل عام اهل و عیال و اطفال و متاع و منال قزلباشیهٔ آن دیار، که خودشان راه قتال با قشون دولت انگلیس جانب کدنی[1] و چمن برگرفته بودند، برانگیخته، فجیعهٔ بزرگ و فتنهٔ سترگی به روی کار آورده، سردار عبدالقدوس خان صدراعظم که برای جنگ با

---

۱. کدنی - دریائیست به فاصله ۱۱۸ کیلومتر در شمال شرق سپین بولدک مربوط ولایت قندهار بین ۶۶ درجه ۵ دقیقه ۴۸ ثانیه طول‌البلد شرقی و ۳۱ درجه یک دقیقه ۳۸ ثانیه عرض‌البلد شمالی واقع است (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۳، کابل، ۱۳۳۷، ص ۳۳۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دولت برتانیه مأمور و رهسپار قندهار شده بود، اطفای نائرهٔ فتنه نموده، خوشدل خان طلب کابل شده در خانهٔ خود بود تا که بمرد. و مغرضین، قتل قزلباشیهٔ قندهار را که به تحریک خوشدل خان لوی ناب به روی کار آمده، حمل به ترغیب دولت انگلیس نموده، گویند که: مبلغ هنگفتی به او داده اساس مفسدهٔ قتل قزلباشیه را بنهاد. و هم‌چنین هر حادثه و داهیهٔ سیاسیهٔ را که در داخلهٔ افغانستان و سرحدات شرقی و شمالی آن از جهالت و وحشیت ملّت و سوء کردار و رفتار و فشار و انزجار دولت و حکومت به‌روی روز افتاده و میافتد از اثرات افعال قبیحهٔ خود ندانسته، حمل بر تحریض دولت انگلیس می‌نمایند. و غافل‌اند از این‌که آن دولت از رقابتی که با دولت روس دارد، افغانستان را سد آهنین حملهٔ رقیب خود پنداشته، در قوت و اقتدار و استحکام افاغنه و مملکت ایشان جد وافی و جهد کافی مبذول می‌دارند، نه این‌که به تخریب این سدّ متین همّت گماشته تیشه به ریشهٔ خود می‌زنند. باری اگر تصوّر و تفهّم مظهرین این‌گونه افواهات و واهیات خیالیه از مآخذ صحیحه و مدارک متقنه و مطابق واقع باشد همانا برهان قاطع بر عدم دیانت و وجود جهالت و ضلالت خود رؤساء و مرتوسین افاغنه خواهد بود. چه اغوا و القای دولت انگلیس با ادّعای دیانت و اسلامیت افغانان که در ظاهر دارند، راست نمی‌آید. زیرا اگر پابند دین و رهگرای شریعت سیدالمرسلین بوده، آیه کریمهٔ: «أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْیهُودَ وَالنَّصَارَی أَوْلِیاء بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء بَعْض وَمَن یتَوَلَّهُم مِّنکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» را در قرآن خوانده یا از ملاّ شنیده باشند، هرگز قبول تحریک و ترغیب دولت انگلیس را که کیش نصرانیت دارد، نمی‌کنند. و اگر بپذیرند نتیجهٔ صغری و کبرای ادّعای دیانت‌شان عدم اسلامیت خواهد بود.

الغرض خود علی‌احمد خان از راه مذاکره متارکهٔ جنگ و معاهدهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

موقتی و انعقاد رشتهٔ مصالحه، مأمور مکالمه با کارکنان دولت انگلیس شده، در مأموریت خویش مظفر و کامیاب آمده، متارکهٔ قتال و حصول استقلال به روی روز افتاد. و نظر به بعض مواد معاهده که اندک خلاف منویات حکومت افغانستان می‌نمود، برخی از مغرضین سعایت و نکوهش او را نزد امیر امان‌الله خان نموده، متهّم به جانب‌دار و مطیع و فرمان‌بردار و پول‌خوار دولت انگلیس ساخته، در زاویهٔ مغضوبیت و مقهوریتش انداختند؛ چنانچه از این‌رو و از آن‌که با خواهر بزرگ و اعیانی امیر امان‌الله خان طریق معاشقت و مخالطت مفتوح داشت، امر قتل او صادر گردیده و لیکن به شفاعت علیا حضرت عمّه و مادر معشوقهٔ خود که آخرالامر او را به زنی خواست از قتل معفو و متوقف‌خانه و مکلّف گشت که اگر از خانه برآید، مقتول گردد. و چندی گرفتار این قید بود تا که قوم منگل و غیره قبایل سمت جنوبی به اغوای ملاّ عبدالله قاضی سر از جیب تمرّد برآورده، کار را بر امیر امان‌الله خان به واسطهٔ عبدالکریم خان پسر امیر محمدیعقوب خان بن امیر شیرعلی خان که از راه فرار داخل جمعیت مردم آن کوهسار و مدعی سلطنت شد، دشوار ساخت. بعد مأمور جلال‌آباد و گرد آوردن قشون عشایری و قومی و تنبیه و تهدید و گوشمالی متمرّدین و دفع عبدالکریم خان و قلع ملاّ عبدالله شد. و قبایل نواح جلال‌آباد را به هر حیله که دانست و توانست فراهم و از سوی شمال موطن بغات امر به قتال و اضمحلال کرده، قوم طوری سکنهٔ کرم از تبعهٔ دولت انگلیس را نیز بتدمیر طغات گماشت. و در پایان کار مظفر و منصور آمده، عبدالکریم خان فرار و گرفتار بند و قید زندان انگلیس و در محبس کشته شد. و ملا عبدالله با جمعی از بانیان فساد به عهد امان جان و سوگند قرآن در کابل آمده به یاسا رسید. و علی‌احمد خان به جایزهٔ خدمتی که کرد به منصب والی ایالت مرکز مفاخر شده، در سفر اروپا با امیر امان‌الله خان همراه رفته، در آن‌جا از

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر احترام سقوط کرده، پس از مراجعت در خانهٔ خویش روز تقاعد در انتظار خدمت به سر همی برد. تا که مردم شنوار بل عموم قبایل مشرقی از راه تعرض بر عدم دیانت امیر امان‌الله خان لوای بلوا اعتلا داده و محمود خان یاور و شیراحمد خان رئیس شوری و غلام‌صدیق خان وزیر خارجه با قشون‌های مکفّی مأمور سرزنش اشرار نکوهیده کار شد. از منافقت غلام‌صدیق خان که خود را گرفتار دست باغیان نموده، ایشان را تحریک بر حمله و تخریب و تنهیب جلال‌آباد کرد، کاری از پیش نرفته، علی‌احمد خان به نام رئیس اعلا و مختار مطلق سمت مشرقی و جنوبی شد که آتش فتنه را خاموش نماید. و او یک هفته قبل از حملهٔ اولیهٔ پسر سقاء بر کابل با قشون کافی و قورخانهٔ وافی و اتواب کوهی و قلعه‌شکن و موتر جنگی راه جلال‌آباد برداشته به مجرد وصول در آن‌جا به انواع ذرائع و وسائل و حیلی که می‌دانست، همّت بر هدایت و استمالت و اطفای نائرهٔ طغیان و بغاوت وحشیان بعید از شئون انسانیت شنوار و غیره اشرار که سرگرم ذمایم افعال و قبایح اعمال بودند، گماشته، ایشان را به شاهراه اطاعت و متابعت میل دادن گرفت. و بعضی را به عطایای پول و برخی را به خلعت و نبذی را به اندرز و نصیحت پدرام و از شورش و جنبش وحشیانه آرام ساخت. و هم سید قاسم پسر میر غلام محمد چارباغی که پدرش در عهد امیر عبدالرّحمن خان از شهرت در دانش علوم دینیه و فقاهت به سلک مدرّسین مدرسهٔ شاهی منسلک آمده، روز حیات به قناعت به سر می‌برد. و این پسرش در عهد امیر حبیب‌الله خان هنگام تأسیس مدرسهٔ به نام مکتب حبیبیه از تملّق و چاپلوسی و آمد شد و خاک بوسی خویش را پیش داکتر عبدالغنی خان هندی سرکردهٔ مدرسهٔ مذکوره که جهت تعلیم و تعلّم علوم و فنون جدیده و آموختن السنهٔ اجنبیه باز شده بود، به مداهنت و چرب‌زبانی دانای دینیات و ادبیات فارسی و عربی نشان داده، به معاش

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندکی رتبهٔ معلم ابتدایی یافت. و با داکتر مزبور و نجف علی و چراغلی هر دو برادرانش و جمعی دیگر، از مشروطه‌خواهی محبوس گردیده، و از جمله هفت تن، هدف گلولهٔ تفنگ و آتش توپ بلافشنگ گردیده، بقیه که به هفتاد و پنج تن می‌رسیدند، مرارت اقسام عذاب و عقاب و تاراج مال و بدناموسی اهل و عیال چشیده، عده‌ای به اندک زمان از حبس رها و چندی یازده سال در زندان بار زحمت و نقمت کشیده، و نبذی در محبس وداع زندگی گفته، دیگران در عهد امیر امان‌الله خان از توقیف‌گاه ذلّت نجات یافته، رها گردیدند. و از جمله سید قاسم که در اوایل معفو و رها شده بود، در همان مکتب حبیبیه که امیر امان‌الله خانش بر حال گذاشت به معلّمی جای گرفته، از همان متاع چرب‌زبانی و تملّق که عادت فطریهٔ اوست، نظر به عدم دانش عبدالحبیب خان پسر عبدالوهاب خان بن سردار میر افضل خان پدر زن امیر شیرعلی خان و شهزاده حیات‌الله خان عضدالدوله فرزند امیر حبیب‌الله خان و محمد سلیمان خان پسر محمدآصف خان ولد یحیی خان بن سردار سلطان محمد خان برادر اخیافی [1] امیر دوست‌محمد خان، هر سه تن وزرای معارف که پی هم از تغییر و تبدیل هم دارای رتبهٔ وزارت شدند، خود را معلّم علوم شرقیه سمر و در افواه، حتی در جراید مشتهر ساخت. و با عدم درایت و فقاهت به رتبهٔ جلیلهٔ مستشاریت وزارت معارف رسیده، به زودی نادانی و جهالتش فاش و از منصب مذکور و خدمت عرفانی سبکدوش شده، امیر امان‌الله خان او را امر داخل خدمت نشدن و با الواط و اوباش امرار حیات کردن و تحصیل امر معاش نمودن فرمود. و هنوز چند روزی نگذشته و مداد این حکم خشک

---

۱. اخیافی: برادری که از مادر یک و از پدر دو باشد. برخلاف برادر اعیانی که از پدر و مادر یک هستند و برخلاف برادر عیانی که از پدر یک و از مادر دو هستند. (دهخدا)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگشته بود که به دسایس و وسائل، خود را به مدیر جریدهٔ امان افغان معرّفی و منصوب نموده، بعد چندی از مأمور سفارت برلین پایتخت آلمان شدن غلام‌صدیق خان سرمنشی، به جای او سرمنشی موقّتی گشت. و تا این هنگام دارای آن رتبه و مقام بوده، راه مداهنت در بادیهٔ ادّعای دانش می‌پیمود. و از این‌که از چار باغ جلال‌آباد و پدرش در زمرهٔ علمای نام برده می‌شد و با مردم آن ولایت روشناس بود، امیر امان‌الله خان او را به مضمون «الغریق یتشبّث بکلّ حشیش» مأموریت هدایت و موعظت شورشیان فرمود. و او چپ و راست کار را به اخذ پول برای خویش که به چه صورت بر مرام فائق سازد، از طرف علی‌احمد خان والی فرستاده و میانجی نزد متمرّدین قرار داده تا که از در بازداشتن منوّیات مبطّنهٔ اشرار نزد امیر امان‌الله خان به امر والی و سواری طیاره در کابل آمده، و یک شب مانده بیست هزار روپیه از امیر معزّی‌الیه جهت ملاّنمایان نواح جلال‌آباد که ایشان را به اعطای پول خرسند ساخته، به استمالت اشرار گمارد گرفته، و با طیاره در جلال‌آباد رفته و کاری از پیش بردن نتوانسته، معلوم نشد که آن مبلغ صرف کدام مقصد شد. و علی‌احمد خان را پس از رفتن عنایت‌الله خان و استیلای پسر سقاء بر کابل اهال جبال و سهال نواح جلال‌آباد تکلیف برداشتن بار امارت کرده و او از عاقبت‌اندیشی نخست ابا و امتناع و استبعاد نموده آخرالامر به اصرار نقیب و طمع جاه، پذیرا شده و با رؤسای قبایل عهد و پیمان و حلف قرآن در میان نهاده، رایت امارت برافراخت. و قشون نظام و اتوابی را که از کابل مأمور سرزنش مردم شنوار و غیره اشرار شده بودند، با عده‌ای از قوم شنواری و خوگیانی و غیره از راه حمله بر کابل و پسر سقاء مأمور سموچ‌های ملاّ عمر و تنگی خورد کابل و

(c) ketabton.com: The Digital Library

چناری کرده، قرار داد[۱] که پس از وصول خودش متّفقانه حمله نمایند. و خودش با قرب دو هزار نفر از قشون نظامی و قومی وارد جگدلک شده، به امید وصول لشکر قوم مهمند در آن‌جا درنگ کرد. و از تاریخ روز چهارشنبه یازدهم و سه شنبه هفدهم شعبان مطابق ۲۳ و ۲۹ جنوری فرامین عدیده به نام رؤسای کابل و لهوگرد و هزاره‌جات و مردم سمت جنوبی و غیره، از امارت خود و دعوت اطاعت و معاونت همه ارقام و به خط خویش امضا و مصحوب فرستادگان خفیه، ارسال فرموده، در پایان کار بدبختانه بر مرکب آرزو سوار نیامده، اردویش غارت و خودش برهنه و دچار ذلّت و خسارت شده، به بدترین حالتی با پای پیاده جان به سلامت کشید.

از امارت مأیوس شدن علی‌احمد خان

آن‌گاه که علی‌احمد خان با عده‌ای در منزل جگدلک به انتظار لشکر قومی قبایل و عشایر مهمند درنگ نموده، آوازهٔ حمله امروز و فردایش در شهر کابل سمر و مشتهر گشت، اهالی کابل که از جور و تعدّی و بدناموسی و تاراج نمودن وحشیان بعید از دین و ایمان کوهدامنیان و کوهستانیان و هر یک از دزدانی که سالاری و سرداری شده، زنان و دختران و پسران را از کوی و برزن و خانه‌های‌شان به اجبار و اکراه در اطاق‌های خویش کشیده طریق مخالطت و لواطت پیش گرفته، و متموّلین و اعیان و بازرگانان را حبس و ضبط و تاراج می‌کردند، به تنگ آمده گرفتار بی‌وفایی و ناشکری و رمیدگی که نسبت به امیر امان‌الله خان به روی کار آورده شده بودند، مترصد و چشم به راه حملهٔ او روز و شب به سر همی‌بردند، که در عین یورش

---

۱. مقرر کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تبعهٔ علی‌احمد خان از اشرار تبعهٔ پسر سقاء و سید حسین و غیره قطاع‌الطّریقان تقاصاً انتقام کشند. ولیکن در عین انتظار ملک قیس نام خوگیانی، نقض عهد و نکث میثاقی که با علی‌احمد خان در میان نهاده به ایمان موکّده موثق داشته بود نموده، عتاب علی‌احمد خان بر خوگیانی و به چوب خستن او را بهانهٔ قرار داده، با سه چهار تن از جانب‌داران خود نزد حبیب‌الله سالار دزدان پسر امیرالله[1] سقاء، در کابل آمده از عطای هفده هزار روپیه نقد و منصب نایب‌سالاری بر عهده گرفت که علی‌احمد خان را دستگیر و غل به گردن و پا به زنجیرکرده در کابل آورد. و دو سه روز قبل از وصول او، پسر سقاء محمد موسی خان محمدزایی و محمدعلی خان عم علی‌احمد خان را که خانه‌اش را غارت و خودش را حبس و به زودی رها کرده بود، نزد او فرستاده، پیام داد که ترک امارت گفته و طریق اطاعت برگرفته، متابعانه در کابل آمده، ربقهٔ انقیاد به رقبهٔ فرمان‌برداری نهد. و الاّ تمامت اعمام و اقارب و زنان او که یکی خواهر امیر امان‌الله خان و دیگری خواهر گل محمد خان بن تاج محمد خان و عمهٔ فیض محمد خان وزیر معارف و مادر غلام محمد خان و نور احمد خان است، تمام در معرض خطر هلاک و دمار و بدناموسی دچار خواهند گشت. و آن دو تن نزد علی‌احمد خان رسیده و پیام پسر سقاء را گذارد. هنوز پاسخ لا و نعم و ردو قبول حاصل نکرده بودند که ملک قیس بی دین از کابل رجعت کرده، در

---

۱. امیرالله. حبیب‌الله کلکانی معروف به بچه سقاء یا سقو، فرزند هدایت‌الله است. در متن خطی کاتب امین‌الله نوشته و خط خورده و در بالای سطر امیرالله نوشته است. قرار تعلیقات دکتر شکیراندو نام پدر حبیب‌الله کلکانی به کریم‌الله هم معروف بوده است و این اختلافات از آنجا است که او بیشتر به بچه سقا معروف بوده است. در هر حال، نام اصلی پدر او هدایت‌الله است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنگی خورد کابل که محل وقوع و تأسیس سدّ جدید غازی است، واصل گشت. اعداد قشون قومی خوگیانی را که با عده‌ای از سپاه نظام در آن‌جا اقامت استحکام داشتند، امر بر خلع سلاح و غارت نظامیان کرده و پس از زد و خورد جزئی بر مرام فایق گردیده، راه خاک جبار برگرفتند. و سپاهیان منهوبه از راه اطاعت در کابل آمده، این معنی موجب شکست اعداد لشکری و کشوری که در موضع چناری و موقع سموچ‌های ملاّ عمر توقّف و عزم حمله بر کابل و پسر سقاء داشتند، گردیده، اتواب و قورخانه را مهمل و به جا گذاشته، راه اطاعت پسر سقاء به جانب کابل برداشتند. و او در هر دو روزی که آن‌ها وارد آمدند، صفوف پذیرایی در چمن حضوری با موزیک نظامی به سر راه ایشان گماشته به اعزاز نظامیانه وارد ارگ و حضور خود فرمود. و سه شب ایشان را مهمانی داده و داخل قشون خویش نمود.

و از آن سوی دو هزار نفر از لشکر قومی مردم شنواری که راه الحاق با علی‌احمدمی‌سپردند، در حدود کوتل چشنگ و این طرف آن طرف آن از نکث خوگیانیان و تفنگ و قورخانه به دست تصرّف آوردن ایشان آگاه شده، قلوب ضالهٔ ایشان دچار حسد و غبته [غبطه] گردیده، چون وارد جگدلک شدند، علی‌احمد خان برای صرف غذای شام آن‌ها چند فرد گاو داده، ایشان که میل غارت و تفنگ و فشنگ در دل جای داده بودند، عذر و بهانهٔ لاغری و پیری بر گاوان نهاده، نگرفتند. و ناگهان دست به تاراج بنه و آغروق و خلع سپاهیان نظام و خیمه و اثاث علی‌احمد خان گشوده، حتی البسه همه را کشیده، همه را برهنه کردند. و از جمله عبدالرّحمن پسر عصمت‌الله غلجایی که کینهٔ دیرینه نسبت به دولت در سینه داشت، پوندهایی را که سه لک روپیه به شمار می‌رفت، متصرّف شده در خانهٔ برد و دو سه تن از ملکان لمقان علی‌احمد خان و هر دو پسرش را با میرزا محمد ابراهیم خان پسر میرزا آقا جان مکتوب‌نویس او از راه ننگ افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

برهنه و پای پیاده با خود برده و از آن‌جا به جای نقیب رسانیده و جناب نقیب که بانی امارت علی‌احمد خان بود از مشاهدهٔ این حالت و نقض عهد قوم خوگیانی و شنواری عزم هجرت با عائله و منسوبان خود جانب هند جزم کرد. و مردم شنواری و خوگیانی که بر سر اموال و تفنگ و قورخانه و فشنگ با هم سرگرم قتل و جنگ بودند از قصد نقیب آگاه شده، از راه انابت نزد او گرد آمده، مانع از هجرتش شدند و او قبول استدعای آن را مشروط به یاری علی‌احمد خان داشته، دوباره عهد و پیمان در میان نهادند که به سر و جان و مال و ناموس معاونت او را در امر امارت نمایند. و علی‌احمد خان که از بد عهدی و احسان فراموشی شنواریان و عموم مردم سرحدی معلومات و نظریات حاصل کرده بود، عهد ایشان را سست و پیمان ایشان را نا استوار و نادرست دانسته، چندی سر آری و نعم جهت حفظ جان خود جنبانید و دیگر پیرامون میثاق و وفاق آن مردم نگشته، شعر فرمودهٔ امیر عبدالرّحمن خان را که از افغانی به فارسی آورده و پس از اظهار شکایات زیاد از کردار ملاّهای گمراه و رؤسای اقوام و قبایل درج سوانح عمری خود نموده است، کار بند گردید. و آن این است:

گر دو صد سال کشی رنج و دهی زحمت خویش

مار و شنواری و عقرب نشود دوست به تو

اقدامات پسر سقاء و سید حسین در اجرای امور امارت

هر دو تن با عده‌ای از دزدان و بی‌دانشان وحشی طبعیتان کوهدامنیان و کوهستانیان که هر کدام به نامی نشان امتیاز بر خود نهاده‌اند، به روز دوم حرکت عنایت‌الله خان شروع در اجرای مهام [1] کرده، نخست اعلان بر

---

۱. در متن مهمام است که غلط است و معنا ندارد. علی‌القاعده باید مهام باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالی عموم مأمورین نشر داد. و از پی آن، بلا تأمل و درنگ، آهنگ تکذیب حکم و تردید این اعلان خود نموده، وزارت تجارت را که به مرجع و مدخل وارادات و مصارفات جمیع امور اقتصادیه و موجب حصول ثروت و استطاعت و باعث راحت و تامین حالت مؤنتیه و معاشیه و وسعت ارزاق و اقوات و البسه و غیره لوازم زندگانی عالم انسانی و بشریت است، لغو فرمود. و هم‌چنین مأمورین بعض دوائر وزارت‌خانه‌ها را از کار سبکدوش ساخته، دچار ضیق معاش نمود. و در دو سه روز اول هر یک از سرداران و اعیان که درک وصول به حضورشان می‌نمود، به اعطای یک بر یک نیم معاش معین سابقش نوید و مژده می‌داد. و آن‌ها نیز از حماقت و جهالت باور کرده، خرسند می‌شدند، تا که همه را حبس و ضبط و معاش مأیوس و محروم فرمود. و به پول‌های هنگفت از تجار و ارباب ثروت گرفتن پرداخته، دل‌های عموم را رنجیده و رمیده ساخت. و به زن خواستن اقدام کرده، دختر سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه مرحوم و شهزاده امین‌الله خان پسر امیر عبدالرّحمن خان را به اجبار و اکراه به مزاوجت تکلیف کرد. و کتاب نام‌نویس مکتب مستورات را احضار فرموده، شهرت داد که همه را به توت‌خوران و دزدان و سر و پا برهنه‌گان کوهدامن و کوهستان به زنی دهد. گویا از این آوازه و پروپاگان ابلیسانه دزدان و وحشیان تبعهٔ خود را مژده و امید می‌داد که از او خرسند گردیده، دل بستهٔ شقاوت و شرارتش شوند. و در روزی هزار مجمع پلاو از مال ملت که در خزانهٔ دولت برای صرف روز حاجت، در عرصهٔ پنجاه سال به خون دل و رنج جگر و عرق جبین و کدیمین فراهم آمده بود، امر طبخ و صرف کسانی که نان گندم را به چشم ندیده‌اند، نمود. و خزانه و قورخانه را با اسلحه به ذریعه موترها شب و روز از ارگ کشیده به چاریکار و جبل‌السراج حمل و نقل داد. و ارگ بدان نظافت و صفایی را از قاذورات وحشیان کوهستانی عیناً مبرز و مزبله کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این دو در انظار اظهار دین‌داری و اسلامیت کرده، برخلاف اظهارات ظاهریه اقدامات در اموری که در هیچ شرع و معمول فطرت بشر نباشد، نمود. چنانچه هر روز منادی ندا می‌کرد که دکاکین را باز دارند. اگر کسی دست به مال دکانی دراز نماید، هدف گلولهٔ سیاست می‌شود. و در قفای آن مال و متاع دکان را آحاد و افراد تبعهٔ ایشان بدون دادن بها برداشته به توبرهٔ که با خود داشتند، می‌انداختند. و هم‌چنین به بهانهٔ جست وجوی تفنگ، به خانه‌ها داخل شده مال و متاع اهل خانه را از نقد و جنس به تاراج بر می‌داشتند. و نیز اعلان کرد که هر کس تفنگ داشته باشد و تسلیم نکند، امر قتل و ضبط و اسر جان و مال و اهل و عیال است. و از این اعلان زیاده‌تر مردم را در خسارات و تلفات انداخته، حتی اعداد قشون قومی طوایف وزیری و منگل و وردک و هزاره را از لباس و سلاح و پولی که برای خرج بام و شام خود داشتند، عاری و برهنه و تهی‌دست نموده، بعضی را که به زبان، امتناع از گرفتن مال و سامان خویش می‌نمودند، به ضرب گلولهٔ تفنگ از پا درآورده، هلاک می‌کردند، چنانچه پسر سقاء عموم نفری قومی هزاره را، از عرض و استدعای خود ایشان که دچار ذلّت و فقر و مکنت و عدم قوت لایموت شده بودند، فرمان و اجازت رفتن در ملک و موطن‌شان داده بود. و ایشان که قرب هزار و پنجصد نفر بودند به استظهار همان فرمان حرکت کرده به قرب پل ماشین خانه متّصل قلعهٔ هزاره رسیده، سرگرم طی طریق بودند که ناگهان یک تن از تبعهٔ پسر سقاء قصد عریان کردن بعضی را که از برهنه و غارت نمودن باز مانده بودند، نموده، بوت یک نفر سوار هزاره را به تندی و شدّت امر از پا درآوردن و به او دادن کرد. و او که برهنه پا می‌ماند و از شدّت سرما و کثرت برف برهنه پا شدن خود را سخت و دشوار می‌پنداشت، به زبان ضراعت و استکانت گفت: برادر جان! شما خود را مسلمان و غازی می‌گویید و ما هم مسلمانیم باید عذر و الحاح مرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

پذیرفته از این بوت کهنه که در پا دارم صرف‌نظر نمایید زیرا که مال حکومت نیست و از خودم می‌باشد. و آن ظالم بی‌خبر از خدا، زاری و فروتنی او را نپذیرفته به گلولهٔ تفنگ از پا درآورده، به خاک هلاک انداخت و بوتش را کشید. و حاضرین آن غافل از خدا را مأخوذ داشته، نزد پسر سقاء رسانیدند. و از او نظر به این‌که خود را پابند شریعت به مردم نشان دهد، گفت: باید این سپاهی قصاص شود. و کرنیل غلام نبی نام هزاره که طالب منصب و جاه، و از اوامر و نواهی الهی بی خبر و نا آگاه بود، از تملّق به حضور پسر سقاء و مجلسیان او که عده‌ای از همان ملانمایان گمراه و دزدان قاطع راه بودند، اظهار کرد که یک برادر ما کشته گشته، برادر دیگر خود را هرگز قصاص و قطع بازوی خویش نخواهیم کرد. و او را عفو نموده از قصاص درگذشتیم. و ملاها و حاضرین مجلس لب به تحسین و آفرین او که با شخص مقتول هیچ قرابت توریث نداشت و شاید به بیوکابهادر یاآغوزخان یک‌جا شده، نسبش به یافث بن نوح (ع) منتهی گشت، گشودند. و شخص قاتل را رها داده از بازماندگان و زوجه و پسر و دختر مقتول که صاحب حق وثار بودند، هیچ در خاطر نیاوردند. و ترک عمل به آیهٔ کریمهٔ: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» نمودند. و از این قتل و ریختن خون بسی به روی روز آورده، یکی را نمونهٔ دانهٔ از خروار و مشتی از انبار قرار داده، رقم کرد.

و همچنین روزی در ماه رمضان پسر خوشکلی از ساکنین محلهٔ اندرابی را که با پدر عاجز و محاسن سفید خود در حمام رفته بود، سه چهار تن از تبعه و سپاهی پسر سقاء در اندرون حمام دست اغلام به لنگش انداخته، اقدام به برآوردن لنگ و کشف سرین و سترگاه کردند و آن پسر و پدرش با غیرت‌مندانی که در حمام بودند، قرب پنجاه تن از داخل و خارج حمام فراهم شده، پسر و پدر را از راه دادخواهی نزد سید حسین بردند. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون یکی از آن عده‌ای وحشیان از حمام خود را پیشتر نزد او رسانیده، ماجری بازداشته بود. به مجرد وصول مستغیثین به دربار سید حسین، تبعهٔ او دست به زدن ایشان گشوده به قهر و عنف و لت و کوب همه را که برای گواهی فعل زشت وحشیان رفته بودند از پیش متفرق ساختند و پسر و پدر را در اندرون نزد سید حسین که خودش سالار دزدان و لاطیان است، بردند. و او مرتکبین [را] دشنام پدر لعنت داده گفت که: پول داده و امردان را راضی ساخته، بعد به حصول کام و وصول به مرام گرایید. و به اجبار به پسران و دختران و زنان کسی دست اکراه نگشایید. و این را گفته جانبین را صلح و آشتی داده غورسی به سزا و بازپرس زیبا نمود. این یک نیز برسبیل نمونه رقم شد. زیرا که به صدها از این قبیل کردار و رفتار نمودند.

تشکیل دوائر دولتی نمودن پسر سقاء و سید حسین

در امور اداره کردن دوائر سلطنتی و وارسی مهمات مملکتی اظهار به روی کار آوردن اقدامات و اجرائات عهد امیر عبدالرّحمن خان و امیر حبیب‌الله خان را کرده، دفاتر را به نوشتن سیاق امر و ترک نگاشتن هندسی کردند. و حقوق و جزا و بازپرس متظلمین را حواله به قضا فرموده، نظام‌نامهٔ جزای عمومی را در آتش با آن‌که به جز دو سه ماده که آن‌هم به ملاحظهٔ رفع خصومات ناحق و دفع بداخلاقی وضع شده، دیگر تمام مطابق شرع مذهب حنفی بود، بسوختند. و دعاوی بی‌اسناد را، اگرچه مطابق قانون و امر امیر امان‌الله، امر و اعلان ناشنیدن قضات کردند. ولیکن قاضی جدید کابل خود را از اخذ رشوت محروم فهمیده، استماع دعاوی بلاحجت و برهان را نظر به استحباب حکم کریمهٔ «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا تَدَایَنتُم بِدَین اِلَی أَجَل مُّسَمی فَاکْتُبُوهُ وَلْیکْتُب بَّینَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ» اقدام در

(c) ketabton.com: The Digital Library

شنیدن دعاوی و خصومات بلا تمسّک و اسناد نمود. و از این‌که ابنای زمان از بی‌دینی همواره یک بر دیگر ادّعای ناحق نموده، خلق را در ورطهٔ کشاکش و دادن رشوت به قاضی و محصّلی به مامور انداخته و دچار ذلّت و ترک راحت و تهی‌دست از لوازم معیشت می‌سازند، صرف‌نظر کرد. و هم‌چنین هر اعلانی که به ذریعهٔ اعضای مجلس و هیئت تنظیمیهٔ اسلامیه که از چند تن کوهدامنیان و کوهستانیان بی‌علم از امور دینیه و اخرویه به امر پسر سقاء و خواهش خودشان تشکیل یافته، نشر و توزیع و به معابر و مجامع نصب می‌شود، هرگز به محل اجراء و عمل گذاشته نمی‌شود. و اهالی شهر و گرفتار آمدگان جور و ستم از قراءت عبارات اعلان‌ها مستظهر و قوی دل گردیده، اقدام به حقوق‌خواهی و برداشتن ظلم و تباهی از خود می‌کنند، لت و چوب و قنداق تفنگ خورده مأیوس می‌شوند. و به محافل با هم اظهار رضایت از کفر و کردار امیر امان‌الله خان نموده به امارت منصوب شدن او را از صمیم قلب و خلوص نیت از خداوند خواسته، حوالهٔ تظلّمات خود را که از کوهستانیان دیده و می‌بینند، حمل بر سوء اراده نسبت به امیر امان‌الله خان و ناشکری خود از او می‌کنند. و وزراء و حضرت‌ها و ملاّها را دشنام می‌دهند که ملت را ایشان به ورطهٔ فلاکت و نکبت سوق داده، مملکت و سلطنت اسلامی را از بیخ و بن برآورده، خون‌ریزی و غارت عموم را به روی کار آوردند. و همه را دچار فشار انقلاب و جابه‌جا محصور ساختند. چنانچه از جمله معلّمین وطنیه که تعلیم امور دینیه و عقائد اسلامیه و کتابت رسمیه را به طلبهٔ مدارس می‌کردند، پسر سقاء فرمان تادیهٔ ماه جدی همه را اصدار فرموده و بعضی گرفته و برخی بروات خود را نزد ملک محسن نام که والی کابل شده است برای امضاء برده و خود معلّمین را خوسته و همه را نسبت کفر داده، امر بر ضرب و ایذاء و آزارشان کرده، سر و گردن و کمر بعضی را به قنداق تفنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ضرب چوب و سنگ شکسته، معاش ایشان را ندادند. و این رفتار و اظهار دین‌داری ایشان را نمی‌دانم به چه باید حمل کرد. و چه باید گفت. و به جز این‌که ایشان را مخرب دین و مملکت و دولت و ملت اسلام بایست دانست دیگر دلیلی بر کردار وحشیانهٔ ایشان در دست نمی‌آید که ثبت تاریخ شود. و نگاشته آید که آیا قبول امر و فرمان امیری را که خود نصب کرده و ندای اسلامیت به گوش‌ها می‌رسانند، قبول نکنند و اعلان‌ها را به امضای امیر رسانیده، نشر نمایند. و سر از اطاعت و اجرای همه برتابند باغی و طاغی گفته می‌شوند یا نه؟ و حقوق ضعفای ملّت را که اداء نکرده در عوض ضرب و شتم می‌نمایند، شرع مطهّر اجازت می‌دهد یا نه؟ و خزانه دولت و ملت را که تصرّف کرده، تمامت ذخائر و اندوخته‌های ملّت را که برای حفاظت مملکت و حراست سر و مال و ناموس ملّت و سرحد و ثغور و مدافعت بیگانگان فراهم شده بود و همه را در دست تملّک خود برده و حق کسی را نداده بر ملت حمل بار ماکولات و ارزاق سپاه خود را که در حقیقت تبعه و جنود شیطان اند، رایگان می‌نمایند و عمارات را خراب کرده، خانه‌ها را تاراج می‌کنند، شارع مقدس اجازت داده است؟ نه والله اجازت نداده است؛ امّا وزرای خائن و حضرات و ملانمایان و سرکردگان بی‌دین این فجایع را جائز شمرده به روی کار آورده‌اند. باشد که دست قدرت خداوند به ملّت و ایشان چه معامله به روی روز آورد.

الغرض شیرجان خان را که در عهد امیر حبیب‌الله خان به دستهٔ سواران سراوس سالک مسلک خدمت رکاب پادشاهی بود به وزارت دربار و عطاءالحق خان برادر او را به وزیر خارجه و عبدالغفور خان پسر محمدشان قوم صافی تگابی را به وزیر داخله و ملک محسن سرا خواجه را به والی مرکزی و سید حسین را به وزیر جنگ و پردل خان را که اشجع سارقین بود با عبدالوکیل خان به سپهسالاری و حمیدالله پسر دیگر سقاء را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به سردار عالی و هم‌چنین هر یک از دزدان خون‌خوار از خدا بیزار مردم آزار به مناصب جزالی و برگدی و نایب‌سالاری و کرنیلی ملقب و منتصب نموده، عده‌ای از مفسدین شقاوت قرین[را] هیئت تنظیمیهٔ اسلامیه قرار داد. و ایشان از راه اصلاح و راحت مال مردم نوع نوع اعلان‌های بی‌ثبات طبع و نشر دادن گرفته و همه چون نقش بر آب نتیجه بخش نیفتادند؛ زیرا تمامت وحشیان کوهدامن و کوهستان که دزدان دائمی اند، عمل به اعلان و حکم پسر سقاء و اشخاص از خود بالا نکرده هر یک هر چه خواستند، کردند و می‌کنند.

ملاطفت و حمایت دولت انگلیس به اتباع خارجه

در خلال اشتعال نائرهٔ غارت و تاراج و سوء اقدامات وحشیان شمالی، سفرای دول معظّمهٔ متمدّنهٔ ایتالیا و فرانسه و آلمان و ترک و ایران، در هراس تلف مال و جان تبعهٔ خود که در کابل مستخدم دولت افغانستان و مستقدم شرکت تجارت و مواظب سیاحت و غیره امور بودند، از دولت برتانیهٔ عظمی استدعا و تمنّای حمل و نقل و از افغانستان بیرون کشیدن عائله و اتباع خودها را نموده، خواهش ایشان منظور و مقبول رأی حمایت و ملاطفت‌کارانهٔ دولت موصوفه گردیده، نخست افراد و اعداد اناثیه را به نوبت و ترتیب به ذریعه و سواری طیاره از کابل در پشاور معزّزانه رسانیده، بعد به بیرون کشیدن ذکور اقدام ورزیده، همه را از عشرهٔ ثانیهٔ شعبان تا اواخر عشرهٔ اولیهٔ رمضان از کابل برآورده، از یأس و هراس خلاص کرده، قرین راحت و رفاهت ساخت. و پس از انجام و اتمام حمل و نقل اتباع دول معظّمه، وزیر مختار خودش با سفیر دولت ایتالیا و فرانسه و آلمان و ترک اقامت کابل نموده به توسط طیاره وارد پشاور شدند. و یک نفر ترجمان از اهل کابل در سفارت فرانس و یک تن خادم در سفارت ایتالیا و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاژدافیر دولت آلمان برای بعض امور و قطع محاسبات تجارتیه به جا ماندند. و هر کدام معاش ماهواره و کنتراتیه اتباع دولت متبوعهٔ خود را قانوناً اخذ و قبض کرده، ایشان را به فراغ بال و آسوده حال به موطن و مسکن ایشان رهسپار ساختند. فقط.

تا این جا اسباب انقلاب و اوضاع انقلابیون مجملاً بر سبیل اختصار صورت نگارش یافته، از این به بعد حوادث و فجایع را به طریق روزنامه، هر واقعه را در روز وقوع آن نگار داده به یادگار می‌گذارد. تا عبرت منورالفکران ذی حس و وجدان ازمنهٔ آینده بوده، از سوءاقدامات در امور اجتناب ورزند. و رئیس مرءوس حالت و شأن و صداقت و فریت[۱] و غدر و خیانت اشخاص را به اختبار و امتحان محقق داشته، از کسانی که نجابت ذاتی و اورمت[۲] خاندانی نداشته باشند، دامن عزم برچینند. و زمام مهام جمهور را به کف اقتدار ایشان نداده، فاعل مایشاء و جاعل مایرید قرار ندهند.

اعلان محمد اسلم بلوچ و اعتلای بیرق سید مجذوب

محمد اسلم خان بلوچ که از تبعهٔ انگلیس بوده و هجرت نموده در کابل اقامت گزیده است، در روز جمعه دوازدهم رمضان مطابق چهارم حوت سنه ۱۳۰۷ هجری شمسی موافق با بیست و یکم فبروری سنه ۱۹۲۹ میلادی نظر به سوء رفتار تبعهٔ پسر سقاء و دزدان طریق جور و ستم‌پیمای

---

۱. فریت: در متن فریت است و در موارد دیگر هم گاهی به صورت فریه استعمال شده. فریت یا فریه از کلمه عربی گرفته شده که به معنای نفرین، لعنت، دروغ و بهتان آمده است. (برهان قاطع).

۲. اورمت: بیخ، ریشه، بن، اصل و نسب (برهان قاطع).

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوهدامن و کوهستان که بر شهر کابل مستولی و متسلّطند و اهالی شهر از وضیع و شریف و قوی و ضعیف و زن و مرد و پسر و دختر به ستوه آمده، راه فرار نمی‌یابند و از خداوند خواهان امیر امان‌الله خان شده در خلا و ملا و مجالس و محافل دعای او و نفرین پسر سقاء و سید حسین و تبعه و لشکر ستمگر ایشان و ملاّنمایان گمراه و حضرت محمد صادق منافق و سردار محمدعثمان خان مخربّ و وزرای خائن که بانی امارت او شده، مملکت و ملّت و سلطنت و قوهٔ جامعهٔ اسلامیت را برباد دادند، می‌نمایند، اعلانی به نام اهالی کابل نوشته به سر چوک که معبر خاص و عام و ممر ازدحام است آویخت، که ای مردم! اگر تفنگ دارید فهوالمطلوب والاّ بخرید و حکومت جدید فشنگ به شما می‌دهد تا حراست مال و جان خود را از دستبرد حمله و غارت طوایف و قبایلی که به معاضدت امیر امان‌الله خان برخاسته و کمر همت به قطع و استیصال غاصبین سلطنت استوار بسته‌اند، بتوانید کنید. و والیان امور پسر سقاء او را حبس و دو هزار روپیه جرم کرده، بعد بعد به حجت قاصره و دلیل موثّق که او بر اظهار حق و نگار مستحق خود اقامه نمود، از حبس رها گشت. ولی بعد از آن هر که مهاجر بود به علّت شور و غوغایی مردم پنجاب و هند که به جانبداری امان‌الله خان ولوله نموده، فغان برآوردند، گرفتار و از قفای او در روز یکشنبه ۲۱ رمضان و ۱۴ حوت مطابق چهارم مارچ سیدی از سادات کنر که خودسر، خانهٔ ضیاء همایون از تبعهٔ دولت ایران را که خودش با عائلهٔ خویش به سواری طیارهٔ حمایت انگلیس در پشاور رفته و به درب سرای خود قفل زده، کلید آن را به سفارت دولت ایران سپرده بود، متصرف و مال و متاعش را حیف و میل کرده، بیرق به نشان محراب و منبر به نام امیر امان‌الله خان برافراخته در افواه سمر و مشتهر ساخت که جدم علی مرتضی در عالم رؤیا به من القا فرموده است که بیرق امیر امان‌الله خان را برافرازم. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

از شهرت این ادّعای مزخرف اهالی شهر دسته دسته به دیدن آن رفته، ولوله به خاص و عام افتاد. و منهیان پسر سقاء نزد سید مذکور شده، او را امر برداشتن و فرود آوردن بیرق کردند و او سرباز زده پاسخ داد که به فرمودهٔ جدم افراخته‌ام. من نمی‌توانم فرود آورم، اگر شما می‌توانید، فرود آرید. و از این [ماجرا] در افواه اهالی شهر افتاد که پسر سقاء نخست دو هزار روپیه به سید فرستاده، استدعای فرود نمودن بیرق کرد. و او همان پاسخ اول را گفته، اقدام در کندن بیرق نکرد. تا که دست سخای پسر سقاده الی بیست هزار روپیه به او وعدهٔ عطا به شرط فرود آوردن بیرق داده و او نپذیرفته تا در روز دوم شوال مطابق ۲۴ حوت و موافق چهاردهم مارچ ملک محسن والی امر به فرود آوردن و از پا درآوردن، آویختن سید کرد. و مامورین او بیرق را به قهر و عنف فرود آورده و سید را از پا آویخته، بیرق را در پهلویش بداشتند. و بود تا که سید حسین به رقابت والی او را خواسته از زجر و توبیخ برهانید. و کاغذ پاره‌های چندی از نزد او که اعلان‌ها به جانبداری امیر امان‌الله نگاشته و در شهر نشر داده بود، به دست آمد.[1]

---

۱. این جمله با اندکی فاصله در متن آمده است. حوادث مورد بحث متن مربوط به دوم شوال است. گویی کاتب در نظر داشته که مطالب مربوط به ۲۴ رمضان را در ضمن حوادث این روز، بیاورد. اما احتمالاً فرصت نکرده است. با تمام این‌حال، عبارت ابهام دارد و معلوم نیست که منظور از مکتوبات منتشرهٔ کوهدامن چیست؟ آیا مربوط به همان اعلانات سید کدنی است که به جانب‌داری از امان‌الله خان نگاشته شده بوده است یا چیزی دیگر بوده است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

قتل لشکر پسر سقاء در شیخ‌آباد وردک

از جانب دیگر کریم خان وردک که از اطاعت ورزیدن و بیعت نمودن پسر سقاء سرباز زده در شیخ‌آباد و حدود زرنی سنگر زده و به هر دو جانب راه مورچال در زیر برف حضر کرده، استحکام داده بود با قشون پسر سقاء که سه هزار از دلیران پیکار و به سالاری عبدالوکیل خان سپهسالار از کابل رهسپار غزنین و قندهار شده در قلعهٔ درانی و بینی بادام رسیده، درنگ کرده بودند که کریم خان و تبعهٔ او را به هر ذریعه که بتوانند رام و پدرام نمایند، بعد به طی مسافت منزل مقصود گرایند، به مضمون «اَلْحَرْبُ خِدْعَةٌ» حیلت پیش گرفت و در پاسخ پیام استمالت ارتقای سپهسالار عبدالوکیل خان به اتّفاق سرکردگان مردم وزیری و هزاره که از راه جانبداری امیر امان‌الله خان در شیخ‌آباد جمع و فراهم آمده، معبر لشکر پسر سقاء را مسدود و مستحکم داشته بودند، پیام دادند که با مردم قوم وردک هرگز سر از جیب انقیاد برنیاورده، مطیع امر و تابع امیر حبیب‌الله خانیم. ولیکن از تعطیل و تعویق بیعت‌نامه نزد او فرستادن خائف و هراسانیم که مبادا از عبور لشکر زجر و توبیخ را دچار گردیده، مورد قتل و غارت شویم که چرا در امر بیعت عطالت و مماطلت ورزیده‌ایم، پس اگر عفو تقصیر ما به روی کار و چهار شرط مطلوبهٔ ما پذیرفتار آید، حائل و مانع عبور عسکر منصور و مظفر نخواهیم شد: اول- این‌که قلعه و کسان عبدالاحمد خان که با امیر امان‌الله خان در قندهار رفته است از تاراج و ایذاء و آزار مأمون و مصئون بوده مزاحم آن‌ها نشوید؛ دوم- تفنگ‌های امیر امان‌الله خان را که به ما داده بگیرند؛ سوم- عموم ما مردم وردک که تا قرب غزنین در عرض راه جا و ماوی داریم از سبب عهد و بیعت‌نامه تاکنون نفرستادن در معرض خطر و تهب و غارت نیفتیم؛ چهارم- هر قدر در دو منزلی که از بن موطن ما عبور و مرور می‌کنید، علوفه و ماکولات لشکر به

(c) ketabton.com: The Digital Library

پول نقد قرار نرخ وقت گرفته، رایگان به قسم سیورسات از کسی نگیرند. و پس از عبور سپاه به آسوده‌حالی و فارغبالی در کابل رفته شرف‌بار و عز دیدار امیر را حاصل کرده، بیعت‌نامه تقدیم می‌نماییم. و سپهسالار خام‌کار که به جز سرقت و رهزنی به فنون قشون‌کشی علم نداشت و همواره در کوهسار روز ناهنجار به سر می‌برد به این پیام فریفته و مطمئن خاطر گردیده، اردوی تحت امر و رأیت خود را که یک هزار و هشتصد نفر از فوج پیادهٔ موسوم به قطعه نمونه و در قلعهٔ درانی واقع گوشهٔ جنوبی میدان فروکش کرده بودند و چهار صد سوار رسالهٔ شاهی پسر سقای غاصب اریکهٔ امارت و هشتصد تن پیاده از مردم کوهدامن و کوهستان که در قریهٔ بنی بادام مقام توقف و استحکام داشتند، حکم حرکت و قطع مسافت جانب شیخ‌آباد داد و ایشان از تنگی راه که به ذریعهٔ خاک ریختن برفش برخاسته و خشک شده هر دو طرفش برف زیادی کوه و صحرا را فراگرفته بود و بیرون از سرک قدم بر برف نهادن و راه پیمود متعشّر بل متعذّر می‌نمود، رهنورد شدند و شانه به شانه و دوش به دوش با احمال و اثقال و یابو و توپخانه طی طریق کرده، چون از قلاع زرنی واقع اخیر دشت توب، پیش آهنگ اردو گذشته و بقیه متصل و ملتصق هم به محاذ قلعه‌ها و سلسلهٔ تپه‌ها رسیدند. یکی از سپاهیان مرغی را به تفنگ زده از شنیدن آواز تفنگ کمین‌گزیدگان و مورچال‌نشستگان به تصوّر و خیال آن‌که ایشان از پنهان بودن سنگریان دانسته به عزم رزم تفنگ گشاد دادند، بی تامّل و عجولانه از اطراف راه و قلل تپه‌ها اتواب، شصت تیر و تفنگ‌های خود را رعدآسا چنان به شدّت و کثرت به خروش آوردند که هیچ یک از اهل اُردو توان دست به تفنگ و فشنگ بردن به خود ندیدند و خویش را هدف گلولهٔ جان‌ستان فهمیده و اسپ و آدم را بالای هم از ضرب تیر توپ و تفنگ در افتادن و جان دادن دیده، دل از زندگی به کلّی بریدند. و در عین اشتعال

(c) ketabton.com: The Digital Library

نائرهٔ قتال قطعهٔ نمونه و مردم چهاردهی را که با ایشان دل یکی داشتند و برخلاف پسر سقاء روز و شب می‌گذاشتند، آن را از کمین‌گاه آواز داند که خویش را از کوهستان کنار کشیده، رهسپر امان جان شوند، والاّ همه هلاک خواهند شد. و چون اهالی اردو با هم خلط و مزج بودند، ایشان خود را کنار نتوانسته، اکثر کشته و معدودی گریخته روی به سوی لهوگرد نهادند. و سنگریان این وقت از زیر زمین و برف و قلعه‌ها برآمده به تعاقب گریزیان افتادند و تا سر کوتل مشرف بر لهوگرد ایشان را تعاقب کرده، عده‌ای را در حالت هزیمت از پا در آوردند و سلح و سلیب و توپ‌های شان همه به دست دلیران وردک و متّفقین افتاده، بقیه را مردم لهوگرد عریان و قتل و جرح و بی‌سلاح ساخته، چند تنی مجروح و سالم به خانه‌های خود رسیده، پسر سقاء آن‌ها را حبس و زجر و جرم زیاده از توان اداء فرمود و نمونهٔ روز محشر را به خانه و عائلهٔ همگان نشان داد. و از این روز به بعد قشون او از جرأت اقدام به حرکت جانب غزنین باز مانده از میدان پیشتر رفتن نتوانستند تا معلوم شود که عاقبت کار به امر پروردگار به چه قرار گیرد. خلاصه بیست نفر از سواران رسالهٔ شاهی جان به سلامت برده، دیگر همه با اکثر و اغلب قشون پیاده مقتول شدند.

وصول نامهٔ محمدنادر خان به پسر سقاء

در خلال احوالی که به شرح رفت حبیب‌الله پسر سقاء عبدالعزیز خان وزیر مختار افغانستان مقیم تهران راکه از مأمور سفارت آن‌جا شدن سلطان احمد خان پسر کرنیل شیراحمد خان نقشه‌کش، راه مراجعت برگرفته و در ارغنده، تبعهٔ پسر سقاء در حملهٔ اول و دوازده روز و شب جنگ او، او را غارت کرده ده هزار روپیه که از مال دولت با خود داشت با اسباب و البسه و سامان خودش به تصرّف سارقانهٔ آن‌ها رفته بود به صوابدید سردار

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمدعثمان خان و حضرت معروف بشیر آقا و برادر او و ایمای بعض مغرضین اجنبیه که تعلیم و القا کردند، مأمور پاریس و به افغانستان آوردن محمدنادرخان و شاه ولی خان و محمد هاشم خان برادران او شد. و احمد شاه خان عمزادهٔ محمدنادرخان نیز با او همراه و همسفر گشت. و از قفای این دو تن پس از وصول محمدنادرخان در بمبئی، شاه محمود خان برادر او را نیز پسر سقاء یک هزار پوند به نام خرج سفر داده، امر رفتن نزد محمدنادرخان و با او یک‌جا در کابل آمدن کرده و این‌ها به سواری طیارهٔ دولت ضمیمهٔ انگلیس رفته، در پایان کار که وصول محمدنادرخان در لاهور و پشاور و از آن‌جا به نواحی خوست و سمت جنوبی و جلال‌آباد و سمت مشرقی و رفتن در قندهار و از آن‌جا مراجعت کردن به سمت جنوبی و از آن‌جا به جلال‌آباد در افواه سمر و مشتهر گشت، آغازیده آوازهٔ طریق خلاف پسر سقاء گرفتن او و فراهم آوردن مردم قبایل هر دو سمت را برای قلع و قمع پسر سقاء و کوهستانیان هر روز به نوعی و هر شب به قسمی انتشار دادن نیازیده وسواس در قلوب عموم مردم انداختن گرفتند. و پسر سقاء که علم بر وصول او و برادرانش به خاک افغانستان نداشت، اسدالله خان پسر امیر حبیب‌الله خان را که از بطن خواهر محمد نادرخان است از راه حصول خبر صحیح نزد خود خواست که شاید به او احوالی از وصول محمدنادرخان رسیده باشد. و از او پرسیده جواب بی‌خبری شنید. و در خلال این حال، محمدنادرخان و محمد هاشم خان برادر او که وارد جلال‌آباد و با علی‌احمد خان یک‌جا شده بودند، مکتوبی از تاریخ اواخر ماه رمضان نزد پسر سقاء فرستاده، نگار داد که از شجاعت و دلاوری و غیرت و [مردانگی است] انگار ندارم، بلکه اقرار نموده، تحسین و آفرینت می‌نمایم که به نیروی بازوی همت امیر امان‌الله خان را از کابل رانده، خود متصرّف و مستولی و متسلّط شدی و اینک من که از راه ننگ افغانی برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطفای نائرهٔ انقلاب وارد این خاک شده، آرزو و عزم سلطنت هرگز ندارم و از طلب ریاست و حب جاه مجتنب و متنفرم، چنانچه از رئیس‌الوزرایی و صدراعظمی استبعاد و اباء نموده، نظر به جوانی و غرور و پندار و عدم حصول تجربهٔ امیر معزّی‌الیه و تعجیل و شتاب او در اجرای امور سلطنتی از قبیل اظهارات تعرّضیه و تصرّفیه و تدافعیه و سیاسیه و تحفّظیه و پلتیکیهٔ بی محل و بعید از اساس متینه که سوء خاتمت و وخامت عاقبت را در وجدان و افکار زرینه جای می‌دادند، خویش را کنار کشیده در پاریس قرار و جای امرار حیات فانیه گرفتم و باز هم از عدم شوق اقامت در افغانستان و جهالت و وحشیت اهالی سکنهٔ آن که زیستن در این مملکت به جز خسارت دنیا و آخرت مثمر ثمر و منتج نتیجهٔ دیگر نیست، راه مراجعت جانب اقامت‌گاهی در ممالک خارجه پیش خواهم گرفت، پس اینک آن برادر منصور و مظفر خود را محض خیرخواهی دنیا و عقبایش بر سبیل اندرز و نصیحت نه طریق حسد و غبطت می‌نگارم که رضا به خون‌ریزی مسلمانان و خرابی افغانستان نداده به هوای نفس اماره، همان قدری که خسارات و تلفات به دولت و ملّت رسیده و ذخائر و اندوخته‌ها به تاراج رفته است، قناعت نموده، دیگر پیرامون قلع و قمع ملت و دولت و مملکت نگردد و جهت نفس واحد خود هم‌چنان که افغانستان را تا صد سال دیگر از قوت و مکنت و قدرت و استطاعت بازداشته، دچار نکبت و فلاکت و ذلّت و فقر و سکنت ساخته، اظهار تأیید دین و تنویر کیش و آیین می‌کند، زیاده از این رهگرای کین نشود و راه خلاف شرع مبین نرود که مبادا فتنه منجر به جنگ ملل شرق و غرب گردیده، آن وقت اهالی شمالی و آن برادر و عموم اقوام و قبایل متوطّنهٔ افغانستان از میان رفته، مملکت پی سپر بیگانگان گردیده، همه مضمحل و مستأصل شوند و ندامت سودی و بهبودی نبخشوده به جز این‌که یا لیتنی کنت تراباً بگویند و از دنیا و آخرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

محروم و مأیوس گردند، دیگر چیزی به دست آرزو و زبان گفت‌وگو نخواهند داشت. امید که نظر به این خسارات حالیه و وخامت و تلفات استقبالیه نموده اریکهٔ امارت را که اقوام و طوایف غیور افغان از سر بنی غرغشتی و بیتنی و غلزایی و گررانی و غیره که به لک‌ها نفر جنگ‌جوی پرخاشخر به شمار می‌روند به آن برادر نخواهند گذاشت به صاحبش گذاشته و راه خویش برداشته اگر آرزوی از حب جاه و طلب ریاست به ضمیر دارد، ضامنت داده، کفالت می‌نمایم که بدون آسیب و ضرری آن برادر را نایل به مرام و واصل به کام سازم، فقط.

و پسر سقاء که از کوهگردی و صحرا نوردی و روز ذلّت به شب مشقّت رسانیدن و جوعان و عطشان وی از آب و لقمهٔ از نان به سر بردن به پادشاهی و راحت خواب و بیداری وتناول اغذیه و اشربه ممّا تشتهی‌الانفس و تلذّالاعین رسیده و به کرسی حکومت و فرمانروایی خود را قاعد و بایست دیده، مرگ را بر زندگی که سابق داشت، ترجیح داده، پاسخ داده که تخت سلطنت را به شمشیر متصرّف شده‌ام تا کشته نشوم ترک مقام امارت نخواهم کرد و دست از زمام مهام سلطنت که در کف اقتدارم آمده، باز نخواهم کشید.

پاسخ پسر سقاء به صوابدید سردار محمدعثمان خان و حضرت‌ها

پسر سقاء از وصول‌نامهٔ محمدنادرخان چون خودش به صوابدید بعضی از اشخاصی که به جنگ و خونریزی داخلی افغانستان راضی نبوده، مایل و راغب به اطفای نائرهٔ پر فجیعهٔ انقلابند، خواسته بود، نخست اظهار کرد که به او بنویسند که: پس از ورودش در کابل به مشاورت و مواهرت هم هر امری را که در موضوع امارت افغانستان بعید از خبط فکری و

(c) ketabton.com: The Digital Library

خطای وجدانی و قریب به درایت انسانی و موافق به اوامر و نواهی الهی و صواب باشد در محلّ اجرا گذاشته و سبب استعفای من از شغل خطیر مملکت‌داری خواهد شد. و سردار محمدعثمان خان با هر دو حضرت که آتش انقلاب افروختهٔ ایشان و وزراء و اولیاء و مأمورین غدر پیشهٔ خیانت اندیشه هست نظمی که به خاصر نگارنده نیست، خوانده، پسر سقاء را از راه اصلاح بیرون برده به صحرای عدم قبول ترک امارت و پذیرفتن صلاحیت کشیدند، چنانچه بازماندگان خاندان محمدنادر خان را احضار فرموده، از ایشان مکتوبی به اجبار به نام او حاصل کرد که مایان از ذکور و اناث تا کنون از الطاف امیر حبیب‌الله خان به راحت و رفاهت نایل و به تأمین حالت و توسیع معیشت و اصلیم و خوش‌بختانه به فراخ‌بال، روز حیات به سر می‌بریم. و اگر چنانچه شما از شرفیابی حضور او و تقبیل سدّهٔ اباء و امتناع نمایید، البته دچار[1] هلاک و فنا خواهیم.

و این نوشته را به هر دو حضرت سپرده، ایشان را امر رسانیدن آن به محمدنادرکرد و نیز قرار داد که در حین عبور و مرور مردمان عرض راه را دلالت بر اطاعت امارت او و استبعاد از متابعت محمدنادرخان نمایند. و پول زیادی برعلاوهٔ سه لک روپیه که تاکنون برای صرف این‌گونه کار دساست‌بار گرفته در خزینهٔ حرص و آز خود اندوخته بودند از پسر سقاء گرفته، عزم رفتن نزد محمدنادرخان کردند. و از شور مردم لهوگرد و تسدید طریق عبور قشون پسر سقاء و وقوع جنگ درنگ اختیار کرده، رهسپار منزل مقصود نشدند. و پس از اخذ این مکتوب در شب پنجشنبه دوم شوال مطابق چهاردهم مارچ مال و متاع خانهٔ محمدنادرخان را به نام ضبط در قید سیاهه آورده به درب سرایش قفل زد و مُهر و لاک فرمود که

---

۱. در متن دوچار آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر او از راه اطاعت پیش نیاید، همه را ضبط کند و به عائله و زوجهٔ او و زوجهٔ شاه ولی خان و برادرش و علی‌احمد خان که هر دو تن خواهران امیر امان‌الله خان و زادهٔ علیا حضرت و از ناچاری در خانهٔ حضرتند و با آن که خانهٔ او در هتک عصمت معروف است، روز خوف در آن‌جا به سر می‌برند، دست بدناموسی و مفاسقت بکشاید.

عده‌ای از قشون را پسر سقاء به سوار موتر مأمور کردن در لهوگرد

در روز چهارم شوال مطابق شانزدهم مارچ از اجتماع مردم لهوگرد برخلاف پسر سقاء که میرزا نوروز نام لهوگردی مدیر تعمیرات دارالامان و محمد طاهر خان پسر عم محمدیعقوب خان وزیر دربار امیر امان‌الله خان ایشان را بار بار از اطاعت و متابعت او برانگیخته، اقدام در جنگ و خون ریختن کرده، حمل و نقل ارزاق و اقوات را جانب شهر کابل منع و راه را مسدود کرده بودند، یک صد و بیست و نُه نفر از دزدان تبعهٔ خود را به سواری هفت عراده موتر لاری، مأمور کشف حالات و حصول معلومات و نظریات اقدامات اهالی لهودگرد کرد. و ایشان در تنگی اغوجان واقع بین خوشی و کلنگار و شکار قلعه رسیده، هدف تیر تفنگ کمین‌گزیدگان هر دو جبل جانبین تنگ مذکور و مقتول و مجروح گردیده با حال تباه زخمداران را در پارک ریشخور واقع گوشهٔ جنوبی کابل نقل داده و در آن‌جا از موتر فرود آورده به شهر نیاوردند که شهریان آگاه نشوند. و ازین روز به بعد عزم رزم اهالی لهوگرد با پسر سقاء و حملهٔ امروز و فردای‌شان بر کابل در افواه سمر و مشتهر گردیده، مردم شهر که از فشار و انزجار مردم وحشی و ناهنجار ستمگار کوهدامن و کوهستان به ستوه آمده‌اند، چشم در راه انتظار حملهٔ آنان نهاده از خدا نصرت و ظفرشان را خواستار شدند. ولیکن

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهوگردیان و مردم وردک که از راه میدان و تنگی لعل اندر و چار آسیا و موسی و بینی حصار عزم حمله و یورش بر کابل جزم کرده، با هم قرار داده بودند که پسر سقاء را به مثابهٔ ذات‌النحیین از دو طرف مشغول جنگ داشته، مغلوب سازند، از سبب نرسیدن مردم غزنین و هزاره و سمت جنوبی بر کابل تاختن را معطّل گذاشتند و این تعطیل و تعویق باعث ازدیاد قوهٔ دافعه و نیروی تصرّفیهٔ پسر سقاء گردیده به هر دو راه قوا فرستاده، راه میدان را از قلعهٔ ماهتاب باغ تا قلعهٔ درانی در مواضع مستعدّه‌ای چون قلعهٔ قاضی و ارغنده و میدان و قلعه درانی قشون و توپخانه گسیل فرموده، استحکام داد. و چهار آسیا و موسی را از راه لهوگرد به اعداد لشکر مستحکم فرموده، از جانب میدان و وردک یومیه جنگ جاری است و غالب معلوم نه!

اسلحه و تفنگ خواستن پسر سقاء از اهالی کابل

از اسمار و انتشار گشتن و در افواه عامه افتادن حملهٔ امروز و فردای مردم وردک و غزنین و لهوگرد و نواح و توابع خوست، پسر سقاء نظر به کردار و رفتار نکوهیدهٔ تبعهٔ خود که نسبت به مردم کابل و اطراف شش کروهی آن از قوه به فعل آورده و می‌آورند، از دست‌برد مردم چهاردهی و شهر در حملهٔ آنان خائف شده، در روز شنبه چهارم مذکور ماه شوال مطابق شانزدهم مارچ، کلانتران محلاّت و اعیان و محاسن سفیدان شهر را در عمارت استور فعلاً وزارت خارجه استحضار فرموده، تکذیب افواهات بی اساس نمود و اظهار نیک‌نیتی و نیکو سلوکی نسبت به عموم ملّت خصوص اهالی کابل کرده، ممکن ضمیر خود را که خلع سلاح از مردم شهر بود، نموده، فرمود که: تفنگ سرکاری با فشنگ یا فشنگ تنها در خانه کسی باشد، تسلیم اولیای امور حکومت کند و هراسی از این‌که تفنگ از

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستش به تاراج رفته باشد در خاطر راه ندهد که اگر تفنگ را بدهد فشنگ آن را و اگر فشنگ را بدهد، تفنگ آن را کارکنان پادشاهی خواهند خواست و زجر و توبیخ خواهند کرد چه از تفنگ و فشنگ تلف شده، بازپرسی نمی‌کنم و عفو نمودم و اگر کدامی از خود تفنگ داشته باشد به حکومت تفویض کند، بهای آن نقد داده می‌شود. و از این‌رو تا بیست روز مهلت است اگر کسی تفنگ داشت و نداد و مخبر خبر داده از نزدش ظاهر شد، خانه و مال او ضبط و خودش جزای سخت داده، پنجصد روپیه جرم خواهم فرمود.

به جنگ اقدام کردن مردم تگاب

مردم تگاب به تحریک پیر محمد خان برادر سپهسالار امیر محمد خان که نسبت عم‌زادگی با مادر عنایت‌الله خان معین‌السلطنه فرزند ارشد و اعظم امیر حبیب‌اللهمرحوم و با غلام محمد خان برادرزادهٔ خود که پسر سقاء به حکومت تگاب مأمور کرده بود، نقاضت و عداوت دائمی داشت، شورش آغازیده، رایت مخالفت پسر سقاء افراختند. و وکیل او که با یک هزار نفر پیاده و دو ضرب توپ در سروبی که مأمن اهل و عیال پسر سقاء در اوقات رهزنی و سرقت و کوه و بیابان‌گردی او بود، جهت دفاع حمله و یورش مردم لمقان و غیره بر کابل اقامت داشت، روی اطاعت از پسر سقاء برتافته، به مردم تگاب پیام داده که نخست بر سروبی و گوگامنده[1] تاخته و این

---

۱. گوگامنده- قریه‌ایست در جنوب شرق دِه‌سبز متصل دریای کابل مربوط حکومت درجه ۴ سروبی متعلق ولایت کابل که بین ۶۹ درجه ۳۵ دقیقه ۲ ثانیه طول‌البلد شرقی و ۳۴ درجه ۳۴ دقیقه ۳۴ ثانیه عرض‌البلد شمالی واقع است (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۳، کابل، ۱۳۳۷، ص ۴۸۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزار نفر را غارت کرده، بعد روی قتال به سوی جبل‌السراج و کوهستان نهند، شاید که از عدم رجال و قوهٔ پسر سقاء که مردان کوهستان و کوهدامن عموماً در کابل و مواضع مستعدهٔ اطراف آنند، بر مرام فائض آیند. و مردم تگاب به پیام او بی‌خبرانه بر سروبی و گوگامنده تاخته، چون ایشان با کمر باز و آسوده نشسته بودند، تگابیان مظفر آمده هر دو توپ و تمام اسلحه و قورخانه ایشان را متصرّف گردیده، مال و اسباب ایشان را تاراج نمودند. و از آن‌جا در بند سولانک بازگشته عده‌ای از قشون پسر سقاء را که در آن‌جا مقام استحکام داشتند از پیش رانده، روز یکشنبه پنجم شوال مطابق هفدهم مارچ، راه حمله به جمال آغه نزدیک کردند و در روز ششم شوال حمله نموده، قشون پسر سقاء را مغلوب و از نهر غوربند به این سوی ساخته شش ضرب توپ و شصت هزار روپیه به غنیمت گرفتند و چند خانه از اعیان ریزه کوهستان را تاراج کرده، جمال آغه را متصرف شدند. و عزم فتح ارگ جبل‌السراج نموده، بازار گیر و دار را رواج دادند. و از سمر شدن این خبر سید حسین و حمیدالله برادر حبیب‌الله که چند روزی یکی نام وزیر جنگ و دیگری سردار عالی بر خود نهاده در این روزها اولین لقب نایب‌السلطنه به امضای آرای هیئت تنظیمیهٔ اسلامیه یافته و سرگرم فسق و اغلام و زنا بودند، سراسیمه و بیتا[با]نه در شب هفتم شوال با عده‌ای از ابطال به سواری موتر راه دفاع مردم تگاب برگرفته به سرعت باد و شتاب سحاب طی مسافت کرده در سه آب فرود شدند. و به ذریعهٔ تلفون قوهٔ کافیه از کابل خواسته، حبیب‌الله دو دستگاه طیاره و سه هزار نفر از مردم لاابالی شمالی را که در شهر کابل مشغول سرقت خانه‌ها و کندن دروازه‌ها و غرفه‌ها و کشیدن و فروختن آیینه‌های عمارات و پارک‌های دولتی و به آتش سوختن کتب علوم و فنون متنوعه و ریدن بر آن‌ها و مخالطت با زنان و دختران و لواطت با امردان بودن در روز چهار شنبه هفتم شوال از قفای

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان به کمال استعجال رهسپار کوهستان ساخت. و بمباری بالون و پافشاری قشون کاری از پیش بردن نتوانسته، سه چهار روز طرفین روز حرب و ضرب به سر بردند. و ایشان هم‌چنان سرگرم قتال و جدال بودند که حبیب‌الله خان به استصواب رأی سردار محمدعثمان خان و حضرت شیر آقا تدبیری اندیشیده، عبدالغفور خان پسر محمد شاه تگابی را که داخل شورای دولت عهد امیر امان‌الله خان و این وقت وزیر داخله و برادر او در حروب وقت امان‌الله خان در زمرهٔ تبعهٔ پسر سقاء کشته شده بود، به نام وفد صلحیه، مأمور تگاب و اطفای التهاب شعلهٔ انقلاب کرده، سی هزار روپیه تسلیم او نمود که به هر یک از ملاّها و ملک‌ها که بانی شور و غوغای قتال و جدالند، داده، ایشان را از عوعو و بد و بد و ساکت و ساکن کند. و او در روز چهارشنبه هشتم شوال مطابق بیستم مارچ خدمه و اعمال خود را جانب تگاب حرکت داده، خود در روز نهم شوال در کابل راه برگرفت. و در شب شوال آقا محمد خان قراباغی را که مصاحب خاص حبیب‌الله و سرپرست موترها بود و حمیدالله معین‌السلطنه به قرب شام از او تیل موتر خواسته، و استدعای امضای رقعه و حواله برای محرمان روز حساب خود کرده و مامورین حمیدالله به غضب و خشونت بدون رقعه تیل طلبیده و او همین قدر به زبان آورد که برای شاهی سه روزه خود این‌قدر مغرور شده‌اید و حمیدالله این سخن او را به تاریکی شام به حبیب‌الله‌برادر خود رسانیده وی حکم قتل او داده و به ضرب چوب هلاک فرمود و جسدش را در خندق ارگ امر انداختن کرد. و شب در خندق مانده و روز دیگر به شفاعت ملایی اجازت رفتن داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عزم رزم کردن خود حبیب‌الله با مردم وردک

و در عین قتال و جدالی مردم تگاب با سید حسین و تبعهٔ او و محصور ساختن وی مردم میدان و جلریز و سنگلاخ که روی اطاعت از حبیب‌الله برتافته، دل به سوی معاونت امان‌الله خان نهاده با مردم وردک عقد اتّحاد و اتفاق بسته بودند با قشون حبیب‌الله که در میدان و قلعهٔ درانی مقام استحکام داشتند به محاربه گرائیده، حصهٔ قشون قلعهٔ درانی را محصور و فوج مقیم میدان را مغلوب ساخته تا ارغنده براندند. و فوج مقیم ارغنده نیز تاب اقامت نیاورده، روی فرار به سوی قلعه قاضی و چهاردهی و کوهدامن نهادند. و حبیب‌الله از شکست فوج خود و همهمهٔ مردم شهر کابل که زوال اختر اقبال او را از خدا خواهانند، خائف گردیده، خود با عده‌ای از دزدان معتملهٔ خویش به سواری پنج موتر تندرو و لاری طریق جانب پیش گرفته به ساعت پنج و نیم روز جمعه دهم شوال مطابق بیست و دوم مارچ حرکت کرد. و قشون خویش را که از میدان گریخته در ارغنده پناهنده بودند، تشجیع و ترغیب به جنگ کرده، ایشان بر هواخواهان امان‌الله خان که در کوتل تخت جای حرب گرفته بودند، دلیرانه تاخته و خود حبیب‌الله خان با دزدانی که در موترها با او بودند، حمله کرده، ایشان را از کوتل تخت برداشته، داخل میدان شدند. و تا شام این روز جنگ دوام نموده، چون تبعهٔ حبیب‌الله به گوشه‌ای از این سوی نهر و قریب پل جای اقامت یافتند، خود او در ارغنده برگشته اهل و عیال محمداکبر خان پسر سربلند خان را که دل جانب امان‌الله خان داشت و نان به قشون حبیب‌الله نداده، اظهار خشونت کرده در شب نهم شوال خانهٔ شهر کابل او را ضبط فرموده بود، اسیر کرده با خود در شهر آورد و آوازه انداخت که تا شیخ‌آباد تاخته و مردم وردک را مغلوب ساخته، زنان ایشان را اسیر آوردم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قشون مامور کردن حبیب‌الله در ارغنده و میدان

در روز شنبه یازدهم شوال مطابق بیست و سوم مارچ پنجصد نفر از قشون قومی مردم نجراب را که جانب میدان چند روز قبل گسیل داشته و در قلعهٔ سردار ولی محمد خان فرزند امیر دوست محمد خان اکنون معروف به ماهتاب باغ که امیر حبیب‌اللهمرحوم عمارت و باغ شاهانه در آن‌جا تعمیر فرموده، این را بر آن نهاده است، فروکش و درنگ کرده بودند به ساعت هشت و نیم از اول روز ایشان را از سبب جنگ مردم تگاب که مبادا با آن‌ها از راه اسم افغانی متحد گردیده، طریق مخالفت اختیار کنند، خلع سلاح کرده از آن‌جا در شهر عودت داد. و هم در این روز، سید عبدالرزاق در متوطّنین پشدکز را که بیرق به نام امان‌الله خان چنانچه گذشت افراخته و گرفتار و حبس و از پا آویخته شده و سید حسین نایب‌السلطنه او را نظر به سیادت و مجذوبیتش رها داده بود و طوماری مرقوم و مندرج از نام چهار صد نفر از اهالی کابل که در بیعت امان‌الله نوشته و نشان امضای هر یک را به زیر نامش به انگشت رنگ آلوده کرده از نزدش ظاهر گشت با محمد عیسی خان پسر محمد اسمعیل خان فوفلزایی ناظر علی‌احمد خان والی که مردم لهوگرد را دلالت بر مخالفت حبیب‌الله و اطاعت علی‌احمد خان کرده بود در سر چوک به دار آویخته امر سه روز هم‌چنان آویختن بودن نمود.[محمد عیسی خان را هدف گلولهٔ تفنگ نمودم.]

و در عصر این روز از سمر و مشتهر شدن جنگ مردم در نامه و سخن و بلاغین که با مردم تگاب کرده، ایشان را از پیش برداشته و مغلوب ساخته سنگر و استحکام آن‌ها را متصرّف شده بودند، اسلحهٔ نجرابیان را که مردم مواضع سه گانهٔ مذکوره جزء ایشانند، پس داده به ساعت هشت از شب یکشنبه دوازدهم شوال با عده‌ای دیگر از اعداد مردم کوهدامن و کوهستان رهنورد ارغنده و میدان فرمود که در هر موضع فروکش نموده، عقب‌دار

(c) ketabton.com: The Digital Library

قشون قلعهٔ درانی و پل میدان باشند. و هم شکستیان را که روی هزیمت جانب چهاردهی و کوهدامن نهند یا به قتل رسانند و یا دستگیر کرده نزد خود نگهدارند و نگذارند که داخل چهاردهی و کوهدامن شده، موجب خوف و هراس و ضعف و وسواس آنان و لشکریان مقیم شهر کابل شوند. و از وصول این عدّه، پردل خان سپهسالار که رتبهٔ وزیر جنگ یافته است، مستظهر و قوی دل گردیده در روز یکشنبه دوازدهم شوال مطابق ۲۴ مارچ چند قلعه را در میدان از ضرب گلولهٔ اتواب پست و خراب و مال و متاع قلعه‌گیان را غارت و تاراج کرد. و این خشونت وحشیانه و کردار جاهلانه زیاده‌تر مردم میدان و ارغنده و سنگلاخ گردیده، با هم عهد و پیمان مخالفت حبیب‌الله خان نهاده، مردم تکانه و جلریز را که تاجکند به قهر و فر با خود متّفق ساختند.

چنانچه هر روز جنگ جاری است و قشون حبیب‌الله خان از گرفتاری در میدان و استواری مردم وردک در راه‌گیری ایشان نمی‌توانند که در قوم وردک و جانب غزنین پیش‌قدمی نمایند.

ضبط کردن محمد سرور خان بابا

در روز یکشنبه ۱۲ مذکور ماه شوال، خود حبیب‌الله خان با حمیدالله‌معین‌السّلطنه و ملک محسن والی در سرای ایشیک‌آقاسی محمد سرور خان بابا که در ماه رمضان او را نزد خود خواسته، عزم حبس نمود. و او که مریض سخت و قریب‌الموت بود، محبوس شده، سه هزار روپیه و ۲۵ پوند به منهیان حبیب‌الله خان داده و اظهار بی پولی کرده در خانهٔ خود بازگشته پس از دو سه روز فوت شده بود، رفته و قفل‌های صندوق‌های او را تمام شکسته به جز هزار و پنجصد روپیه و قدری فرش و ظرف، دیگر چیزی و پشیزی نیافته، محمد سرور خان بی‌خدا ناظر او و محمد

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابراهیم خان پسرش را که نایب‌الحکومهٔ هرات است با برادرش تخویف و تحذیر کرده، مخفیانه چیزی از او گرفته دست از ایذاء و آزارش بازداشت. و از ذخائر و دفاین هنگفت او که لک‌ها بلکه کرورها روپیه و طلا به شمار می‌رفت، چیزی معتنابه به دست نیاورد. و خود او و پسرش که آوازهٔ قتلش در هرات به هوا سمر و مشتهر است، مصداق این بیت شدند:

دائی که چه کرد مردک خر　　او مظلمه بر دو دیگری زر

و سرایش را به خواجه بابوجان خان بخشید. و در روز دو شنبه ۱۳ ماه شوال مطابق ۲۵ مارچ حبیب‌الله خان با حمیدالله برادر و معین‌السلطنهٔ خود به نام تفرج و سیر استالف راه دیدن و عیادت سید حسین که جراحت سخت برداشتن او در جنگ با مردم تگاب مثمر افواه عوام است در سه آب کوهدامن رفته و او را دیده و از آن‌جا در استالف رفته، شام سه شنبه ۱۴ شوال بازگشت. و عائلهٔ او را که در سرای محمدیعقوب خان وزیر دربار امیر امان‌الله خان جای گرفته بودند، نزد خودش در سه آب گسیل فرمود. و در روز سه شنبه ۱۴ مذکور شوال مطابق ۲۶ مارچ، دو سر از مردم تگاب را که یکی ریش سفید و دیگری جوان بود به نام سرکردهٔ از آن مردم آورده به سر چوک به دار آویختند. و هم اعلانی در پهلویشان نصب کردند که هر که از دولت سرکشی نماید، حالش چنین شود. و هم چهار تن از نزدیکان محمداکبر خان پسر سربلند خان را که جانبداری امان‌الله‌اختیار کرده، خانه و مال او و برادرش در کابل ضبط و خودشان محبوس شده بودند از ارغنده آورده در زندان حبس کردند.

و هم در این روز، امان‌الله خان از قندهار با لشکر مکفایی از قبایل افاغنهٔ درانی و هوتک و توخی و غلزایی و هزاره جانب کابل، قرار خبری که به ذریعهٔ رادیو به عموم دول خبر داد، راه برگرفت. و از سوی لهوگرد پنجصد نفر از قشون به اجبار گرد آوردهٔ حبیب‌الله خان که با عده‌ای از تبعه و

(c) ketabton.com: The Digital Library

همراهان و انبازان زمان سرقت و قطع طریق نمودن او به سرکردگی پیش پیک خان کرنیل عهد امیر حبیب‌الله خان مرحوم که از زمرهٔ غلام بچگان چتراری و در عهد امان‌الله خان از رتبه و مقام خود افتاده، ایام اعزاز و احترامش سپری و از حکومت رنجیده‌خاطر و آزرده‌دل شده بود به عزم پیشرفت در لهوگرد و تنبیه و تهدید اهالی آن بوم و بر و بیعت اطاعت و انقیاد گرفتن از ایشان با چهار ضرب توپ، «ماشین‌گن کوهی» و دو عراده «هشت پن» قلعه وصف‌شکن در چارآسیا توقّف داشته، راه عبور و جلو رفتن و توان اقدام در حرکت و حصول مرام از ازدحام و استحکام و در سنگر مقام دفاع گزیدن مردم لهوگرد نداشتند. و از آوازهٔ ورود محمدنادر خان با لشکر قبایل سمت جنوبی و افواج مقیمهٔ دائمی آن صوب در علاقهٔ چرخ، سنگریان و راه‌گیران به امر و پیام او از جای خود برخاسته، ترک دفاع و قتال نمودند. از چارآسیا کوچیده در محمد آقا و از آن‌جا در روز چهاردهم مذکور شوال راه کلنگار برگرفته، لهوگردیان که از سنگرهای خود برخاسته بودند به جنگ اقدام کرده، مانع از پیش رفتن‌شان شدند. و قتل و جرحی به روی روز افتاده، یومیه محاربات خفیفه جاری است تا عاقبت معلوم شود که غالبیت و مظفّریت در عاقبت بهره و از آن کیست.

و هم در روز چهاردهم مذکور ماه شوال در میدان، جنگ روی داده، قشون حبیب‌الله خان روی به هزیمت نهادند و تا ارغنده و قلعه طریق گریز پیموده در هیچ جا نتوانستند ایستاد. و حبیب‌الله خان لشکر قوی پنجشیری را با چهارده ضرب توپ قلعه‌کوب و عده‌ای از رسالهٔ شاهی را با حمیدالله خان برادر خود در روز پانزدهم شوال مطابق بیست و هفتم مارچ از کابل جانب میدان امر حرکت نموده، تأکید فرمود که با تفنگ در جنگ اقدام نکرده، اتواب را بر کوه به ذریعهٔ پیل صعود داده، قلاع متجائرین خراب و پست و مال و متاع‌شان را غارت و مردان‌شان را اسیر نمایید. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایشان مخالفین را که در کوتل تخت جای قیام و ثبات گزیده بودند به ضرب توپ از پیش برداشته، داخل میدان شدند و چند قلعه را خراب نموده ۲۵ نفر از مردان را اسیر گرفته در وقت عصر به کابل رسانیدند.

و هم در این روز، چند نفر از مردم شنوار و خوگیانی که بانی تخریب و غارت و تنهیب شهر و عمارات دولتی جلال‌آباد و تنکیث عهد و توثیق قوی گردیده، منفور طبائع عموم شجعان افغان، خصوص قبایل سمت مشرقی شده‌اند، و خود را مورد قتل و غارت آن‌ها می‌دانند از راه پناه‌جویی به نام بیعت و قبول امیر حبیب‌الله خان در کابل آمدند. و از وصول آنان در کابل چهل قطعه فرمان متحّدالمال به نام اعیان مردم جبال و سهال جلال‌آباد که در ادّه جهت جرگه و کنکاش نزد محمد هاشم خان برادر محمدنادرانجمن گردیده، سرگرم مقاوله و مکالمهٔ برداشتن حبیب‌الله خان از اورنگ امارت افغانستان بودند، فرستاده، ایشان را دلالت بر متارکهٔ محاربت وسفک دماء و اطاعت خود کرد.

شبخون زدن جانب‌داران امان‌الله خان بر قشون میدان

در شب پنجشنبه ۱۶ شوال مطابق هشتم حمل و ۲۸ مارچ، دلیران جدران و وزیری و وردک که مواضع مستعدهٔ سلسلهٔ کوه مشرف بر میدان و قلعهٔ درانی و دشت توپ را استحکام داده با اتواب ماشین‌گن جای گزیده‌اند، بر قشون حبیب‌الله خان تاخته، هزار نفر را به خاک قتل و جرح انداخته، اسلحه و اتواب‌شان را به دست غیرت و شجاعت آورده با خود در کوه بردند.

و بقیه که از دم تیغ و ضرب گلولهٔ تفنگ باز مانده بودند ۲۸ نفر از مردم لعلندر و میدان را که بی طرف بودند و راه اطاعت حبیب‌الله خان پیمودند و در جنگ روز ۱۵ شوال ایشان را اسیر دست جور کرده بودند، قبل از طلوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

فجر به محافظت عده‌ای از سپاهیان قوی گسیل کابل داشته، ایشان را پس از نصف روز شانزدهم شوال به حالتی که لای و لجن به رویشان مالیده بودند با موزیک نظامی در بازارها گردش داده، خوف و رعب در قلوب مردم کابل که همه از جور و ستم کوهستانیان و کوهدامنیان دل به هوای امان‌الله خان داده، روی خواهش به وصول او نهاده‌اند، انداختند. و شهرت دادند که وردک را فتح و مردان‌شان را اسیر آورده‌ایم که اینک می‌بینید. و هم در این روز، و شب جمعه ۱۷ شوال مطابق نهم حمل و ۲۹ مارچ قشون پیاده و سوار به یاری اردوی به غارت رفته و شبخون‌زده شدهٔ میدان، پی‌هم و مسلسل از کابل به راه افتاده، جنگ را ادامه و شهرت دادند که امان‌الله خان از قندهار و محمدنادر خان از خوست و محمد هاشم خان از عدم معاضدت و معاونت قبایل مأیوسانه فرار اختیار کرده‌اند.

نتیجهٔ جرگه و کنگاش اهالی سمت مشرقی

عموم بزرگان و سرکردگان قبایل سمت مشرقی در مذاکرات و مقاولات محفل موامرت و مشاورت نصب امارت از امان‌الله خان ابا و امتناع آورده و بر محمد هاشم‌اقامهٔ دلیل و برهان نپذیرفتن امارت او را کرده، گفتند که: نصرالله خان نایب‌السلطنه را که حافظ قرآن و مسلمان بود در روز قتل امیر حبیب‌الله خان مرحوم عموم مردم لشکری و کشوری سمت مشرقی و اعیان‌بار و سرداران و شهزادگان به امارت برداشته، دست بیعت به او دادند. و امان‌الله خان که هرگز و به هیچ صورت در امر امارت محق و مستحق نبود از امارت او سرباز زده و او از غایت اسلامیت و دیانتی که داشت محض ترک خونریزی و خانه‌جنگی، خود را خلع کرده، امارت را به او واگذاشت. و او به دسیسهٔ و حیله در کابلش خواسته از رفتنش به جانب هندوستان و ممالک خارجه مانع آمد. و او از دل پاک و نیت صافی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که که نسبت به امان‌الله خان داشت و در نزاع خانگی جانب‌دار او و علیا حضرت مادرش بود و همواره سلوک پدرانه به ایشان نموده، امیر حبیب‌الله خان را از ایذاء و آزار ایشان باز می‌داشت. و از این‌رو امان‌الله خان را دوست و فرزند خویش پنداشته، سوء ظنّی به او ننمود. چنانچه مطمئن خاطرانه و به تحت حفاظت راه کابل برگرفت و به خود اندیشید که به امان‌الله خان جز نیکی هیچ بداندیشی نکرده‌ام، اینک که مأمورین او در تحت حراستم داشته‌اند، محض ابراز خدمت خودشان دیگر آسیبی به من نخواهد رسانید و به مجرد وصول در کابل قرین راحت و رفاهت گردیده، روز فرحت به سر خواهم برد. و امان‌الله خان برخلاف پندار او در بتخاک رسید، محبوسش فرمود، پس از یک سال در شب جمعه اول رمضان به بدترین احوالی او را در محبس به خبه کردن هلاک فرمود. و بعد از آن به امور خلاف شعائر اسلامی پرداخته، تغییر روز جمعه و بی ستری مستورات و بعضی قوانین برخلاف شرع نمود. و توهین علماً و فضلاء کرده، خط لاتین را به تقلید ترک‌های از دین برگشته به اجبار یاد گرفتن و ترک خط فارسی و عربی که تمام تفاسیر و قرآن و اعتقادات و امور مذهبی و دینی اسلامیه به آن رقم و ثبت و ضبط اند نمود. پس چگونه او را که تخریب اساس دین مبین سیدالمرسلین از ناصیهٔ حالش ظاهر و هویدا گردیده است به امارت اسلام قبول نمائیم. و محمد هاشم خان توبهٔ او را شرعاً حجت آورده، ایشان از دروغ‌گویی او که هیچ راست نمی‌گفت توبه‌اش را حمل بر فریت کرده، قبول امارتش را نمودند. بعدها محمد هاشم خان نام عنایت‌الله‌معین‌السّلطنه را به میان آورده و از اسلامیت و حسن عقیدت او سخن رانده او را نیز نپذیرفتند. و معائب چند از سوء رفتار او که در زمان شهزادگی‌اش از خود او و ایشک‌آقاسی عبدالحبیب مدارالهامش دیده بودند، برشمردند. و هم کلّه منار ساختن و اذیت و آزار

(c) ketabton.com: The Digital Library

مستبدّانهٔ امیر عبدالرّحمن خان را نیز اظهار کرده، رفتار و کردارش را برخلاف شریعت اسلامی آورده از امارت فامیل و خاندان [او] ابا و انکار آورده در پایان کار قرار دادند که حبیب‌الله خان را که دزد متجاهر به فسوق و خون‌ریز و جاهل و حرام‌خوار و ناخوان است، برداشته، بعد به استصواب آرای عقلاء و وکلای عموم اهالی افغانستان شخصی را که به دیانت و درایت و خلوص و صدق طویت معروف و به فضائل حمیده و خصائل حسنه و ستوده موصوف باشد، متّفقانه به امارت بردارند تا راحت و رفاهت ملت و تعمیر مملکت مطابق آئین[1] مبین حضرت ختمی مرتبت به روی روز آمده، تأمین حالت ترویج اوامر و نواهی ربّ‌العزّت گرم بازار شود. و بدین مواضعه اکتفا و عهد و پیمان کرده، چند تن را نزد حبیب‌الله خان فرستادن منتخب نمودند که او را به اندرز و نصیحت شرعیه و موعظت و هدایت آئین اسلامیه از جنگ و انقلاب و خونریزی برادران دینیه و مذهبیه به سخنان نیکو و براهین حسنه دلالت بر ترک امارت و قتل و غارت مسلمانان و مال و متاع ایشان نمایند که به همین قدر که قوهٔ جامعهٔ اسلام را شکسته و همه را پراگنده و منتشر ساخته، با هم در قتال و جدال انداخته و خون‌ها ریخته از غارت مال و بدناموسی اهل و عیال بندگان خدا و رهروان طریق هدی و تلف ذخایر پنجاه ساله دولت و ملّت اسلام که به روی روز آورده اکتفا و اقناع نموده دیگر مرتکب قبائح افعال و ذمایم اعمال نشود و نسبت بدو و سید حسین و همراهان و انبازان پر شور و شین‌شان تعهّد ادای متمّنیات از منصب و جاه و تأمین حالت و رفاهت کنند. اگر پذیرفتند فهوالمطلوب والا آمادهٔ پیکار با عموم قبایل غیرت شعار شجاعت دثار افغان از درانی و غلزایی و غیره شوند تا هر که را خدا یار

---

۱. آیین.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد، اختر اقبال مددگار آید و دمار از روزگار طرف ناحق برآید.

و از آوازهٔ راه کابل برگرفتن این وفد حبیب‌الله خان که حلویات چنانچه گذشت نزد ایشان فرستاده بود، حمیدالله خان برادر و معین‌السّلطنهٔ خود را با چهار تن از خاصان مطبتنه[1] و همرازش و ۸۴ نفر تفنگ‌دست در شب شنبه ۱۸ شهریور مطابق دهم حمل و ۳۰ مارچ به سواری هفت موتر لاری و داج رهنورد پذیره و استقبال آنان فرمود.

حوادث و وقایع روز ۱۵ شوال

در بامداد این روز، دلیران وزیری و جدرانی و وردک و میدانی و غیره از هواخواهان امان‌الله خان بر لشکر میدان و قلعهٔ درانی حبیب‌الله خان حمله کرده، بعضی را در قلعهٔ عبدالغنی خان بیک سمندی درآورده، محصور و برخی را مغلوب ساخته، پیش براندند. و در کوه قرغ صعود داده، اکثر تا ارغنده و قلعهٔ قاضی راه هزیمت سپردند. و حبیب‌الله خان قشون تازه‌دم از کابل به معاونت منهزمین و مدافعت منصورین گسیل داشته، این روز به جنگ به شام رسید. و هم سید حسین را که به ذریعهٔ [تلفون] جهت موامرت و مشاورت در امر پاسخ و نداهایی مشرقی طلب کابل فرموده، وی در این روز وارد کابل شده، قشون پذیره تا منار شهر آراء سر راه او گماشته، در وقت ورودش به شهر، عروس‌آسا به شلیک تفنگ اقدام کردند. و مطیع و تابع شدن و بیعت‌نامه دادن مردم تگاب را در شهر شهرت داده، آوازهٔ فتح و ظفر را در افواه انداختند تا معلوم آید که در روز یکشنبه ۱۹ شهر و شب بیستم آن مادر دهر چه زاید و مخالف و موافق به چه گراید.

---

۱. مطبتنه- شکم‌پرست و پرخور.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع و حوادث روز یکشنبه ۱۹ شوال

در این روز، شیرجان خان وزیر دربار پسر خواجه جان را که از آباء و اجداد نمک‌پرور و نواله‌بردار خوان احسان خصوص خاندان سلطنت بود، امر تعیین پیشخدمت و چای‌دار و طباخ صادر شد که نزد وفد و هیئت صلحیهٔ افغانیهٔ اهالی سمت مشرقی گمارد که در منازل شرایط مهمان‌نوازی را به تقدیم رسانند و به ساعت دو، پس از نصف روز، کریم خان رئیس مردم تنگی قوم وردک را که در این مدت قدم ثبات با قوم خود و عبدالله برادر عبدالاحدخان پسر قاضی غلام شیخ‌آبادی و عده‌ای از مهاجرین قوم وزیری و چندی از مردم جدرانی در هواخواهی امان‌الله خان فشرده، به همت مردانه و دست‌بردهای دلیرانه اقدام در ممانعت و مدافعت و عبور قشون مأمور غزنین و قندهار حبیب‌الله خان کرده، خون‌ها ریخت با یک نفر جوان دیگر که پیشاهنگ لشکر او بود دستگیر کرده، به سواری موتر و چهل و دو نفر تفنگ‌دست که برای محافظت بر سه عراده موتر دیگر سوار بودند، نعره‌زنان و یا چهاریارگویان وارد شهر و از راه تشهیر به شهر و بازار گرد نمودند. و طرفداران امان‌الله خان که در ابتدا برخلاف او راه موالات حبیب‌الله خان می‌پیمودند و دزدان را یاری داده، رهنمونی حمله بر کابل می‌نمودند و از اقدام قشون وحشی‌صفت سرقت‌پیشه به جور وستم و فحشاء و فسوق روی از او برتافته، طالب و راغب امان‌الله خان شده، انکار از گرفتار آمدن کریم خان کرده، آوازه و پروپاگان عبدالکریم خان دیگر را در افواه انداختند. و از قفای او هشت نفر دیگر را به نام قوم وردک قریب عصر تا کنار پل آرتن آورده، در آن‌جا سواعدشان را به دستارهایشان بسته، گویا که مسافرین را از راه گرفته بودند، چاریارگویان و تفنگ‌زنان داخل شهر نموده، کریم خان و ایشان را به امر حبیب‌الله خان به زندان سیاست درآوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، سیزده تن از قوم منگل که جاسوس محمد نادرخان بودند به نام قبول اطاعت و بیعت قوم خود وارد کابل و شرفیاب‌بار شده هر یک از عطای یک طاقه لنگی یا سیزده روپیه بهای آن افتخار حاصل کرده و هم حبیب‌الله خان اصنام بودایه را که از حفریات جلال‌آباد و کوهستان به دست آمده و در موزیم‌خانه نهاده شده، و او آن‌ها را حجت بت‌پرستی و کفر امان‌الله خان قرار داده، در خانه نگاه داشته است، به منگلیان نشان داد. و سخنان در تکفیر امان‌الله خان راند که شاید آن‌ها از جهالتی که دارند و در حالت بی‌خبری از امور دین خود را مسلم می‌پندارند، در میان قبایل وحشیهٔ سرحد خبر کفر امان‌الله خان که دیگر هیچ برهانی در تکفیر او به دست نیست، سمر و مشتهر سازند. و حمیدالله خان معین‌السّلطنه که در شب ۱۸ شوال طریق استقبال وفد اهالی مشرقی برگرفته و از ورودشان در منزل بتخاک مأیوس گردیده بازگشته بود، در روز ۱۹ مذکور راه معاونت و استظهار قشون مغلوب جانب میدان برگرفته تا شام بجنگید. و آوازهٔ پیشرفت لشکر خود را تا تکیه دو منزلی وسط قوم وردک با آن‌که تا کنون از قلعهٔ درانی پیش‌تر رفته نتوانسته، در افواه انام انداخت.

و هم در این روز، عده‌ای از مردم تگاب را غیر از چهل نفری که رقم شده، اسیر آورده بودند، حبیب‌الله خان حسن سیاست به کار برده، رها داد.

وقایع روز بیستم شوال مطابق اول اپریل

هفت دستگاه طیارهٔ روسی که در روز گذشته جهت حمل و نقل تبعهٔ آن دولت و دولت آلمان و ترکیه از کابل در مملکت خودش وارد آمده بود، در روز دوشنبه بیستم شوال مطابق اول اپریل حرکت مراجعت نکرده، برای تکمیل ترقیم، معلومات و نظریات حاصلهٔ سیاسیه، بهانهٔ تمام نشدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارهای ضروریهٔ روندگان معطّل ماندند. و در شب این روز برادر زن سید حسین نایب‌السلطنه، کتباً عبدالواسع پسر خوشگل و نیکوچهره و منظر زمان‌الدّین خان فرزند شهزاده حسن بدخشانی را که پدرش زمان‌الدّین خان در عهد امارت امان‌الله خان چندی به مستشاریت وزارت خارجه طریق خدمت سپرده، بعد به منصب والی ایالت مرکزیهٔ کابل ترفیع رتبه یافته، در حالتی که مشغول حکومت بود، مأمور تفتیش هزاره‌جات شده و نُه تن از کدخدایان هزارهٔ بهسود و دایزنگی را به تحریک امین‌الله پسر ارسلاخان غلزایی که از تعصب جاهلانه، کینه و عداوت هزاره را در سینه داشت با خود در کابل آورده، حکم تبعیدشان را از هزاره‌جات در قندزِ قطغن (تخارستان) حاصل کرد. و هزارگان در وقت تمرّد و طغیان قوم منگل معفو و مجاز رفتن در موطن خود گردیده، از تبعید خلاص شدند. و زمان‌الدّین خان نایب‌الحکومهٔ هرات شده در آن‌جا به مرگ مفاجات وداع حیات کرد؛ دعوت به اطاعت رفاقت یعنی لواطت نموده، نوشت که اگر به مخالطت تن درنداده، اباء نماید، البته به اجبار و اکراه و فشار او را در بستر بوس و کنار خواهد کشید. و مادرش او را پنهان و مکتوب خسر زادهٔ سید حسین را به محمدولی خان خالوی زمان‌الدّین خان و وکیل امان‌الله خان نموده، او از خوف حبس و ضبط و تاراج خود بدیشان گفت که: نام مرا نبرده و عریضهٔ با این مکتوب مفاحشت اسلوب به سید حسین نایب‌السلطنه بدهند تا شاید او مانع از کار قبیح گردیده، خسرزادهٔ خود را از کار ضلالت آغاز، شقاوت انجام، بازدارد تا معلوم شود که عاقبت این فعل قبیح به چه انجامد. و بایست پیشامد این امر زشت را حمل بر مکافات افعال پدر و خیانت به دولت کردن محمدولی خان نموده، از مجازات غیبیهٔ سماویه دانست. و گفت: «هر کسی آن درود، عاقبت کار که کشت».

و هم در این روز، حبیب‌الله خان به حسن سیاست و حکم تدبیر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالکریم خان را که کریم خان مشهور و معروف به شجاعت قوم وردی نبود از حبس که روز گذشته نموده بود، رها فرمود که شاید قومش آگاه شده، ترک قتال و جدال و عزل اقبال به اطاعت کنند. و این امر نتیجه و ثمرهٔ شجاعت و پاس نمک بود وگرنه او را که صدها تن را بکشت، نبایست زنده می‌گذاشت.

و هم در خلال احوال مسطور حبیب‌الله از وفور میل به مباشرت زنان دختران نصرالله خان نایب‌السلطنه و امین‌الله خان پسر امیر عبدالرّحمن خان را به مزاوجت خویش خواسته و ایشان اباء و استنکاف نموده تا که پیشنهاد اجبار کرده، پاسخ شوهردار بودن از ایشان شنیده، دست از طلب بازداشت. و طلبگار دختر ماه‌چهره و گلعذار سردار محمدعلی خان بن پیر محمد خان برادر امیر دوست محمد شد. و از اباء و امتناع او طریق زور و تغلّب پیش گرفته، دختر تن به خودکشی و زهرچشی در داده، زهر چشید و از همبستر حبیب‌الله خان نجات و در پایان کار از فضل پروردگار صحت نیز یافت. در عصر این روز قرب ۷۰ نفر اسیر از وردک آوردند.

و هم در این روز، ملاّ فلانی [1] محتسب را که به مردم ایذاء و آزار رسانیده، پول می‌گرفت به امر سید حسین نایب‌السّلطنه، گوش به عمود دار میخ کوفته، عبرةللناظرین ساختند.

به ستوه آمدن مردم کابل و عزم دفع حبیب‌الله کردن‌شان

از سوء رفتار و فشار و انزجار افراد و احاد قشون و کردار ناهنجار و اختیار فحشاء و اضرار نمودن بزرگان شمالی که دست در اجرای امور

---

۱. در متن قلمی ملاّ فلانی است. احتمالاً کاتب نام اصلی این ملای محتسب را به درستی نمی دانسته و بنابراین با نام مجهول ثبت کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوائر لشکری و کشوری دارند، عموم اهالی کابل از ذکور و اناث و صغار و کبار به ستوه آمده، زندگانی بر ایشان سخت و دشوار گشت، لاجرم دل به مرگ داده، وزراء عهد امان‌الله خان و اولیای امور او و بعضی از اعیان و صاحب‌ثروتان اهالی شهر در خفا با هم کنگاش در نجات حاصل نمودن از مضائق و مزالق روزگار و حصول تأمین مال اهل و عیال و تحفظ مال و منال کرد، قرار دادند که هر یک عده‌ای به مشاهره و معاش مکفی نوکر گرفته، قوهٔ درخور برداشتن و نیست و نابود کردن حبیب‌الله خان تهیه و آماده نمایند، بعد بی‌خبر شبخون‌آسا حمله نموده، او را از میان بردارند. و او از این امر به ذریعهٔ متجسسین و مخبرین خفیّه آگاه شده در شب ۲ شنبه ۲۰ شهریور مطابق اول اپریل همه را امر حبس کرد، چنانچه در حاشیهٔ صفحهٔ گذشته مسوده شد.

و هم در خلال احوال مذکوره، اعلان‌ها و فرامین امان‌الله خان که در قندهار لوای امارت به نوید تأیید قوم درانی افراشته است از راه گیزاب و تمزان [تمازان] در هزاره‌جات و ترکستان رسیده، مردم هزارهٔ شیخ علی و بامیان و ترکمان [ترکمو] و سرخ و پارسا و دایزنگی و دای‌کندی و بلخاب و بهسود و غیره تساهل در امر بیعت و اطاعت امیر حبیب‌الله خان اختیار کرده، بلکه قبایل مذکورهٔ فوق به معاونت امان‌الله خان برخاسته از جمله مردم شیخ علی و سرخ و پارسا و ترکمان و بامیان از راه غوربند آهنگ تاختن بر کوهستان و کوهدامن نموده و خود را نزدیک رسانیده، آمادهٔ حمله به پای ثبات ایستادند. و هزارهٔ بهسود در کوتل اونی جمع آمده، با ارادهٔ حمله بر کابل استوار نشستند. و از این ماجرا حاکم غوربند و کاکا محسن حاکم هزاره به امیر حبیب‌الله خان آگهی داده، او به استصواب آرای هواخواهان خود تجهیز یک هزار نفر مرد نبرد از راه غوربند بر سر هزاره رفتن فرموده، از انتشار این خبر محمد نعیم خان دایزنگی و نادر

(c) ketabton.com: The Digital Library

علی‌جاغوری و غلام نبی خان و سهراب خان و محمد اسحق خان بسهودی که در کابلند، اقدام به دفع محاربت مردم هزاره و قشون امیر حبیب‌الله خان نموده به ادّعای بیعت آوردن و قبایل هزاره را مطیع و منقاد کردن، تعهد عریضه به حضور امیر حبیب‌الله خان کردند و هنوز جواب‌شان اصدار نیافته ادعای‌شان پذرفتار نیفتاده است.

وقایع روز سه شنبه، ۲۱ شوال، مطابق ۱۲ اپریل

و هم در این روز، نیک محمد خان نامی را که به حکومت جایی از توابع غزنین از طرف حبیب‌الله خان مأمور شده و او از شورش مردم تبعهٔ حکومت خود که به هوای امان‌الله خان سر از اطاعت برتافتند، گریخته، در کابل آمده با امیر حبیب‌الله خان سیاستاً به قتل رسید. در شب این روز میر آخور احمد علی نام از هزارهٔ دای میرداد که چندی در محفل شورای دولت در تحت ریاست شیراحمد خان بن فتح محمد خان ولد سردار زکریا خان به نام وکیل هزاره در جزء دیگر وکلای قوم محسوب بود، و از کار مذکور سبکدوش شده، در روز غرهٔ شعبان مطابق بیست و سوم جدی و ۱۳ جنوری با هزار و پنجصد نفر لشکر قومی هزارهٔ بهسود وارد کابل شده و تا این وقت از انسداد راه در شهر، روز عسرت به شب ذلّت به سر می‌رسانید، با محمد نعیم خان پسر میر اقبال بیک سه پای هزارهٔ دایزنگی و غلام نبی خان و محمد اسحق خان و محمد حسن خان پسر رضابخش سلطان و کاظم علی خان فرزند صفدر علی خان هر چهار تن بهسودی به اتّهام این‌که ایشان با حیات‌الله خان برادر امان‌الله خان و محمود خان یاور و حبیب‌الله خان معین وزارت حربیهٔ عهد امان‌الله خان و میرزا هاشم کور کشمیری و سلطان محمد خیاط امان‌الله خان و عده‌ای دیگر از اعیان و نامداران کابل که شب پیش گرفتار آمده، محبوس شده بودند، متّحد و متّفق

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردیده با هم قرار داده که گریخته از راه پمقان و حوض خاص قلهٔ کوه آن، داخل هزارهٔ سرخ و پارسا شده، بعد به اتفاق لشکر هزاره و قشونی که از قندهار به راه هزارجات رهسپار حمله بر کابل شده‌اند، یورش کرده، حبیب‌الله خان را از کابل برانند؛ محبوس شدند. و گویند که کاکا محسن خان حاکم بهسود که از طرف حبیب‌الله خان به حکومت آن‌جا و هزارهٔ دایزنگی و دای‌کندی مأمور شده و از خوف میر محمدحسین خان برادر میر احمدشاه خان مرحوم که از قِبَلْ امان‌الله خان به حکومت در دایزنگی قیام و قرار دارد، در آن‌جا رفته نتوانسته، به سید حسین نایب‌السلطنه نوشته است که مردم هزارهٔ تحت حکومت او سر در قید نیاورده، بیعت نمی‌کنند. باید قوای حربیه و قشون مأمور آید. و هم بزرگان هزاره که در کابلند گرفتار شوند تا دل از هواخواهی امان‌الله خان برکنده ربقهٔ متابعت به ربقه انقیاد نهند. و سید حسین ایشان را حبس فرموده است. و بعضی گویند که: امان‌الله خان شش هزار میل تفنگ در دایزنگی و شش هزار در بهسود با فشنگ فراوان فرستاده و ایشان با آن‌که از امان‌الله خان جور زیاد دیده و از وی به غایت رنجیده‌دل و آزرده‌خاطرند به رغم مردم تاجیک سمت شمالی، اقدام به معاونت امان‌الله خان کرده، لشکر بهسود کوتل اونی را استحکام داده با قشون قومی هزارهٔ سرخ و پارسا و ترکمان و بامیان و بلخاب و شیخ علی مواضعه نهاده که ایشان از راه غوربند بر کوهستان و کوهدامن تاختن کرده، ایشان در روز یورش آنان از راه میدان بر کابل بتازند. چنانچه در روز سه شنبه ۲۱ شوال مطابق ۱۳۰۸ حمل و ۲ اپریل در افواه شهرت یافته است که لشکر طوایف مذکورهٔ هزاره با لشکر قوم اسحق‌زایی ییلاق‌گزین نواح بلخ و هزارهٔ ناقلین آن‌جا و مردم ترکمان اطراف آقچه و اندخو[اندخوی] و میمنه کار مزار شریف و بلاد توابع آن را نظم و نسق داده و هواخواهان حبیب‌الله خان چون: میرزا محمد قاسم خان

(c) ketabton.com: The Digital Library

و غیره را که مأمورین کشوری و قائدین لشکری آن‌جا را که در سر هوای امان‌الله خان داشتند، محبوس و از جمله عبدالعزیز خان نایب‌الحکومه پسر غلام‌حیدر خان سپهسالار چرخی مرحوم و محمد اکلیل خان غندمشر پسر محمد افضل خان دروازی و غیره را تحت‌الحفظ رهسپار کابل ساخته و هنوز نرسیده در راه اند، گرفتار ساخته، لوای حرب و حمله جانب کوهستان و کوهدامن افراخته، وارد غوربند شده، مردم آن‌جا را نیز تکلیف همراهی خود کرده و با هم عهد و سوگند در میان استوار داشته‌اند که بر کوهستان و کوهدامن حمله‌ور شوند.

و از انتشار این خبر سید حسین نایب‌السلطنه در روز سه شنبه مذکور در چاریکار رفته، مصمّم است که به دفاع آن‌ها روبه‌راه نهد و هم در این روز، متعلّمین مکاتب را از مردم خواسته که تفنگ برداشته، قدم فشار یاری امیر حبیب‌الله خان شوند و هم به ذریعهٔ رادیو افشاء گردیده است که در ساعت پنج و نیم امروز امان‌الله خان وارد غزنین گردیده، رهنورد کابل می‌شود تا معلوم شود که کلام به کجا صحت یافته، انجام یابد.

وقایع چهار شنبه، ۲۲ شوال، مطابق ۳ اپریل

در شب این روز مردم وردک که با اهل و عیال خود در جبال مخالفت حبیب‌الله پناهنده شده‌اند، بر لشکر او که چند قلعهٔ خالی را آتش زده و سوخته و راه غزنین پیموده تا منزل شش گاو رسیده بودند، شبیخون زده، هفت صد تن را مقتول و مجروح ساخت. اسلحه و اتواب‌شان را متصرّف شدند. و پنج‌صد نفر از مردم نجراب که در این اردو رهسپر بودند، مفقودالاثر و خبرند. و گویند که: سالار این شبیخون عنایت‌الله خان معین‌السّلطنه، برادر بزرگ امان‌الله خان بوده و اکنون با لشکر حاضر معرکهٔ کارزار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در روز این شب، ملک محمدعلم خان شنواری که آوازهٔ وفد مردم مشرقی از آهنگ در کابل آمدن او شهرت یافته بود، در روز چهار شنبه با قرب سه چهار صد نفر از شنواری‌ها که پنهان از دیگر قبایل روی اطاعت به کابل نهاده و از راه غیر معروف جاده‌پیما شده بود، وارد کابل شده، خودش معزّزانه در ارگ و تبعه و همراهانش در مکتب وزارت حربیه محترمانه، به نام مهمان جایگزین، اقامت مضیفت آمدند. و برای هر واحدی از تابعین برعلاوهٔ طعام فوج بازار و برای خودش غذای پخته از مطبخ امارت معین گردیده لدی‌الورود به رتبهٔ نایب‌سالاری لشکری و کشوری نامزد گشت. و هم در شب این روز، جمعی از محمد زائیان و بزرگان کابل حتّی خیاطان و نانوای امان‌الله خان و چندی از هزارهٔ بسهود و دایزنگی که از پیش برای عرض و دادخواهی و امور ضروریهٔ دیگر در کابل آمده و از وقوع انقلاب و انسداد طریق در قید انحصار و ذلّت امراء لیل و نهار گرفتار بودند، به اتّهام این‌که همگان مترصد و چشم به راه ورود امان‌الله خان‌اند و مردم هزاره با او سر اطاعت جنبانیده که کمربستهٔ معاونت گردیده‌اند، گرفتار و محبوس و بعضی امر عِقاب «قین و فانه» شدند. و سپاهیانی که مأمور احضارشان در توقیف‌خانه بودند از هر یکی چهل الی پنج‌صد و هزار روپیه به نام محصّلانه گرفته خانه و مال و متاع برخی ضبط کرده، اثر محشر برپا نمودند.

وقایع روز پنجشنبه، ۲۳ شوال، مطابق ۴ اپریل

در این روز، سید حسین آقای نایب‌السلطنه که از چند روز قبل تهیهٔ سامان مهمانی امیر حبیب‌الله خان را در خواجه سه یاران چاریکار نموده، اسباب و ادوات درخور شاهانه آماده کرده بود، امیر را در روز جمعه وعدهٔ تشریف بردن گرفته در چاریکار رفت و امر گرفتاران هزاره از عریضهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

باباخان کوهستانی که از پیشنهاد چند روز پیش ایشان در باب بیعت‌نامه آوردن خودشان از طوایف هزاره با هم قرار داده بودند که از امیر اجازت حاصل کرده با مأمور متعمد خودش رفته بیعت‌نامه بیاورند و او از این امر به ذریعهٔ عریضه اطلاع داده به مراجعت از آن‌جا معطّل و معوّق ماند. و در پایان کار هزاره‌ها از همان حسن ارادهٔ خود، رها شدند.

و هم در این روز، گرفت و گیر اشخاص و پول اخذ کردن سپاهیان مأمورهٔ احضار متوقّفین از مجلوبین و همسایه‌های بی‌غرض‌شان به روی کار آمده، دو هزار روپیه از پسر سید شاه‌خان نایب‌سالار مرحوم که اسپ میرآخور احمدعلی هزاره در خانه و قلعهٔ او بود و سه صد روپیه از روغن‌فروشان سرچشمه که شخصی از تاجکیهٔ جلریز دعوی قتل پسر خود را از چند سال قبل بر ایشان کرده و آن‌ها گرفتار آمده بودند، و سه صد روپیه از خانهٔ که بوله نام هزارهٔ بهسود و در آن منزل داشت و او را از آن‌جا نیافتند، گرفتند. و همچنین عده‌ای گرفتار و مال و متاع و خانهٔشان ضبط دیوان امارت شدند.

و از این کردار و رفتاری که از جرائم موهوم بر اشخاص وارد آمد، اهالی شهر عموماً از قوی و ضعیف و وضیع و شریف و حاضر و مسافر در ورطهٔ یأس و هراس افتاده، ترسان و لرزان روز به شب و شام به بام رسانیدن گرفتند. «تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست؟»

وقایع روز جمعه، ۲۴ شوال، مطابق ۵ اپریل

در این روز امیر حبیب‌الله خان با خواصان و هواخواهان و اولیای امور خود در خواجه سه یاران که سید حسین خان دعوتش کرده بود، برای تماشای شگوفهٔ ارغوان‌زار آن‌جا تشریف برده، روز را به عشرت بسر برد. و گویند که: در ظاهر مهمانی و تفرّج و سیر را آوازه انداخته، در باطن جهت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترتیب استحکام مواضع مستعدهٔ مشرفهٔ کوهدامن و کوهستان از خوف حملهٔ شیخ علی و بامیان و سرخ و پارسا و ترکمان، میرزا محمد قاسم خان اوزبک مأمور ریاست تنظیمیهٔ مزار شریف، مأمورین عهد امان‌الله خان را غارت، و عبدالعزیز خان نایب‌الحکومه و محمد اسمعیل خان غندمشر و غیره منصبداران عهد او را گرفتار و رهسپار کابل ساخته بود، از بامیان برگردانیده، خودشان راه حمله جانب سمت شمالی برگرفته‌اند، در آن‌جا رفته با هم تدبیر دفاع آنان و مردم قطغن و بدخشان را که نخست بیعت در کابل فرستاده، بعد از استماع سوء کردار و رفتار و اقدام در بغضاء و فحشای اعداء قشون و تبعهٔ حبیب‌الله خان که برخلاف آئین اسلامی کرده، اهالی کابل و اطراف آن را که نمی‌توانند سخنی گویند و راهی در تأمین حالت و تحصیل راحت و رفاهت خود پویند در تحت فشار و انزجار کشیده‌اند، سر از اطاعت برتافته، دل در هوای متابعت امان‌الله خان داده، اساس انقلاب برخلاف متغلّبین نهاده‌اند، بیندیشند. و آخرالامر آوازهٔ سر برتافتن اهالی قطغن و بدخشان که پروپاگان و خواهان امان‌الله خان به روی کارزار بود، دروغ دانسته، ساقط شد.

و هم در خلال این حال، اسپان و استران مردم شنواری را که با ملک محمدعلم خان از راه بیعت و قبول اطاعت به امید معاونت و عطای اسلحه و قورخانه برای محاربت و مدافعت قبایل سمت مشرقی که قوم شنوار و خوگیانی را از سبب عهدشکنی و خراب کردن عمارات دولتی و غارت و سمار نمودن شهر جلال‌آباد از زمره و جرگهٔ قوی بیرون کرده، قصد اضمحلال شان را کرده بودند، شرفیاب حضور آمده‌اند؛ برای حمل و نقل سامان و علوفه قشون خویش ضبط کرده و هم تفنگ‌های‌شان را خواسته لیکن ایشان ندادند و مدتی در کابل بماندند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز شنبه، ۲۵ شوال، مطابق ۶ اپریل

در خلال احوالی که به شرح رفت، طیارات هفتگانهٔ دولت روس که از راه حمل و نقل احاد و افراد تبعهٔ دول ترک و آلمان و خودش، چنانچه گذشت، وارد کابل آمده بودند، در روز حرکت مراجعت‌شان، سید حسین خان نایب‌السلطنه به بی‌احترامی و خشونت فوق‌العاده از طرف حبیب‌الله خان زیاده از دو طیاره را اجازت حرکت رجعت نداده، موجب خشم سفیر روس گشت. و برخلافی امارت و حکومت جدیدهٔ متغلّبه را نسبت به آن دولت ابراز داد. و هم در این روز، قرار خبر رادیو که از بمبئی و کلکته به عموم دول، حرکت امان‌الله خان را از قندهار در روز سه شنبه ۱۴ شوال داده بود، سمر و مشتهر گشت.

و هم در شام این روز میرزا محمد محسن خان معروف به کاکا پسر میرزا محمد افضل خان قوم کچرلوی قزلباش کابل که از اهل سنّت و جماعت است وارد خانه خود شد. مفصل حال او این‌که: غلام حسین برادرش از شرارت با دزدان، طریق سرقت می‌سپرد و با حبیب‌الله خان و سید حسین خان طرح رفاقت داشت، چنانچه در حملهٔ اول هر دو تن بر کابل اقدام در معاونت و علوفه‌رسانی و شب از شدّت سرما در قلعه و خانه‌های خود و قلاع مردم چهاردهی تبعهٔ ایشان را جای راحت دادن کرده و منصب کرنیلی یافته، گرفتار آمد. و در شب روز حرکت امان‌الله خان جانب قندهار به امر او به دار کشیده، هلاک شد. و از این امر کاکا محسن برادر بزرگ او نزد حبیب‌الله خان دارای مقام احترام گردیده در ۱۴ شعبان به حکومت هزارهٔ دایزنگی و دای‌کندی و بهسود مأمور گردیده، از بودن میر محمدحسین خان برادر میر احمدشاه خان در آن‌جا که در ماه قوس قبل از حملهٔ حبیب‌الله خان از تغییر عبدالرّزاق خان محمدزایی مأمور حکومت شده بود، اجراآتی نتوانسته، در قریه خربید خود در تحت حفاظت به سر

(c) ketabton.com: The Digital Library

برده، آخرالامر مردم هزاره را برخلاف حبیب‌الله خان پنداشته به ذریعهٔ پسر شاه نور دزد معروف هزاره از راه کوتل خرس‌خانه جانب کابل روان شد. و چنانچه رقم گشت، وارد شهر گردیده و از ورود او در کابل به افواه سمر و مشتهر آمد که هزارهٔ بهسود به ذریعهٔ عبدالکریم خان نایب‌الحکومهٔ قندهار که به امر امان‌الله خان از راه گیزاب و تمزان و سه پای، هفت هزار میل تفنگ رسانیده و به آن مردم داده است، چهار هزار نفر در کوتل اونی و دو هزار نفر در کوتل خرس خان سنگر زده، اقامت استحکام ورزیده‌اند. لیکن این افشا تا جایی بی اساس و پروپاگان بود. و حبیب‌الله خان از شیوع این خبر، هزار نفر جانب سرچشمه به دفع لشکر هزاره و هزار نفر جانب لهوگرد جهت سدّ راه حملهٔ قبایل سمت جنوبی و محمدنادر خان امر رفتن کرد. و کاکا محسن در همین روز، شنبه، به حضور حبیب‌الله خان مشرف شده، ماجری بازداشت، مورد عتاب گشت.

وقایع روز یک شنبه، ۲۶ شوال، مطابق ۷ اپریل

در این روز، از محاربهٔ عرض راه غزنین که در علاقهٔ شینز وردک به روی روز افتاده، قشون حبیب‌الله خان که نزدیک غزنین رسیده، سرگرم طی طریق بودند، مغلوب و منهزم و جمعی مقتول و مجروح گردیده به ذریعهٔ تیلفون از کابل کمک خواستند. و یک هزار نفر که به عزم رفتن از راه سرچشمه در هزاره‌جات توقّف و روی بدان سوی داشتند، مأمور راه معاونت پیمودن منهزمین شده، از کابل به مردم وزیرآباد تکلیف شد که اگرچه تفنگ ندارند با تبر و کارد و شمشیری که دارند در سرچشمه رفته، سدّ راه حملهٔ هزاره‌ها که هم مذهب ایشانند، شوند؛ زیرا که هزارگان در قتل اینان اقدام نکرده و ضرر رسان جان و مال و ناموس‌شان نمی‌شوند. و از کوتاه‌فکری غافلند از این‌که مردم کابل و اطراف آن از سوء رفتار و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتکاب به فحشاء و غارت خانه‌ها و حبس ضعفاء و مخالطت به حرام شمالیان که مخالف اظهار ظاهری‌شان که دین‌داری است همه متنفّر و رنجه‌خاطر شده‌اند؛ و به مجرد صدا بلند شدن از طرفی به قتل و اُسر آنان قیام می‌نمایند. به چنین تصوّرات ساذجه[۱] می‌خواهند که تمام اهالی افغانستان را در تحت اطاعت و فرمان آرند. و هم در این روز، سه صد نفر مرد مسلّح در تپهٔ مرنجان واقع مشرق شهر کابل امر اقامت در سنگر نمودن شدند و از این اخبار و افواه عامه مستنبط آمد که این استحکام جهت حملهٔ محمد هاشم خان برادر محمدنادرخان و مردم مشرقی بر کابلست و یا از کثرت ورود پی هم شنواریان می‌باشد که در روز اول قرب چهار صد نفر بودند و در روز ۳ و۴ و ۵ تا این روز به دو هزار تن که پیهم مورآسا وارد می‌شدند منتهی گردیده، هنوز می‌آیند، اقدام در استحکام آن‌جا کرده‌اند که اگر سوء قصدی از شنواریان نسبت به مردم شهر مشاهده کنند مانع از عبورشان جانب شهر شوند. و هم در این روز، دو تن از گرفتاران را سوء عزم نسبت به حبیب خان کرده و گرفتار شده بودند از ضرب چوب عتاب به امر حبیب‌الله خان در زندان ارگ بکشتند. و محمود خان یاور که محکوم به ضرب چوب خستن شده بود ۳۵ هزار روپیه فدیهٔ این نقمت و عتاب داده معفو از لتمه[۲] و ضربه گشت.

و هم در این روز، لشکر قبایل سمت جنوبی با محمدنادرخان در دامن کوتل تیره به عزم حمله و یورش به کار فرود آمد. و هم لشکر هزارهٔ سرخ و پارسا و ترکمان و شیخ علی و بامیان و بلخاب وارد سیاه‌گرد غوربند

---

۱. ساده.

۲. لتمه ـ در متن همین‌گونه است، اما، لتمه با تأ تمت در کتب لغت فارسی مشاهده نشد. شاید همان لطمهٔ عربی که به معنای آسیب و الم است، باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردیده.

در این روز محمدهاشم خان غندمشر پسر محمدیوسف خان فرزند حبیب‌الله ولد خان‌شیرین خان بن امیر اصلان خان جوان‌شیر از ضرب چوب و قنداق تفنگ سپاهیان حبیب‌الله خان به گناه این‌که منصب‌دار فوج امان‌الله خان بوده، خسته و محبوس گردید.

و هم در این روز، [پنج طیاره بر قشون عازم غزنین حبیب‌الله بمباردمان نموده و محمدکریم خان حاکم غزنین روی فرار به کابل نهاد.[1]] و منصبداران قشون که از صدمهٔ تیر و تفنگ دل‌خون و به یأس مقرون گشتند به ذریعهٔ تیلفون کمک خواستند. و از کابل ۱۳۵۰ نفر با شش ضرب توپ رهنورد معاونت شدند.

وقایع روز دو شنبه، ۲۷ شوال، مطابق ۱۹ حمل و ۸ اپریل

در این روز امیر حبیب‌الله خان کلان‌تران و ریش‌سفیدان و اعیان شهر را در قصر دلکشاء رسماً دعوت کرده؛ اظهاراتی در محضر دعوتیان که از مردم شنوار و بعضی از مردم لهوگرد نیز شامل بودند، نموده، زبان به گفتار گشود که: من مورد اعتراضی از تصرّف اریکهٔ امارت نخواهم بود؛ زیرا امان‌الله خان از دین اسلام روی برتافته به پرستش اصنام پرداخته، می‌خواست که عموم ملّت و رعیت سکنهٔ افغانستان را به اجبار و فشار و انزجار بت‌پرست سازد. چنانچه برخی در آئین بت‌پرستی با او متّحد و معاضد گردیده، در مجالس و محافل توهین و تحقیر اهل دین مبین کرده، تمسخر و استهزای‌شان می‌نمود. بر آباء و اجداد خود و اسلاف عموم سقط و دشنام گفته، نسبت خرف و سفیه و نادان می‌دادند. تا که من به تحریک

---

۱. کاتب این قسمت را خط زده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علمای ربانی و رؤسای روحانی در حالتی که دست از جان شسته، کوهگرد سرقت و صحرانورد غارت و دچار زحمت و مشقّت بودم، اقدام بر قلع و قمع او کرده، مظفّر و نایل به مرام آمدم که اینک به بیعت جمعی از مسلمانان و علماء و سرکردگان‌شان جالس اورنگ امارت گردیده، ساعی و جاهدم که تأیید دین و تنویر شریعت سیدالمرسلین نمایم، و برادران اسلامی خود را قرین راحت و رفاهت کنم. و پس از ادای اینگونه کلمات پرده از روی اصنامی که از حفریات بتکده‌های بوداویهٔ نواح جلال‌آباد و کوهدامن و کوهستان و غیره مواضع به جد و جهد مسیوفوشهٔ فرانسوی و مسیو برتو به دست آمده و ایشان حصّهٔ خود را در پاریس برده، حصهٔ دولت افغانستان را طبق قرارداد و کنترات معینه، به کار پردازان حکومت سپرده بودند. و امان‌الله خان آن‌ها را با بت‌هایی که در عهد امیر عبدالرّحمن خان و امیر حبیب‌الله خان مرحومان از مزار خواجه صفای کابل و قلعهٔ مرادبیگ کوهدامن و بگرام کوهستان و غیره مواقع سمت شمالی کشف شده بودند، در موزیم‌خانه برای اثبات اقامت بت‌پرستان امم سالفه نهاده بود، برداشته به حضّار گفت: این است معبودهای او، که به چشم سر می‌بینید و دو سه روز قبل آن‌ها را به شنواریان نیز نموده و ایشان دست او را بوسیده، به زبان افغانی گفتند که: «قربان وسم بیشک تا پادشاه ده اسلام و بت‌شکنی هستی». و این نمایشات به تصوّر او در قلوب عامهٔ که از علم تاریخ و ادیان بی‌خبرند، مؤثّر می‌نمود. و در خاتمه از ورود امان‌الله خان با لشکر گران در غزنین و محمدنادرخان در لهوگرد و لشکر هزاره در غوربند و کوتل اونی و خرس خان، به حضّار آگهی داده، گفت: اگر کسی را شما مردم دانا و سزاوار امارت و حراست ملک و ملت و تعمیر بلاد می‌دانید، به امارت برداشته، مرا به رتبهٔ حواله‌داری جای دهید، بندهٔ همین بت‌ها باشم که از رأی و امضای شما سر بکشم. و البته به همان لباس و خوراکی که از پیش

(c) ketabton.com: The Digital Library

عادی بودم، قناعت نموده، ترک حب جاه نمایم. و این گفتار او از حصول معلوماتی که به ذرائع متجسّسین و مخبرین خفیه از تنفّر طبائع عامه به دست آورده بود به محل ابراز افتاد؛ زیرا از سوء کردار و رفتار اعیان با او [و] افراد قشون او که نسبت به عامهٔ خلق از زن و مرد و دختر و پسر و غارت مال و ارتکاب به فسق و فحشاء تمامت مردم از او روگردان و مایل امان‌الله خان شده، از دل و جان خواهش‌مند وصول اویند به میان آمد. و حال آن‌که این میلان خواطر عامه که از او متنفّر بودند و اکنون مائل شده‌اند نیست مگر این‌که خداوند توبهٔ او را قبول کرده، محبّتش را در قلوب خلق خود انداخته است. و حاضرین کابل که در عقب شکوه‌ها و بدگوئی‌ها به عادت مستمرهٔ خود دارند، همه گفتند: شما را به پادشاهی قبول داریم. و او هم باور کرد. و در عین مقوله، ریش‌سفیدی قد راست نموده، عرض کرد که آرزو داریم وزرای امان‌الله خان را که ملّت و او را خراب کردند، باید زنده نگذاری، خصوص وزیر مالیه [را] که اگر گوشت او را قطعه قطعه فرموده به من دهی به اشتهای صاف خواهم خورد. بعد حبیب‌الله گفت: همه را می‌کشم و محمود خان یاور را که تهیهٔ قتلم کرده بود، در زندان نگاه داشته او را نمی‌کشم. و از جورها و ستم‌هایی که بر شما کرده و می‌کنند همه را خبر دارم. در وقت فرصت و موقع تدارک اسباب، راحت شما را کرده، بازپرس می‌نمایم. و حضار بر همین قدر گفتار دلخوش شدند که بازپرس مظالم ایشان می‌شود.

وقایع روز سه شنبه، ۲۸ شوال، مطابق ۲۰ حمل ۱۳۰۸ و ۹ اپریل

در این روز به قریهٔ شیخ‌آباد وردک به شدّت و حدّت هرچه تمام‌تر جنگ روی داده، قشون حبیب‌الله خان جنگ‌آوران هواخواه امان‌الله خان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

با نیرو و غالب و خود را زبون و مغلوب تصوّر کرده، از کابل به ذریعهٔ تیلفون مدد خواستند. و به طلوع آفتاب چندی از کسانی که به اجبار گرد آورده است به سرعت و شتاب امر رفتن یافته، به راه افتادند. و چون پای ثبات عسکر مشغول حرب، مائل به لغزیدن گردیده، ناچار به تکرار و اصرار به واسطهٔ تیلفون، خواهان نصرت شدند. و امیر حبیب‌الله خان با حمیدالله خان برادر و معین‌السّلطنه و سید حسین خان نایب‌السلطنه و پردل خان سپهسالار و وزیر حربیهٔ خود با عده‌ای از دلیران کارآزموده پس از صرف نهار به ساعت یک به سواری هفت عرّاده موتر داج تیز رفتار، رهسپار معرکهٔ کارزار گشت و چند دهکده را در میدان غارت و خراب نموده، عصر پس آمدند.

و هم در این روز، شنواریان رخصت عودت یافته، به جز چند نفر ملکان‌شان با ملک محمدعلم خان که در کابل جهت بعض امور انقلاب، انگیزه درنگ کرده، دیگر همه بی‌نیل مرام رفتند؛ زیرا که به طمع و خیال خام تفنگ و فشنگ و روپیه به دست آوردن آمده بودند که با اهالی سمت مشرقی که بر علیه حبیب‌الله خان و ایشان و خوگیانیان که مرتکب نقض عهد قومی و تخریب و تاراج جلال‌آباد شده‌اند، جنگیده، حراست خود نمایند. و به مقصد نایل نگردیده، مأیوسانه بازگشتند.

و هم در این روز، قرب صد تن از مردان پیر و جوان قوم وردک را که گرفتار آمده بودند، به نام اهالی جیغتوی وردک که موطن‌شان در شمال شهر غزنین و مغرب بند سلطان به متّصل هزاره واقع است، اسیرآسا در شهر و بازار گردش و در انظار نمایش دادند تا مردم بدانند که قشون حبیب‌الله خان برعلاوهٔ شهر در اطراف غزنین نیز قابض و متصرّف گردیده‌اند. و از این معنی، دل از هواخواهی امان‌الله خان برکنده از آمدن او در کابل قطع امید کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، یک هزار نفر از اعداد به اجبار گردآمدهٔ قومی از کابل راه مدافعهٔ لشکر هزاره‌های سرخ و پارسا و ترکمان و شیخ علی و بامیان و یکه اولنگ که آوازه حمله و یورش‌شان بر کوهستان و کوهدامن در افواه سمر و مشتهر گردیده بود، جانب غوربند پیش گرفتند.

وقایع روز ۴ شنبه، ۲۹ شوال، مطابق ۲۱ حمل و ۱۰ اپریل

در این روز، به ساعت هفت و نیم اول روز، دو دستگاه طیارهٔ روسی برای بردن افراد تبعهٔ دولت آلمان و ترک که از هر واحدی تا ترمذ، چهار صد و سی افغانی، شانزده پوند کرایه اخذ نموده، از کابل می‌بردند، وارد آمدند. و هم در این روز، دو نفر از جوانان با حس و وجدان کابل که نارنجک و بم دستی برای قتل حبیب‌الله خان آماده نموده، قصد داشتند که در مسجد به وقت ادای نماز جمعه آن را حوالهٔ او کرده، هلاک سازند، گرفتار آمده، بم در تفتیش از خانهٔ‌شان کشف گشت. خود حبیب‌الله خان در میدان خواجه رواش برای هدف زدن توپ رفته، هر دو تن را به ساعت دوازده [به همان بم خودشان هلاک ساخت[1]] با قاری دوست محمد لمقانی که ملاّنما و در افعال قبیحهٔ شیطانی یدِ طولایی داشت و آن دو تن را که یکی حبیب‌الله نام پسر حاجی عبدالغفار نام نجار و دیگری عبدالرّسول نام فرزند خانجی خان سامان هندی و معروف عهد امیر عبدالرّحمن خان مرحوم بود، فریفته و به اقدام این امر برانگیخته پس از تهیه و تدارک بم خود او را پُرت کرده بود، گرفتار آمدند. و آن دو تن در استنطاق ابراز راز نمودند که ما را قاری به این کار تشویق و ترکیب بم ترغیب کرده، واداشت، دیگری مداخلت و مشارکت با ما نداشت.

---

۱. کاتب این قسمت را خط زده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اظهار آن دو تن حبیب‌الله خان او را بانی فساد و باعث فتنه و عناد دانسته جلب فرمود. و او که در خانه نبوده، در دکانی واقع به زیر ادارهٔ شرکت ثمر مطمئن خاطرانه نشسته بود. حبیب‌الله خان که به اماج توپ زدن در چمن خواجه رواش تشریف‌فرما بود، او را دیده، پیش طلبیده، در موتر با خود سوار در آن‌جا برده هر سه تن را آماج تیر تفنگ نمود. و در وقت بر چوب بستن و ایستاده کردن شان، قاری دوست محمد به امیر حبیب‌الله خان ندا کرد که امیر صاحب مرا هلاک مکن که برایت خیلی خدمت کرده و می‌کنم. ولیکن چون حکم تقدیر به قتل یک تن شیطان شریر ملاّنماها رفته بود، نجات نیافته، به جای جاوید خود شتافت. ای کاش همهٔ ملاّنمایان گمراه که باعث توقید[1] آتش انقلاب و تخریب عالم سکنهٔ تراب اند به مثابهٔ او عجولانه کیفر بینند.

وقایع روز پنجشنبه، غرهٔ ذیقعده، مطابق ۲۲ حمل و ۱۱ اپریل

در این روز، آوازهٔ هزیمت قشون عرض راه غزنین امیر حبیب‌الله خان در افواه، از زبان هواخواهان امان‌الله خان که عامهٔ شهریان از ذکور و اناث اند و در السنه سمر و منتشر گشت که دو تن غندمشر و کرنیل برادرزادگان ملک زین‌العابدین مدیر گمرک مرکز، مقتول و مجروح و دستگیر گردیده، جمعی قتیل و اسیر و اردویش تا قلعهٔ درانی پس پا شده‌اند. و از جمله هر دو تن برادرزادگان ملک مذکور با تن مجروح در کابل آورده شده، یکی در شب اول بمرد. و دیگری صحت‌یاب شد. و از انتشار این اخبار و اسمار ورود محمد نادرخان با لشکر بسیار، در قریهٔ خوشی لهوگرد تمام فاتون‌های مکاری شهر را که از سبب ندادن کرایه پنهان کرده بودند، از

---

۱. توقید: افروختن آتش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روی سیاهه، جزو مندرجهٔ دوسیهٔ ریاست بلدیه به اجبار و انزجار در وزارت حربیه برای سوق دادن مفرزات قشون امدادی، گرد آوردند. و هرچند فاتون‌داران داد و فریاد زدند که امان‌الله خان در چنین مواقع ضروریه به هر واحدی از فاتون سی روپیه به اشتغال در کار و رفتار و ده روپیه در پیکار ایستادن، روزانه می‌داد، و حالا کرایه نمی‌دهند و اگر چند روپیهٔ بدهند آن را سپاهیان به مجرد وصول در منزل به قهر و عنف پس می‌گیرند کسی نشنیده، همین‌قدر جواب متسلّیانه می‌گفتند که: کرایه داده می‌شود.

و هم در این روز، سه صد نفر از قشون قومی مردم لهوگرد که ملک محسن خان والی دو سه روز قبل تا خوشی وگلنگار رفته، به اجبار فراهم آورده و در آن‌جا به قلعهٔ محصور شده، روز پیش خود حبیب‌الله خان رفته و او را از تنگنای محاصره کشیده، در کابل آورد، وارد کابل شدند. و به اعزاز و اکرام با موزیک نظامی ایشان را داخل شهر کردند.

و هم در خلال احوال مذکور، اکثر شنواریان، چنانچه گذشت، رخصت انصراف یافته، چندی که بازمانده بودند نیز در این روز رخصت گردیده، پانزده هزار روپیه به ملک محمدعلم خان و همراهانش به نام انعام عطا شده، خود او با رتبهٔ نایب‌سالاری کشوری و لشکری که از قبل امیر حبیب‌الله خان یافت، فرمان حکومت جلال‌آباد نیز به او داده شد. و مقارن این حال، مردم شنواری از راه دفع بدنامی، تخریب عمارات دولتی و تاراج و مهار نمودن شهر جلال‌آباد و عهدشکنی که کرده بودند، بر قلعهٔ ملک محمدعلم خان که بانی تمام فجایع سمت مشرقی بود، ریخته مال و منالش را غارت و قلعه‌اش را خراب کردند. و از وصول این خبر، محمدعلم خان از خوف جان که عموم مردم مشرقی بر علیه او شده، از زمرهٔ قومی و اسلامی بیرونش شمرده‌اند، ترک مراجعت کرده در کابل قرین یأس و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هراس و وسواس، مکافات و مجازات کردار خود، روز به سر بردن، اختیار کرد.

و هم در این روز، دو دستگاه طیاره جانب غزنین و لهوگرد هوا پیمای کشّافی گردیده، از ورود محمدنادرخان در خوشی و وصول قشون امان‌الله خان در منزل تکیهٔ وردک و عدم فرود شدن هر دو اردو، معلومات حاصل کرد که اشتهار این اخبار آوازه و پروپاگان هواخواهان امان‌الله خان بوده و حقیقتی نداشته است.

وقایع روز جمعه، غره ذیقعده، مطابق ۲۳ حمل و ۱۲ اپریل

اگرچه این ماه از اشهر حرام قتال است، مسلمین زمانهٔ حال که پابند دین چندان نیستند و برخلاف امر خدا و رسول جدال نموده، خون‌ها می‌ریزند. و از غارت مال و منال و اسیر اهل و عیال یک‌دیگر خود مضائقه و دریغ نمی‌کنند، معلوم خواهد شد که چه اقداماتی می‌کنند؛ چنانچه در این روز، حبیب‌الله خان با برادر خود و عده‌ای از اعیان کوهدامنیان و کوهستانیان که هر یک فاعل مایشاء و فعّال مایریدند و از جور و ستم خودسرانه که بر اهالی شهر کابل از قوه به فعل آورده و می‌آورند، عموماً از دیدارشان متنفّر و بری و بیزار شده، شب و روز از قادر قهار زوال آن‌ها و مرگ خود می‌خواهند. و از عصیان و کفرانی که کرده‌اند هیچ یک را نه می‌بینند، در مزار خواجه صفا که مشرف بر شهر و در قدیم بتکده بوده، چنانچه در عهد امیر حبیب‌الله خان مرحوم، بتی از آن‌جا کشف گشت، به سیر شگوفهٔ ارغوان تشریف برده، نماز جمعه را نخوانده، روز را به مشاهده عمارات شهر به دوربین و زدن آماج به تفنگ و توپ ماشین گن به سر برد. و هم قورخانهٔ مکفّی برای مفرزات اردوهای عرض راه غزنین که از آوازهٔ آمد آمد امان‌الله در آن‌جا و محصور شدن شهر غزنین پردل خان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

ذریعهٔ تیلفون کمک و فشنگ خواسته بود، بر فاتون‌های کرایهٔ حمل و جانب غزنین نقل فرمود.

و هم در خلال این حال، بیست تن از دزدان را به وعدهٔ انعام مخفیانه، مأمور قتل محمدنادرخان کرده با ایشان قرارداد که هر که سر او و هر یک از سه تن برادرانش را چون شاه ولی خان و محمد هاشم خان و شاه محمود خان را به دست و در کابل آورد، سی هزار روپیه انعام خواهد یافت؛ تا معلوم شود که دزدان مأموره در این سوء عزم و اقدام خود نایل به مرام می‌شوند یا نه؟ و دو تن از این جمله از دزدان چهاردهی و باقی متفرّق بودند.

وقایع روز شنبه، ۳ ذیقعده، مطابق ۲۴ حمل و ۱۳ اپریل ۱۹۲۹

در خلال وقایع ایام گذشته، لشکر هزارهٔ شیخ علی و بامیان و سرخ و پارسا و ترکمان و بلخاب و یکه اولنگ و قوم آبه و درغان که از راه غوربند روی یورش چنانچه گذشت، به سوی کوهستان و کوهدامن نهاده‌اند، غوربند را که سر اطاعت به امیر حبیب‌الله‌فرود آورده، از او قورخانه و فشنگ و تفنگ گرفته، کمربستهٔ جنگ با هواخواهان امان‌الله‌بسته بودند، غارت و تاراج کرده، آتش حرب در التهاب است. و سید حسین خان نایب‌السلطنه در روز جمعه به چاریکار رفته، جبل‌السراج و پل معبر غوربند و غیره مواضع مستعدّه را استحکام دفاعیه داده، شب شنبه در کابل بازگشت. و هم در روز شنبه، گویند که: مکتوب امان‌الله خان به حبیب‌الله خان رسیده که ترک خون‌ریزی و انقلاب و تخریب مملکت نموده، تخت سلطنت را واگذارد، و الا پس از چند روز آمادهٔ پیکار باشد تا هر که را خدا یاری دهد اختر اقبال مددگاری کند.

و هم در این روز، افراد تبعه و قشون مقیم کابل حبیب‌الله خان زبان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروپاگان گشوده، آوازه دچار انحصار شدن محمدنادر خان سپهسالار را در لهوگرد سمر و مشتهر ساختند.

و هم در این روز، غارت قلاع تاجکیهٔ قریبهٔ غزنین که هواخواه حبیب‌الله خان بودند، از دست‌بُرد قشون هزاره و قوم سلیمان‌خیل که برخلاف امان‌الله خان برخاسته‌اند، در افواه منتشر گردید.

و هم در این روز، حبیب‌الله خان که کدخدایان افغان کوچی را که تازه با رمه و گلهٔ خود در اطراف کابل وارد بیشه‌ها و پیغوله‌ها شده‌اند، رسماً دعوت و نطق کرد که: ملّت عزیزم! امان‌الله خان کافر شده بود و هزاره که خود شما می‌دانید، کافر است. اکنون کافر معین و یاور کافر شده، می‌خواهم شما مسلمانان خون هزاره را از آن من و مالش را بهره خود دانسته، دمار از روزگارش برآرید. و بعضی از افغان‌ها که از شنیدن این نطق مستحضر شدند، یک به دیگر در بازار و گوشه و کنار با هم همی گفتند که: کافر کسی است که دزد و خون‌ریز و حرام‌خوار باشد، نه هزاره. هر که هزاره را کافر می‌گوید، خودش کافر است.

وقایع روز یکشنبه، ۴ ذیقعده، مطابق ۲۵ حمل و ۱۴ اپریل

در این روز، خبر آمدن بیعت هزارهٔ بهسود محض دفع قشون مأمور هزارجات کردن حبیب‌الله خان تا کار امان‌الله خان سر و صورتی گیرد و از ملاّها و قبایل افغان که برخلاف اویند، مطمئن گردد، مردم هزاره تنها از یک طرف مشغول حرب نگردیده، بعد از راه میدان و غوربند و لهوگرد و سمت مشرقی در یک روز حمله‌ور شده با افغانان و غیره قبایل جانب‌داران امان‌الله خان، کار جنگ را بر حبیب‌الله خان تنگ سازند، در افواه سمر و مشتهر گشت. و همه دانسته‌اند، معزی‌الیه در شام و بام طبل نوبتی کوفته، خود را امیر کابل می‌پندارد. و با قرب بیست هزار قشون اجاری که گرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آورده است با اهالی شهر کابل محصور می‌باشد. و به جز چهار اطراف توابع و نواح قریبهٔ کابل به هیچ طرف راه پیشرفت ندارد و از هیچ جانبی احوال صحیحی به کابل نمی‌رسد، و پوسته و تیلفون و خبر زبانی همه مسدودند و راه آمد ارزاق و اقوات نیز بسته می‌باشد. پس ضرور، در وقت حملهٔ ازدحامی نتواند اقامت کند.

و هم در این روز، دو سه تن از بزرگان هزاره هر یک محمد نعیم خان سه پای هزاره دایزنگی و فیض محمد خواجهٔ غزنین و کرنیل غلام بنی خان هزارهٔ بسهود را که مدّتی است از انسداد راه در کابل اند، ملک محسن خان والی به اظهار و صوابدید کاکا محسن خان قزلباش سنّی مذهب که در ۱۴ شعبان مأمور حکومت هزارهٔ بهسود و دایزنگی شده و بیعت از هزارها حاصل نتوانسته، در این روزها بی‌نیل مرام و فرار چنانچه گذشت وارد کابل گشت، دوباره مأمور حکومت و آوردن نامهٔ بیعت‌شده با ملاّ میر آقا و میرزا محمد اسمعیل خان شاهی سوند، مکلّف به اخذ بیعت‌نامه و اندرز هزاره و فرو گذاشتن راه و برخاستن از کوتل اونی گشتند، ولیکن از وصول عریضهٔ پلتیکیهٔ قوم هزارهٔ مذکور رفتن کاکا محسن و منتخین مزبوره موقوف شد.

و هم در این روز، عائله و خاندان و فامیل محمدنادرخان را که یک لک و پنجاه هزار روپیه مصحوب عبدالعزیزخان سابق وزیر مختار افغانستان در تهران و شاه محمودبرادر و احمد شاه‌خان پسر عم محمدنادرخان در پاریس برای او فرستاده، دعوت آمدن در افغانستان کرده و او چنانچه گذشت از اطاعت و زیردستی حبیب‌الله خان و اعطای منصب بزرگ او استنکاف نموده، نامهٔ ترک امارت و خون‌ریزی نوشته حبیب‌الله خان ابا و امتناع نموده، او در سمت جنوبی قبایل افغان، آن سمت را به ننگ افغانی برانگیخته، برخلاف حبیب‌الله خان و هواخواهی امان‌الله خان برخاسته، تهیهٔ لشکر و عزم حمله بر کابل نموده است، تمام گرفتار و شب با سپاهیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

به ذلّت و هتک عصمت به سر برده، در روز خانه و سرای‌شان ضبط و نسوان‌شان در خانهٔ فتح محمد خان جای داده شدند. و اسدالله خان پسر امیر حبیب‌الله خان مرحوم خواهر زادهٔ محمدنادرخان و سایرین با دیگر متوقّفین در ارگ محبوس شدند. و از جمله زوجهٔ شاه ولی خان برادر محمدنادرخان را که خواهر عینیهٔ امان‌الله خان است با زوجهٔ شاه محمود خان که خواهر علاّتی اوست از خانهٔ حضرت‌ها در شب به ارگ برده و نگاهداشته، فردا پس فرستاد که انشاءالله در آینده رقم می‌شود.

و هم در این روز، یکی از اهالی کابل که به دکان‌داران بازار گفته بود: مال و متاع دکان خویش برچینند که امان‌الله خان بر شهر حمله می آورد، به همین قدر گفتار، گرفتار آمده از پا در سر چوک آویخته گشت.

و هم در این روز، دو عرّاده موتر لاری مملو از مجروحین محاربهٔ علاقهٔ وردک و عرض راه غزنین که جاری است در شهر رسیده، به شفاخانهٔ زخمداران سپرده شدند. و هم پی هم قشون و توپ‌خانه جانب غزنین و لهوگرد در حرکت است. و در غوربند نیز کار حرب دوام دارد و قشون در اعزام است.

وقایع روز دوشنبه، ۵ ذیقعده، مطابق ۲۶ حمل ۱۵ اپریل ۱۹۲۹

در تاریکی شب این روز، عده‌ای از مجروحین را که بعضی در اندرون موتر از درد زخم نالش می‌کرد، از طرف غزنین آوردند. و هم در این شب زوجهٔ شاه ولی خان و زوجهٔ شاه محمود خان و زوجهٔ محمدنادرخان که اولین خواهر عینیهٔ امان‌الله خان و دومین خواهر علاّتی او و سومین خواهر محمد سلیمان‌خیل بن سردار محمد آصف خان هستند، و به امر حبیب‌الله خان از خانهٔ حضرت‌ها در ارگ به حضور او جلب شده، معاملهٔ که در خلوت با ایشان در میان آمد، معلوم نگشت که همان معامله شب قبل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر سرشان گذشت یا محترمانه به سر رفت.

و در روز این شب، سید حسین خان نایب‌السلطنه در عمارت استور (وزارت) خارجه که از جانب حبیب‌الله خان محل دربار او قرار داده شد، تشریف برده با موزیک نظامی با جمعی از خوانین کوهستانی تا نصف روز به عشرت به سر برده، حلویات تبریک تقسیم کرد.

و هم در این روز، اعلان تکفیر محمدنادر خان و برادران او که در روز گذشته به تسوید و نوت ملاّهای مجلس‌نشین امیر حبیب‌الله خان و امر خود او به نام قبایل افاغنهٔ سمت جنوبی و مشرقی طبع گردیده بود، به ذریعهٔ طیاره به هر دو سمت پراگنده و ریخته شد. تا معلوم شود که چه اثر و نتیجه می‌دهد. عیناً نقل اعلان مذکور:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(اعلان سرکاری)

به عموم برادران اسلامیهٔ سمت جنوبی و مشرقی واضح باد!

اطلاع موصوله از تحریکات و انقلابات غدّارانهٔ خیانت‌کارانهٔ نادر سپهسالار، مشعر است که برخلاف احکام دین، خود را بی دین ساخته و به مقابلهٔ سلطنت اسلامی خود را باغی شناخته و هم نفاق را در بین عالم اسلام مدّعا دارد که قائم نماید، پناه به خدا از این خیانت و عصیان عظیم.

به هر صورت شما را باید از کیفیت این باغی دائم‌الخیانت بدانانم: این همان نادر است که در وقت امیر شهید سپهسالار و برادران و نایب‌سالار و پدر و عم او مصاحبان خاص بودند. و در کله گوش به دور خیمهٔ مرحوم پهره داشتند. آن‌چه به مقابلهٔ پاس نمک از این خائنان سر زده، تمام افغانستان و شماها خوب‌تر علم دارید. باز که دور امان‌الله را گرفتند، چون

(c) ketabton.com: The Digital Library

به همه حال ارابهٔ غدر پیش نمی‌رود به یکی دو سال نام و نشان همهٔشان از افغانستان معدوم، و برخلاف هجرت مسلمانی از اسلام به فرانس هجرت کردند. ثم عیاذبالله.

خیر از این مسئله بگذرید، این خادم که به احسان الهی لقب خدمت‌گاری دین رسول‌الله را سرافراز شدم، از جام خیانت انجام این خائنان جرعهٔ ننوشیده، گمان کردم که دربارهٔ این‌ها ظلم شده و شاید مسلمان باشند. و حالا سلطنت اسلامی الحمدلله قایم است، باید در امور مملکتی برای‌شان کار داده شود. و از خاک اجنبی به وطن خودها بیایند؛ همان است که برای شاه محمود برادرش که وعده و وعید بالله، و بیعت برایم نموده، رتبهٔ ریاست و مبلغ زیادی به ارزش ۱۰۰۰ پوند از وجه بیت‌المال برای خدمت اسلام برایش داده شده، و خود او را هم خواستم که به عزت بیاید. در مقابلهٔ این خیراندیشی‌های من چون از خوردن بسیار گوشت خوک در اروپا و تقلید و پیروی همان اقوام کفر، مغز و استخوانش سیاه گشته، به عوض صداقت در راه اسلامیت، خیانت را پیشه کرده، خودش در جنوبی و برادرش در مشرقی دروغ بافیده، می‌روند. امّا احسان خداوند که اغواً شیاطین به گوش مؤمنین اثر نمی‌کند، و باعث خجالت و روسیاهی خودشان می‌گردد، لهذا از حضورم نظر به اثبات خیانت و بغاوت خود او و برادرانش، چنین منظور و برای شما مسلمانان دین‌خواه امر می‌دهم که خون این خائنین مباح، و شخصی که آن‌ها را معدوم و تباه بسازد، غازی و خیرخواه اسلام شناخته به قرار ذیل از دربار سلطنت اسلامی سرفراز می‌شوند:

۱- هر که نادر را زنده بیاورد، چهل هزار روپیه انعام و هر که کلهٔ او را بیاورد سی هزار روپیه نقد و یک میل تفنگ جاغوردار داده می‌شود.

۲- زندهٔ هر سه برادران او فی نفری ده هزار روپیه. جمله سی هزار

(c) ketabton.com: The Digital Library

روپیه. هر که کلّه و یا زندهٔ هر کدام را بیاورد، ده هزار روپیه و یک میل تفنگ جاغوردار داده می‌شود.

به قرار فوق از امر و ارادهٔ حضورم به نسبت نادر و برادران او، شما را آگاهانیدم. البته شما مسلمانان صادق راجع به حصول رضای خدا و رسول‌الله و این خادم دین و خیر عالم اسلام که نفاق رفع شود مجاهدت و مساعیت اسلامیانهٔ تان را در این نقطه مبذول و متوجه حصه گیرید. (کابل مطبع سرکاری)

از این قبیل اعلان در تکفیر امان‌الله خان نیز تکراراً انتشار داده شده، علماء به مضمون کریمهٔ: «فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً» رجوع به آیات و احادیث و فتوای مجتهدین کرده، حق را از باطل فرق و تمیز خواهند نمود. و نیز محمد موسی خان قندهاری رئیس شرکت تجارت افغان و آلمان را با هفت نفر دیگر از قندهاریان به قتل امان‌الله خان برانگیخته و به مژده و نوید عطای زیادی ایشان را تطمیع و مأمور کرد که او را هلاک سازند.

و هم در این روز، اعلان تکفیر هزاره را امر طبع نموده، ولیکن چند نفر از هزارهٔ بهسود در عصر این روز، از راه سلام وارد کابل شده، پیام اطاعت آورده، خلعت یافتند. و دسته که مأمور بیعت آوردن شده بودند، چنانچه گذشت، موقوف گردیدند. و برعلاوه این اقدامات و اجراأت، امیر حبیب‌الله خان همواره اظهارات فوق‌العادهٔ بیرون از قوت و اقتدار خود نیز می‌نماید. و به تکرار می‌گوید که: هندوستان و بخارا و ترکستان روسیه بلکه مسکاب را به تغلّب می‌گیرم. و امیر بخارا را بر اریکهٔ حکومتش برقرار می‌کنم. چنانچه او را تطمیع کرده، مکتوبی به نام ایلات ترکمان از مهاجر و حاضر که برخلاف حبیب‌الله خان برخاسته، در مزار شریف و توابع و نواح آن انقلاب انداخته‌اند، از او گرفته، نزد تراکمه فرستاده است که برخلاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر حبیب‌الله خان اقدام نکرده، بلکه هواخواهان او را به مال و جان یاری و مددگاری کنند. و با جانب‌داران امان‌الله بجنگند.

وقایع روز سه شنبه، ۶ ذیقعده، مطابق ۲۷ حمل ۱۳۰۸ ش- هـ و ۱۶ اپریل ۱۹۲۹م

به ساعت نُه این روز، نیز طیاره هوانورد سمت جنوبی شده که از اعلان‌های تکفیر سپهسالار نشر کرده، کشف حالات جمعیت آن مردم را که به دور محمدنادرجمعند، نمایند. و یک طیاره مفقود گردیده و در این روز زوجات محمدنادر خان و برادران او را که در ارگ برده، شب نگاهداشته بود، رخصت انصراف در خانهٔ حضرت‌ها داده، با ایشان قرارداد که مال و منال و نقد و جنس خود را نشان بدهند، دیگر تکلیفی بر ایشان نباشد. و آن‌ها قبول کرده در خانهٔ حضرت‌ها شدند. و دوباره ایشان را در ارگ برده، امور فوق‌العادهٔ را بر سر ایشان جاری کرده، در پایان کار از شفاعت بی‌نظیر دختر امیر محمد خان، چنانچه بیاید، با هتک پردهٔ عصمت و خرق حجاب عفت، رخصت یافتند.

و هم در خلال این احوال دخترسردار محمدعلی خان پسر سردار پیر محمد خان بن سردار سلطان محمد خان برادر امیر دوست محمد خان را که نوادهٔ فاطمه سلطان، دختر امیر دوست محمد خان است، و حبیب‌الله خان او را خواستار مزاوجت شده و او به عزم انتحار زهر آشامیده و به معالجه صحت یافته، دوباره به اجبار خواستار او شده، او اباء نموده، به درب سرای مادرش از سپاهیانی که از رحم به فرسنگ‌ها دورند، گماشته، حکم کرده که به زور دختر را به بستر مخالطت می‌کشم. و دختر و مادر تن به مرگ داده تا این روز، پذیرا نشدند و آخرالامر چنانچه بیاید او را به اجبار و اکراه برده، تصرّف شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر حبیب‌الله خان اقدام نکرده، بلکه هواخواهان او را به مال و جان یاری و مددگاری کنند. و با جانب‌داران امان‌الله بجنگند.

وقایع روز سه شنبه، ۶ ذیقعده، مطابق ۲۷ حمل ۱۳۰۸ ش- هـ و ۱۶ اپریل ۱۹۲۹م

به ساعت نُه این روز، نیز طیاره هوانورد سمت جنوبی شده که از اعلان‌های تکفیر سپهسالار نشر کرده، کشف حالات جمعیت آن مردم را که به دور محمدنادرجمعند، نمایند. و یک طیاره مفقود گردیده و در این روز زوجات محمدنادر خان و برادران او را که در ارگ برده، شب نگاهداشته بود، رخصت انصراف در خانهٔ حضرت‌ها داده، با ایشان قرارداد که مال و منال و نقد و جنس خود را نشان بدهند، دیگر تکلیفی بر ایشان نباشد. و آن‌ها قبول کرده در خانهٔ حضرت‌ها شدند. و دوباره ایشان را در ارگ برده، امور فوق‌العادهٔ را بر سر ایشان جاری کرده، در پایان کار از شفاعت بی‌نظیر دختر امیر محمد خان، چنانچه بیاید، با هتک پردهٔ عصمت و خرق حجاب عفت، رخصت یافتند.

و هم در خلال این احوال دخترسردار محمدعلی خان پسر سردار پیر محمد خان بن سردار سلطان محمد خان برادر امیر دوست محمد خان را که نوادهٔ فاطمه سلطان، دختر امیر دوست محمد خان است، و حبیب‌الله خان او را خواستار مزاوجت شده و او به عزم انتحار زهر آشامیده و به معالجه صحت یافته، دوباره به اجبار خواستار او شده، او اباء نموده، به درب سرای مادرش از سپاهیانی که از رحم به فرسنگ‌ها دورند، گماشته، حکم کرده که به زور دختر را به بستر مخالطت می‌کشم. و دختر و مادر تن به مرگ داده تا این روز، پذیرا نشدند و آخرالامر چنانچه بیاید او را به اجبار و اکراه برده، تصرّف شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، سه دستگاه طیاره، دوباره جانب غزنین و لهوگرد که در هر دو جا جنگ جاری است، رفته و بمباری نموده، اعلان‌های مذکوره را نیز نشر داده، به دروغ آوازه انداختند که امان‌الله خان را دستگیر کرده، به ذریعهٔ طیاره در کابل می آورند.

و هم در این روز، قشون ایلاتی هزارهٔ بوالحسن بهسود و علاوالدینی و جاغوری در منزل شش گاو با پردل خان سپهسالار حبیب‌الله خان که غزنین را به امان‌الله خان گذشته، در آن‌جا پس پا شده، از حبیب‌الله خان برای پیشرفت جانب غزنین کمک و قورخانه و توپ‌خانه خواسته بود، جنگیده، پردل خان با سیزده تن در قلعهٔ محصور گردیده پس از مدتی چنانچه بیاید گریخته، در کابل آمد.

و از این‌رو، در این روز، اتواب کوهی ۳۶ پون و قورخانهٔ زیادی از کابل جانب غزنین فرستاده شد. و گویند: امان‌الله خان غزنین را تصرّف کرده، خودش در قلعهٔ عبدالاحمد خان جای اقامت گزید. و مردم سلیمان‌خیل را مغلوب ساخته، از راه کوتل مجید، چنانچه بیاید، وارد شیخ سین[یاسین] خوات وردک شده، قشون‌های حبیب‌الله خان را مغلوب و مقتول و اسیر ساخت.

وقایع روز ۴ شنبه، ۷ ذیقعده، مطابق ۲۸ حمل ۱۳۰۸ و ۱۷ اپریل ۱۹۲۹

در این روز، نیز به ساعت شش، دو دستگاه طیاره، جانب جنوبی و غزنین هواپیما گردیده و هم از اشکالاتی که در جانب غوربند پیش آمده، قشون ملّی هزارهٔ آن سمت کار را بر کوهستان و کوهدامن صعب و دشوار گردانیده است. سید حسین خان نایب‌السلطنه به آوازه و پروپاگان این‌که هزارهٔ سرخ و پارسا از راه بیعت و قبول اطاعت در چاریکار آمده، عازم

(c) ketabton.com: The Digital Library

کابل اند، در آن‌جا رفت که هزاره‌ها را به اعزاز و اکرام در کابل آورد. و در حقیقت و نفس‌الامر برای دفع حمله‌وران هزاره بر کوهستان رهسپار چاریکار شد.

و هم درین روز[1]، فرامین متحّدالمال به نام عموم طوایف هزاره به استدعای کاکا محسن که از حرص و طمع زیاد حکومت هزاره‌جات را در نهاد دارد، از حضور سید حسین خان ارقام یافته، از این سبب در چاریکار رفتن او به امضا نرسید. و چنانچه از پیش اشارت شد، موقوف گشت.

و هم در این روز، از عریضهٔ مردم هزارهٔ بهسود که فرمان‌های امان‌الله خان با ۶۰۰۰ تفنگ به ایشان رسیده و حملهٔ‌شان را بر کابل چهار رور معطّل فرموده، ایشان فقرات معقولهٔ را عذر عدم ارسال بیعت‌نامهٔ خود قرار و در عریضه نگار داده، از راه اغفال نمودن حبیب‌الله خان به ذریعهٔ هزاره‌های سرچشمه، چنانچه گذشت، فرستاده و هفت نفرشان هر یکی به یک طاقه‌لنگی ابریشمین نسج کابل، مخلّع گردیده بودند، فرمان‌های استمالت در موضوع فرستادن بیعت‌نامهٔ هزارهٔ بهسود از حضور حبیب‌الله خان به دست آورده، تعهد کردند که تا ده پانزده روز بیعت‌نامه حاضر آورند. و حبیب‌الله خان از این تعهّد آنان اظهار خرسندی نموده، کلماتی چند دربارهٔ قوم هزاره و حسن عقیده و دیانت‌شان که یک روز قبل امر طبع اعلان تکفیرشان کرده، از ملاّها فتوای کفر شیعه را خواسته و ایشان فتوی داده بودند، ابراز داد؛ که گویا اسلام و کفر ملّت محمّدیه در دست و زبان حبیب‌الله خان و ملاّیان نادان بوده و هست. نه قرآن است و نه سنّت و کتاب! افسوس از چنین ارتیاب که بر اهل اسلام از جهالت پیش آمده، عامه را در ورطهٔ اضمحلال و استیصال سوق داده، اساس آئین منوّر و

---

۱. در متن قلمی «و همین درین روز» آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدس احمدی را خراب می‌کنند.

و هم در این روز، از دشوار شدن کار حرب سمت جنوبی که محمدنادرخان سالار قشون ملّی آن است، حبیب‌الله خان و یاران او در تشویش و اضطراب افتاده، قورخانه و سامان جنگ در لهوگرد فرستادن گرفتند.

وقایع روز پنجشنبه، ۸ ذیقعده، مطابق ۲۹ حمل و ۱۸ اپریل

در این روز، از آوازهٔ دروغ ورود غلام رسول خان پسر سیف آخندزادهٔ اسحق‌زایی، با لشکر قومی خود و هزارهٔ ناقلین مقیمهٔ اطراف مزار شریف، در قرب غوربند مکشوف گشت که: رفتن سید حسین خان در روز چهار شنبه به چاریکار برای تهیهٔ اسباب و آلات دفع او و قشون‌های ملّی هزاره‌های شیخ‌علی و بامیان و بلخاب و یکه اولنگ و سرخ و پارسا و ترکمان و درغان بوده و در ظاهر اظهار بیعت‌نامه آوردن قوم سرخ و پارسا در چاریکار نموده، رهسپار آن‌جا شده است؛ چنانچه در این روز، در کابل باز نیامده، در آن‌جا سرگرم قوای تدافعیه بود.

و هم در این روز، با آن‌که در روز گذشته، از تعهد بیعت هزاره، آوردن وکلای آن مردم تا ده پانزده روز، حبیب‌الله خان فرامین هدایت و استمالت مضامین به نام هزارهٔ بهسود و دایزنگی و دای‌کندی اصدار و تعهد آن‌ها را اساس کار نهاده و پذیرفته بود. از آوازهٔ این‌که فرامین و اعلان‌های امان‌الله خان از غزنین رسیده و به آن مردم نوشته است که: چهار روز حملهٔ خود را بر کابل معطّل دارند. و در روز ورود لشکر، هم‌رکاب خودش در منزل شش‌گاو، وارد سرچشمه شوند، تا از دو سو قشون عرض راه غزنین

(c) ketabton.com: The Digital Library

حبیب‌الله خان را در میان گرفته، «اشغل من ذات‌النحیین[۱] سازند. و از این جهت هزاره‌ها به دسیسه و خدیعت عریضه و وکیل فرستاده که حبیب‌الله خان را از خود غافل و به فرستادن بیعت‌نامه مطمئن سازند. پس حبیب‌الله خان یک قوای هزار نفری از کابل رهنور سرچشمه نموده، فرمان کرد که هزار نفر دیگر از میدان از سلاح‌دار و بی سلاح راه هزاره‌جات برگرفته، اگر هزاره‌ها اقدام در مدافعت نمایند، دست به قتل و غارت و اسارت جان و مال و عیال و اطفال‌شان کشانید. و لیکن ایشان از دشوار شدن کار بر قشون عرض راه غزنین جانب سرچشمه رفته نتوانسته، جانب وردک شدند.

وقایع روز جمعه، ۹ ذیقعده، مطابق ۳۰ حمل و ۱۹ اپریل

تفنگ در قورخانهٔ دولتی نمانده، اکنون کار به جایی رسید که تفنگ‌های پیادگان پلیس محافظ شهر را، امر گرفتن و به افراد قشون بی‌سلاح اجباری دادن کردند. و معاش ایشان را پس از خدمت نمودن، دو ماه قرار دادند، که بدهند تا معلوم [شود] که این گونه قشونی که به اجبار و فشار سر نیز[ه] فراهم آورده و بدون علوفه به میدان جنگ سوق داده و از کار غریبی و دهقانی و تحصیل امر معاش عائلهٔ خود بازداشته می‌شوند، چه خواهند خورد و چه طور جنگ خواهند کرد؟ و به جز مایهٔ تأسف از خرابی و بربادی ملّت و مملکت اسلامی و خون هم ریختن و قوهٔ جامعهٔ خود را کاستن نتیجهٔ نخواهد داد. افسوس از بی‌دانشی و حیف از تصلّف[۲] جاهلانه و سرکشی که انسان‌های بدبخت عصر حاضر افغانستان از دست

---

۱. ضرب‌المثل عربی؛ کنایه از کسی که در دو کار سخت گرفتار باشد.

۲. تصلّف: لاف و گزاف بی‌جا (دهخدا).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملانمایان که در حقیقت و نفس‌الامر تبعهٔ شیطان اند، دچار چه مشقات و مشکلات فوق‌العاده و طاقت‌فرسایی کرده است که همه گرفتار انحصار انقلاب و ضیق معاش و خوف و رعب قتل و غارت گردیده، روز انتظار هلاک و دمار خود به سر می‌برند. و نام دین بر زبان جاری و خود و اثرات آن با مسلمانانی که بودند در زیرهٔ نقاب تراب متواری است.

باری در روز جمعه حبیب‌الله خان سید حسین خان را از چاریکار به ذریعهٔ تیلفون برای چاره‌جویی و راه مدافعت‌پویی که از جانب غزنین و خوست و لهوگرد مشکلات لاینحلی در پیش آمدن بود، طلب کابل فرموده، حمیدالله خان برادر خود را با قوای یک هزاری و جمعی از مردان کاری و توپ‌خانهٔ آتش‌بار و قورخانه و فشنگ بسیار جانب غزنین رهسپار نمود. و در جانب شمالی نیز هواخواهان امان‌الله خان چون عطا محمد پسر ملک محمد کوهدامنی و غیره بر چاریکار حمله و آن را تاراج کردند. و سید حسین به مدافعت آن‌ها به چاریکار رفت. و در عصر این روز پنجاه نفر اشتر قورخانه و فشنگ نیز جانب غزنین گسیل گشت.

و هم در این روز، ملک محمد شنواری که باعث خرابی عمارت دولتی و تاراج اهالی شهر جلال‌آباد و تمامت فجائع آن صوب بود و مردود قومی گردیده، در کابل چنانچه گذشت آمده و بیعت نموده، بر مرام نفس لئام خود کامیاب نگشت، به نام میانجی صلح با چند نفری که همراه داشت و از خوف سوء کردار خود و فشار قومی در جلال‌آباد رفته نمی‌توانست، نزد سپهسالار محمدنادرخان رفت. گویا خود را از کابل کشیده، نزد او شد که شاید سیئات و معاصی خویش را چارهٔ نموده، از بازپرس مأمون ماند، ولیکن این عزم محال است که بر طبق مآلش صورت گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز شنبه، ۱۰ ذیقعده، مطابق ۳۱ حمل و ۲۰ اپریل

در این روز، سید حسین خان که در چاریکار برای استحکام و انسداد راه عبور و مدافعهٔ قشون وارد شدهٔ غوربند، چنانچه گذشت رفته و ترتیب و تنظیم قوای دفاعیه نموده، در خلال اقدامات خود به کار استحکامات، عده‌ای از تبعهٔ معتمدهٔ خویش را به قتل عطا محمد پسر ملک محمد استالفی که نامزد او را به زنی گرفته، و او در پی قتل سید حسین افتاده و سید حسین او را که از قبل حبیب‌الله خان رتبهٔ قلعه‌بیگی ارگ یافته، گردن افتخار افراخته داشت، به بهانهٔ امری از خوف هلاک جان خود حبس فرموده و او از زندان گریخته در کوهدامن قرب دو سه صد نفر از دزدان را با خویشتن یار و در تاخت و تاز مددکار ساخته، دست به سرقت و غارت مردم گشوده، راه خلاف حبیب‌الله خان و هلاک سید حسین خان همی پیمود، گماشت. و ایشان به قرب دروازهٔ قلعهٔ او، در شب کمین گزیده، چون صبح هلاکت عطا محمد بدمید از قلعه بی خبرانه برآمده، هدف گلولهٔ کمین‌گزینان گردیده و چند تیر بر سینه و ساعد و شکم او اصابت نموده، به قتل رسید. و سید حسین خان از تشویش و خوفی که از او در دل داشت، آسوده در کابل بازگشت. و جسدش را حمل و نقل داده در بازار سر چوک به دار عبرت آویخت.

و هم در این روز، میرآخور احمد علی هزاره و پسر سردار عبدالله خان توخی که عطا محمد خان برادرش در مزار شریف برخلاف حبیب‌الله خان برخاسته، مرتکب شورش و او در کابل محبوس شده بود، با وکیل ملّی قوم ترکی و یک نفر قندهاری که با جمعی از اعیان به اتّهام بند و بست قتل حبیب‌الله خان گرفتار آمده بودند، در شیرپور به امر حبیب‌الله خان به دار سیاست آویخته و هلاک شدند. و برای سائرین ۲۴ قفس‌آهنین ساخته و پرداخته، هنوز ایشان را در آن‌ها نینداخته‌اند و هم شهزاده حیات‌الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

عضدالدوله را حکم به دار کشیدن صادر کردند و از محبس سر برهنه با دست بسته برآورند که دارش کشند. ولیکن به شفاعت محمد کبیر خان و ملک محسن والی معفود و از هلاکت نجات یافت.

و هم در این روز، از آوازهٔ در وردک رسیدن قشون امان‌الله خان و پس پا شدن لشکر حبیب‌الله خان با آن‌که سلسلهٔ کوه چهل تن، متّصل جنب شمالی قلعهٔ قاضی را با اتواب و قوهٔ نظامی مستحکم داشته‌اند، توپ به فراز کوه آسمایی نیز صعود دادند.

و هم در این روز، آوازهٔ شش هزار نفر هزارهٔ بسهود از کوتل اونی روی به سوی غوربند نهادن و یک هزار نفر در کتل [کوتل] مذکور برای سدّ راه عبور لشکر مأمور هزاره‌جات حبیب‌الله خان اقامت در سنگر گزیدن، در افواه سمر و مشتهر آمد. و هم حمیدالله خان معین‌السّلطنه که راه ترتیبات قشون‌های عرض راه غزنین و هزاره‌جات، چنانچه گذشت، برگرفته بود، تجویزاتی ترتیب داده، به کابل باز آمد. و هم لشکر غزنین حبیب‌الله خان پس پا شده، در شینز وردک مراجعت کرد. و هم پنی پک کرنیل چتراری به دست محمدنادر خان که با سپاه تحت رایت خود به بهانهٔ تسلیم و اطاعت به عزم دستگیر کردن او، نزدش شده بود گرفتار و قشونش مخلوع‌السّلاح شد.

وقایع روز یکشنبه، ۱۱ ذیقعده، مطابق اول ثور ۱۳۰۸ و ۲۱ اپریل ۱۹۲۹

در شب این روز، کدخدایان قوم سلیمان که با عده‌ای از افراد قومی خود به طمع اخذ پول و تفنگ و فشنگ در کابل آمده، بیعت و اظهار اطاعت کرده، بر مرام نایل نشده، تفنگ و پول نیافتند، در خلوت نزد حبیب‌الله خان خواسته و به ایشان گفته و ترغیب کرده شد که: در قتل و

(c) ketabton.com: The Digital Library

غارت مردم هزاره که جانبداری و هواخواهی امان‌الله خان اختیار کرده و هم شیعه و کافر می‌باشند، اقدام نموده، در سفک دماء و اسرعبید و اماء و نهب مال و متاع و تلف مزارع اقطاع و تخریب قلاع‌شان مضائقه و دریغ نکنند. و از جانب من که پادشاهم خوف و هراس در دل جای ندهند، زیرا بازپرس خون و مال هزاره را من جائز نمی‌شمارم؛ و از کسی هرگز نمی‌پرسم. تا معلوم شود که از این تحریکات جاهلانهٔ ناعاقبت‌اندیشانهٔ او، انقلاب حاضره تا کی دوام گرفته، موجب خون‌ریزی و تاراج مال خواص و عوام گردد.

و هم در این شب، هفت موتر مملو از دلیران پرخاش و خر عرض راه غزنین که کار بر قشون حبیب‌الله خان تنگ و سه صد و هشتاد و پنج سوار رسالهٔ شاهی دستگیر لشکر امان‌الله خان شده از جمله پانزده سوار گریخته، یکی پنهان در کابل رسید. و این خبر را سمر ساخت. و نیز گفت که: دو فوج پیادهٔ سه صدی به امان‌الله خان سر تسلیم فرود نموده، اسلحه خود را سپردند و [باز] گشتند.

و هم در خلال این احوال، محمود خان یاور نیز محکوم به دار کشیدن شده، حیات خود را به یک لک روپیه که سه لک روپیه در حبس اول خود داده، رها شده بود، خریدار گردیده، معفو گشت.

و هم در این روز، بعضی از منهزمین قشون حبیب‌الله خان که مغلوب دست لشکر امان‌الله خان شده بودند، قریب عصر وارد کابل شده، و هم سرکردگان دسته‌جات قشون او به ذریعهٔ تیلفون کمک خواسته، چون در کابل کسی باقی نمانده، همه جانب لهوگرد و غزنین و غوربند راه دفاع هواخواهان امان‌الله خان برگرفته بودند، حبیب‌الله خان که از کمک فرستادن عاجز بود، ایشان را اجازت عودت در قلعهٔ درانی داد. و امر کرد که در آن‌جا سنگر افراخته، سدّ راه عبور افواج مظفّر و منصور امان‌الله خان شوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست.

وقایع روز دو شنبه، ۱۲ ذیقعده، مطابق ۲ ثور و ۲۲ اپریل

در این روز، عده‌ای از قشون اجباری حبیب‌الله خان که ایشان را از خانه‌های‌شان به قهر و غضب برآورده و از زراعت و فلاحت و حرفت و کسب و تحصیل لوازم معیشت عائله واجب‌النّفقه‌شان بازداشته، جانب لهوگرد به دفاع و انسداد راه حملهٔ محمدنادر خان گماشته بود و بعضی از فوج قراول او به سرکردگی احمد شاه خان پسر عم و شاه محمود خان برادر محمدنادر خان در دو بندی قریه خوشی رسیده، ایشان تاب ثبات اقامت و استقامت در نیروی بازوی تدافع خود ندیده، راه مراجعت جانب کابل درنوردیده، چون وارد شهر شدند، مورد دشنام و عتاب حبیب‌الله خان گردیده، محکوم شدند که اسلحهٔ حرب خود را سپرده بودند. و به عوض آن یک هزار و سه صد و پنجاه نفر از افراد متفرقهٔ که در شهر به اجبار آورده شده بودند، به سرعت و تعجیل هرچه تمام‌تر قرب غروب آفتاب به امر سید حسین خان نایب‌السلطنه، طریق عجلت و شتاب جانب لهوگرد، برگرفتند.

و هم در این روز، سید حسین خان شش قصّاب و گاوکش را که از ماه شعبان تاکنون گوشت گوسفند را با استخوان یک پاو (۹۶) مثقال و گوشت گاو را یک و نیم پاو (۱۲۰) مثقال به یک افغانی می‌فروختند و گوشت آن‌ها ۳۲ و ۴۰ مثقال به وزن آمده، دو ثلث آن که ۶۴ مثقال و ۸۰ مثقال باشد، استخوان می‌بود، به ضرب چوب سیاست سخت بخست. و نیم چارک گوشت گوسفند و سه پاو گوشت گاو را نرخ فروش معین فرموده، گوش هر شش تن را در سه جا به معبر عام به چوب‌دار به میخ آهنین بدوخت و عبرةللنّاظرین ساخت. و هم روغن را که دکان‌داران سیری به سی روپیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خریده بودند، نرخ تعیین نمود که بیست و پنج روپیه از تاجر خریده، بیست و شش روپیه بفروشند. و ازین‌رو، دکاندار در هر سیری چهار روپیه و تاجر پنج روپیه خود را مغبون دیده، عریضه به حضور حبیب‌الله خان کردند که تاجر هر سیری را به بیست و هشت روپیه و دکان‌دار به سی روپیه خریده، توان برداشتن بار خسارت آن را ندارند. و هم روغن را به کلّی در بازار برداشته، اظهار روغن نداشتن نمودند. و اهالی شهر عموماً از این سیاست و حکومت که همه در عرصهٔ چهار ماه و سیزده روز دچار ضیق انحصار و هر یک از کسب خود بیکار و اکثر که مأمور بودند و معاش از دولت می‌گرفتند، از خدمت سبکدوش و از فاقه در فریاد و خروش اند، قرین هلاک و دمار می‌باشند؛ و محصورانه روز ذلّت به سر می‌برند که نه دست ستیز دارند و نه به جانبی پای گریز. و با این، در هر خانه که برای امری محصّل جلب از قوماندانی و ایالت و ادارات حکومتی مأمور می‌شوند، از شخص مجلوب اگرچه برای اجرای کار حکومت جلب شده باشد، از بیست الی صد و پنجصد روپیه به ضرب قنداق تفنگ می‌گیرند، تا عاقبت کار به کجا قرار گیرد. و مردم از این سوء سلوک، شب و روز مرگ را از خدا می‌خواهند و نمی‌یابند. و افزون از همه، یومیه حبس و ضبط و توقیف و بی‌ناموس و غارت و تاراج می‌شوند.

وقایع روز سه شنبه، ۱۳ ذیقعده، مطابق ۳ ثور و ۲۳ اپریل

به ساعت شش و بیست و پنج دقیقهٔ صبح این روز، دو دستگاه طیاره، هواپیمای بمباری و کشافی سمت لهوگرد شده، به ساعت نُه بازگشتند. و هم اعلان کفر شیعه را به واسطهٔ بیعت به امارت حبیب‌الله خان نکردن هزاره که شیعهٔ اثنا عشریهٔ امامیه اند، به امضای علمای حنفیه در مجلس تنظیمیهٔ اسلامیه تقدیم کردند که پس از امضای اجزای هیئت تنظیمیه، نشر

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنند.

و هم قبایل کوچی قوم سلیمان‌خیل به امر حبیب‌الله خان کمربسته جهاد و غزا با هزاره شده، قرار دادند که با ملک محمدعلم شنواری و عده‌ای از قوم او که حاضر کابل و از خوف محمد هاشم خان و بیم قتال قبایل مهمند و افریدی و غیره، نظر به نقض عهد و پیمانی که کرده و جلال‌آباد را تاراج و خراب نموده‌اند، در ملک و جای خود رفته نمی‌توانند، در هزاره‌جات رفته، اقدام به جنگ مذهبی نمایند. و دامنهٔ انقلاب را تا ایران که مملکت و دولت و سلطنت شیعه است، وسعت و ادامه دهند. و هیئت مجلس تنظیمیه از خوف جنگ مذهبی و ادامهٔ انقلاب و خون‌ریزی امضای نشر آن را نکرده، حجت آوردند که: در هر مملکت به زیر حمایت ظلّ هر دولت از ملل نصرانی و یهودی و مجوسی و عبدهٔ اصنام و دهری و بودایی و غیره و شیعی و سنّی و نصیری و اسمعیلی حتّی هفتاد و سه فرقهٔ اسلامی آسوده و آرامند. و راه اطاعت و متابعت حکومت متبوعهٔ خود را می‌پیمایند. و کسی به قانون سیاست متصدّی حالت ایشان نشده، دخالت در مذهب احدی نمی‌کند و خلل‌انداز راحت و رفاهت هیچ یک نگردیده، زحمت رسان امرار حیاتشان نمی‌گردد. و شیوهٔ نوع بشریت را نسبت به ایشان مرعی داشته، کردار و رفتاری برخلاف شرع مقدّس مذهب خود که گردیده و پابند آن است، اختیار نمی‌نماید. و اقامهٔ این حجّت نموده، متتفقّانه رای دادند که فجائع و قبائح و ذمایم افعال و اعمال امیر عبدالرّحمن خان و امیر حبیب‌الله خان و امان‌الله خان را که از قبیل زنده به آتش سوختن و به معرض بیع و شراء و عبید و اماً درآوردن هزاره و املاک شان را به افغان دادن و غیره به محل اجرا آورده، اکثرشان را فرار خارجه و تبعید کردند، یک یک درج اعلان کرده، برای خود مردم هزاره بفرستند تا از هواخواهی و یاری و مددگاری امان‌الله خان دست کشیده، معاون و نصیر او نشوند؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیرا که از او به جز جور و اعتساف عدل و انصافی ندیده‌اند. ولی هزاره با این، دست از مخالفت حبیب‌الله خان و معاونت امان‌الله برنداشته، گفتند: شیرم بدرد به سگم ناز کند.

و هم در این روز، از آوازهٔ مغلوب و پس پا شدن قشون‌های حبیب‌الله خان و تا قلعهٔ درانی رجعت قهقری نمودن شان، خود او و عده‌ای از دزدان متعمّده‌اش به سواری پنج عراده موتر به محاذ جنگ رفته، افواج خود را تشجیع و ترغیب به جنگ نموده، درشب به شهر بازگشت. و هم هفت عرّاده اتوابی را که در استحکامات مواضع مستعدّهٔ عرض راه غزنین گماشته بود، از آوازهٔ نزدیک رسیدن محمد هاشم خان برادر محمدنادرخان با قشون ملّی قبایل مهمند و افریدی و غیر قبایل سمت مشرقی در تاریکی شب پس آورده، به جانب بتخاک و تپهٔ مرنجان فرستاد.

و از جانب لهوگرد چیزی از قشون محمدنادرخان وارد تنگی آغوجان گردیده، قرب نُه هزار نفر لشکر هزاره از راه قتّان‌در به فراز سلسلهٔ کوه پمقان و شکردره برشده، به عزم حمله بر چاریکار و کوهدامن قرار گرفته، آماده و استوار نشستند که از چار جانب چون: غوربند و کوه شکردره و وردک و میدان و چارآسیا و موسی و بینی حصار و بتخاک و کوه خورد کابل در یک روز بر کابل و کوهدامن و کوهستان هجوم‌آور شوند تا هر که را خداوند یار باشد، اختر طالع قرین اقبال و مددگار آید.

و هم در این روز، ملک محسن والی که چند بار برای خلعت کدخدایان و بزرگان قوم سلیمان‌خیل و اندر غلزایی که روی از امان‌الله خان برتافته، اطاعت و جانبداری حبیب‌الله خان اختیار کرده، چند تن را در کابل فرستاده بودند، ارسال داشته بود، از کابل رهسپار غزنین و زرمت و کتواز شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز چهار شنبه، ۱۴ ذیقعده، مطابق ۴ ثور و ۲۴ اپریل

در شب چهار شنبه ۱۴ ذیقعده، خواجه تاج‌الدین رئیس بلدیه و سید آقاقوماندان به امر حبیب‌الله خان مسماۀ بی نظیر دختر امیر محمد خان بن محمدعلی خان پسر سردار پیر محمد خان بن سردار سلطان محمد خان برادر امیر دوست محمد خان را که از خواستگاری حبیب‌الله خان دو بار به زهر آشامیدن و طناب به گلوی خود انداختن، اقدام در انتحار خود کرده بود، به قهر و غضب از خانۀ پدر و جدّه‌اش دختر امیر دوست‌محمد خان کشیده، در ارگ نزد حبیب‌الله خان خادم دین رسول‌الله بردند. و او آن بیچارۀ مظلومه را به اجبار نکاح و تصرّف کرد.

به ساعت یک پس از نصف این روز از آوازۀ ورود قشون محمدنادرخان در تنگی آغو جان لهوگرد واقع دوازده کروهی کابل بر حبیب‌الله خان و سید حسین و تبعه و هواخواهان ایشان تشویش و اضطراب دست داده، سید حسین خان به سرعت و شتاب راه حصول معلومات جانب لهوگرد برگرفته، سپاهیان و متابعان خاصۀ او مکاریان را که فاتون (بگی) کرایۀ داشتند و از جور و تعدّی قشون که همه را به تغلّب سوار شده و به هر طرف رفته پول کرایه را نداده، به عوض پول به قنداق تفنگ پشت و پهلوی ملاّک فاتون‌ها را ضربه و لتمه می‌رسانیدند، در خانه‌ها با اسپان خود پنهان کرده بودند، ایشان را با اسپ و فاتون قهراً [و] قسراً از خانه‌هایشان به قنداق تفنگ کوفته، برآورده تا محمد آقه و چار آسیا پی هم از قفای سید حسین خان که پیشتر رفته بود، اسپ فاتون رانده و خود او از حالت اردوی محمدنادرخان علم حاصل نموده، قشون‌های مأمورۀ دفاع حملۀ او را در مواضع مستعدّه امر سنگر کندن و آماده و استوار نشستن کرده، رهنورد مراجعت جانب شهر شد. و سپاهیانی را که با فاتون‌ها سرگرم رفتن بودند به اشارۀ دست امر عودت نموده، قریب

(c) ketabton.com: The Digital Library

غروب آفتاب وارد شهر شدند.

و هم در این روز، از عریضه و استدعای قبایل سلیمان‌خیل و الدر که بیست هزار نفر از مکتوب حضرت که به ایشان فرستاده، هدایت بر معاونت حبیب‌الله خان کرده بود، با تفنگ‌های متفرقه که از خود دارند، بر علیه امان‌الله خان از زرمت و کتواز و سلیگر برخاسته، فشنگ خواسته بودند، حبیب‌الله خان وزارت حربیه را فرمان کرد که از هر رقم فشنگ که به تفنگ‌های آن‌ها راست آید، صندوق‌های زیادی فوراً حمل و نقل داده، به آن‌ها برسانند تا به زودی کار را بر اردوی امان‌الله خان که در غزنین سرگرم مقاتله‌اند، تنگ ساخته، از پیش بردارند. مردم مهاجر وزیری و وردک و هزاره از راه کوتل مجید وارد خوات شده و عقب اردوهای حبیب‌الله خان را که در تکیه و شش گاو بودند، بریده، راه آمدشان را مسدود کردند که سامان حرب و علوفه به ایشان نرسد.

و هم در خلال احوال مذکور حبیب‌الله خان اعلان انعام قتل امان‌الله خان را از مبلغ یک صد و شصت هزار روپیه که سی و دو هزار تومان ایران به شمار آید، امر طبع و به ذریعهٔ طیاره نشر فرمود.

و هم در این روز، از آوازه حمله و یورش دروغین قشون محمدنادرخان، قرب نیم ساعت دروازهٔ ارگ بسته شد.

وقایع روز پنجشنبه، ۱۵ ذیقعده، مطابق ۵ ثور ۱۳۰۸ و ۲۵ اپریل ۱۹۲۹

در این روز حبیب‌الله خان از بیعت نکردن به او و جانب‌دار امان‌الله خان شدن شان، حکم تاراج مال و منال عموم قزلباشیه کابل و قتل هزارهٔ باشندهٔ نهر را به امضاء و فتوی ملاها، صادر فرموده، سید حسین خان این حکم فجیعت‌آور او را مسترد و منع فرمود. و سخنان چندی از سوء خاتمت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

غروب آفتاب وارد شهر شدند.

و هم در این روز، از عریضه و استدعای قبایل سلیمان‌خیل و اندر که بیست هزار نفر از مکتوب حضرت که به ایشان فرستاده، هدایت بر معاونت حبیب‌الله خان کرده بود، با تفنگ‌های متفرقه که از خود دارند، بر علیه امان‌الله خان از زرمت و کتواز و سلیگر برخاسته، فشنگ خواسته بودند، حبیب‌الله خان وزارت حربیه را فرمان کرد که از هر رقم فشنگ که به تفنگ‌های آن‌ها راست آید، صندوق‌های زیادی فوراً حمل و نقل داده، به آن‌ها برسانند تا به زودی کار را بر اردوی امان‌الله خان که در غزنین سرگرم مقاتله‌اند، تنگ ساخته، از پیش بردارند. مردم مهاجر وزیری و وردک و هزاره از راه کوتل مجید وارد خوات شده و عقب اردوهای حبیب‌الله خان را که در تکیه و شش گاو بودند، بریده، راه آمدشان را مسدود کردند که سامان حرب و علوفه به ایشان نرسد.

و هم در خلال احوال مذکور حبیب‌الله خان اعلان انعام قتل امان‌الله خان را از مبلغ یک صد و شصت هزار روپیه که سی و دو هزار تومان ایران به شمار آید، امر طبع و به ذریعهٔ طیاره نشر فرمود.

و هم در این روز، از آوازه حمله و یورش دروغین قشون محمدنادرخان، قرب نیم ساعت دروازهٔ ارگ بسته شد.

وقایع روز پنجشنبه، ۱۵ ذیقعده، مطابق ۵ ثور ۱۳۰۸ و ۲۵ اپریل ۱۹۲۹

در این روز حبیب‌الله خان از بیعت نکردن به او و جانب‌دار امان‌الله خان شدن شان، حکم تاراج مال و منال عموم قزلباشیه کابل و قتل هزارهٔ باشندهٔ نهر را به امضاء و فتوی ملاها، صادر فرموده، سید حسین خان این حکم فجیعت‌آور او را مسترد و منع فرمود. و سخنان چندی از سوء خاتمت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

وخامت عاقبت این کار رانده، دلایل نیکو در رد آن اقامه نمود.

و هم در این روز، حضرت شوربازار، فتوای قتل هزاره‌هایی را که از سال‌ها متمکّن کابل شده و اکثر در شهر تولّد یافته، خانه و لانه گرفته، پنجاه و شصت سال است که مقیم کابل اند، داده و سید حسین خان این فتوای او را وقعی ننهاده، او را معاتب ساخت و گفت که: امان‌الله خان در وقتی که با او محاربه داشتیم، صدها بل هزاران نفر کوهستانی در کابل بودند و خود او بر تخت امارت تقرّر داشت، یکی را ایذاء و آزاری نرسانید. و جناب حضرت که مدعی اسلامیت است و خود را رئیس با نفوذ روحانی عوام کالانعام می‌پندارد و همواره راه فتنه انگیختن می‌سپارد، نمی‌دانم که آیهٔ کریمه: «لاتزر وازرهٔ وزر اخری» را در قرآن خوانده یا نخوانده است؟! اُف بر این ادّعای مسلمانی که او دارد و نمی‌داند که خون هزاران نفری که از تبعهٔ مذهب حنفی ریخته و می‌ریزد و همه از اهل مذهب خود اوست. و هزاران خانه که به غارت رفته و صدها نفر زن و پسر و دختر که در بستر مفاسقه کشیده شده [و] می‌شوند، همه بر گردن کلفت پر تعصّب جاهلانهٔ اوست. و خداوند او را کیفر خواهد داد و در سقر با دشمنان دین پیغمبر خواهد شد. و هم سید حسین خان که از لهوگرد برگشت تا ساعت دوازده از شب این روز با حبیب‌الله خان از عاقبت پیش‌آمد امور شاقهٔ حاضره که از چار جانب روی یورش عساکر ملّی به سوی کابل مائل آمده است، [و هم از وصول استیلای خبر غلام نبی بر مزار شریف که هنوز به جز خودشان دیگری آگهی نداشت]، تبادل افکار کرده، مواضعه و قرارداد ایشان که در خلوت صورت انعقاد پذیرفته بود، معلوم نگشت. ولیکن سید حسین به ساعت یک از شب با عائله و خدمهٔ خود به عزم تهیهٔ قوی در چاریکار رفت.

و هم در خلال احوال مسطور، لشکر ملّی قوم منگل به امر

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمدنادرخان وارد حصارک لهوگرد شده، قشون حبیب‌الله خان را که به عزم تسدید راه عبور افواج تحت رایت محمدنادرخان مقام استحکام گرفته بودند، مغلوب و جمعی را مقتول ساخته، چهار صد تن را دستگیر و اسیر نمودند. و مابقی راه هزیمت پیش گرفته، پراگنده گشتند. و هم عده‌ای مکفّایی از قشون محمدنادرخان از راه حصارک وارد خورد کابل آمده، به ارادهٔ حمله بر عسکر مقیم بتخاک حبیب‌الله خان فروکش کردند. و آخرالامر چیزی نکرده، پس رفتند.

و هم در این روز، از آوازهٔ منهوب شدن چاریکار از دست هزاره سرخ و پارسا، اتواب بسیار را، از قفای سید حسین خان که در شب رفته بود، رهسپار کوهدامن نمودند.

و هم در عصر این روز همهٔ قشون اجباری قومی که از مردم میدان و غیره قریه‌جات در شهر گرد آمده بودند، از وصول لشکر محمدنادرخان در خورد کابل و چکری چنان به سرعت و شتاب و تشویش و اضطراب راه بتخاک برگرفتند که دیک‌های مطبوخات‌شان که برای شام پخته بودند به جایشان بماند. و از رجعت آنان که رقم شد، آسوده‌خاطر شدند.

وقایع روز جمعه، ۱۶ ذیقعده، مطابق ۶ ثور و ۲۶ اپریل ۱۹۲۹

در شب این روز، محمد صدّیق خان غندمشر عهد امان‌الله خان که از زمان بغاوت قوم منگل تا این وقت با فوج نظام در خوست و نواح آن اقامت داشت و به دست محمدنادر خان گرفتار گردیده بود، گریخته در کابل نزد حبیب‌الله خان آمده، از زبان بیان او، غلام علی نام نوکر و خادم حاضرباش سید حسین خان و غیره هواخواهان حبیب‌الله خان، آوازه انداخته، سمر و مشتهر ساختند که در روز سه شنبه ۱۳ شعبان در کوتل تیره

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگ روی داده، لشکر محمدنادر خان رو به هزیمت نهاده بنه و آغروق[1] و خیمه و اسباب و سامان او را از عهدشکنی و بی‌وفایی که عادت عموم افاغنه است، به مثابه قوم شنواری و خوگیانی که با علی‌احمد خان کردند، غارت و تاراج نموده، خود او از راه فرار در بین مردم جدران رفته قرار گرفته است.

و هم در خلال احوال مزبور، حبیب‌الله خان، شبی دختر نصرالله خان نایب‌السلطنهٔ مرحوم را که با عزیزالله خان پسر او از بطن دختر سردار فقیرمحمد خان تولّد یافته، به روی روز افتاده است، به اجبار در ارگ خواسته، به همبستری و مزاوجت خود، تکلیفش کرد. و او اظهار انعقاد عقد مناکحت خود را با امان‌الله خان کرده، حافظ محمد حسن‌امام نماز امان‌الله خان و گواهان عقد نکاح او که عقد بسته بودند، گواهی بر صدق اظهار شهزاده خانم داده و حبیب‌الله خان ایشان را تخویف و تحذیر نموده، فرمود که: پس از جست وجو اگر محقّق شود که گواهی به غلط داده بودید، بازپرس سخت خواهم کرد. و شب او را نگاه داشته، فردا اجازت رفتن به خانه‌اش داد. و شب دیگر، سید حسین خان او را به اجبار و نام تحقیق مناکحت و عدم آن را با امان‌الله خان کردن در منزل خود جلب کرده، امر نمود که در پس خانهٔ این سالون که من نشسته‌ام جای راحت او را ترتیب دهید تا تحقیق کنم. و شب او را نگاه داشته، بامداد در منزلش رجعت داد که گویا این جلب نمودن او و خواهرانش و دختران و اهالی حرم امیر حبیب‌الله خان مرحوم، کیفر و مکافات زنان و دختران هزاره است که امیر عبدالرّحمن خان و فرزندش حبیب‌الله چنین کردار و رفتار نسبت به آنان از قوه به فعل آوردند. و حالا خاندان ایشان مجازات آن را باید ببینند و مردم

---

۱. اغروق: ترکی. بار و بنه، احمال و اثقال (دهخدا).

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبرت گیرند.

و هم در این روز، از آوازهٔ حملهٔ قشون ملّی هزاره از فراز کوه قتلغدره که در آن‌جا وارد شدن‌شان از پیش رقم شد، بر شکردره و فرزه و غازه و سرای خواجه از قرای کوهدامن و تصرّف آن‌ها و چاریکار، حاضر باشان سید حسین خان و افراد قشون دزدان که در شهر بودند، پی هم بعضی به دویدن و برخی به تند رفتن، دسته دسته و جوق جوق راه کوهدامن و حراست خانه و فرزند و زن خود و دفع دشمن برگرفتند. و تا عصر پی‌هم همی رفته و در شهر نماندند.

وقایع روز شنبه، ۱۷ ذیقعده، مطابق ۷ ثور و ۲۷ اپریل ۱۹۲۹

در این روز، لشکر ملّی هزاره که بعضی نُه هزار و برخی سی هزار نفر می‌گویند، چنانچه گذشت بر فرزه و شکردره و استالف تاخته و دو قلعه را آتش زده و سوخته، از آوازهٔ وصول پای تصرّف و تغلّب‌شان تا چاریکار و سرای خواجه، حمیدالله خان برادر حبیب‌الله خان تا شکردره رفته و قبل از ورود او، در آن‌جا سید حسین خان که بیشتر رفته بود، به مدافعه برخواسته، هزارگان سیاهی هجوم و ازدحام خود را نشان داده و لرزه در اندام کوهدامنیان انداخته، بازگشتند. و حمیدالله خان در شهر برگشته، آوازه انداخت که: خود مردم بر سر ریباس[1] زار با هم نزاع و مناقشه کرده، کار منازعهٔ‌شان به مصالحه انجامیده، دیگر تشویش و حمله و یورشی از طرف هزاره نبوده و نیست. و از این آوازهٔ او، کسانی که از کابل در کوهدامن رو نهاده به راه حراست عائله و خانه و لانهٔ خود افتاده بودند، به امر حمیدالله خان بازگشتند. و هزارگان از فراز جبل شکردره در غورینند، فرود

---

۱. ریباس، ریواس. در هزاره‌جات بدان چوکری می‌گویند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده، باعث رهب و رعب کوهستانیان و کوهدامنیان گردیدند. و سید حسین بازماندگان اهالی شمالی را عموماً تکلیف و امر گرد آمدن و راه مدافعهٔ حملهٔ قشون امان‌الله خان و محمدنادرخان که آوازهٔ گریختن و در جدران پناهیدن او را سمر و مشتهر ساخته بودند، جانب سمت مغربی و جنوبی بر گرفتن نموده، ایشان که از سیاهی نشان دادن هزاره‌ها، قرین یأس و هراس شده بودند به سید حسین خان پاسخ لا داده، گفتند که: ما را به اجبار با دولت در جنگ انداخته و از امور کسب معاش و نساجی و دهقانی و باغبانی و کرباس و چوب و مرغ و بیضه و کشمش و دوشاب و سرکه و گردو فروشی و غیره دور و دچار فقر و فاقه ساخته، تا این‌جا رسانیدند که تمامت اهالی افغانستان از سوء رفتار و کردار ناهنجار تان برخلاف ما برخواسته، از جمله طوایف هزاره آهنگ قتل و غارت و اسارت جان و مال و عیال و اطفال ما را کرده، اینک به عزم حمله به فراز کوه جای گزیده، آمادهٔ یورش نشسته‌اند. ما نمی‌توانیم که اهل و عیال و خانه و مال خود را بلا حارس و یاور گذاشته، راه دفاع امان‌الله خان و محمدنادرخان برداریم. و سید حسین خان از این جواب آنان مأیوس گردید [و در پایان کار از بازگشتن هزاره‌ها بر مراد خود نایل گشت.]

و هم در این روز، دو دستگاه طیاره به امر حبیب‌الله خان هواپیمای غزنین شده، بازنگشتند.

و هم در این روز، عده‌ای از وحشیان آدم‌نمای شنواری که بعضی ایشان را هزار و برخی چهار صد و نبذی پنجصد نفر می‌گویند، از راه طمع اخذ پول و تفنگ و فشنگ به نام بیعت و قبول اطاعت حبیب‌الله خان با سه چهار تن ملاّنمایان مخرّب دین‌شان، وارد کابل گردیده، موجب فخر و دلیل تضلیل ملک محمدعلم شنواری -منهب و مخرب جلال‌آباد که در کابل است، گردیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز یکشنبه، ۱۸ ذیقعده، مطابق ۸ ثور و ۲۸ اپریل [۱۹۲۹]

در این روز حبیب‌الله خان از آوازهای آمد آمد امان‌الله خان و محمدنادر خان به تهیهٔ سامان دفاع پرداخته، در خلال احوالی که رقم شده آمد، اتواب بزرگ و کوچک زیاد به قلل جبال کوه دختر کافر و شاه مردان و آسمایی و شیردروازه و تپهٔ مرنجان و تخت شاه، صعود داده و سنگرها و مورچال‌های زمینی حفر کرده، استحکامات فوق‌العاده‌ای ترتیب داده، در همه جا عده‌ای از قشون که مجموع آن را ۸۰۰ نفر در شمارند، اقامت کرده، به خیال خود خصم را مغلوب پنداشته، سرگرم بگیر و ببند و بیار اعیان و اشراف شهر و اطراف شد.

و هم در این روز، به نام خبر تیلفون آوازه انداخته، پروپاگان کردند که: قشون امان‌الله خان را در غزنین مغلوب و یک صد و شصت نفر را دستگیر و چهل عراده موتر و ۴۰ پیپ تیل پترول متصرف شده، به کابل می‌آورند.

و هم در این روز، هشت صد نفر دیگر از قوم شنواری وارد کابل شده و با هزار نفر روز پیش خود، پیوستند. و از آوازهٔ این‌که شش هزار نفر با سلاح و بی سلاح عازم و رهسپر کابل اند، حبیب‌الله خان در هراس افتاده، تصور کرد که مبادا به حیله و نام اطاعت و بیعت داخل کابل گشته، بر او حمله کنند. آمدن‌شان را در شهر منع و فرمان کرد که: چند تن از سرکردگان‌شان حاضر حضور او داشته، بیعت و اطاعت و انقیاد را منعقد و مرتبط داشته، مراجعت کنند.

و هم در این روز، محمد صدیق خان فرقه مشر (جنرال) را، که مردم او را فرستادهٔ محمدنادر خان می‌گفتند، به ریاست تنظیمیهٔ سمت جنوبی منصوب و امر رفتن کرد. و این‌که او را فرستادهٔ محمدنادر خان اطلاق کنند، این است که می‌گویند: حبیب‌الله خان را بگوید که تو را اقوام افغان و هزاره

(c) ketabton.com: The Digital Library

به سلطنت نمی‌گذارند، بهتر آن است که از اظهار مسلمانی که داری و بر خود لقب «حبیب‌الله، خادم دین رسول الله» نهاده‌یی، ترک سفک دماء و اسر عبید و اماء گفته، خود را کناره کشی. و رضا به قتل و غارت و اسارت اهالی شمالی که مرتکب بسی قبایح افعال و ذمایم اعمال شده‌اند، ندهی.

و از این‌رو حبیب‌الله خان هفت روز درخواست متارکهٔ جنگ نموده، بعد وعدهٔ جواب داده است که شاید سید حسین خان که برای فراهم آوردن قشون در کوهدامن و کوهستان رفته، قوایی آورده، بعد از این توپ و تفنگ جواب گوید. چنانچه در پایان کار، گفتار خیالی مردم به صدق انجامیده، صلح و آشتی در میان نیامد.

وقایع روز دو شنبه، ۱۹ ذیقعده، مطابق ۹ ثور و ۲۹ اپریل

در این روز، به ساعت نُه صبح یک نفر مهاجر از قوم وزیری را، از تبعهٔ امان‌الله خان، که دستگیر شده بود، در سر چوک به دار سیاست کشیده، دو تن را هدف تیر تفنگ و هلاک و پانزده نفر را لای و لجن به رو مالیده، در بازار گردش داده، تشهیر نمودند. و در حین گردش منادی ندا می‌کرد که: هر که به روی پادشاه اسلام و خادم دین رسول‌الله تیغ خلاف از غلاف کشد، چنین دچار و گرفتار و افتضاح و رهسپار عبرت می‌شود. و برایشان قرار هر واحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن کرد که تا بمیرند، غذای شبانه روزشان همین باشد. و در پایان کار از سمر شدن خبر یک پوند به هر اسیر و دستگیر دادن امان‌الله خان و رخصت کردن‌شان از قید رها شدند.

و هم در این روز، برخلاف روز گذشته که از دستگیر شدن یک صد و شصت نفر و چهل موتر خبر داده بودند، از جایی که دروغگوی حافظه ندارد، موترها را به دو موتر زره‌پوش و بیست و پنج پیپ تیل پترول و یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

صد و پنجاه نفر تبدیل داده، از خبر تیلفون روز گذشتهٔ سپهسالار پردل خان در افواه سمر و مشتهر ساختند. و نیز آوازه انداختند که ۴۵ موتر و ۴۰۰ پیپ تیل پترول از سامان امان‌الله خان را به تغلّب متصرّف شده و خود او گریخته، دستارش را به دست آورده‌اند. و حبیب‌الله خان دریورها و موتر رانها را مأمور آوردن موترهای منهوبه فرموده‌است. آخرالامر همه دروغ شد! و هم شهرت دادند که از یک صد و پنجاه تن اسیر، صد نفر را که هزاره بوده‌اند، یک‌جا هدف تیر تفنگ کرده، باقی را در حبس نگاهداشته‌اند. و هم قرب بیست تن اسیر از قشون امان‌الله خان و ده موتر لاری مملو از مجروحان از قشون حبیب‌الله خان را به تاریکی شب آورده، از جمله سه تن اسیر از مردم هزاره بودند.

و هم در این روز، ملک محسن خان والی که خلعت و انعام برای مردم سلیمان‌خیل برده بود، با پُردل خان سپهسالار و سعید خان و حبیب‌الله خان و یک نفر غندمشر که در غزنین محصور بودند از تنگنای انحصار برآمده، وارد کابل شدند. و هم اعلان محمدنادر خان، از به زودی وارد آمدنش در چند جا به شهر کابل افتاد.

وقایع روز سه شنبه، ۲۰ ذیقعده، مطابق ۱۰ ثور و ۳۰ اپریل

در شب این روز، ده موتر بزرگ آتشی و به ساعت ده از روز یک موتر آتشی مملو از مجروحین محاربهٔ غزنین، وارد کابل و در شفاخانه فرود آورده شدند.

و هم در خلال این احوال ملک محمدعلم شنواری و ملک قیس خوگیانی را که هر دو تن پی هم در کابل آمدند، با سلیمان‌خیلانی که همه از راه طمع اخذ پول و تفنگ و فشنگ وارد کابل شده بودند، شبی حبیب‌الله خان احضار و در خلوت با ایشان مذاکره نموده، قرار داد که ملک

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزاره‌جات را که سر در قید اطاعت نیاورده، جانبداری امان‌الله‌اختیار کرده‌اند به تغلّب متصرّف شده، خون‌شان را از آن حکومت جدیده و مال و عیال و اطفال‌شان را با مزارع و مساقات و مواطن و مساکن‌شان از خود شمارند. و ایشان این امر بزرگ را از وحشت و جهالت و تعصّب و ضلالتی که دارند برعهده گرفته‌اند. در این روز راه مراجعت جانب جلال‌آباد در حالتی که از اخذ و عطای پول و تفنگ مأیوس شدند، برگرفتند. و به هر یکی بیست روپیه پول سیاه خرج راه دادند. و برعلاوه این، تصمیم و پیشنهاد، در مجلس یاد کرد که: از اطاعت نمودن هزاره‌ها چون شیعه و هم مذهب قزلباش‌اند باید اهالی چنداول و مرادخانی و محلّهٔ علی رضاخان و چوب فروشی و قلعهٔ حیدرخان غارت و تاراج شوند. و از این اظهار و گفتار حبیب‌الله خان عموم قزلباشیه و هزاره‌های کابل و بعض دیهات در یأس و هراس افتاده، شب و روز خود را به وسواس به سر می‌برند. تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست؟

و هم در این روز، قاضی عبدالرّحمن را که از زمان سرقت و راهزنی حبیب‌الله خان و سید حسین خان با ایشان عناد و دشمنی داشت و نزد امان‌الله خان تعهد دستگیر نمودن‌شان کرده و ایشان آماده شده، برادر او را کشته، خانه و مالش را غارت کرده، از این‌رو عداوت و خصومت‌شان قایم و دائم گردیده تا که حبیب‌الله خان و سید حسین‌از خیانت وزراء و غدر و بیعت‌شکنی اهالی کابل و چهاردهی بر مرکز مستولی و مسلّط آمده، قاضی عبدالرّحمن از خانهٔ کابل خود گریخته در کوهدامن و کوهستان با عطامحمد پسر ملک محمد و مردم تگاب متفّق شده، لوای مخالف افراخت. و تا این روزها راه عداوت سپرده، از ده سبز که پناهنده شده بود، گرفتار گشت. و به امر حبیب‌الله خان و والی در سر چوک زنده به قطع مفاصل و جوارح مقتول گشت. و این قتل بی‌رحمانهٔ خارج از شأن بشریت

(c) ketabton.com: The Digital Library

او، خیلی در دل‌های بینندگان و شنوندگان تأثیر بی‌دینی و وحشی‌گری اهالی شمالی را انداخت.

و هم در این روز، سه سر و نوزده نفر اسیر از هزارهٔ شیخ علی که از جمله دو تن شیعه و دیگران سنّی بودند، در کابل آورده و سرها را که به آتش سوخته بودند بر سر چوب زده با اسیران در بازارها تشهیراً گردش دادند تا مردم بدانند که سیاست دین مبین اسلام چنین است!

وقایع روز چهار شنبه، ۲۱ ذیقعده، مطابق ۱۱ ثور و اول می ۱۹۲۹

امروز سه روز است که در لهوگرد جنگ با قشون ملّی سمت جنوبی تحت رایت محمدنادرخان جاری و در شب روز گذشته شش صد نفر از قشون مغلوب و منهزم حبیب‌الله خان در کابل برگردیده، پنجاه تن زخمی نیز آوردند. و در این روز دو سر از کشته شدگان افراد قشون محمدنادرخان را در حالتی که آن‌ها را به آتش سوخته بودند، بر سر چوک به دار نصب نموده، عبرتاً للانظار ساختند.

و در شب این روز ۳۶ نفر مجروح از زخم برداشتگان عرض راه غزنین را که در محاربهٔ روز سه شنبه زخم برداشته بودند، در کابل آوردند. و مفرزات قشون حبیب‌الله خان که در سه جا هر یک شیخ‌آباد و تکیه و شش گاو علاقهٔ شینز سنگر افراخته، استحکام کرده بودند، از قشون امان‌الله خان هزیمت یافته تا دشت توپ و شیخ‌آباد عقب نشسته، پس پا شدند. و عده‌ای چهار هزار نفر از قشون او در موقع پمبی و شیخ یاسین وردک از دست قشون هزاره و افغان امان‌الله خان مقتول و مجروح و اسیر و مفرور و مسلوب‌السّلاح گردیده، عقب مفرزات قشون استحکامیه موضع تکیه و شش گاو بریده گشت؛ چنانچه ایشان محصورانه روز به شبدر و علف

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوردن به سر برده، نه پیش رفته و نه پس برگشته می‌توانند.

و هم در این روز، چهار عراده موتر بزرگ آتشی که در هر یک از بیست الی بیست و پنج تن از مجروحین را جا داده بودند، وارد کابل آمده، به اهالی چهاردهی نیز از دشت توپ خبر دادند که رهنورد جنگ‌گاه شده، مقتولین خود را بردارند.

و هم در این روز، کوهدامنیان از زبان ملک زین‌العابدین مدیر گمرک مرکز و عائلهٔ او، آوازه در شهر انداختند که محمدنادرخان را غلام غوث پسر جانداد احمد زایی از نشر اعلان حبیب‌الله خان که از پیش رقم شد، به طمع انعام، نقض عهد و گرفتار کرده، فردا وارد کابل می‌کند. و در این روز، قریهٔ خوشی واقع لهوگرد را که شیعه مذهب اند و از دادن افراد قشون قومی سرباز زده بودند، قشون حبیب‌الله خان ایشان را قتل و غارت نموده، حتی اطفال شیرخواره را در حالت شیر مکیدن از پستان مادرش به تیر تفنگ با مادرش کشتند. و پسران پنج‌ساله و هفت ساله را از فقا سر بریدند و تبعهٔ محمدنادردو روز پای جرأت پیش نهاده و جنگ خفیفی نموده، بازگشتند. و هم در این روز، خبر ورود لشکر هزاره در آهنگران و وصول امان‌الله خان در سه آب جلگای خوات وردک سمر و مشتهر گردیده، قشون حبیب‌الله خان در دشت توپ قوای امدادی خواستند.

وقایع روز پنجشنبه، ۲۲ ذیقعده، مطابق ۱۲ ثور و ۲ می

از محاربهٔ که در دشت توپ به روز چهار شنبه روی داده، عده‌ای از قشون حبیب‌الله خان برعلاوه مقتول و مجروح شدند، دستگیر آمده، بینی‌های اسیران را که قبل برین، به هر اسیر یک پوند طلایی یا سی و پنج روپیه داده، رها می‌کردند، با گوش‌های‌شان بریده، رخصت مراجعت به کابل نمودند. و این امر از کردار وحشیانه و رفتار نامسلمانانهٔ اولیای امور

(c) ketabton.com: The Digital Library

حبیب‌الله خان که اسیران را زنده قطعه قطعه کرده و رؤس کشتگان را برخلاف آیین بشریت و شریعت حضرت خاتم مرتب به آتش سوخته و بر سر چوب زده، در بازارها گردش داده، و نیز به دار، به گوش سربریده، میخ آهنین کوفته، می‌آویختند. و هم اسراء را لای و لجن به رو مالیده، در بازارها تشهیر می‌کردند. اهالی اردوی امان‌الله خان، این افعال قبیحه را شنیده، اقلام در بریدن بینی و گوش کردند، زیرا فهمیدند که انسان بندهٔ احسان است نه حیوان! و کوهدامنیان و کوهستانیان نه انسان اند و نه مسلمان، بلکه همه حیوان مفترس و سبع درنده و دزد خون‌ریز می‌باشند. پس باید نسبت به ایشان رعایت آیین اسلامی کرده، «السّن بالسّن والجروح قصاص» را به محل اجرا آورد.

و هم در شب این روز قرب دویست و بیست مجروح از زخم یافتگان محاربهٔ شیخ‌آباد و دشت توپ و قلعهٔ درانی به پنهانی در کابل آورده، از دشوار شدن کار بر قشون حبیب‌الله خان، حمیدالله برادر و معین‌السّلطنهٔ او که از چهار روز قبل به محاذ جنگ رفته بود، گریخته، در این شب به شهر آمده، از شکست قشون خویش خبر آورد. و به ساعت هفت و نیم خود حبیب‌الله خان با برادر و عده‌ای از دزدان یاور خود به سواری پنج عرّاده موتر در حرب‌گاه رفته، مغلوبین و منهزمین را که جانب کوهدامن و کوهستان راه فرار از جنگ می‌سپردند، قهراً [و] قسراً برگردانیده، تا ساعت شش عصر در آن‌جا پای جد و جهد فشرده، قریب شام وارد کابل گشت. گویا ده ساعت مشغول برگردانیدن منهزمین بوده، یک ساعت و کسری راه ذهاب و ایاب سپرد.

و هم در این روز، یک عرّاده موتر بزرگ آتشی مملو از زخمی که در جنگ لهوگرد با قشون محمدنادر خان زخم‌دار شده بودند، به شهر رسیده، مجروحین را به شفاخانه فرود آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در شب این روز سید حسین خان که برای گرد آوردن قشون اجباری از باقیمانده اهالی کوهدامن و کوهستان و دفع مضرّت شور و شین هزاره‌ها که در غوربند فرود آمده بودند، عرصهٔ هشت روز است که در چاریکار رفته، در کابل آمده و از پیش‌آمد اشکالات صوب غوربند با حبیب‌الله خان مشورت کرده و از آدم ندادن اهالی شمالی که گفته‌اند از تحصیل امر معاش خویش بازمانده و در هر قلعه به جز دو سه تن مرد پیر دیگر نیست، جوانان و توانایان همه به جنگ رفته، عیال و اطفال ما اسیر دست هزاره می‌شوند، پس نمی‌توانیم که دیگر آدم بدهیم؛ نیز سخن رانده، در چاریکار بازگشت نماید. و چون حبیب‌الله خان جانب وردک و محاذ جنگ رفته بود، سید حسین منویات خود را نوشته و گذاشته، به تعجیل در چاریکار رفت.

وقایع روز جمعه، ۲۳ ذیقعده، مطابق ۱۳ ثور و ۳ می ۱۹۲۹

در شب این روز، هجده موتر بزرگ لاری و آتشی مملو از زخمی جنگ شیخ‌آباد در تاریکی شب وارد کابل آمده، مجروحین را در شفاخانه فرود آوردند. و هم در این شب قرب ۴۰۰ نفر از مردم قرای چرخ لهوگرد که قوم تاجیک و قشون حبیب‌الله خان را، راه دخول در بین خود داده بودند، جانب کوهستان و غوربند فرستادند. و هم هجده فاتون صندوق فشنگ ارسال آن صوب داشته، در این روز نیز بیست فاتون محمول از فشنگ گسیل غوربند نمودند. و خود حبیب‌الله خان که شام باز آمده بود، به ساعت شش صبح دوباره به نام تفریح در قلعه‌چه خمدان و جانب بینی حصار رفته، گویا تا شام از نقاط مستعدّهٔ محاذ جنگ قشون محمدنادر خان که در تحت رایت احمد شاه خان در سرخاب لهوگرد سنگر افراخته، جای استحکام تدافعیه کرده، به شهر باز آمد. و هم در این روز، خواجه تاج‌الدّین

(c) ketabton.com: The Digital Library

رئیس بلدیه اعلانی در معابر عامّهٔ شهر مشعر بر فرار امان‌الله خان از دستبرد قوم سلیمان‌خیل و اندر و غیره و فاتح مراجعت نمودن قشون‌های مغلوبه و منهزمهٔ حبیب‌الله خان به اغلوطه نصب کرد که گویا قشون‌های گریخته از میدان جنگ‌شان مظفر و منصور عودت کرده، در خانه‌های خود رفته، نه این‌که شکسته یافته، از حرب رو برتافته‌اند. گویا این اغلوطه بازی و دروغ‌بافی را از شیطان آموخته‌اند و حال آن‌که خودشان به دسیسه و خدیعه از شیطان چرب دست‌ترند.

و در خلال احوالی که رقم شد، امان‌الله خان فرامین تسلیت آیین به امضای خامهٔ خاص خویش به نام اهالی کابل رقم و در بکسی کرده، مصحوب یکی از سپاهیان نظام متغیراللباس فرستاد که از زحمات و مشقّات و عملیات مفاسقت و نهب و غارت دزدان که نسبت به اهالی مظلوم شهر کابل از قوه به فعل آمده است، سراپا آگاهم و خبر دارم. و انشاءالله عنقریب وارد آمده، به یاری خداوند شما را از شر اشرار و اضرار دزدان خون‌خوار نجات خواهم داد. و این بکس را حامل آن در عرض راه، به وقت تفتیش متجسسین حبیب‌الله خان به زمین انداخته و خود گریخته، مفتّشین آن را در این روز نزد حبیب‌الله خان آوردند. و او دو نفر سپاهی و کرنیل‌شان را از گریختن حامل بکس و به دست نیفتادن او، حبس فرمود.

و هم در خلال احوال مسطور، مردم چرخ که ترک اتّفاق مردم سمت جنوبی کرده، کمر اتّحاد با ایشان نبسته، قشون حبیب‌الله خان را برخلاف آن‌ها در بین خودها راه و نفری قومی داده بودند، از دست قشون حبیب‌الله خان که جانبدارشان بودند، غارت و تاراج شدند. و قلاع و آبادانی‌شان را آتش زده، سوختند. و هم در عصر این روز، ۳۶ صندوق فشنگ جانب قلعهٔ درانی ارسال داشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز شنبه، ۲۴ ذیقعده، مطابق ۱۴ ثور و ۴ می

در شب این روز نیز جمعی از زخم‌داران را به سواری موترهای بزرگ آتشی از شیخ‌آباد در شهر آورده، به شفاخانه‌ها سپردند. و در این روز دسته دسته از منهزمین محاربهٔ شیخ‌آباد در چهاردهی و شهر مخفیانه آمده، شکست‌یافتگان کوهدامنیان و کوهستانیان از راه بیکتوت[1] و پمقان به مقام و مکان خود رفتند. و دیگر واقعهٔ در این روز به جز آوازهٔ تصمیم عزم سید حسین به رفتن مزار شریف و ترکستان از سمر شدن [بیعت] غلام نبی خان در آن مرز و بوم و مراجعت امان‌الله خان از سه آب و خوات وردک و مأمور گردیدن پردل خان سپهسالار با دویست تن مرد جرّار به رفتن غزنین و رفتن محمدنادرخان از گردیز در خوات و وقوع جنگ در بتخاک با بازگشتگان شنواری روی نداده، ظاهراً حبیب‌الله خان قرین راحت آمده، هواخواهان امان‌الله خان و محمدنادراین روز را به کمال یأس به سر برده، اهالی شهر کابل که از جور و ستم شمالیان به ستو آمده‌اند، زیاده‌تر به هراس غارت و تاراج و اسارت افتادند. و بعضی خانه‌ها را در ریکاخانه و حدود شوربازار به بهانهٔ اخفای تفنگ، تفتیش و صاحبان خانه‌ها را آزار و اذیت کردند. خلاصه عموم مردم شهر به کمال بد روزی و خوف روز انحصار به شب انذار رسانیده، راه نجات به هیچ جانبی برای بیرون رفتن و از تهلکه خلاص شدن ندارند تا خداوند تبارک و تعالی چه پیش آرد. و این فکر و اندیش هلاک و دمار را به چه خاتمه دهد؟

و هم در این روز، حبیب‌الله خان بیرق به علامهٔ بودن خود را در ارگ پادشاهی به مغالطه افراخته داشته، خودش قبل از طلوع آفتاب جانب

---

۱. قریه‌ایست در حکومت درجه دو پغمان مربوط ولایت کابل (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۱، ص ۳۰۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهوگرد یا بتخاک یا میدان جهت معلومات از حالت جنگ و تنظیم استحکامات مواضع مستعده رفته، شام بازگشت.

وقایع روز یکشنبه، ۲۵ ذیقعده، مطابق ۱۵ ثور و ۵ می

در شب این روز، حبیب‌الله خان با خوانین کوهدامنی و کوهستانی و منصبداران لشکری و اعیان کشوری مشورت و کنگاش پیش آمد مشکلات هر چهار سمت مشرقی و جنوبی و مغربی و شمالی که برخلاف ایشان برخاسته، روی حمله به سوی کابل و موطن و مسکن آن‌ها نهاده نموده، تجویز حل آن‌ها را به هر نحوی که می‌دانستند، کردند. و در نتیجه مکتوبی از طرف حبیب‌الله خان به امان‌الله خان نوشتند که من ترا نسبت کفر می‌دادم، اکنون از کثرت خون‌ریزی مسلمانان، من کافر شدم، اگر سمت شمالی را به من واگذاشته، امان جان دهی، دیگر خونی نریخته، پیرامون قتال و جدال نگشته، تخت امارت را فروهشته به تو سپارم، به شرط آنکه اهالی شمالی از ایذاء و آزار انتقام کردار خود مأمون و محفوظ و مصئون باشند. و این مکتوب به ساعت سه از این روز به ذریعهٔ طیاره فرستاده و طیاره شب پس نیامده، موجب تحویلات و سوء خیالات بی‌خبران شد.

و در این روز از کابل پنج صد رأس یابو برای بارگیر سید حسین خان که از راه قطغن عازم مزار شریف شده و افراد مفرزهٔ عسکری خود را از لهوگرد و شهر در چاریکار خواسته است، گسیل گشت.

و هم در این روز، خبر وصول لشکر ملّی سمت مشرقی که در جور و ستم حبیب‌الله خان و قشون او بر اهالی کابل از قبیل: آدم را زنده قطعه قطعه کرده و زنان و دختران و پسران را در اتاق‌های مفاسقهٔ زنا و لواط کشیدن و مردم را به اتّهام اموری که موجب تعزیر خفیفی نیستند به دار کشیدن و سید بی‌گناه را به دار آویختن و خون‌های زیاد ناحق ریختن، به ننگ افغانی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

رشک قوم هزاره که با وجود ندیدن نیکویی از حکومت، راه به معاونتش برگرفته‌اند، برخاسته در تگاب سمر و مشتهر گردید. و هم قوم کردخیل و هودخیل مواضع مستعده و مشرفه بتخاک را بـه قصد حمله بـر قشون حبیب‌الله خان که در آن‌جا اند، متصرّف و آماده یورش شدند.

و امروز، سه روز است که از محمدنادرخان احوالی معلوم نیست، که در کجاست؛ زیرا که مردم شاه مـزار[۱] و پسـر جانداد و مـردم چـرخ و خـواجـه‌های کـلنگار[۲] او را از اعـلان تـطمیعهٔ چـهل هـزار روپیهٔ حبیب‌الله خان به عزم دستگیر کردن به مهمانی و نام موامرت حمله بر کابل دعوت کرده و او آگاه گردیده، با پنج صد نفری که در شاه مزار آمده بود، فرار اختیار کرده، راه اقامت در گردیز یا خوست درنوردیده، در آن موضع از جهالت و عهدشکنی و بی‌دینی افغانان پا به دامن تأسف کشید. و گویند: در غزنین رفته و کار آن‌جا را یک‌سره و قـوم سـلیمان‌خیل را جـانب‌دار امان‌الله خان کرده، در گردیز بازگشت.

و هم در این روز، آوازهٔ از چهار طرف، نزدیک کابل رسیدن عساکر ملّی و نظامی مخالفین حبیب‌الله خان از افغان و هزاره کـه بـه دفـع انـقلاب و معاونت امان‌الله خان و ترفیهٔ حالت ملّت جاهل بدبخت برخاسته، آراستهٔ

---

۱. شاه مزار- قریه‌ایست به فاصله ۵،۷ در جنوب برکی راجان در علاقه حکـومت کـلان لوگر مربوط ولایت کابل که بین ۶۸ درجه ۵۶ دقیقه ۶ ثانیه طول‌البلد شرقی و ۳۵ درجه ۲ دقیقه ۲۴ ثانیه عرض‌البلد شمالی واقع است (قاموس جغرافـیایی افـغانستان، ج ۳، ص ۱۱).

۲. کلنگار - قریه و حکومتی‌است در علاقه حکومت کلان لوگرمربوط ولایت کـابل کـه بین ۶۹ درجه ۵۹ ثانیه طول‌البلد شرقی و ۳۴ درجه ۲ دقیقه ۱۸ ثانیه عرض‌البلد شمالی واقع است (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۳، ص ۳۷۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگ شده‌اند، شهرت یافته، موجب تشویش و اضطراب و یأس و هراس حبیب‌الله خان و شمالیان گشت. و هم در افواه افتاد که شنواریان که هریکی بیست روپیه پول سیاه عباسی‌گی از حبیب‌الله خان انعام و موهبت و رخصت مراجعت یافته، بی نیل مرام راه معاودت برگرفته بودند، در بتخاک تفنگ و فشنگ سی‌صد نفر مفرزهٔ استحکامیهٔ حبیب‌الله خان را به تغلّب تصرّف کرده، جانب جلال‌آباد به شتاب سحاب و سرعت باد رفتند و این امر بر تشویش انقلابیون افزود.

وقایع روز دو شنبه، ۲۶ ذیقعده، مطابق ۱۶ ثور و ۶ می

در خلال واقعات و حادثاتی که به شرح رفت، غلام نبی خان پسر سپهسالار غلام‌حیدرخان چرخی مرحوم که از وزیر مختاری پارپس به سمت وزیر مختاری دربار مسکاب تبدیل یافته، در اوایل انقلاب بدان‌جا رفته بود، از شورش قشون نظامی مزار که از مردم کوهدامن و کوهستان کابل بودند و غارت کردن مال و منال مأمورین امان‌الله‌را به امیر میرزا محمد قاسم اوزبک، رئیس تنظیمیهٔ مأمور حبیب‌الله خان و حبس و روانهٔ کابل نمودن، عبدالعزیز خان نایب‌الحکومه و محمد اکلیل خان غندمشر نظامی را با چند نفر دیگر از منصبداران که از پیش رقم شد، شنیده از آن‌جا وارد خاک ترکستان افغانی شده، به معاونت قشون ملّی قوم اسحق‌زایی تحت ریاست غلام رسول خان پسر سیف آخندزاده و هزارهٔ ناقلین و مهاجرین تراکمه بر مزار شریف مستولی و متصرّف آمده، میرزا محمد قاسم آتم را تبعید ماوراءالنّهر و نایب‌الحکومهٔ و مستوفی و غیره مأمورین حبیب‌الله خان را حبس و توقیف و مأمورین امان‌الله خان را بر حال فرموده خود به کمال استعجال راه بامیان برگرفت. و در آن‌جا قشون ملّی طوایف هزارهٔ شیخ علی و بلخاب و ترکمان و سرخ و پارسا و یکه اولنگ را که

(c) ketabton.com: The Digital Library

آهنگ جنگ به حبیب‌الله خان و حمله و یورش بر کوهستان و کوهدامن داشتند و تا غوربند تاخته، بازگشته بودند، ظهیر و فرمانده و سالار گردید. و این امر باعث رفتن سید حسین خان از کابل در چاریکار و عازم مزار شریف شدنش، چنانچه گذشت، گشت. که اینک از سه چهار روز قبل تا امروز که دو شنبه ۲۶ ذیقعده است، پی‌هم سامان و آلات حرب با مفرزات قشون اجباری ملّی که از چرخ و خوشی و کلنگار و سرخاب لهوگرد فراهم آورده و می‌آورند، و هم قوای عسکری مأمور سمت جنوبی را از درماندگی به کابل خواسته‌اند با سلاح و بی‌سلاح دسته دسته جانب چاریکار رهنورد می‌سازند. برعلاوه قوای عسکری مأمور سمت مغربی و غزنین که شکست یافته جوق جوق آمده، در خانه‌های خود وارد و پنهان می‌شوند، کار را بر حبیب‌الله خان و شمالیان بغایت دشوار کرده است. و قوایش که تا کنون هفت هزار نفر مقتول و مجروح گردیده و دیگر توان حصول قوی ندارد و در کابل با اهالی شهر محصورانه روز به سر می‌برد، کاسته شده تا معلوم شود که در مقابل تمام هزاره و اکثر افغان چه کار از پیش خواهد برد. و کدام راه جهالت و وحشیت خارج از دیانت خواهند سپرد.

و هم در تاریکی شب این روز عده‌ای از قشون به اجبار گرد آورده را، مأمور اقامت سنگرهای استحکامیهٔ ماهتاب قلعه و ارغنده نمودند. و طیارهٔ حامل مکتوب صلاحیت اسلوب با پاسخ امان‌الله خان به ساعت ده از این روز باز آمد.

وقایع روز سه شنبه، ۲۷ ذیقعده، مطابق ۱۷ ثور و ۷ می

در خلال این حال، از شکست یافتن و مقتول و مجروح و اسیر گشتن و دسته دسته رو به هزیمت نهادن و از راه بیکتوت و پمقان روی فرار جانب

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوهدامن نهادن و در چهاردهی وارد شدنِ قشون مغلوبهٔ محاربهٔ موقع شیخ یاسین و بمبی و دشت توپ، حبیب‌الله خان یأس و هراس دامن‌گیر او شده، تمامت عائلهٔ اناثیهٔ خود را به جز دختر امیر محمد خان محمد زایی که او را به اجبار و اکراه چنانچه گذشت، بر بستر مزاوجت و ضجیعت کشیده نگاهداشته، تمام از ارگ برآورده، در خانهٔ عبدالقدوس خان صدراعظم مرحوم که متصل جنب شمال برج یادگار و عمارت شهر آراء واقع است، در شب مخفیانه فرستاد. و از این خوف و هراس دستگیر شدن خود و عائلهٔ او بود که کنگاش کرده، نامهٔ صلح‌خواهی نزد امان‌الله خان، چنانچه از پیش رقم گشت، فرستاد. و غافل از این‌که خزانهٔ نقدینه و قورخانهٔ اندوخته شدهٔ پنجاه ساله که از دست یغمائیان او به تاراج رفته و به صدها خون ریخته و خانه‌های تاخته شده، همه از ملّت است، امان‌الله نمی‌تواند که تعهد عفو تقاص و درگذشتن از مال ملّت کند. و موقع آن خواهد آمد که ملّت تلفات خود را از ملاّها و شمالی‌ها قانوناً و شرعاً خواسته، پاسخ خون‌های آنان را به مسئلهٔ وجوب دفاع از اتلاف مال و جان گفته، اموال منهوبهٔ خود را بگیرند. و قتلهٔ مقتولین خود را که به معاونت هم اقدام به قتل‌شان نموده‌اند، شرعاً به معرض قصاص رسانند.

و هم در خلال حوادث مسطوره، سید زین‌العابدین پسر سید شاهنشاه تکانه و غلام حبیب فرزند غلام حسن خان قزلباش قلعه و ملک‌دار اونی و پدر حاکم میدان که با چهار نفر از مردم هزارهٔ سرچشمه، عریضهٔ مبنی بر صلح و مسالمت هزارهٔ بهسود را چنانچه گذشت، آورده و هر یکی یک طاقه‌لنگی خلعت یافته، از راه تعهّد بیعت‌نامه آوردن هزارهٔ مذکوره به وعدهٔ ده الی پانزده روز با فرامین استمالت‌آگین حبیب‌الله خان رفته بودند، پس از منصرم و منقضی شدن ایام موعود نزد هزاره‌ها شده، پاسخ شنیدند که مسلمان و پابند دین و ایمانیم، چون بیعت به امان‌الله خان کرده، به معاونت

(c) ketabton.com: The Digital Library

او شرعاً کمربسته و استوار ایستاده‌ایم، نمی‌توانیم که نقض عهد کرده، خود را مسئول خدا و رسول قرار دهیم. پس نظر به بیعت خویش طریق قتال پیش گرفته، از طفل رضیع تا شیخ فانی آمادهٔ قتل و غارتیم. و تا که جان داریم جنگیده، خون خود را در این راه نثار خدمت دین و دولت و حراست ملّت و حفاظت مملکت از دست‌برد و قتل و اسارت سَرَقهٔ جهل و ضاله می‌نماییم. و به یک زین سرین دو تن را هرگز جا نمی‌دهیم تا مخذول دنیا و آخرت نشویم. و این را گفته، دوازده هزار تن مرد جنگی حاضر کوتل اونی و آمادهٔ قتال شدند. و با هم قرار دادند که اگرچه امان‌الله خان در عهد امارت ده سالهٔ اولیهٔ خود بسی جور و ستم نسبت به ما نموده و بازپرس قتل و غارت و تلف مال و مزارع و زنده به آتش سوختن و زنان و دختران ما را بردن که طوایف کوچی افغان از قوه به فعل می‌آورند و حکّام و عمال و مأمورین که لک‌ها روپیه به مصادره از ما می‌گرفتند، نفرموده، خود را مسئول خدا ساخته، ما را نبایست که پس از بیعت به مثابهٔ افاغنه خیانت کنیم. و یک دل و یک جهت با هم مواضعه نهاده، قرار دادند که اگر در روز بر کابل حمله نماییم از اتوابی که برفراز جبال چهل تن و دختر کافر و شاه مردان و آسمایی و شیر دروازه و تخت شاه که همه مشرف بر چهاردهی اند، تلفات جانی زیاد داده، بر مرام نایل نخواهیم شد، پس باید در شب به کوه بیکتوت و قرق خود را بی خبرانه رسانیده و روز به خفا به سر برده، در تاریکی شب بر جبالی که اتواب بر قلل آن‌ها است، حمله و یورش نماییم. و چون در دامنه جبال برسیم از اضرار تیر و بم، توپ مأمون [و] مصئون گردیده و خود را به فراز کوه‌ها رسانیده به یاری ایزد باری، اتواب را متصرف و بر شهر و چهاردهی مشرف گشته، کامروا و فتح‌یاب خواهیم شد. و امان‌الله خان این عزم حمله و یورش هزاره‌ها را معطّل به وصول قشون همرکاب خود در میدان فرمود که هر دو لشکر یک‌جا

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردیده به قوهٔ کامل‌تری حمله کنند؛ چنانچه تا امروز که سه شنبه ۲۷ ذیقعده است، هزاره‌ها به فراز کوه پمقان و شکردره و کوتل اونی به آراستگی تمام روز انتظار حمله بر کابل به سر می‌برند.

در این روز یک نفر غندمشر و حبیب‌الله خان یک تن از منصبداران که دو سه روز قبل به نام غزنین در قلعهٔ درانی برای دفاع هواخواهان امان‌الله خان از حمله بر کابل رفته و شکست یافته، در کابل آمدند. و عمرا خان از جمله مورد عتاب گردیده، چوب زیادی خورد. حبیب‌الله خان پریشان شده، از آوازهٔ وصول لشکر ملّی هزاره در این روز به کوتل سفید خاک که مشرف بر ارغنده و میدان است و از نزدیک گردیدن محمدنادرخان از جانب لهوگرد، محمد هاشم خان از طرف مشرقی و وقوع جنگ هزاره در کوهستان خیلی مضطرب گردیده، دو هزار نفر گسیل بتخاک و عده‌ای زیادی به سوی کوهستان گسیل فرموده.

در این روز نیز ۱۶ نفر مجروح جنگ قلعهٔ درانی به ذریعهٔ موتر وارد کابل و داخل شفاخانه شد.

وقایع روز چهارشنبه، ۲۸ ذیقعده، مطابق ۱۸ ثور و ۸ می

در شب این روز، از جملهٔ پنج نفر منصبدار که در قلعهٔ درانی با سعید محمدبرادر ملک محسن والی که رتبهٔ یاوری حبیب‌الله خان و منصب قلعه‌بیگی دارد، منازعه و زشت‌گویی و درشت‌خویی کرده، به جانب هم‌دیگر دهن تفنگ نموده، و در کابل چنانچه گذشت، طلب و عمرا خان جنرال پسر ملک زین‌العابدین داود زایی مدیر گمرک مرکز به ضرب چوب خسته شده بود، او با پسر سعید شاه که دارای رتبهٔ غندمشری بود با ده نفر از طرفداران خود محبوس گردیده، پردل خان سپهسالار در این روز جانب چاریکار رفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، دو عرّاده موتر بزرگ آتشی مملو از مجروح محاربهٔ دشت توپ و پتی بادام وارد شهر آمده، زخمداران به شفاخانهٔ قلعهٔ باقرخان فرود شدند. و از دیگر سوی در خلال حادثاتی که رقم گشت، آمدن حضرت فضل عمر ملقّب به شیرآقا که از مکهٔ معظّمه در هند بازگشته، از خوف امان‌الله خان از دو سال در آن‌جا اقامت گزیده، ترک آمدن در کابل گفته بود، در زرمت و کتواز سمر و مشتهر گردیده، مورد مباحثه و مذاکره عامه شد. که به اجازت و رخصت و هدایت و ارشاد کارکنان دولت انگلیس در آن‌جا وارد آمده است که قوم سلیمان‌خیل و اندر و ترکی و علی‌خیل را که ترک مخالفت امان‌الله‌و عزم معاونت او کرده‌اند، دوباره بر علیه او برانگیزد. و هم‌چنان که خون‌ها از اول انقلاب به مجاهدت برادران کابل او تاکنون ریخته، بعد از این بریزد. و خصوصاً روس‌ها و ترک‌ها یومیه در معابر و بازارها با آشنایان خود اظهار می‌نمایند که حضرت مذکور به امر دولت انگلیس وارد آن حدود شده که انقلاب را ادامه داده، امان‌الله خان را از مملکت براند. ولیکن کسانی که پابند دین اند، با آنانی که از سیاسات عصر حاضر آگاهند، اباء و امتناع آورده، در مجالس و محافل و خلوت و جلوت تبادل افکار نموده، زبان به گفتار گشوده، با هم می‌گویند و اقامهٔ دلائل کرده، از جمله دو دلیل را مبرم و حجّت اظهارات خود می‌دارند: یکی این‌که دولت انگلیس از رقابت دولت روس افغانستان را آباد و حائل بین هندوستان و روسیه می‌خواهد و جد و جهد می‌نماید که این دولت به پای ثبات و استقلال و قوهٔ مکفّی در مقابل حملهٔ روس بر هندوستان به نام حراست و حفاظت مملکت و ملت خود استوار ایستاده، مانع از حمله و دخالت روس بر هندوستان شود؛ دیگری این‌که اگر به تحریک و تعلیم کارکنان دولت انگلیس علماء و رؤسای اقوام اقدام در مرام متصوّره که از سوء تفهیم و خیالات بلا مأخذ و مدرک به روی روز افتاده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

شایع می‌گردد در برانگیختن عامه برخلاف حکومت متبوعهٔ خویش نموده، راه انقلاب انداختن به نام تأیید دین و تنویر شریعت سیدالمرسلین و ترویج شعائر اسلامی پیش گرفته یا بگیرند، پر ظاهر است که برخلاف و ضدّ دین‌داری است و همه می‌داند که دولت انگلیس نصرانی است و تعمیل تعلیم و ترغیب او بی‌شبهه و ریب در دین محمدی (ص) عیب است. پس معلوم و مفهوم می‌شود که بانی و مؤسّس انقلاب دولت مذکوره نبوده و نیست بلکه از جهالت ملاّنماها و رؤسای وحشت انتها است که نه پابند دین‌اند و نه پیرو سیدالمرسلین، چنانچه از گفتار و کردار و رفتار و نقض عهود و حنث سوگندها و قتل و غارت ایشان یک‌دیگر را مستفاد می‌گردد. و تأیید می‌کند این دلیل را، آمدن حضرت شیر آقا در زرمت و کتواز برای هدایت مردم سلیمان‌خیل و غیره و دلالت‌شان بر معاونت امان‌الله خان و نیست و نابود کردن حبیب‌الله خان و اطفای نائرهٔ انقلاب که جناب او به استدعا و درخواست مسلمانان دیندار پشاور و غیره در بین قبایل سلیمان‌خیل و اندر و غیره آمده و روس‌ها و ترک‌ها و غیره مغرضین جهالت قرین برخلاف حقیقت آوازه انداخته، پروپاگان می‌کنند که ایشان به امر و اجازت کارکنان انگلیس جهت برانگیختن طوایف مذکوره بر علیه امان‌الله خان پا نهاد زرمت و کتواز شده است. و حال آن‌که او مردم را بر ضد حبیب‌الله خان هدایت و دلالت می‌کند، چنانچه از شیوع ورود او در آن‌جا حبیب‌الله خان حضرت برادران او را معاتب نموده، فرموده هست که از خانه خود نه برآیند و اگر برآیند کشته خواهند گشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصویبات و تجویزات و ترتیبات اتّحاد و اتفاق آیات اهالی مشرقی

در خلال واقعاتی که به شرح رفت محمد هاشم خان برادر محمدنادرخان قبایل طوایف سمت مشرقی را به تدابیر مستحنه و بیانات مؤثره، به نام ننگ افغانی بر اتّحاد و اتّفاق برانگیخته، همه را آمادهٔ قلع و قمع حبیب‌الله خان ساخت. چنانچه با هم قرار دادند که چهل هزار مرد نبردگرد آمده، از سه راه: چون تگاب و تنگی غارو و چکری و لتّه‌بند به ترتیبات و تنظیمات و تعداد معینهٔ هر راه، بر کوهستان و کوهدامن و کابل حمله نمایند. و هم مالیات مزارع و مساقات امسالهٔ خود را پیش از وقت و یک‌جا برای مصارف این قشون‌کشی فراهم آورده و به راه نهاده‌اند. و امروز که چهار شنبه ۲۸ ذیقعده است، در پل هاشم‌خیل واقع گندمک و تگاب رسیده، عازم و رهنورد منزل مقصود می‌باشند. و همچنین اهالی سمت جنوبی در تحت رایت محمدنادرخان و مغربی در تحت لوای امان‌الله خان که به تهیه و تدارک همین کارند و به هم خبر داده، مواضعه نهاده‌اند که از چار جانب چون میدان و چهار آسیا و بتخاک و تنگی غارو وتگاب و غوربند و کوتل سفید خاک و کوه پمقان و فرزه و شکردره و استالف بر سمت شمالی دیر یا زود حمله و یورش نمایند تا شاید که کاری از پیش برند.

تهیه و تدارک سید حسین خان نایب‌السّلطنه

وی از چند روزی که در چاریکار رفته، بقیهٔ مردم کوهستان و کوهدامن و به سخن و در نامه و بلاغین و غوربند و پنجشیر را به قهر و قسر از خانه‌های‌شان برآورده، از راه نمایش قوی در کابل می‌فرستد. و ایشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی‌سلاح[۱] یومیه با موزیک نظامی چاریارگویان در بازارها نمایش قوای عسکری داده، در قلوب اهالی شهر خوف و رعب انداخته، سیاهی خود را نشان می‌دهند. و خود سید حسین خان از قابض و متصرف آمدن غلام نبی خان بر مزار شریف و ترکستان با قوایی از راه خان‌آباد و اندراب قطغن تصمیم عزم حرکت جانب مزار کرده، تهیهٔ سامان سفر خود را یومیه از کابل می‌خواهد. و میرزا غلام قادر خان سرمنشی او که در شهر درنگ کرده است یومیه آلات و اسباب اردوکشی در چاریکار نزد او ارسال می‌دارد. و گویند که خود سید حسین خان تا بامیان هر روز به سواری موتر ذهاب و ایاب نموده، مردم عرض راه را تا کوتل شبر هزارهٔ شیخ علی تاخته و غارت کرده، قلاع‌شان را آتش زده، سوخته است. و هم بر هزارهٔ سرخ و پارسا و ترکمان که تابع حاکم کلان سمت شمالی اند، نفری عسکری قومی حواله کرده، به زور ایشان را گرد می آورد. و حال آن‌که آن‌ها جانب‌دار امان‌الله خان اند و بر علیه حبیب‌الله‌برخاسته، معابر لشکر او را استحکام داده، تنگ گرفته بودند. و از راه دادن قوم نیک‌پی هزارهٔ شیخ علی سنّی مذهب قشون حبیب‌الله خان را در بین خود هزارهٔ سرخ و پارسا و ترکمان بی نیرو گردیده، زبون و ناتوان شدند که سید حسین خان بر ایشان راه تغلّب و استیلا یافته، از ایشان نفری قشون قومی خواسته است.

وقایع روز پنجشنبه، ۲۹ ذیقعده، مطابق ۱۹ ثور و ۹ می ۱۹۲۹م

در این روز، اعلان قید و قدغن خارجین و داخلین شهر کابل نشر و در معابر و مجامع نصب شد که هر که از شهر مسافت دوکروه[۲] بیرون رود،

---

۱. در متن قلمی واژه «بی‌سلاح» دو بار تکرار شده است.

۲. کروه ـ این واژه هندی و در سانسکریت، در اصل به معنای آواز و مجازاً مسافتی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجازت‌نامه و پاس کتبی از قوماندان کوتوالی و یا منصبداران نظامی حاصل کند. و هم‌چنین کسی که وارد شهر می‌شود بایست اجازت‌نامه از منصبدار مفرزهٔ عسکری مقیم بناء ارغنده و چارآسیا و بینی حصار و بتخاک و کوتل پای منار و کوتل خیرخانه و غیره مواضع قریبه اخذ نماید و الاّ در حالتی که پاس و اجازت‌نامهٔ دخول و خروج را نداشته باشد، مأخوذ و جزاء داده می‌شود. از این تحدید و تقیید اهالی کابل که محصورند و تا میدان و جلریز و لهوگرد و خورد کابل و بتخاک و تنگی غارو و ده سبز با آن‌که در تحت نفوذ و ادارهٔ انضباطیهٔ حکومت حاضره‌اند، از خوف تلف و ضایع شدن مال و جان خود رفته نمی‌توانند، زیاده‌تر مقید و محصور شدند. و قرین یأس گردیده، خود را از عدم تحصیل امور لازمهٔ معاشیه که تا حال به ذخیره و اندوختهٔ سال گذشته به سختی امرار حیات کرده و همه به یک بار و از کسب تحصیل معاش برکنار و دست حسرت به زیر چانهٔ انتظار رفع و دفع انقلاب داشته، روز یأس و وسواس به سر می‌برند. و دچار قحط و غلا و هلاک و دمار پنداشته، در ورطهٔ تصوّر فنا شدن افتادند. زیرا که از سبکدوش شدن مأمورین حکومت سابقه، انسداد داد و گرفت معامله و عدم پول و علوفه و حصول آذوقه برای سال آینده، راه چارهٔ به خود نمی‌بینند. و در جایی هم رفته نمی‌توانند. و مال منقولی از قبیل فرش و ظرفی که دارند؛ نیز چون به نصف و ثلث بهای خود فروخته نمی‌شوند و اگر فروخته شود هم از تنزّل ارزاق و تصاعد اقوات که فعلاً جاری است

آواز برسد راگویند. در برهان قاطع در معنای این واژه آمده است: «ثلث و سه یک فرسخ راگویند. و آن سه هزار گز است و بعضی گویند، چهار هزار گز و زیاده از این نیست». محمد معین در حاشیه برهان قاطع آن را «مسافت قریب دو میل که ۳۵۲۰ گز است» دانسته است. ر.ک: برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۶۳۰.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیست را به غایت متعذّر بل متعسّر می‌پندارند.

و هم در این روز، صاحب‌زاده عبدالغفور خان از عزل ملک زین‌العابدین داودزایی که جنرال عمرا خان پسرش در شب گذشته، چنانچه گذشت حبس و توقیف شده بود، به مدیریت گمرک مرکز و صاحب‌زاده عبدالله خان برادر بزرگش به نایب‌الحکومگی قطغن و بدخشان منصوب و مأمور گشتند.

و هم در این روز، ملک محسن والی که چهل هزار روپیه در وقت ضبط کردن از خانهٔ ایشک‌آقاسی محمد سرور خان مرحوم و هم اشیای مستظرفهٔ نفیسه و ثمینهٔ زیادی را از خانه‌های غلام‌صدیق خان وزیر خارجه و محمدیعقوب خان وزیر دربار و عبدالعزیزوزیر حربیه و محمود خان یاور و حیات‌الله خان عضدالدوله و غیره که قرب دو صد خانه به شمار می‌روند، گرفته و در خانهٔ خود برده است، مورد عتاب حمیدالله خان معین‌السّلطنه شده، گویند او را چوب زیاد زده و امر کرده است که از جمله چهل هزار روپیهٔ مسطور را از او حصول نمایند.

و نیز در این روز و شب آن چند موتر مملو از زخمداران محاربات پی در پی عرض راه غزنین وارد کابل و در شفاخانه فرود شدند.

وقایع روز جمعه، سلخ ذیقعده، مطابق ۲۰ ثور و ۱۰ می ۱۹۲۹م

در خلال احوال مسطور، حکم تفتیش صادرین و واردین کابل صدور یافته، مسافرین و عابرین را به دقت جست وجو کرده، هرگونه مکتوبی که به دست آرند و کشف نمایند در محکمهٔ کوتوالی نزد سید آقا خان قوماندان، همه را آورده و یک یک خوانده می‌شوند که مبادا مکتوب مضرّ حکومت در بین نباشد؛ گویا از این حکم و قید و تحدید خارجین و داخلین شهر افشای آوازهای راست و دروغ را که موجب ضرر سیاست

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومت است، محدود و مقید نمودند که در اطراف نرسد. و کسی از نیک و بد آگاه نشود. عیناً نقل حکم‌نامهٔ که در روز گذشته اعلان و در معابر نصب شد، از ادارهٔ تحریرات وزارت دربار که به دیگر دوائر حکومتی ارقام گردیده به دست آمد، این است:

نسبت به عبور و مرور نفری‌ها از بندرات، نظر به عرض امیر محمد خان فرقه مشر به حضور همایونی پیشنهاد کرده بودیم و از حضور به مناسبت آن احکامی صادر گردیده، از تناسب تعلّق آن به دوائر شما، اینک صورت مجوّزه و احکام حضور را برای تان ارقام نمودم:

صورت مصوبهٔ وزارت

اول نفری که از خود کابل به اطراف خارج شهر عبور می‌کنند:

الف - افراد نظامی و ملکی به قرار فرمان مبارک امیر صاحب غازی و نایب‌السلطنه صاحب و فداکار دین و دولت معین‌السّلطنه و اشخاص ملکی قرار حکم‌نامهٔ وزیر دربار و ایشک‌آقاسی و یاور حضور و والی کابل و قوماندانی کوتوالی از بندر عبور کرده می‌تواند.

ب ـ افراد عسکری به امر نامهٔ سپهسالار و نایب‌سالار و فرقه مشران و جرنیل‌ها عبور کرده می‌توانند.

دوم: نفری که از اطراف شهر کابل داخل می‌شوند:

الف. افراد ملکی به امر نامهٔ حاکم و یا رئیس تنظیمیهٔ آن سمت، از بندر داخل، داخل شهر آمده می‌توانند.

ب. افراد نظامی به امر نامهٔ سرافسران که مراد از منصبداران کلان آن سمت باشد، از بندر آمده می‌توانند.

سوم: هر شخصی که نظر به فقرات فوق یک سند داشته باشد بندردار مزاحم و غرضدار او نشود. و نفری که از شهر در خارج یا از خارج در داخل شهر عبور می‌کنند، اگر سند اجازه نداشته باشند، یراق و خودش را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بندردار دستگیر کرده، نزد فرقه مشر داخلی حاضر دارد تا تحقیقات او را به حضورم تقدیم کند.

چهارم: بعضی نفری که سند اجازه به دست ندارند و از راه گریزی عبور و مرور می‌کنند، فوری دستگیر کرده به نزد فرقه مشر داخلی حاضر دارد تا تحقیقات او را به حضورم تقدیم کند.

صورت احکام شاهانه به نسبت مصوبهٔ وزارت:

اطلاع حاصل شد. فقرات معروضی شما به نسبت عبور و مرور نفری بندرات از حضورم منظور است. مطابق فقرات مذکور تعمیل نمایید، لیک مکتوباتی که از مأمورین به دست عابرین می‌باشد و تمسّک خود او و مکاتب و ورق عبور را دانسته از بندرات می‌گذرند؛ هرگاه اشخاص شبهه‌ناک به نظر برسد، در مکتوبات‌شان علم‌آوری شود. و هم برای اشخاصی که به خدمات دولت مأمور و مرسول می‌گردند یک نوع ورقهٔ عبور طبع و به داوئر متذکره سپرد شود که به امضای‌شان رسیده، سند عابرین مذکور شمرده شود. قرار فوق عیناً نقل حکم‌نامهٔ مذکور برای استحضار شما توضیح و ترقیم یافت. فقط.

از صدور نشر اعلان این حکم سیاست‌دانی و حکمرانی امیر محمد خان فرقه مشر و شیرجان خان وزیر دربار و امیر حبیب‌الله خان نیک دانسته می‌شود که قیود حکم مذکور را محض گرفتاری متجسّسین و مخبرین خفیهٔ که بر علیه حکومتند، به روی روز آورده، خواهند بود. و لیکن از این غافلند که عامه و اهل شهر در تحت فشار و انزجار انحصار طاقت‌فرسایی گرفتار آمده، مورد هلاک و دمار و دچار قحط و غلا می‌شوند، زیرا واردین از علاّف و تجّار و غیره باید از حاکم و رئیس تنظیمیهٔ خارج از بندر معین و مقرّر اجازت‌نامه حاصل کرده، بعد اشیای لازمهٔ معاش را از قبیل غلّه و گوسفند و روغن و چوب و ذغال و پوشاکه و

(c) ketabton.com: The Digital Library

غیره جانب شهر عبور دهند. و این اجازت‌نامه یحتمل که بدون دادن رشوت و چند روز سرگردانی حاصل نخواهد شد. و در صورت حصول آن محافظ بندر نیز بدون اخذ رشوت ایشان را به اتّهام قاچاق دچار فشار و از زندگی و آمد و رفت شهر بیزار خواهد ساخت. و ازین‌رو، ابواب ورود مأکولات و ملبوسات بر اهالی شهر و حصول منافع معاملات به روی عامه خارج از شهر مسدود خواهد گشت. چنانچه امیر حبیب‌الله خان مرحوم در دو طرف سرک جدیدی که از شهر در پمقان کشید، اشجار سایه‌افگن مثمره و غیره غرس فرموده، امر کرد که چارواداران در وقت عبور از سرک دهن چاروای[1] خود را بربندد که به نهال‌های مغروسه آسیب چریدن نرساند. چون لفظ سرک بدون استثنای دیگر طرق و معابر درج حکم‌نامه بود عموم چارواداران از هر راهی که عبور می‌کردند دچار ایذاء و آزار گردیده، حتی در میان شهر دهن الاغ و گاو و اشتر کسی که بسته نمی‌بود، بدون دادن یک قران الی یک و دو روپیه از دست پیادهٔ پلیس خلاص نمی‌شد. و این حکم تا وقت مقتول شدن او جاری و ساری بود. و نیز حس نکردند که کسی که جاسوس و مخبر باشد از راه غیر معروف در شب یا روز به هر ذریعه و وسیلهٔ که باشد و بتواند عبور و مرور نموده، مقاصد خود را حاصل می‌کند و کسی مانع نتواند شود.

و هم در این روز، که جمعه سلخ ذیقعدةالحرام است، از آوازهٔ متصرف شدن و مستولی آمدن غلام جیلانی خان بر اندراب و خان‌آباد قطغن و به قتل رسیدن میر بابا صاحب چاریکاری نایب‌الحکومهٔ آن‌جا و شروع جنگ در نگاب و به راه کابل و شمالی افتادن قشون ملّی اهالی مشرقی و وارد لهوگرد شدن محمدنادرخان و به تصرّف عسکر امان‌الله خان درآمدن

---

۱. چاروا: چارپا (برهان قاطع).

(c) ketabton.com: The Digital Library

غزنین و به جنگ اقدام کردن نایب‌سالار عبدالوکیل خان جدیدی با قوم خود در برج گل جان و ریزه کوهستان، حرکت سید حسین خان جانب مزار که در ظاهر آوازهٔ حرکت خود را بدان‌سو انداخته و در باطن عزم حمله بر هزاره‌جات از راه بامیان جزم نموده با مردم طوایف کوچی قرار داده بود که ایشان قرار همه ساله داخل هزاره‌جات شده، در وقت حمله معاونت وی کنند، معطّل و معوّق گردیده، در چاریکار توقّف و درنگ اختیار کرد. و هم در این روز، یک هزار نفر از قشون ملّی اهالی چهاردهی کابل و غیره که به اجبار و اکراه گرد آورده شده بودند، رهنورد چاریکار شدند.

و هم در این روز، چهار موتر بزرگ آتشی مملو از زخمداران محاربهٔ دشت توپ که از جمله یک تن جنرال بود، در کابل رسیدند.

وقایع روز شنبه، غرهٔ ذیحجه، مطابق ۲۱ ثور و ۱۱ می ۱۹۲۹م

در این روز، از وصول عده‌ای مجروحین به روز گذشته، در کابل شایع و در افواه سمر گشت که محمدنادر خان با قشون و قوای ملّی اهالی اقوام و قبایل جنوبی وارد چرخ لهوگرد گردیده، و رؤسای مردم لهوگرد در خفا با او یک دل و یک جهت شده با هم قرار دادند که قشون حبیب‌الله خان را به هر حیلهٔ که باشد به قتلگاهی سوق داده، دمار از روزگارشان برآورند. و حسب این مواضعه قشون محمدنادر خان مترصد پیکار و آماده و چشم در راه انتظار نزدیک شدن قشون حبیب‌الله خان استوار نشسته تا که ایشان لهوگردیان را امر نان پخته برداشتن و از عقب در راه افتادن نموده، خودشان را جلو پیمودن پیش گرفتند، و آن گاه که به قرب کمین‌گاه اردوی محمدنادر خان رسیدند. ایشان از پیش و لهوگردیان از عقب شمالیان را در میان هدف گلوله ساخته، اکثر را به خاک هلاک انداخته، بعضی را دستگیر و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسیر نموده، اسلحه و اتواب‌شان را تمام متصرّف و فتحیاب شدند. و بقیهٔ اردوی حبیب‌الله خان راه فرار جانب عقب برگرفتند و پس از مراجعت قشون مظفّر محمدنادرخان در فروکش‌گاه خود و پراگنده شدن نان‌برداران لهوگرد مفرزهٔ قشون منزل عقب فرصت یافته، مجروحین را برداشته، گسیل کابل کردند. و هم سید حسین خان که دو سه روز قبل با پنج هزار نفر از مردم کوهستانی و پنج هزار تن از هزارهٔ سرخ و پارسا که روی از اتّحاد هزارهٔ شیعه برتافته و عهد خود را شکسته، از راه تعصّب و تسنّن به سید حسین خان پیوسته بودند با دو هزار تن از مردم غوربند، مجموع دوازده هزار مرد نبرد بر قلاع هزارهٔ ترکمان که خودشان در ییلاق‌گاه و استحکام خویش به فراز کوه جای داشتند، تاخته و تا کوتل شبر هزارهٔ شیخ علی، قرب یک صد و بیست قلعه را آتش زده، سوخته و افزون از پانزده هزار رأس گوسفند و بز و الاغ و گاو ایشان را از چراگاه برداشته، بازگشته بود. قشون ملّی هزارهٔ یکه اولنگ و بامیان و شیخ علی و بلخاب از راه انتقام‌خواهی وارد غوربند و بر اردوی تحت رایت سید حسین خان غالب شده، و از جریان جنگ، سید حسین خان ترک آهنگ حرکت جانب مزار یا هزاره‌جات نموده، در چاریکار اقامت گزید.

و هم در این روز، قافلهٔ شنواری‌ها که مال‌التّجاره بازرگانان را به کرایه از کابل برداشته، در پشاور می‌بردند از نزدیک رسیدن قشون ملّی اهالی مشرقی به کابل از راه برگشته تا روز سه شنبه حرکت خود را معطّل داشتند. و پس از عودت‌شان مکشوف گشت که مردم سرخ‌رودی و جماعه چپرهاری[1] در حین حرکت به جانب کابل از سبب چون اتواب به

---

۱. علاقه‌داری درجه ۲ مربوط حکومت درجه ۲ رودات متعلق حکومت کلان شینوار در حوزه ولایت مشرقی می‌باشد که دارای قریه‌جات متعدد و پر نفوس بود (قاموس

(c) ketabton.com: The Digital Library

غارت‌رفتهٔ دولتی و اکثر از تفنگ و قورخانه در دست اهالی سرخ رود بود، بر شنواری‌ها غالب گردیده، قرب یک صد و بیست نفر از ایشان را مقتول و مجروح ساخته، دوازده تن از سرخ رودیان به قتل و جرح رسیدند. و این امر، مانع از حرکت مردم مشرقی جانب کابل آمده، باعث رجعت قافله از راه جانب کابل شد. و آخرالامر به ذریعهٔ پسران شیخ پادشاه مرحوم و نقیب شنواریان تایب و معفو گردیده، رابطهٔ آشتی در میان آمد. و هم مردم سرخ رود قشون قوم مهمند را راه عبور از بین خود جانب کابل نداده، این امر مانعی دیگر شده، گویا جد و جهد محمد هاشم خان، برادر محمدنادرخان فعلاً نتیجه و ثمرهٔ نداده، آمدن اهالی مشرقی در کابل به تعویق افتاد.

و هم در این روز، خانهٔ میرزا محمد اسمعیل سرکاتب خزانه را به نام پنهان داشتن تفنگ در قرت‌های چنداول تفتیش کرده، و انماری‌ها و جاهای مظنونه از در و دیوار و سطح و سقف‌خانه را کافته و کنده، تفنگی نیافتند؛ اما زیان زیادی به میرزا محمد اسمعیل رسانیدند؛ زیرا که ترمیم مواضع محفوره مبلغی درخور صرف به خود کسب کرد. و حالت تمام خانه‌های مفتّشه بدین منوال مستوجب زیان گردیده، گویان دین این‌گونه خسارات را به مسلمین جائز و مباح شمرده است.

وقایع روز یکشنبه، ۲ ذیحجه، مطابق ۲۲ ثور و ۱۲ می

از وصول هشتاد نفر مجروح به روز گذشته در کابل در افواه به این روز سمر و مشتهر گشت که محمدنادرخان قشون مأمور لهوگرد حبیب‌الله خان را در موضع بیدک مغلوب و منهزم و اکثر را مقتول و اسیر و دستگیر و مخلوع‌السّلاح ساخته، موضع مذکور را از لوث وجودشان بپرداخت.

جغرافیایی افغانستان، ج ۲، ص ۴۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، آوازه مجروح و مغلوب و در کوهستان محصور شدن سید حسین خان و ورود مجروحین و منهزمین قشون خان‌آباد و اندراب قطغن حبیب‌الله خان از حمله و دست‌برد محمد رحیم خان فرزند سردار محمد عمر خان بن امیر عبدالرّحمن خان در جبل‌السراج و به تصرّف نایب‌سالار عبدالوکیل خان درآمدن فیض‌آباد بدخشان و آمدن او با قشون قومی خود در فراج غان[1] و پیش‌آمد جنگ در حدود پل متک کوهستان افشاء گردیده، در افواه افتاد. و هم رسیدن لشکر ملّی اهالی مشرقی که وارد تگاب چنانچه گذشت، شده بودند، اسلحهٔ قشون مقیم آن‌جای حبیب‌الله خان را گرفته، خوف و رعب‌انداز قلوب شمالیان و موجب فرحت و انبساط خواطر اهالی کابل که از جور و تعدّی حکومت جاهلهٔ جدیده ستوهیده شده‌اند، گشت.

وقایع روز دوشنبه، ۳ ذیحجه، مطابق ۲۳ ثور و ۱۳ می

در این روز، آوازهٔ جنگ غوربند در افواه سمر گردیده، مشتهر شد که سید حسین خان پس از چاپیدن و آتش زده، سوختن قلاع هزارهٔ ترکمان و به غنیمت آوردن دواب و مواشی آن‌ها عبدالرّحمن خان پسر ملک داد محمّد کوهستانی را که یکی از مفسدین و فتنه‌انگیزترین اهالی شمالی بود با سید طالب شاه خان غوربندی که شیعه مذهب و با نجابت حسب و نسب معروف بود و یک تن دیگر نزد هزاره‌ها برای اندرز و نصیحت و دلالت بر اطاعت و متابعت حبیب‌الله خان و قبول امارت او فرستاده، پیام داد که از

---

۱. فراج غان ـ قریه‌ایست سرسبز و پر نفوس در دامنهٔ کوه در حوزه علاقه‌داری الیشنگ مربوط حکومت کلان لغمان ولایت مشرقی (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۳، ص ۱۰۹).

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر عبدالرّحمن خان گرفته، تا روز خلع امان‌الله خان انواع جور و ستم از قبیل قتل و غارت و اسیر و غلام و کنیز ساختن و زنده به آتش سوختن و مزارع و مساقات هزاره را به افغان به رایگان دادن و مظالم افغان را که نسبت به ایشان از قوه به فعل می آوردند، نپرسیدن بلکه افغان را به قتل و غارت و اسارت‌شان تحریک و ترغیب کردن و ایشان را به قهر و قسر از مملکت بیرون کشیدن و فرار ممالک خارجه نمودن به روی روز آورده، همه را قریب به فنا رسانیدند. اکنون به پاس کدام احسان جد و پدر و خود امان‌الله کمربستهٔ معاونت او شده و خود را دچار هلاک و دمار نموده، از عدم قبول امارت حبیب‌الله خان منفی و معدوم می‌سازید؟ پس سزاوار آن است که از راه اطاعت پیش آمده، خون نریزید. و خویش را به ورطهٔ تلف و خسارت نیندازید. و هزاره‌ها فرستاده‌های او را نگاهداشته، پاسخ دادند که: قرار فرمودهٔ خدا و رسول کسی را که سارق و قاطع طریق بوده و اموال مردم را غارت کرده، صدها تن را خون ریخته، به مضمون فرمودهٔ خداوند و امر شریعت غرّا که در قرآن مجید است: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُواْ أَيدِيهُمَا- وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَياة يا أُولِي الأَلْبَابِ - وَمَن يقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدا فِيهَا وَغَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابا عَظِيما» مستوجب بریدن دست و قصاص و جاوید در جهنّم ماندن و غضب و لعن او تعالی باشد، شرعاً نمی‌توانیم پذیرای امارت و اطاعت چنین شخص شویم که فعلاً نیز خون‌ها می‌ریزد. و مال و متاع مسلمانان را غارت می‌کند. و دوشیزگان را به جور و زور در آغوش مخالطت می‌کشد. و مردان را به لواطت جلب کرده، مسلمانان را زنده پاره پاره می‌نماید. و سرهای کشتگان را به آتش سوخته، در بازار می‌آویزد. و مسلمانان را لای و لجن به رو مالیده، با نواختن موزیک عسکری و نداهای بلند پی در پی یا چار[یار] تشهیر می‌نماید. و بسا کسان را به دار کشیده و هدف و آماج تیر تفنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌سازد. و ذخیره و اندوختهٔ بیت‌المال مسلمانان را از نقدینه و جنسینه و ناریه، که برای حراست مملکت و عرض و ناموس ملّت فراهم آمده، صرف قتل و غارت خود مسلمانان نموده از خداوند پاک هیچ باک ندارد. و با این‌همه ملاّتمایان گمراه آیه کریمهٔ: «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» را به چنین کس نسبت داده، آیهٔ: «قُلْ يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعا» را به برائت و پاکی او اقامهٔ حجّت نموده و دلیل آورده، نسبت به امان‌الله خان این آیه را منزّل از جانب خدا و وعدهٔ او تعالی نمی‌دانند. گویا آیهٔ کریمه مخصوص عفو دزدان بوده، عام نیست. باری او را شرعاً سزاوار امارت ندانسته، مدافعت از اتّلاف مال و جان را واجب شمرده، خود را در صورت قاتل و مقتول بودن معفو می‌پنداریم. و تا که زنده باشیم پای از میدان وجوب مدافعه پس نمی‌کشیم. و هم عبدالرّحمن را که نگاه داشته‌ایم از آن است که میر آخور احمد علی رئیس هزاره را از توقیف‌خانهٔ کابل رها داده، بفرستد تا در بدل او عبدالرّحمن نیز عودت داده شود. و چون میرآخور احمد علی را به دار هلاک کشیده بودند، در خصوص عبدالرّحمن لاجواب ماندند. و نیز در این روز آوازهٔ نهصد نفر از قشون حبیب‌الله خان با توپخانه و اسلحهٔ حرب در غوربند به دست جانب‌داران امان‌الله خان افتادن و اسیر شدن، شهرت یافته در کابل شایع شد.

وقایع روز سه شنبه، ۴ ذیحجه، مطابق ۲۴ ثور و ۱۴ می

در این روز، آوازه افتاد که در شب دو هزار نفر از قشون جنگ‌جویِ پرخاش‌خوی حبیب‌الله خان که همه معروف به خون‌ریز و پیشتاز معرکهٔ ستیز و در تحت رایت سید حسین خان بودند، قتیل و جریح و اسیر قشون ملّی هزاره و افغان جانب‌دار امان‌الله‌شده، سلیح و سلیب‌شان با اتواب و

(c) ketabton.com: The Digital Library

قورخانه که با خود داشتند به غنیمت رفت.

و هم در خلال این حال دو نفر تاجر را که پاسپرد [پاسپورت] رفتن از راه پشاور در هند حاصل کرده، عازم حرکت با قافلهٔ شنواری‌ها که تعهّد تأمین مسافرین نموده، ایشان را در پشاور به سلامت و راحت می‌رسانیدند، شده به اتّهام این‌که از آن راه به کویته و از آن‌جا در قندهار رفته، به امان‌الله خان ملحق می‌شوند، گرفتار و از یک یک تیر تفنگ به پیشانی زدند، در شب و خفا محکوم به هلاک گردیدند.

و هم در شب این روز، محمد عمرخان معروف به جنرال سوار پسر غلام نبی نایب‌سالار قوم ناصر، ملک‌دار کوهدامن، که از شرارت با پدر خود دعوای زمین کرده و عاق شده در روز حمله و تصرّف کابل تبعهٔ حبیب‌الله خان از غدر و خیانتی که در نهاد داشت، سنگر کوتل خیرخانه و اسلحهٔ مفرزه قشون نظامی و اتواب دولتی را به دست تصرّف حمیدالله خان برادر حبیب‌الله خان که با سی و سه نفر حمله کرد، داده، راه فرار جانب شهر برگرفته و پس از استیلای انقلابیون بر شهر محبوس و از خدمتی که کرده بود، رها شده، آخرالامر به منصب جنرالی بر حال و با هزار نفر مأمور قتال گردیده، با مفرزهٔ قشون تحت رایت خود دستگیر قشون امان‌الله خان که در شیخ یاسین وردک اقامت مقاتلت داشتند، گشت.

و هم در این روز، یک فوج پیاده با توپ و اسلحه و قورخانه و کرنیل خود از راه اطاعت و سلام در لهوگرد به قشون محمدنادرخان پیوست و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت جنرال عمراخان پسر ملک زین‌العابدین داودزایی که در غزنین اقامت خدمت و مدافعت با خصم داشت، از زنده قطعه قطعه کردن قاضی عبدالرّحمن خان قوم خود از حبیب روی دل برتافته و به امان‌الله خان عریضهٔ فرمان‌برداری چنانچه گذشت، نوشته و عریضه‌اش به دست پردل خان سپهسالار افتاده، طلب

(c) ketabton.com: The Digital Library

کابل و توقیف شد. اعداد قومی داود زایی عموماً از حبیب‌الله خان بیزار و به قشون امان‌الله خان پیوستند؛ و از این امر جنرال عمرا خان محکوم به حبس چار میخ و پدرش از مدیریت گمرک مرکز معزول و همراهانش به اغلال جامعه مقید گشت.

و هم در این روز، ۸ نفر زخمدار از محاربهٔ وردک آورده شد.

وقایع روز ۴ شنبه، ۵ ذیحجه، مطابق ۲۵ ثور و ۱۵ می ۱۹۲۹

در خلال احوال مسطور، از آوازه و پروپاگان این‌که غلام نبی خان با عده‌ای مکفّایی از قزاق روس به تغییر لباس عشائر ترکمانیه بر مزار شریف حمله و آن را تصرّف کرده است، حبیب‌الله خان به دو تن از خاصّان خود به سفارتخانهٔ روس شد که معلومات صحیحه از عزم و ارادهٔ آن دولت نسبت به خود که هنوز رسماً به امارتش نمی‌شناسد و ترکستانی افغانی و افغانستان حاصل نموده، اقداماتی قرار تعلیمات انگلیس که امپرز وزیر مختار آن دولت به او کرده و در هند رفته بود، نماید. و سفیر روس از مداخلت در ترکستان افغانی انکار نموده، وی مطمئن شد.

و هم در این روز، شمالیان آوازه انداختند که عبدالرّحیم خان غندمشر قشون حبیب‌الله خان در وقت مستولی و مسلّط آمدن غلام نبی خان بر مزار شریف با شصت سوار از آن‌جا گریخته و در هرات رفته، آن را متصرّف شده و سفارت روس و ایران به حبیب‌الله خان رسماً تبریک فتح هرات گفتند. و از شیوع این آوازهٔ دروغ، هواخواهان امان‌الله خان مهموم گردیده، انقلابیون خرم و شادخاطر شدند.

و هم در این روز، قشون محمدنادر خان از کوتل تیره عبور کرده، چهل و یک توپ اعلان ورود خود را گشاد دادند. و اهالی لهوگرد که از جور و ستم قشون حبیب‌الله خان و قتل و غارت و با دختران پنج ساله مخالطت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطفال پنج ساله و هفت ساله را از قفا سر بریدن‌شان به ستوه آمده و هم کرهاً و اجباراً مکلّف شده بودند که هر خانه یک صد و بیست روپیه مالیات مزارع خود را پرداخته، تأدیه نمایند و مردانِ شان عموماً بدون استثنا کمر به جنگ بربندند، از ورود قشون محمدنادرخان در لهوگرد از حبیب‌الله خان روی برتافته، به محمدنادرخان پیوستند. و از انتشار این خبر و پیش‌آمد مشکلات و خطرات دیگر از سوی غوربند و پنجشیر و وردک که در افواه سمر و مشتهر گشت که: مفرزات قشون عرض راه غزنین او مغلوب و در قلعهٔ درانی عودت نموده، شیخ‌آباد و غزنین در تصرّف قشون امان‌الله خان درآمده، هم اهالی پنجشیر و تگاب سر از جیب مخالفت برآورده‌اند، حبیب‌الله خان به ساعت ده از روز، مجلس کنگاش در خانهٔ علیای گلخانهٔ ارگ مرتّب و خواص خود را برای چاره‌جویی دعوت و تا ساعت پنج و نیم عصر به گفت وگوی چاره به سر برده، معلوم نشد که با هم چه اندیشیده‌اند. بعد مکشوف گشت که دولت روس به درخواست و سند مکتوبی غلام نبی خان شهر مزار را بمبار و تصرّف کرده، قشون زیاد در آن‌جا فرود آورده، حبیب‌الله خان از ایشان استصواب رأی جسته و گفته است که تا حال جنگ داخلی بود، اکنون به دولت روس چه پیشنهاد و اقدامات باید کرد. و ایشان امر را به حرکت و سکون معطّل داشته، دیگر رأی داده و امضایی نتوانستند کرد.

و هم در شب این روز، جمع کثیری از مغلوبین و منهزمین قشون حبیب‌الله خان از محاربهٔ وردک و عرض راه غزنین نصف شب وارد چهاردهی شده و از گرسنگی، دکاکین اُنچی باغبان‌ها و ده‌بوری و دهمزنگ را شکسته، از خوردنی چون توت و نخود و کشمش و غیره هرچه یافتند، غارت نموده از راه کوتل شاه مردان و علی‌آباد در تاریکی شب جانب کوهدامن رفتند. و چون از هزیمت یافتن ایشان از قلعهٔ درانی به ذریعهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

تیلفون خبر داده بودند، از خوف تعاقب مغلوبین نمودن، و وارد شهر شدن قشون امان‌الله خان به ذریعهٔ شیپور قشون حراستی به فراز کوه آسمایی و شیر دروازه خواسته، تا صبح به پاسداری و انتظار حملهٔ دشمن مخوّفانه و بیدار، شب را به روز رسانیدند.

وقایع روز پنجشنبه، ۶ ذیحجه، مطابق ۲۶ ثور و ۱۶ می ۱۹۲۹

از روز چهارشنبه جنگ در لهوگرد شروع شده، تا این روز آلات و ادوات زد و خورد در کار است. و در شب این روز از انسداد راه کوتل خاواک و بامیان که صد باشی عبدالله خان پنجشیری و غیره و مردم هزارهٔ بامیان و یکه اولنگ و ترکمان و شیخ علی و غیره هر دو راه گرفته، مانع از عبور سید حسین خان جانب قطغن و مزار شریف شدند. وی که با اردوی همرکاب و تحت رایت خود در گلبهار به عزم عبور از کوه هندوکش خیمه زده بود، پس در چاریکار آمده به ذریعهٔ تیلفون از حبیب‌الله خان قوای قشونی خواسته، او به ساعت چهار صبح یک هزار نفر از مردم چهاردهی متفرقه که به اجبار گرد آمده، در عمارات شهرآراء، سابق مکتب حبیبیه، جای اقامت داده شده بودند، جانب چاریکار نزد سید حسین خان رهسپار فرمود. و به طلوع آفتاب این روز عده‌ای زیادی از شکست یافتگان دست قشون محمدنادر خان که مفرزات مأمورهٔ سمت لهوگرد و جنوبی حبیب‌الله خان را از پیش برداشته و تا کلنگار و کتّی خیل و محمد آقا ایشان را تعاقب کردند، وارد کابل شدند.

و هم در این روز، جاسوسان خفیهٔ حبیب‌الله خان به او خبر آوردند که امان‌الله هفت دستگاه طیاره را که در روز گذشته بر قشون فروکش‌کردهٔ گل بهار و اردوی عازم ترکستان سید حسین خان بمباری نموده، امر بمباری بر کابل نموده است. و حبیب‌الله خان از شنیدن این خبر سراسیمه گردیده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود با یک نفر جرمنی جدیدالاسلام پنج ضرب توپ طیاره‌شکن را که از جملهٔ دوازده ضرب موجود در کابل حاضر بود به فراز کوه آسما[یی] بالا شده در آن‌جا و در دیگر قلّه‌های جبال محیطهٔ کابل صعود داد تا ساعت دوازده از روز به فراز کوه مذکور به نصب توپ طیاره‌شکن به سر برده و سه تیر به هوا انداخته از کوه فرود شد. و به ساعت یک به ذریعهٔ سوار چار مکتوبی از سید حسین خان و مکتوبی از قوماندان مفرزهٔ قشون مقیم بتخاک مشتمل بر وصول شش هزار تن قشون محمدنادر خان از راه حصار به خاک جبار رسیده، فوراً به سواری موتر راه بتخاک برگرفت که استحکامات تدافعیهٔ آن‌جا را مرتب و منظم نماید. و از زبان درباریانش برخلاف رفتن او جانب بتخاک خبر دیگر در شهر منتشر گشت که حبیب‌الله خان از خواندن مکتوب سید حسین خان اشک‌بار و رهسپار چاریکار شد. و این خبر را اهالی شهر بر طبق مراد خود که مرگ سید حسین را در لیل و نهار از خداوند خواستارند تا ویل کردند که او در جنگ برج گل جان زخمدار و قرین احتضار گردیده، حبیب‌الله خان از این‌رو، رهسپار چاریکار شده است که دیدار آخرین و بازپسین نماید.

وقایع روز جمعه، ۷ ذیحجه، مطابق ۲۷ ثور و ۱۷ می ۱۹۲۹م

در خلال حوادث فجیعت مورثی که به شرح رفت، حبیب‌الله خان به استصواب رأی و تعهّد مولوی عبداللّطیف نام، مهاجر هندی که در دسیست و خدیعت خود نظیری ندارد و عموم ناس او را خادم و جاسوس انگلیس و از گروه وسواس و خناس می‌پندارند، اقدام در ارقام نامهٔ مصالحت ختامه به نام محمدنادر خان و شاه ولی‌خان و شاه محمودخان برادران او که در سمت جنوبی سرگرم تهیهٔ اسباب و آلات و رفع انقلاب از مملکت و تیسیر راحت و رفاهت ملّت و دفع خونریزی و تحصیل امنیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند و پس از گرفتار و توقیف نمود منسوبان ذکوریه و اناثیهٔ ایشان و بردن زنان آن‌ها در ارگ و سوء کردار و معاملهٔ ناهنجار کردن با ایشان، در روز شنبه غرهٔ ذیحجه نوشت. و شرحی از پول فرستادن خود برای محمدنادرخان و دعوت او جهت نظم و نسق امور امارت افغانستان و نیامدن وی در کابل و برخلاف شدن و برعلیه حکومت جدیده، رهنورد قتال و جدال گردیدن ایشان درج نامه نموده، رقم فرمود که بازهم راه چاره باز و رشتهٔ صلح و آشتی‌خواهی دراز است، اگر ترک خون‌ریزی و اسلام‌کشی نموده، از همان جادهٔ پیشنهاد ابتدائیهٔ ما در کابل بیایید، فهوالمطلوب والاّ هر قدر خونی که پس از این ریخته شود و مال و متاعی که به تاراج رود، مظالمش بر ذمهٔ ایشان خواهد بود. و هر سوء رفتاری که نسبت به عائله و فامیل و بازماندگان‌شان از هلاک و دمار به روی کار آید، نسبت به خودشان داده خواهد شد، نه بر ما. و در خصوص حصول اعتماد در این پیشنهاد مولوی عبداللّطیف وکیل مطلق است که هر تعهّد و قراردادی که موجب اطمینان‌شان باشد، بنماید حتمی‌الاجراء و از سوء خاتمه و اجرائات و خیمه مبرّا دانند. و مولوی مذکور که این تعهّد و پیشنهاد را به اشارهٔ دولت انگلیس نموده بود، با اعتمادنامهٔ که برای خود به امضای شیرجان وزیر دربار و مُهر حبیب‌الله خان حاصل کرد، نزد محمدنادرخان و برادرانش رفت که انشاءالله مقضی‌المرام و ناکام بازگشتن او در موقعش ذکر و رقم خواهد شد.

و هم در این وقت از سمر گشتن خبر هفت طیاره در کابل آمدن و بمبارد کردن آن‌ها که آنفاً رقم شد، چون جاسوسین گفته بودند که طیاره‌های مذکوره از مزار خواهد بود، حبیب‌الله خان از سوء تفاهم حمل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر دولت روس کرده، رسماً با خامهٔ پروتست[۱] به سفارت آن دولت در کابل رقم فرمود که این طیاره‌ها اگر واقعاً بر کابل بمباری نمایند، از دولت متبوعهٔ سفارت خواهد بود و در این صورت، آن دولت از مداخلت در انقلاب داخلی این مملکت مورد اعتراض دول معتنابه خواهد شد. و شاژدافر روس پاسخ داد که دولت متبوعه‌ام هرگز مداخلتی در امور افغانستان و ترکستان متعلّق، چه در هنگام انقلاب و چه در غیر آن نکرده و نمی‌کند. و پس از رفع انقلاب و تقرّر امارت رسمیه و ثبات استقلال آن اگر پیشنهادی داشته باشد، اقدام در اجرای آن خواهد نمود. فعلاً هیچ مداخلتی نخواهد کرد.

وقایع روز شنبه، ۸ ذیحجه، مطابق ۲۸ ثور و ۱۸ می ۱۹۲۹م

در خلال واقعات مسطوره و تضاعیف حوادث مذکوره، پس از رفتن مولوی عبداللّطیف نزد محمد نادرخان، با گذشتن عید، جنگ را محمدنادرخان از نامهٔ حبیب‌الله خان که به شرح رفت، ترک گفته، در عقدهٔ تعویق گذاشت.

و در این روز، از نهان مکشوف گردیده در افواه افتاد که حضرت شیرآقا از هند در زرمت و کتواز به میان قوم سلیمان‌خیل و اندر آمدنش ظاهراً به خواهش مسلمانان هندوستان برای اطفای نائرهٔ تمرّد و طغیان افغانانی که بر علیه امان‌الله خان سلسله‌جنبان انقلاب بودند و باطناً جهت اجرای مرام انگلیسان که به امارت امان‌الله خان رضا نمی‌دادند، بوده؛ چنانچه حضرت مذکور پس از دیدن رؤسای سلیمان‌خیل و اندر و ایشان را بر علیه امان‌الله خان برانگیختن، در بین قبایل سمت جنوبی که با محمدنادرعهد و

---

۱. نامهٔ اعتراض رسمی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیمان در میان نهاده، قرار داده بودند که پس از تصرّف کابل و بیرون کشیدن حبیب‌الله خان به موامرت و مشاورت وکلاء و اعیان عموم ملّت و جمهور رعیت از افغان درانی و غلزایی و هزاره و تاجیک و اوزبک هر که را درخور و شایستهٔ درنگ امارت دانند، او را به سلطنت برداشته، مطیع امر و منقاد نهیش گردند تا مملکت خراب نگشته، رعیت در ورطهٔ اضطراب نیفتاده، قرین راحت و رفاهت و مشغول فلاحت و حرفت و کسب امور معیشت خود شوند. این مواضعه را از آن در میان نهاده بودند که قبایل افاغنهٔ جنوبی از عدم رضایت به امارت امان‌الله خان و از خیانت و سوء کردار وزرای ناعاقبت اندیش او به روی کار آمده بود، معاونت خود را به محمدنادرخان مشروط به قبولیت او امارت افغانستان را پیشنهاد کردند. و او که مرد دانا و دیندار و هوشیار نکوکاری است این تکلیف را از دساست انگلیس و موجب خرابی و بربادی ملّت و مملکت افغانستان دانسته، قرار دادند مذکور را در ضمیر آنان جای‌گیر و همه را با خود متّحد و متّفق ساخته، به قلع و قمع حبیب‌الله خان پرداخت شده و مردم سمت جنوبی را نیز بر وفق القاء و مرام انگلیسان با خویش هم‌دست و هم‌داستان گردانیده، به اتّفاق ایشان نزد محمدنادرخان وارد گشت. و او را به هر حیله و وسیلهٔ که به امارت راضی کرده، لوای سلطنت به نامش برافراخت. و از این سوی چنانچه گذشت مولوی عبداللّطیف نزد او رفته، متارکهٔ جنگ تا بعد از عید به روی روز آمد. و یحتمل که جنگ بین‌المللی از این اقدامات بعید از دانش در افغانستان واقع آمده، انقلاب دوام پذیرد، زیرا امان‌الله خان نیز هواخواه و جانب‌دار زیاد از قبیل دولت روس و ترک و اهالی اسلامیه‌ها و سند افغان درانی و هزاره و غیره دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمهیدات حبیب‌الله خان بر طبق پروگرام و تعلیمات دولت انگلیس

در روز شنبه مذکور بر عموم اهالی کابل مکشوف و آشکار گشت که حبیب‌الله خان با هواخواهان و اولیای امور و مشاورین خویش چون بزرگان اهالی شمالی و محمدولی خان و نایب‌سالار محمود سامی و نایب‌سالار محمد نعیم خان و سردار محمدعثمان خان و میرزا محمود خان سابق وزیر مالیه و محمد محفوظ خان پسر احمد جان خان و عظیم‌الله خان و نور احمد خان برادر احمدعلی خان رئیس بلدیه حال با امان‌الله خان که هر شب مخفیانه در ارگ نزد حبیب‌الله خان رفته، با دو سه تن از خدمه و جاسوس‌های دولت انگلیس که دارای مقام اعتماد و اعتبار و احترامند، مشورت کرده، بر طبق تعلیم آن‌ها آوازه انداخته، پروپاگان و اظهارتی می‌کند چنانچه حمله قشون روس را با غلام نبی خان بر مزار شریف و بمبارد کردن روسیان را در آن‌جا و حمله بر قطغن شایع کرده، چنانچه گذشت به سفارت روس مقیم کابل نوشت و هم صلاح و صواب دیده، قرار داده‌اند که اعلان‌های متّحدالمال طبع و نشر نمایند به این مضمون که از حملهٔ روس بر مزار شریف و قطغن و قشون فرود آوردنش در آن حدود بر عموم اهالی افغانستان لازم و متحتّم نمود که ترک جنگ داخلی و خانگی نموده، به دفع روس برخیزند. و هنوز این اعلان که محقق می‌دارد که به تعلیم انگلیس است تا امروز چاپ نشده و طبع خواهد شد که از آن‌ها یکی به امضای حکومت در دست انگلیس افتاده، بهانهٔ قشون کشیدنش در افغانستان و موجب ادامهٔ انقلاب و جنگ بین‌المللی در وسط آسیا و محتملاً به نفع متصوّر انگلیس تمام شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز یکشنبه، ۹ ذیحجه، مطابق ۲۹ ثور و ۱۹ می ۱۹۲۹م

این روز را با عدم رویت هلال این ماه در شب جمعه حبیب‌الله خان از روی استخراج تقویم حبیب‌الله نام که در علم هیئت چندان مهارتی ندارد و خود را از راه معنای مکنّای «خرس در کوه، بوعلی سیناست»، در بین جهلاء عالم می‌پندارد، عید قرار داد. و اگر چنانچه در شب جمعه رؤیت نشده در شب شنبه هلال دیده شده باشد، ذبح قربانی و نماز عید در روز عرفه قرار مسایل فقیهه جائز نخواهد بود. و یحتمل که گواهان رویت هلال غرهٔ این ماه را در شب جمعه داده، قاضی امر بر عید کرده باشد. و حال آن‌که در صورت یوم‌الشّک واقع گردیدن دهم ذیحجه شرعاً باید این روز مطابق با روز غرّهٔ رمضان باشد و آن در این سال روز دو شنبه بود، پس بایست روز دو شنبه دهم ذیحجه عید بوده، در این روز که یکشنبه و نهم خواهد بود، ذبح قربانی و گزاردن نماز عید جائز نباشد.

و هم در این روز، خبر فوت سید حسین که عموم مردم آن را نظر به جور و ستم و قتل و غارت و ارتکاب در فحشاء و منکراتش از خدا می‌خواستند از زخمی که در محاربهٔ برج گل جان بر مقعد خود یافته بود، شایع و در افواه منتشر گردیده، خبر غالب آمدن و تا چاریکار رسیدن هواخواهان و جانب‌داران امان‌الله خان و به تحت انحصار آوردن آن و مغلوب شدن قشون حبیب‌الله خان سمر و باعث شادمانی اهالی کابل و غیره که دچار فشار انزجار بودند، گشت.

و هم خبر لوای امارت اعتلا دادن محمدنادرخان و حمله نمودن او و امان‌الله خان پس از سه روز عید و گذشتن ایام ترویه و تشریق بر کابل شیوع یافته، در السنه و گفت وگو افتاده و از پی انتشار این اخبار اظهارات دیگر به روی کار آمده، از آوازه و پروپاگان شمالیان مشتهر و در زبان مردم سمر گشت که امان‌الله خان در قلعهٔ قلات واقع پنج منزلی قندهار محصور

(c) ketabton.com: The Digital Library

هواخواهان حبیب‌الله خان گردیده، قریب است که قلعه مفتوح و امان‌الله خان دستگیر یا قتیل شود. و حبیب‌الله خان پنج قفس آهنین به ذریعهٔ موتر گسیل داشته که در صورت دستگیر شدن امان‌الله خان او را با پیشکاران معتمده‌اش در قفس انداخته، در کابل احضار و عبرت انظار نمایند. و اگرچه این خبر اساس و صحتی نداشت، باز هم گفتار دروغ و پروپاگان بی‌فروغ را از شهرت یافتنش واقعه و حادثه شمرده، درج کرد که در آتی تجرّبیاتی از انتشارات راست و دروغ برای اخلاف و بازآیندگان حاصل آمده، از این داستان‌ها مثال آورند. و کار راست و اساس درست را اعتبار کرده، از دروغ و وخامت عاقبت آن کنار جویند.

و در این روز، به مسجد عیدگاه حبیب‌الله خان که از امارت محمدنادرخان و بیعت قبایل سمت جنوبی و مشرقی به او، آگاه شده، و هم خودش اداره کردن امور حکمرانی و حراست کشور را در نیروی دانش خویش ندیده، چنانچه گذشت، مولوی عبداللّطیف هندی خادم و گماشتهٔ انگلیس را با نامهٔ دعوت او در کابل فرستاده بود و مردم از رفتن او خبر نداشتند، در مسجد جامع عیدگاه بر منبر صعود داده، نطق و حضار را اخطار کرد که من شخص غریب و ناشی از امور حکومت و کوهگرد خوف و هراس از بازپرس سرقت خویش بودم و امان‌الله خان اقدام در انهدام اساس حضار دین کرده، می‌خواست که آیین سیدالمرسلین را از میان برداشته، ملّت را به سوی کفر سوق دهد، من به دفع او برخاسته، بر مرام واصل آمدم. و او فرار اختیار کرده، من که خود را درخور اورنگ امارت نمی‌دانستم مبلغ زیادی در فرانسه به محمدنادرخان فرستاده، او را برای نظم و نسق امور مهمهٔ مملکت و ملت و رتق و فتق نظام سلطنت خواستم و او اباء و استنکاف نموده، چون وارد سمت جنوبی شد، مردم را به فتنه و خون‌ریزی برانگیخته، می‌خواهد مملکت را خراب و ملّت را دچار تشویش و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اضطراب و نیست و نابود کند. و اگر الآن بیاید، هنوز وقت است که اسلام‌کشی دفع و رفع و انقلاب برداشته شود. و حاضرین به زیر در پاسخ این نطق او نفرینش کرده، خرابی مملکت و غارت اندوخته و ذخیرهٔ دولت و قتل و ذلت و سلب راحت ملّت را به خود او نسبت داده، دشنام می‌گفتند.

وقایع روز دو شنبه، ۱۰ ذیحجه، مطابق ۳۰ ثور و ۲۰ می

در روز گذشته که حبیب‌الله خان آن را عید قرار داده، مراسم جشن از صرف نهار شاهانه و دادن حلویات دعوت شدگان رسمیه به پای‌برد از آوازهٔ محصور گردیدن امان‌الله خان در قلعهٔ قلات، نارنجک و بم دستی به اندازهٔ کفایت تسخیر قلعه گسیل مقر فرمود.

و در این روز از آوازهٔ قبول پیشنهاد حبیب‌الله خان که مصحوب مولوی عبداللّطیف خان نزد محمدنادرخان چنانچه گذشت، فرستاده و افسون او بر محمدنادرخان کارگر افتاده، نظر به ترک خون‌ریزی و اسلام‌کشی پذیرفته، او را کامیاب رجعت داد. و او از برگی برگ[1] یا محمد آغه به ذریعهٔ تیلفون از کارروایی و پیشرفت دسیست و خدیعت خود به حبیب‌الله خان خبر داد. و او عائله و خاندان محمدنادرخان را با خانه و مال و متاع‌شان که ضبط و توقیف نموده بود، حکم اطلاق از حبس و مسترد کردن اموال مضبوطهٔ او و منسوبانش را صادر فرموده، آوازه انداخت که محمدنادرخان بیعت‌نامهٔ اطاعت خود را در موضوع قبول امارت وی فرستاده است. و از اشاعت این خبر اهالی کابل که از جور و ستم

---

۱. برکی برک - شهریست به فاصله ۵،۱۱ کیلومتر در شمال شرق برکی راجان متصل سرک که مقر حکومتی کلان لوگر می‌باشد (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۱، ص ۲۳۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

حبیب‌الله خان و مأمورین او ناشکیب و خون جگر شده از ارتکاب به فسق و فحشای آدم‌نمایان شمالی به ستوه آمده به جز مرگ مفری نمی‌یافتند، زبان به نکوهش محمدنادر خان که او را وحید و فرید عصر حاضر و شجیع و پابند دین و دارای اوصاف حسنه و صاحب ننگ و ناموس می‌شناختند، گشوده، با هم همی گفتند که اگر بیعت او به حبیب‌الله خان راست باشد معلوم است که نه غیرتی دارد و نه دیانتی و نه ننگ و ناموس می‌شناسد و نه قباحت خود را می‌داند، زیرا زنان برادرانش را که دختران امیر حبیب‌الله خان اند با زوجهٔ خود او حبیب‌الله خان در شب به ارگ برده و چندی به کمال بی احترامی نگاه داشته، معاملهٔ جائرانه با ایشان به تقدیم رسانید. و او از ماجرا آگاه گشته از بی‌غیرتی همه را فراموش و نام خویش و ننگ افغانی را که تاکنون معروف و مشهور بود، پست کرد. و این را گفته، خود را تسلیت همی‌دادند که این آوازهٔ دروغ و از حوصلهٔ مردانگی محمدنادر خان بغایت بعید است که در روز عید افزون از بیست هزار نفر که او را به امارت برداشته بودند، خطبهٔ نماز را به نام او خوانده، نماز بگذارند و او بلا فکر و تأمل اقدام در اجرای مرام حبیب‌الله خان نموده، تاریخ را از ثبت این قضیه ملوّث سازد.

وقایع روز سه شنبه، ۱۱ ذیحجه، مطابق ۳۱ ثور و ۲۱ می

در این روز، مشکلاتی جانب کوهستان از پیش آمدن هواخواهان امان‌الله خان و نزدیک رسیدن ایشان از راه کوتل خاواک و غوربند بدان‌جا و عزم رزم کردن قوه صافی از سوی تگاب، حبیب‌الله خان دچار اضطراب گردیده، عده‌ای از قشون مقیم کابل را به سواری هجده موتر آتشی و لاری از راه دفاع گسیل چاریکار و ریزه کوهستان فرموده، خود با حمیدالله معین‌السّلطنه و برادر خویش و ملک محسن والی و عده‌ای از تفنگ دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

به سواری نُه موتر داج به ساعت پنج صبح راه غزنین جهت حصول معلومات از حالات امان‌الله خان پیش گرفت.

و اخیراً مکشوف افتاد که سید حسین که از جراحت یافتن و از راه خفا برای معالجه در ارگ آوردن و مردنش با هجده موتر مملو از مال و اسپانی که عازم چاریکار شده و نعش او را برداشته بودند، حبیب‌الله خان به مغالطه راه غزنین برگرفته و از ده بوری عطف عنان جانب چاریکار نموده، ازگردنهٔ باغ بالا و قریهٔ افشار رهسپار دفن سید حسین گردیده و هنگام عصر رجعت قهقری از همان راهی که رفته بود به کابل نمود. و هم گویند که: جانب غزنین به لباس عشایری قوم جاجی رفته، موتر سواری او با پنج موتر دیگر از همراهانش به دست هواخواهان امان‌الله خان افتاده و خودش به چالاکی در موتر دیگر نشسته، غائبانه در هنگام عصر به کابل رسید، چنانچه از نُه موتر که رفته بود، سه موتر در حد پل آرتن دیده شد که جانب ارگ کرده، دیگر موترها نبود، یحتمل که آوازهٔ اخیره به صحت قریب بود.

و هم آوازهٔ بیعت محمدنادرخان و تصمیم عزم آمدن او را در کابل شایع ساخته، در افواه انداخت. و از دیگر سوی محمد صدیق خان فرقه مشر عهد امان‌الله خان که روی نمک‌حرامی و احسان‌فراموشی از او برتافته، از حبیب‌الله خان رتبهٔ رئیس تنظیمیهٔ سمت جنوبی یافته، از کابل در لهوگرد رفته بود، قوای حربیهٔ محمدنادرخان را زیاد و خود را در مقابل او زبون و ناتوان دیده، به ذریعهٔ مکتوب که مصحوب سوار چار در کابل فرستاد. از حبیب‌الله خان قوای درخور مقابل و مدافعه خواسته، نگار داد که: نظر به قلّت اعداد ابطال رجال میدان قتّال، با محمدنادرخان مقاتله کردن متعذّر و محال بلکه خود را در دریای آتش انداختن و دیده و دانسته سوختن و خاکستر ساختن است، اگر قُوی نرسد، متعسر است که در میدان جنگ پای ثبات فشرده و راه ظفر سپرده آید. و حبیب‌الله خان که قوایی به جز چند تن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دزدان که بر آن‌ها نام قطعهٔ ارگ نهاده و برای حفاظت خود نگاهداشته در کابل ندارد، از قشون در لهوگرد فرستادن تغافل نموده، همان آوازهٔ بیعت محمدنادرخان و آمدن او را در کابل زیاده‌تر در زبان مرگ‌خواهان او گردیده، قریب اوهام گشت که راست خواهد بود.

وقایع روز ۴ شنبه، اوّل جوزا، مطابق ۱۲ ذیحجه و ۲۲ می ۱۹۲۹

در این روز، باز آوازهٔ دروغین دور و درازی به تذکار دمساز آمد که مردم ترکی و سلیمان‌خیل که از راه ننگ افغانی و اتّحاد ایلیت و قومی جانبداری امان‌الله اختیار کرده، رهسپار یاری او شده بودند، شهر غزنین را در حالی که مردم کشوری و لشکری در مسجد جامع عیدگاه واقع فاصلهٔ یک میل جانب غربی شهر برای ادای نماز انجمن شده بودند، بدون جنگ و گشاد دادن توپ و تفنگ متصرّف شده، قشون حبیب‌الله خان را از رجعت در شهر مأیوس و محروم و رهنورد هزیمت و انتشار ساختند. و از پس آن جنگ جاری گشته تا شیخ‌آباد وردک واقع سه منزلی غزنین سرایت کرد. و از وصول اثرات نائرهٔ قتال در آن‌جا همان است که حبیب‌الله خان چنانچه گذشته در آن‌جا به عزم غزنین رفتن شده و روز را به ترتیب و تنظیم استحکامات مواضع مستعدّهٔ به سر برده، هنگام عصر دیروز به کابل باز آمد.

و هم در خلال این حال، از وصول نامهٔ محمد خان که در پاسخ رقیمهٔ حبیب‌الله خان که مصحوب مولوی عبداللّطیف چنانچه گذشت، فرستاده و او از آمدن خود در کابل نوشته بود از خواندن عنوان و اوائل آن که محمدنادرخان رقم کرده بود که در کابلم دعوت نموده، نوشته‌اید که: دولت روس بر توابع و نواح مزار شریف بمبارد نموده بر ما لازم آورده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که ترک جنگ داخلی کنیم و شما در کابل آمده، مواظب امور سلطنت و مهام مملکت شوید تا من راه جنگ با دولت روس برگرفته، دست تصرّفش از خاک این مملکت کوتاه سازم! بسیار خوب است. نظر به این عزم و اراده شما در کابل می‌آیم، بسی خرسند و منبسط خاطر شدند. و از قرائت خاتمهٔ آن که محمدنادر خان نوشته بود، من با شصت هزار نفر وارد کابل خواهم شد، باید تهیهٔ علوفه و ماکولات بنمایید که موجب خلل و زللی نشود، پریشیده‌خاطر شدند. و از آوازهٔ که بیعت محمدنادر خان را به امارت حبیب‌الله خان شهر[ت] داده بودند، پشیمان گشتند. و انتشارات کاذبهٔ دزدانهٔ خود را حمل بر خبط و خطایای خویش و دانستند که راست گفتن از دروغ بسیارتر و نیکوتر است. و کار سیاست و حکومت و ادارهٔ نظم و نسق مملکت و راحت و رفاهت ملّت به گفتار دزدانه صورت نگیرد و به دروغ حسن انجام نپذیرد.

در این روز، خبر از آمدن ملخ زیاد به راه لهوگرد تا چهار آسیاب به کابل رسیده، حمل بر مکافات خون‌ریزی و ارتکاب به فحشاء و مناهی اهالی شمالی شد.

و هم خبر رسید که در علاقهٔ شنیز وردک پنج هزار خانه از قبایل افاغنهٔ کوچی به عزم رفتن در ییلاق‌گاه هزاره‌جات یک‌جا گردیده و سپاهیان قشون عرض راه غزنین حبیب‌الله خان از کثرت میل و رغبتی که در ارتکاب منکرات و فحشاء دارند به دوشیزهٔ از کوچیان دست مجالبت به مفاسقت انداخته و کوچیان بر مفرزهٔ قشونی که مرتکب این فعل قبیح شدند، تاخته همه را از دم تیغ گذرانیدند و به دیگر خادمان دین‌شان رسانیده، ملک محسن والی از انتشار این خبر فجیعت‌بار سراسیمه به سواری موتر در آن‌جا شده، به زبانی که دانست کوچیان را ساکت ساخت و خاک مکر و کید به روی این نجاست که بوی گندش در تمام مملکت

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرایت کرده، انداخت.

وقایع روز پنجشنبه، ۲ جوزا، مطابق ۱۳ ذیحجه و ۲۳ می

در این روز، قرب دویست تن از قوم وردک را که در کابل اسیر آورده شده، در توقیف‌خانه بودند، حبیب‌الله خان حسن سیاست به کار برده، رها فرمود؛ زیرا که حس نمود که مردم اطراف و اهالی کابل که عموماً از سوء رفتار امان‌الله خان و وزراء و اولیای امور خوّان او از حکومت متنفّر گردیده، مظفّریت او را با آن‌که دزدی بیش نبود، خواهان گشته تا که از سرقت و کوه‌گردی و بیابان‌نوردی به پادشاهی رسید. و هم‌چنان جور و ستم و غارت و ارتکاب به فحشاء و مفاسقت و اسیر ساختن مسافرین و غیره که قشون او از قوه به فعل آوردند، از او رو گردان و ملتجی به حضرت یزدان گشته، وجودش را نابود می‌خواهند و عده‌ای از ایشان را یورغمال و گروگان گرفته، قرار داد که دو هزار نفر لشکر قومی بدهند.

و هم کدخدایان و وکلای قوم تاجیک غزنین را که بر علیه امان‌الله خان برخاسته، آراستهٔ جانبداری و هواخواهی حبیب‌الله خان شده، قبل از وصول قشون امان‌الله‌محمد کریم خان حاکم و قشون حبیب‌الله خان را در شهر و دیهات و خانه‌های خود جای و علوفه داده و جانبازخان حاکم امان‌الله خان را به عنف از شهر کشیده و از دست قشون حبیب‌الله خان و حاکم مذکور او با آن‌که معاونت‌شان نموده و قبول اطاعت کرده و غارت و چاپیده شده، از راه دادخواهی در کابل آمده بودند به هر یکی ده روپیه و وعده داد که در انجام کار، جبیرهٔ زیان‌شان خواهد فرمود. و در حالتی که ایشان حاضربار بودند و وعده و نوید او را می‌شنودند، از بمبارد غلام نبی خان به ذریعهٔ طیاره در نواح خان‌آباد و اندراب و تالقان و حضرت امام قطغن در عین گفتاری که با وکلای تاجکیهٔ غزنین داشت، سوار چاپار

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوبی مشعر بر بمبارد آن مواضع آورده، موجب غیظ و خشم حبیب‌الله خان شد. و حمل آن را چنانچه بمبارد توابع و نواح مزار شریف را بر روس کرده، تعرّض و پروتست بر سفارت آن نموده بود، نمود. و امر کرد که شاژدافیر سفارت آن دولت را در معرض قتل احضار و هدف تیر تفنگش کنند. و از این حکم دزدانهٔ ناعاقبت‌اندیشانهٔ او حضرت شوربازار به عذر و الحاح و سماجت برخاسته، از اجرای فوری این امر نکوهیده، بازداشت. و عرض کرد که با بزرگان بار مشورت کرده بعد به امضای آراء اکتفا کند. و هر یک از قتل و ترک هلاک شاژدافیر که ممضی گردد، در محل اجراء گذارده آید. و از افشای این که مردم همه می‌دانند که این جستن‌ها و بزرگ گفتن‌های حبیب‌الله سراپا به استظهار دولت انگلیس است، اگر نه خود حبیب‌الله خان هیچ نمی‌داند، حتّی سخن گفته نمی‌تواند تا چه رسد به این‌گونه جسارت‌های وحشیانهٔ بعید از صورت و معنی. و هم‌چنین محمدنادر خان که لوای امارت افراخته از دساست و پشت‌خواری انگلیس است و هم حضرت شیرآقا که وارد کتواز و زرمت و مدّعی امارت آمده، از سیاست انگلیس است.

و هم در این روز، اوازهٔ با هم ملاقات کردن محمدنادر خان و حبیب‌الله خان در لهوگرد شهرت یافته، در افواه افتاد که هر دو تن به میانجی‌گری مولوی عبداللّطیف هندی صلح و آشتی‌خواه شده، پیشنهاد و شروط در میان آمده است که حکومت شمالی از حبیب‌الله خان بود و محمدنادر خان جانشین اریکهٔ امارت شود و اهالی شمالی را آزار و اذیت ننماید. و از این‌رو، علی شاه عم‌زادهٔ محمدنادر خان را در توقیف‌خانه برآورده، با چند تن ملاّ نزد محمدنادر خان فرستاد. و با این هجده ضرب توپ ماشین گن سپرآهنین‌دار با سه صد نفر نظامی مأمور رفتن در لهوگرد فرمود. و از راه برگرفتن این مفرزه و توپخانه سوء توهم افهام عامه دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد که البته حبیب‌الله خان سوء قصدی نسبت به محمدنادرخواهد داشت که توپخانه و مفرزهٔ نظامی در عین مذاکره به آشتی گسیل می‌دارد تا آسیب به محمدنادر خان رسانیده، خود را از او آسوده و مطمئن‌خاطر سازد. و در وقت رها دادن اسرای وردک که در این روز به روی کار آمد، اسرای هزاره را رها نداده در زندان شیرپور فرستاده، گفت که: در اخیر با شما حرف خواهم زد، و این امر او از سبب جانبداری امان‌الله خان اختیار کردن قوم هزاره بود.

وقایع روز جمعه، ۱۴ ذیحجه، مطابق ۳ جوزا و ۲۴ می ۱۹۲۹

به ساعت یازده از شب این روز، ملک محسن والی با عده‌ای از تبعه خود به خانهٔ میر زمان‌الدّین والی پسر شهزاده حسن بدخشی که خودش چهار سال قبل به حکومت هرات مأمور و در آن‌جا به مرگ فجاء کالبد از روح تهی کرده و زوجه و دو پسرش در خواب بودند، بی خبرانه یکی پای سرقت و غارت بر دوش دیگری نهاده، در آمد. و بدون خطا و خیانت و حنجه و جنایت اشیای ظریفه و نفیسهٔ را که داشتند، تمام ربوده و ابواب حجرهای خانه را قفل زده، گفت که: فردا آمده اموال منقوله را سیاهه و چند خانهٔ دیگر را نیز تفتیش می‌کنم. و از این سوء کردار والی که از عرصهٔ پنج ماه در کابل جاریست، عموم اهالی شهر از یأس و هراس هرچند فرج و راه نجات بیرون رفتن از شهر از خالق جن و ناس می‌خواهند، نمی‌یابند.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، محمدنادر خان به ذریعهٔ مولوی عبداللّطیف که از پیش ابواب صلح و مسالمت با حبیب‌الله خان مفتوح داشته، از آمدن خود در کابل به نزد او برنگاشته، شرط گذاشت که حمیدالله برادر و معین‌السّلطنهٔ خود را از راه اعتماد به رسم گروگان نزد او گسیل دارد، بعد او شاه محمود برادر خود را با شش هزار نفر روانهٔ کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهد کرد تا ارگ و سامان اتواب و اسلحهٔ دولتی را تصرّف گردیده و حبیب‌الله خان راه سمت شمالی پیش گرفته، به حکومت قناعت، بعد خود محمدنادر خان با چهل هزار قشون نظامی و قومی که با خود دارد وارد کابل خواهد آمد. و حبیب‌الله خان که به القاء و تعلیم انگلیس آوازهٔ بمباری در نواح مزار و چهل در حاکم‌نشین خان‌آباد را به نام تجاوز روس در افواه انداخته است، پیشنهاد کتبی محمدنادر خان را پذیرفته، در این روز حمیدالله برادر خود را با مولوی عبداللّطیف به سواری موتر نزد محمدنادرفرستاد که شاه محمود قرار درخواست او به کابل آمده، حبیب‌الله بر طبق اظهار و گفتار خود که آن‌هم اثر تعلیمات انگلیس است، راه جهاد با روس برگیرد. از این پیشامدها و اقدامات محمدنادر خان که در اول به خواهش معزّزانهٔ حبیب‌الله خان در کابل نیامده، سلسله‌جنبان نزاع شد و عائله و ناموس اناثیه‌اش را پردهٔ عصمت دریده گشت. و هم حضرت شیر آقا وارد موطن قبایل وحشیهٔ سرحدیه آمد و محمدنادر خان لوای امارت افراخت مصرّح و موضح شد که انگلیس این نیرنگ و حقّه‌بازی را درآورد و اساس جنگ بین‌المللی را در وسط آسیا نهاد تا معلوم شود که چه به روی روز افتد. و فعلاً نام نیک محمدنادر خان از کردار حاضر و موجودش به بدی مبدّل گشت.

وقایع روز شنبه، ۱۵ ذیحجه، مطابق ۴ جوزا و ۲۵ می ۱۹۲۹

در خلال احوال مذکوره، بعضی از اهالی کابل که از جور و تطاول آدم‌نمایان اهالی شمالی قرین یأس و هراس گردیده بودند، در پی هلاک و دمار حبیب‌الله خان افتاده، در خیمهٔ بزرگی که به چمن حضوری به عرض‌گاه سپاه برای او افراخته شده بود، ۲۵ بم دستی (نارنجک) در زمین صحن خیمه به زیر خاک نهفته، قصد هلاک او کردند. و او از اخبار مخبر خفی آگاه گردیده، اعداد قشون حاضر کابل و مواضع قریبهٔ آن را چون قلل

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلسلهٔ جبال محیط شهر و چهاردهی و ارغنده و بتخاک که اقامت استحکامیه داشتند در چمن حضوری دعوت عرض بینی نموده، در این روز به عزم این‌که ایشان را برغلانیده، بر مردم کابل بشوراند و کینهٔ همه را در سینهٔ‌شان جای دهد، در مقابل صفوف قشون که تقریباً از چهار تا پنج هزار به شمار می‌آمد، نطق شکایت‌آمیزی نسبت به مردم کابل نموده و از کلمات مضرّت سمات چند که نسبت به امان‌الله خان اثر ضرر می‌داد، عموم عسکر را به جوش و خروش وحشیانه آورده، بعد بم‌ها را امر از زیر خاک برآوردن کرد. و از دیدن آن‌ها اثر مخالفت اهالی کابل در قلوب سپاهیان جای‌گیر آمده، تماشائیان را که به دور محوطهٔ عرض‌گاه سپاه گرد آمده، سرگرم مشاهده و تماشا بودند، به زیر ضربه و لتمهٔ قنداق تفنگ گرفته و ایشان را لاتی یعنی لاتینی گفته تا به شهر براندند. و پس از رخصت یافتن از عرض‌گاه سپاه از عقب موتر حبیب‌الله خان تا ارگ مردم کابل را فحش گفته و دشنام داده، بعد پراگنده و جانب مقامات خویش شدند. و بخردان و دانشوران کابل این نطق حبیب‌الله خان و سوء کردار سپاهیان او را حمل بر بهانه‌جویی و حجّت به دست آوردن غارت و تاراج نمودن شهر کرده، با هم لب به گفتار و شکایت از خیانت وزرای غدّار امان‌الله خان و ملاّنمایان و سردار محمدعثمان و حضرت‌های شوربازار گشوده گفتن گرفتند. که ایشان دزد رهزن و خون‌ریز و حرام‌خواری را به روی کار آورده، انقلاب را در مملکت پدیدار کردند. و ملّت را به خسارات و تلفات دچار نموده، دولت را از اعتبار ساقط و مملکت را خراب و مسمار نمودند که اینک حبیب‌الله خان به همان عادت سارقانهٔ خویش راه بهانه‌جویی با خلق پیش گرفته، می‌خواهد به خدیعت و مکیدت اهالی شهر را متّهم به عصیان مستوجب قتل و غارت سازد. و اگر چنین نیست و نباشد، چرا والی کابل در شب پیش حلل و زیورات ثمینه و البسه فاخرهٔ عائلهٔ میر زمان‌الدّین والی

(c) ketabton.com: The Digital Library

سابق را از راه سرقت در خانه درآمده و ربوده، همه را شبا شب نزد حبیب‌الله‌برده، و او چیزی را خود گرفته، چیزی را به والی بخشود. و نیز مردم قزلباشیه را در همان شب تکلیف بیعت‌نامه از مردم هزاره آوردن نمود که شاید بهانهٔ یافته، ایشان را غارت و تاراج کند. و آن چنین بود که در شب تاراج خانهٔ میر زمان‌الدّین خان از دسیسهٔ که محمد محفوظ معین حمیدالله خان معین‌السّلطنه نموده و اسباب بهانه‌گیری برای مردم قزلباشیه چیده به مستعان خود گفته و قرار داده بود که او امر کند و این به محلّ اجرا آرد، به ذریعهٔ تیلفون به نام محمد محفوظ حکم معین‌السّلطنه صادر شد که چند تن از مردم قزلباش را در وزارت حربیه جلب و ایشان را مأمور بیعت‌نامه از طوایف هزاره آوردن نماید. و او از صدور این حکم نورالدّین خان جوان‌شیر و حاجی محمدیعقوب خان پسر میرزا محمدیوسف خان امین نظام عهد امیر عبدالرّحمن خان و ملاّ میر آقا فرزند سید حسین شعرباف و ملقب به آقای بلبل روضه‌خوان و شیخ محمد رضای خراسانی از تبعهٔ دولت ایران و خلیفه غلام حسن و عبدالواحد پسر ملامالک و غیره را به ساعت یازده از شب در وزارت حربیه جلب فرموده، و سخن از بیم و امید و تخویف و تحذیر و وصول اضرار به هزاره رانده، ایشان را تکلیف رفتن در هزاره‌جات و آوردن بیعت‌نامه از هزاره‌ها کرد. و قرار داد که با قوت خود موامرت نموده، یکی از سه امر را قبول نمایند و به محل اجرا گذارند. و از آن سه امر، یکی نایب‌الحکومگی و حاکم از قوم قزلباش منتخب کنند و دیگری هیئت فرستاده و مبلغ انتخاب نمایند، سه دیگر به ذریعهٔ مکتوب قومی و اتّحاد مذهبی هزارگان را ابشار و انذار رسانند تا شاید بیعت و قبول اطاعت امیر حبیب‌الله کنند. و مردم قزلباش در روز شب مذکور انجمن شده پاسخ معقول و عذر مقبول پیشنهاد کرده، هنگام عصر نزد محمد محفوظ که جواب خواسته بود، رفته به او گفتند که:

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر عبدالرّحمن خان در وقت محاربات هزاره که قرب سه سال طول کشید، گروه قزلباشیه را با آن‌که در ادارات حکومتی و حضور خود او بسا کسان رتبه و مقام و اعزاز و احترامی داشتند، تکلیفی نسبت به مردم هزاره نفرمود. و نیز اگر از راه اتحاد مذهبی این تکلیف را نسبت به ما مصوب پنداشته، مجوّز داشته‌اند، از قبایل و هم‌مذهب‌های اهالی مشرقی و جنوبی و غیره که همه در کابل حاضر و هر یک دارای مراتب و مناصب بلند و ارجمندی اند، به این مکلّف به بیعت‌نامه آوردن شوند. دیگر این‌که در وقت مستولی و مسلّط آمدن امیر حبیب‌الله خان بر کابل هزار و هشتصد نفر از هزاره که از راه قشون عشایری و ایلاتی حاضر کابل آمده بودند، مردم قزلباشیه آن‌ها را جا و پناه نداده، بلکه اسلحهٔ شش صد نفرشان را در مرادخانی به حضور و مواجههٔ سردار عالی معین‌السّلطنه گرفته، تسلیم کارکنان او نمودند و یکی از هزاره‌ها را کسی از قزلباشیه یک شب در خانهٔ خود اجازت دخول ندادند، چنانچه همه را در سرای‌ها، اهالی قشون حبیب‌الله خان برهنه و غارت کردند. و نیز دو دفعه یک بار میرزا محمد محسن از قزلباشیه حاکم و وفد مصلحیه مأمور گردیده و کرت سید و ملاّ از شیعه و سنّی برای اندرز و نصیحت و حصول بیعت رفته ناکام مراجعت کردند. پس مردم هزاره که اکنون برادر و لشکر امان‌الله خان در بین ایشان مقر جسته و ایشان به او بیعت کرده و کمر به معاونتش بسته، ما نمی‌توانیم که با وجود سوء رفتاری که نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده‌ایم متحمّل این تکلیف‌شان شویم. دیگر این‌که از عرصهٔ چهل سال است که مردم قزلباشیه مردود و مطرود نظر حکومت و ملّت گردیده و دخیل کاری که به مردم هزاره حسن رفتاری کنند، نبوده که اینک به پاداش «هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ» امید حسن معامله از هزاره مشاهده کنند؛ بلکه خود را مورد انتقام «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ» پنداشته، چشم انتظار در راه ایذاء و آزار

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزاره‌اند تا چه رسد به بیعت‌نامه آوردن از آن قوم و این اعذار را تقدیم نموده، فعلاً معفو از تکلیف شدند.

وقایع روز یکشنبه، ۵ جوزا، مطابق ۱۶ ذیحجه و ۲۶ می

در این روز، از خبر رادیو که به اعلان فوق‌العاده به نام تلگراف شایع شد، فرار امان‌الله خان از قندهار با عائله و منسوبان سفریهٔ خود که از کابل در قندهار با او رفته بودند و ورودش در بمبئی به سوار یک قطار ریل مخصوص سمر و مشتهر گردیده، غم‌افزای قلوب عموم اهالی کابل و هواخواهان او گشت.

و هم در این روز، یک هزار نفر از کابل مأمور رفتن در قطغن شده، به راه افتاد. و نیز در این روز، خبر ورود سید حسین که تاکنون افشای فوتش از اصابت زخم‌های کاری در افواه جاری بود، در خان‌آباد و گردن آوردن قشون ایلاتی برای مقابله و مقاتلهٔ غلام نبی خان شیوع یافته، باعث ملال راحت و رفاهت خواهان حال و استقبال شده، نیز در زبان‌ها افتاد که هواخواهان امان‌الله خان دو بم نارنجک قبل از عید اضحی در مسجد جامع عیدگاه به جای مخصوص به نماز ایستادن امیر حبیب‌الله خان به زیر خشت دفن نموده و از مقدّرات خداوند بی‌مانند در روز عید به وقت ایستادن او به نماز و پا فشردنش در قیام و قعود بم‌ها نه ترقیده، در این روزها با فشردن پای کنّاسی که مسجد را می‌روفته، ترقیده و خاکروب را با یک تن دیگر هلاک نمود. و این قضیه تمسّک بلا دفع حبیب‌الله خان و سوء قصد او نسبت به اهالی کابل شد تا معلوم شود که خواستهٔ آفریدگار چیست؟ و هم خبر آمدن محمدنادر خان از راه امارت در کابل و عازم جهاد و جنگ روس شدن حبیب‌الله خان زیاده‌تر در افواه منتشر گشت.

و هم در عصر این روز، به حالی که اهالی شهر از روی عادتی که داشتند

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو، دو و سه، سه نفر از راه تفریح و تفرّج به کنار سرک دارالامان و لب نهر و چمن نهال‌های اشجار بعضی نشسته و برخی راه گردش می‌سپردند. موتر سواری حمیدالله خان برادر حبیب‌الله خان و معین‌السّلطنهٔ او از سرک مذکور به عزم سیر و حصول تفریح عبور کرده، چند تن را که متفرّق به کنار آب و سبره‌زارها تشنه دماغ از فضای هوای تازه و با فکر مشوّش سوء پیش‌آمد روزگار و وخامت عاقبت کار خود را از جور و ستم فوق‌العادهٔ و جاریهٔ فعلیهٔ آدم‌نمایان شمالی اندازه می‌کردند و به خیال می‌گذرانیدند که به چه قسم و کدام گونه دستخوش غارت و قتل و قید اسارت آنان گرفتار خواهند آمد، به قنداق تفنگ پشت و پهلو خسته و دشنام زن و پدر و مادر داده، پراگنده ساخت. و در حالت زدن و ضربه و لتمه رسانیدن به ایشان همی‌گفت که: دیگر در کنار چمن و گلزارها و نهرها خواهید نشست و عبور و مرور خواهید کرد تا محبوس و مغلول و از دیدار گل و شمیدن هوا و سیر و تماشا محروم شوید. و دیگران از مشاهدهٔ این زجر و توبیخ وحشیانه دسته دسته و جوق جوق پا به جادهٔ تنگ فرار نهاده، هر کدام جانب منزل و مقام خود شدند و با خویش قرار دادند که از خانه‌های[شان] نبرآیند و از راحت بیزاری جسته، به بی قراری گرایند. و روی نیاز به درگاه قادر بی‌نیاز آورده، از این ورطه وتیه فجیعه نجات خواسته، شاید رهایی و راه بیرون شدن و به جایی رفتن یابند و از دست سباع و غول‌ها خلاص شوند.

وقایع روز دو شنبه، ۶ جوزا، مطابق ۱۷ ذیحجه و ۲۷ می ۱۹۲۹

در خلال حوادث فجیعت مورثی که رقم شده آمد، به عزم فرار از این مملکت که در حقیقت و نفس‌الامر مسکن دیوان خلق آزار و موطن و مقر گرگان آدم‌خوار و مکان جمعیت‌های آدم‌نمایان از خدا و رسول بیزار و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

هوای نفس گرفتار است، یک هزار روپیه تهیه آماده کرده، به دل تصمیم دادم که اگر لطف خداوند یاور و موقع حرکت میسر گردد، با پسر خود راه مفرّی برگرفته از ایذاء و آزار چنگال و دندان سباع ضارّ نجات یابم. و این مبلغ را صرف زاد و راحله نمایم. ولیکن در عین حال خواستم که نامزد پسرم را عقد نکاحی منعقد ساخته، بعد آسوده‌خاطر راه مقصود برگیرم تا که در شب این روز مبلغ مسطور صرف و لیمهٔ شب حنای فرزندم گردیده، برعلاوه مقروض و شکرگذار افضال خداوند و ممنون احسان او تعالی شدم. و به کمال رسوخ عقیده، دل به مواهب هینیهٔ آفریدگار خویش هم‌چنان که بسته داشتم، بستم که این کار خجسته آغاز فرخنده‌فرجام، به تأیید الهی صورت اتمام گرفت، امید که به توفیق او تعالی اسباب فرارم نیز به سهل‌ترین وجهی میسر گردد.

و در این روز، ملک محسن والی کابل که تا جلریز و تکانه به قصد بیعت‌نامه آوردن از مردم هزاره که کوتل اونی را به ابطال رجال استحکام داده، به عزم قتال و جدال سنگر افراخته، آماده و مهیای جنگ و حمله بر کابل بودند، رفته و کس نزد هزاره‌ها فرستاده، دعوت بر اطاعت و بیعت کرده و ایشان او را در سرچشمه تکلیف پیش آمدن و با هم مذاکرهٔ بیعت کردن نموده، او جرئت رفتن در سرچشمه نتوانسته، به کابل بازگشته بود، دوباره در جلریز شده و جمعی از کدخدایان میدان و جلریز و تکانه و سنگلاخ و سرچشمه را نزد هزاره‌ها فرستاده، پیام تخویف و تحذیر داد که اگر سر از اطاعت پیچیده، از بیعت اباء نمایند، طوایف کوچی که عازم و مرحله‌پیمای ییلاق‌گاه‌های هزاره‌جات و در نواح کابل آماده و معطّل به اجازت حرکت اند به اتّفاق قوای نظامی دمار از روزگار هزارگان برآورده، ایشان را دستخوش قتل و غارت و اسارت نموده، هزاره‌جات را متصرّف خواهند آمد. و سخن تا این‌جا رسیده، پاسخ لا و نعم هزاره‌ها که به معاونت

(c) ketabton.com: The Digital Library

امان‌الله خان و امارت افغان برخاسته، آراستهٔ جنگ هستند، تا این روز نرسیده، یحتمل که از فرار اختیار کردن امان‌الله خان آگاه شده از راه اطاعت پیش آیند و کار را منجر به خون‌ریزی نکنند.

و از این سوی، در خلال این ماجرا و گفت وگوی حبیب‌الله خان دوازده هزار خانه افغان کوچی صوب پشاور و جلال‌آباد را به اکراه و اجبار و فشار و انزجار در اطراف بتخاک و دامن‌های کوه قرق از حرکت جانب هزاره‌جات بازداشته و زکوهٔ دواب و مواشی ایشان را پیش از وقت گرفته، اشتران حمّالهٔ اسباب و سامان خانه و لازمه زندگی و مال‌التّجارهٔ همه را برای حمل و نقل آلات و ادوات حرب جانب قطغن و بدخشان و مزار شریف و نواح آن و هزاره‌جات و قندهار و سمت جنوبی قید فرموده، کوچیان را به فریاد و فغان آورده است. و هم در عین حال کدخدایان ایشان را در خلوت دعوت نموده، به فتوای ملاّنمایان ترغیب به قتل و غارت و اسارت طوایف هزاره به نام جهاد و غزا و تطمیع به تصرّف اراضی و عقار و مزارع و مساقات آن‌ها کرده، از این غافل است که سلطنت را از افغان سلب و ایشان را با خود خصم ساخته، می‌خواهد به دسیسه ایشان را با هزاره که به یاری افغان برخاسته‌اند به جنگ انداخته، زمام مهام مملکت و دولت را به کف بی دانش خود که هیچ نمی‌داند و اداره نمی‌تواند، آورده، مشتی از دزدان بی‌سر و پا و بی خبر از دین و خدا را که به روی کار آورده و اجرای امور کشور و لشکر را به دست اقتدارشان داده است، فاعل ما یشاء و آخر ما یرید سازد.

وقایع روز سه شنبه، ۷ جوزا، مطابق ۱۸ ذیحجه و ۲۸ می ۱۹۲۹

فرار امان‌الله خان را کسانی که مدّعی فکر صائب و رأی ثاقب‌اند و خود را با حس و وجدان و سیاست‌دان می‌پندارند، حمل بر این کرده، می‌گویند

(c) ketabton.com: The Digital Library

که از مخالفت طوایف و قبایل افغان که او را به پادشاهی نپذیرفته، به خلاف آن‌چه گفتند، رفتند با محمدنادرقرار داده، راه فرار پیش گرفت؛ که چون او را به امارت برداشته‌اند، او کار را یکسره کرده و مرکز را به دست آورده، از وجود دزدان سفاک بی‌باک پاک سازد، بعد امان‌الله خان دختران و پسرانی را که در مملکت ترک و اروپا فرستاده است، با خود آورده، مستقر اریکهٔ امارت خویش شود. و برخی می‌سرایند که کرنیل لارنس انگلیس را که با لباس‌زی حال علمای اسلامی و کتب اصولیه و فروعیهٔ آیین اسلامی از حدود فراه و چخانسور دستگیر نموده، چون او بانی انقلاب افغانستان بود و انگلیس‌ها انکار می‌نمود، با خود برداشته، از راه تظلم آهنگ اروپا کرده که دزد با پشتوارهٔ انگلیس را به دول معظّمه و متمدّنهٔ اروپا نموده، شاید کاری از پیش برد، مظنّهٔ که این سخنان بعید از اساس و مآخذ و مدرک و از راه هواخواهی امان‌الله خان خواهد بود و سودی نخواهد بخشود.

و از دیگر سوی، در این روز حبیب‌الله خان به واسطهٔ محمداعظم خان پسر جلندر خان تتمدره[1] تعقیب تکلیف بیعت‌نامه آوردن هزاره را بر مردم قزلباش کرد. و هم آوازهٔ امارت محمدنادرخان و بیعت خود را به او انداخته، پروپاگان مکیدت توامان نمود که به حیله و خدیعه محمدنادرخان را که نه خزانه دارد و نه سامان، بدین‌گونه آوازها و مذاکرهٔ مصالحه که در میان است، فریفته و معطّل داشته، خود تهیهٔ قوی کرده، او را نیز از میان بردارد. اگر چنین نباشد پس چرا در بیعت حاصل کردن تعجیل کوشش دارد و اگر دسیسه نباشد، هزاره می‌داند و محمدنادرخان بیعت‌نامه به کف آرزو آوردن حبیب‌الله خان برای چیست؟ همانا جهت آن خواهد بود که در

---

۱. تتمدره - قریه‌ایست به فاصله ۵،۲ کیلومتر در جنوب جبل‌السراج (قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۱، ص ۳۸۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

فوق رقم شد.

وقایع روز ۴ شنبه، ۸ جوزا، مطابق ۱۹ ذیحجه ۱۳۴۷ و ۲۹ می

در خلال مسطوراتی که از پیش گذشته، ثبت گشت، از پیشنهاد دساست و خدیعت بنیاد محمد محفوظ خان پسر احمد جان طبیب پشاوری که با پدرش نمک‌پرور و رهسپر خدمت دولت بودند و از اوائل عهد امیر عبدالرّحمن خان تا این هنگام همواره رتبه و مقامی داشتند و از بد نژادی و عدم نجابت ذاتی و ارومت خاندانی چشم از احسان امیر عبدالرّحمن خان و حبیب‌الله خان قتیل مرحوم و امان‌الله خان پوشیده، با پدر خود راه مخالفت امان‌الله خان برداشته، پدرش انیس خلوت شب حبیب‌الله خان امیر مستغلّب حاضر و خودش معین حمیدالله خان معین‌السّلطنه برادر حبیب‌الله خان شدند، اساس بهانه‌جویی برای اضمحلال و استیصال قزلباشیهٔ کابل نهاده، چنانچه گذشت از خود پیشنهادی در موضوع نامهٔ بیعت و اطاعت آوردن طوایف هزاره که گماشتگان امان‌الله خان چون عبدالکریم خان نایب‌الحکومهٔ قندهار و دو تن پسران امیر حبیب‌الله خان از راه اعتماد به آن قوم در هزاره‌جات سرگرم آلات و ادوات قلع و قمع حبیب‌الله خان اند و تهیهٔ سامان حرب و تأسیس استحکامات می‌نمایند، راجع به قزلباشیه تقدم حضور حبیب‌الله خان نموده، حکم منظوری حاصل و هفت تن را در شب به وزارت حرب جلب و تکلیف بیعت‌نامه آوردن از طوایف هزاره کرد، به این خیال که ایشان بیعت‌نامه آورده نمی‌تواند و متّهم به اتّهام این‌که ایشان هزاره‌ها را ترغیب و تعلیم به ندادن نامهٔ بیعت و سرباز زدن از اطاعت کرده، زیاده‌تر به کوه مخالفت فراز نموده‌اند، گردیده، مورد تاراج می‌شوند. و او نایل به مرام خبث باطن خود می‌آید، چنانچه قزلباش‌ها به عذر معقول و سخنان مقبول معفو از تکلیف مذکور شده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد محفوظ به نهجی که در دل داشت، اظهار ایشان را چنان به حضور حبیب‌الله خان نمود که او را وادار به تعقیب این تکلیف ساخته، او محمداعظم خان پسر جندر خان را امر بر اجرای این کرده، او قزلباش‌ها را دوباره خواسته، تکلیف هیئت فرستادن در هزاره‌جات و حصول نامهٔ بیعت و اطاعت نمود. و ایشان چون خود را دچار هلاک و دمار می‌پنداشتند، ناچار پذیرفتار شدند، مشروط به این‌که خود محمداعظم خان رئیس این هیئت باشد تا صداقت و فریب را مشاهده نموده، در صورت کامیابی و ناکامی گواه ماجری بوده، قزلباش‌ها از اتّهام بری آیند. و او قبول این معنی و به حبیب‌الله خان عرض کرده، منظور افتاد. و چند تن از قزلباش‌ها را امر حاضر شدن به حضور خویش نموده، قرب پنجاه نفر از رؤسای قزلباش رسماً دعوت بر فراهم آمدن به ساعت دو از این روز و به ساعت چهار به دربار حاضر گردیدن شدند که انشاءالله در موقعش رقم خواهد شد.

و هم در این روز، فوج پیاده که دو هزار و سه صد نفر در شمار بودند از کابل قرار قوی و کمک خواستن قائد قشون کوهستان رهسپار سمت شمالی شدند، زیرا که قشون ملّی هزاره از راه غوربند راه حمله به کوهستان نزدیک واقدام به جنگ کرده، باعث اضطراب‌خاطر کوهستانیان آمدند.

و هم در این روز، ملک محسن والی از پیشامد بعض اشکالات با آن‌که راه ارسال نامه و رسول با مردم هزاره گشوده و با ایشان پیام و کلام در میان داشت، در لهوگرد رفته و ترتیباتی در حلّ آن مشکلات چیده، در کابل بازگشت.

وقایع روز پنجشنبه، ۹ جوزا، مطابق ۲۰ ذیحجه و ۳۰ می

به ساعت چهار از روز گذشته، پنجاه و سه نفر از مردم قزلباشیه که مدعو و مکلّف به هزاره‌جات رفتن و آوردن نامهٔ بیعت مردم هزاره شده

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند، به ذریعه و واسطهٔ محمداعظم خان رئیس تنظیمیهٔ اسلامیه که نورالدّین پسر قاضی قطب‌الدّین قوم جوانشیر قزلباش و یکی دو تن دیگر از قزلباش‌ها او را دیده، اساس نهاده بودند، در ارگ رفته و تا ساعت شش به انتظار برآمدن حبیب‌الله خان از اطاق کار نشسته، بعد از بیرون شدن او نورالدّین مذکور که به غرض شخصی و هوای نفسی اقدام در این مرام نموده، نخست محمد محفوظ را به تحریکات مغرضانه و بی خبر قوم برانگیخت، چنانچه گذشت از پاسخ معقول و عذر مقبول قومی بر مراد خویش کامیاب نگردیده، بعد طریق دسیسه نزد محمداعظم خان پیش گرفته، او را به آن واداشت که به حبیب‌الله خان گفته حکم شفایی برای تخویف و تحذیر قوم حاصل و زبان معذرت‌شان را بند کرد که دیگر عذر نیاورده، مجبور به رفتن در هزاره‌جات و بیعت‌نامه آوردن شوند، به رتبهٔ ریاست این هیئت نامزد و بر پیشنهاد خدیعت خود کامیاب گشت. و هفت نفر قرار انتخاب او اعضای هیئت مقرر شده، از عرض و استدعای حضّار قزلباشان محمد زمان خان پسر سرورخان پروانی برای گواه صداقت و خیانت اعضاء و رئیس هیئت به رتبهٔ اعضائیه مأمور آمده، به ساعت هفت شام شب روز پنجشنبه قزلباش‌ها رخصت یافته، شکوه‌گویان و نالش‌کنان از دسیسه نورالدّین خان و حاجی محمدیعقوب خان که درخواست ریاست وی را او از امیر کرد، متفکّرانه از سوء عاقبت و پیشامد وخامت در خانه‌های خود شدند. و از تبع کردار نادانان قومی که به غرض نفس اماره عالمی را به باد فنا می‌دهند، التجا به خدا نموده، پناه به او تعالی بردند که شاید از شرارت و جهالت و خست طبع و حرص و طمع بی‌نهایت‌شان در کنف حمایت قادر سبحان محفوظ و مأمون بمانند و دچار خسارات و تلفات مال و جان نشوند؛ چه موقع خطرناک و حکومت عاری از حسن سیاست و بیباک است. می‌شود که قوم هزاره بیعت ننموده، قبول اطاعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکنند؛ زیرا که میر محمدحسین خان حاکم کلان هزارهٔ دایزنگی و
دای‌کندی و بهسود از طرف امان‌الله خان هنوز در هزاره‌جات است، و هم
برادران او و عبدالکریم خان نایب‌الحکومه قندهار با قشون و توپخانهٔ
بسیار سرگرم تهیه و تدارک قلع و قمع حبیب‌الله خان اند. پس
نورالدّین خان اگر دارای شعور فطرت بشریت و حس و وجدان انسانیت
می‌بود، اقدام در این کار خسارت‌بار نمی‌نمود. و با خود می‌اندیشید که در
چنین صورت که هزاره‌جات در تصرّف اولیاء و هواخواهان امان‌الله خان و
جنگ و جدال تاجیک شمالی به افغان است و افغان‌ها دیر یا زود، امروز یا
فردا حبیب‌الله خان را از تخت امارت خواهند راند. و نورالدّین خان واله و
حیران خواهد ماند. و اگر هزاره‌ها برای حفاظت سر و مال و ناموس خود
بیعت‌نامهٔ مخفیانه از حاکم خود و برادران امان‌الله خان و هواخواهان و
قشون موجوده در هزاره‌جات بدهند، ضرور از طرف حبیب‌الله خان
مکلّف به جنگ افغان خواهند شد. و این امر برای‌شان میسر نیست، پس
باز همان آش و همان کاسه و همان خوف و رعب قزلباشیه از قتل و غارت
و دست‌برد حبیب‌الله خان به روی کارخواهد آمد. باری افسوس از عدم
حس و وجدان و غرض‌جویی نورالدّین خان نادان.

نظر به جملات مذکوره در این روز تهیه و تدارک سامان هیئت و افراد
منتخبهٔ آن به روی کار آمد. و نگارندهٔ بی‌بضاعت با آن‌که از حدوث سلعه
درگردن مریض سخت است به اجبار به اعضای هیئت در شمار آمد.

وقایع روز جمعه، ۱۰ جوزا، مطابق ۲۱ ذیحجه و ۳۱ می

در این روز که شبش به شور و سرور تخت حنای عروسی
حمیدالله خان معین‌السّلطنه که دختر جان محمد نام قصاب را به زنی
خواسته و در زین‌العمارهٔ سردار نصرالله‌نایب‌السلطنهٔ مرحوم که مضمون

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیت:

عمارات شاهانه ویران شدند همه جای زاغان و بومان شدند

به خود کسب کرده بود، آراسته گردیده، به نای و نوش به سر رفت. و از طلوع آفتاب خبر بی اساس و دروغ رجعت امان‌الله خان از بمبئی در قندهار به واسطه آوازه و پروپاگان هواخواهان امان‌الله خان شایع شده، در افواه افتاد. و هم قشون حبیب‌الله خان که تا بامیان پیشرفت کرده، عازم حرکت جانب مزار شریف بودند از حمله و دست‌برد لشکر قومی هزاره شکست یافته، تا جبل‌السّراج روی از گریز بر نتافته، پشت به ستیز دادند. و هم در دشت چیچک قشون تحت رایت سید حسین خان که افزون از ده هزار کس و جانب مزار رهسپار هوا و هوس تسخیر بودند، بمبارد شده، اکثر مقتول و مجروح و مغلوب و تا کوهستان و کابل غائبانه معاودت نموده، موجب خشم و غیظ حبیب‌الله خان گشتند، چنانچه به ساعت نُه از روز به ذریعهٔ تیلفون به حمیدالله خان برادر خود حکم داد که فوراً موتر فرستاده، خواجه میر علم مأمور حکومت ترکستان را با شش تن از منصبداران که از بامیان گریخته و در جبل‌السّراج عنان توقّف بازکشیده، ولوله و آشوب و بیم و هراس در دل‌های زن و مرد اهالی شمالی انداخته، همه را قرین یأس و بد حالی ساخته‌اند، در کابل احضار و در ارگ حبس و توقیف نماید.

و هم در این روز، حمیدالله در مجلس شاهک کانی [1] خود به تعلیم حبیب‌الله‌برادر خویش دویست هزار روپیه از والی و قوماندان و وزیر دربار و غیره دزدان که به رتبه‌های بلند نایل شده، خانه‌ها را چاپیده بودند، به نام جریمهٔ مرسومه این محفل وحشت متواصل اخذ کرد که به خود ندانند که اموال منهوبه را از ایشان گرفت، مبادا که آزرده شوند.

---

۱. شاهت کانی ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، نورالدّین رئیس هیئت مصلحیهٔ مأمور هزارجات چند تن را از چنداول و مرادخانی و قلعهٔ حیدرخان و افشار و وزیرآباد که دارای رأی صائب و فکر ثاقب بودند، دخیل اعضای هیئت نموده، ده رأس اسپ سواری و ده رأس یابو و ده میل تفنگ و به قدر کفایت فشنگ به حکومت پیشنهاد کرد که با پانزده هزار روپیه جهت صرف زاد راه هیئت حکومت اعطاء نماید. و اجرای آن معطّل به روز شنبه مانده، آوازهای پیشامد جنگ و رجعت امان‌الله خان که در دهن‌ها افتاده بود، هنگام شام گرم‌تر گشت.

و هم در این روز، حبیب‌الله خان نظر به عقیدهٔ جاهلانهٔ عامیانهٔ خود با شأن و شوکت پادشاهی نذر در مزار خواجه مسافر واقع قرب چهلتن برده، شیخ محمد رضای خراسانی را برای خواندن خطوط منقّره و منبّتهٔ احجار الواح قبور مزار که کوفی بود، به سواری فاتون امر رفتن در آن‌جا کرد. و هم از شکست قشون قطغن و بامیان حبیب‌الله خان اهالی کابل و همهٔ جور دیدگان خرسند و شادمان و از خداوند خواهان دفع دزدان و آدم‌نمایان شمالی که از دست‌شان دچار بد حالی شده بودند، گردیدند.

وقایع روز شنبه، ۱۱ جوزا، مطابق ۲۲ ذیحجه و اول جون

در این روز، از غدّاری و خیانت‌کاری احمدعلی خان فرزند عبدالواحد خان بن محمّد رفیق خان قوم لودی که در قندهار پس از رفتن امان‌الله خان از راه بمبئی در فرانس به روی کار آورد، از ذریعهٔ موثّقه داستانی شنیده، به ترقیم آن پرداخت که: آن بی‌بصیرت عاری از خرد، بعد از آن‌که امان‌الله خان از آدم‌نمایان وحشی‌صفتان اقوام و قبایل افغان که در بند عهد و پیمان و سوگند و بسته به دین و ایمان نیستند، مأیوس گردیده، با عائله و منسوبان خاصهٔ خود دل از افغانستان برکنده، رهنورد ممالک

(c) ketabton.com: The Digital Library

خارجه شد. احمدعلی خان مذکور که جد مسطورش از خبث طینت نفاق در بین امیر شیرعلی خان و سردار محمدامین انداخته، سردار محمدعلی خان پسر و برادر امیر مزبور را در یک روز از دست هم به قتل رسانیده، در کیفر این کردار ناهنجار خود به دارالبوار رفت. و هم‌چنین احمدعلی خان نوادهٔ آن بدبخت شقی با آن‌که از فقیری به وزیر مختاری و غیره مراتب بلند و مدارج ارجمند رسیده، در پایان کار نمک‌حرامی و خیانت اختیار کرده، در جبل‌السّراج اسلحه و پول به حبیب‌الله خان و سید حسین چنانچه گذشت، داده توانا و مقتدر حمله بر کابل گردانید. و بدان اکتفا نکرده از راه شیطنت و اظهار اخلاص و صداقت با شهزاده عنایت‌الله خان امیرِ سه روزهٔ مخلوع در قندهار رفته، دام طرّاری گسترد. و آن‌گاه امان‌الله خان حرکت نمود، و ابلیس‌آسا لوای خدیعت اعتلا داده، سرکردگان عموم پنج قوم درانی را از دور و نزدیک در شهر طلبیده، با ایشان گفت که: اکنون باید یکی را که شایان امارت باشد به مثابهٔ احمد شاه که قوم او را پس از قتل نادر شاه به پادشاهی برداشتند به سلطنت برداریم و این سخن را به زبان منافقت به بزرگان قبایل گفته، از انتشار این خبر حیلت اثر، افواجی که راه کابل برگرفته و تمامت منازل را تا قره‌باغ غزنین مسلسل و مرتب استحکام داده، منتظر امر حرکت و حمله و جنگ بودند همه مواضع مستعدّهٔ و مستحکمه را فروهشته راه انتشار درنوشتند. و احمدعلی خان در خفا کس نزد پردل خان سپهسالار حبیب‌الله خان فرستاده، پیام داد که من کار از راه خدمت‌گزاری تا بدین‌جا رسانیدم و اینک حوالهٔ انجام آن به شماست که به سرعت هرچه تمام‌تر خود را به قندهار رسانیده، شهر را تصرّف کن، چنانچه او قلات را گرفته و از آن‌جا بی مانعی

در حالی که قبایل درانی در شهر انجمن و در تعیین پادشاه با هم گرم مذاکره بودند، به قرب شهر فرود گشت. و شهریان خود را در ورطهٔ هلاک

(c) ketabton.com: The Digital Library

و دمار دیده و ابواب شهر را بربسته و قرآن را شفیع ساخته، هفت روز مهلت بیعت و اطاعت کردن و امان خواسته، پردل خان پیشنهادشان را پذیرفته، در منزل باغ فروکش کرد. و به حبیب‌الله خان خبر داده، از غدر احمدعلی خان شاد خاطرش ساخت.

و هم در این روز، اثرات جنگ در برج گل جان و گلبهار سرایت کرده، اهالی شمالی قرین دهشت و بد حالی شدند.

و هم در این روز، یک دستگاه طیاره برای آوردن طیارهٔ که محمد عمر طیاره‌چی از کابل به عزم بمباری بر قشون امان‌الله خان هواپیما شده در قندهار فرود آورده بود، در قندهار رفته، شب در آن‌جا هبوط و درنگ نمود.

و هم در این روز، حبیب‌الله خان با حمیدالله خان برادر خود در محمد نام کرنیل قوم کافری جدیدالاسلام را که با خواجه میر علم حاکم ترکستان و غیره منصبداران چنانچه گذشت، هزیمت یافته و در چاریکار آمده، طلب کابل و محکوم به حبس شده بودند و از جمله کرنیل مذکور جلوتر از همه وارد چاریکار و گرفتار دست چِغِل خان حاکم آن‌جا آمده، محبوس و روانهٔ کابل گردیده بود با خود در جبل‌السّراج برده، به مواجههٔ هزیمتیان و فوج مقیم آن‌جا آماج تیر تفنگ فرمود که دیگری از مشاهدهٔ او پشت به جنگ نداده تا کشته نشود، آهنگ هزیمت و فرار نکند. و عصر از آن‌جا در ارگ بازگشت.

وقایع روز یکشنبه، ۱۲ جوزا، مطابق ۲۳ ذیحجه و ۲ جون

در این روز، نورالدّین پسر قطب‌الدّین جوانشیر که از عدم دانش به هوای حب ریاست و طلب جاه بدون آن‌که قوم آگاه شود، او طلب آوردن نامهٔ بیعت و اطاعت هزاره شده و چنانچه گذشت به دسیسهٔ رؤسای

(c) ketabton.com: The Digital Library

قزلباشیه را به نام این‌که حبیب‌الله خان ایشان را طلب باز فرموده، به حضور او احضار و قوم و هفت نفر از ایشان را به اجبار گرفتار پیشامد وخامت و سوء عاقبت روزگار ساخته، خود را به خدیعت و مکیدت رئیس هیئت صلحیه قرار داد، هر هفت نفر اعضای منتخبه را که به اختیار خود انتخاب کرده بود با چند تن از بزرگان قوم در خانهٔ خود رسماً دعوت کرد که پس از انجام کاری که بر طبق مقصد و مراد خود نام مشورت برده به حیله ایشان را از خود خوشنود سازد. و منتخبین که از هر جهت قرین ذلّت و فقر و سکنت بودند و هیچ یک توان مسافرت نداشتند، التجا و عذر و الحاح نبردن خودها را به آن بی‌رحم مغرض و مدسّس حرام نمودند، قبول نکرده اظهار خشونت و تخویف و تحذیر از حکومت کرد. و ایشان ناچار سکوت اختیار کرده پا به دامن اصطبار پیچیدند.

و هم در این روز، طیارهٔ که به روز گذشته در قندهار رفته بود، بیعت اهالی بی‌غیرت بعید از شجاعت روباه‌صفت اهالی شهر قندهار و خبر به دست پردل خان سپهسالار دادن علی‌احمد خان را که به ریاست برداشته بودند به ساعت ده قبل از ظهر در کابل آورده و منادی در شهر این خبر حزن‌آور را ندا داده، هنگام نماز شام یک صد و یک توپ شادمانهٔ فتح گشاد داده شد.

و هم در این روز، معاش ماهوارهٔ افواج مأمورهٔ قندهار را که از عرض راه جهت دفاع حمله و یورش غلام نبی خان بر کوهستان و کوهدامن خواستند، شدند، امر حمل و نقل دادن به سر راه آن‌ها کرد که به ایشان تأدیه نموده از همان گرد راه جانب مساکن غولان و وحشیان سوق دهند که از عدم قومی غلام نبی خان بلاحائل و مانعی بر مرام نایل و بر کوهستان و کوهدامن که موطن ایشان است و اصل و متصرّف نگردد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از سرقت ملک محسن والی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

به شب در خانهٔ میر زمان‌الدّین درآمدن که از پیش گذشت زوجهٔ بیچارهٔ[او] از ۲۵ هزار روپیه نقد و چند تخته قالین و زیورات خانه و دو میل تفنگ شخصی که والی به غارت برده بود، به حبیب‌الله خان خادم دین رسول‌الله عریضه کرده و او جواب آن را به والی سارق حواله نموده و والی از عارضه و پسران او به تخویف و تحذیر قتل رضانامه گرفته، در آن نوشت که به جز دو تخته قالین دیگری چیزی و پشیزی از ما نگرفته و او نصف را خود گرفته و نصف را به والی واگذاشته بود، چنین و غورسی فرمود. الحق که حکومت دزد از این بهتر نمی‌شود که او نمود. و این افعال همه از سوء اعمال ملاّنمایان و حضرت‌هاست.

وقایع روز دوشنبه، ۱۳ جوزا، مطابق ۲۴ ذیحجه و ۳ جون

در این روز، علی‌احمد خان را که در جلال‌آباد امارت افراخته و چنانچه گذشت، منهوب و منکوب گردیده، در قندهار با غلام احمد و نور احمد پسر خود نزد امان‌الله‌رفته بود، از خانهٔ یک نفر هزاره در وقت تصرف قشون حبیب‌الله خان شهر احمد شاهی را گرفتار و با عبدالشکورخان بن سعدالدّین قاضی‌القضاة و عبدالواسع و یک نفر مفتی از ملاها رهسپار کابل و به ساعت یازده وارد و با سر و پای برهنه در کوی و برزن و بازار تشهیر شدند. و گرفتاری و تشهیر او از غدر و خیانت خودش به روی کار آمد؛ زیرا که امان‌الله خان او را به ریاست اعلای سمت مشرقی و جنوب نامزد و مأمور کرده، با جلالت و ابهت هرچه تمام‌تر برای اطفای نائره شور و بلوای آدم‌نمایان و وحشیان شنواری و غیره در جلال‌آباد گسیل داشت. و او به طمع امارت با خامهٔ خدیعت و فریب به امان‌الله خان نوشت که: ۲۳ هزار کس از شنواری و غیره جانب کابل به راه افتادند، اطلاعاً عرض شد. و این مکتوب او به امان‌الله خان رسیده، موجب هراس او گشت. و هم به فراست

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریافت که وزرای غدّار و خیانت‌کارش او را دست بسته به حبیب‌الله خان خواهند سپرد، ناچار ترک سلطنت نموده، فرار اختیار کرد که گویا فرارش از همان مکتوب علی‌احمد خان به روی کار آمده، اینک خودش نیز دچار سلاسل و اغلال جزای افعال و اعمال نکوهیدهٔ خویش آمد. و احمدعلی خان که خدمتی در ابتدا و وقت فتح قندهار به حبیب‌الله خان و خیانت به دولت و ملّت کرده بود نیز در قندهار گرفتار گردیده، هنوز کیفر کردار ناهنجار خود را ندیده است. و علی احمد با قاضی عبدالشکور و ملا عبدالواسع تقدیم حضور حبیب‌الله خان گردیده، علی[احمد] در جواب سوال او که گفت: چرا از جگدلک به حضورم نیامدی که معزّز و محترم می‌بودی، عرض کرد: تقدیر حی قدیر بود. و ملاّ عبدالواسع در جواب او که گفت: تکفیرم کرده‌ای؟ گفت: هرگز مسلمانان را نسبت کفر نداده و نمی‌دهم؛ یعنی اگر ترا کافر گفته‌ام البته صحیح خواهد بود. بعد هر چهار تن در توقیف‌خانهٔ وقت امر حبس نمود و از آوردن این چهار نفر و فتح قندهار و فرار امان‌الله خان عموم اهالی کابل بلکه تمام هزاره و افغان، غیر از آدم‌نمایان شنواری و خوگیانی و وحشیان سلیمان‌خیل و اندر و ترکی، دل از امیدی که داشتند و می‌پنداشتند که از جور و ستم و فحشاء و بغضای دزدان شمالی نجات یافته، قرین راحت و خوشحالی خواهند شد، مأیوس گردیده از گرفتاری علی‌احمد خان افسوس زیاد نمودند.

وقایع روز سه شنبه، ۱۴ جوزا، مطابق ۲۵ ذیحجه و ۴ جون

در این روز، علی‌احمد خان که به کمال فضاحت و ذلّت چنانچه گذشت تشهیر و پا به زولانه و در خانهٔ تنها توقیف شده بود، از احسانی که دربارهٔ دزدان و رهزنان کوهدامن و کوهستان کرده و در زمانت والی‌گری خود هر یک را اگرچه نسبت به حکومت و امان‌الله خان خیانت و غدر

(c) ketabton.com: The Digital Library

نموده، چند بار از قتل نجات و از حبس رها داده و امروز به تغلّب به رتبهٔ سپهسالاری و وزیر دربار و قوماندانی و غیره مراتب نایل گردیده بودند، شفاعت و درخواست عفو او را کردند، معفو و از حبس رها و سرای واقع مرادخانی‌اش مسترد گشت. چنانچه پردل خان سپهسالار از قندهار به ذریعهٔ عریضه خواهش عفو او را نموده و سید آقا خان قوماندان به شفاعت در پای حبیب‌الله خان افتاده و حضرت‌ها که سرکردهٔ رهزنان دین و دزدان ایمان و مخرب مملکت و به فتنه‌انگیز و نفاق‌انداز ملّت‌اند، هر یک به نوعی شفاعت کردند.

و هم در این روز، ملک محسن والی با حمیدالله خان نایب‌السلطنه به سواری موتر جهت نظم و نسق شهر قندهار که تنها اهالی سکنهٔ آن بیعت‌نامه فرستاده و شهر را به دست داده بودند، رهسپار شدند.

و هم در این روز، قشون برای سدّ راه حملهٔ مردم هزاره مأمور اقامت پمقان شد که به فراز کوه سنگر افراخته، آمادهٔ دفاع باشند و هم چیزی قشون از آوازهٔ بیعت‌نامه فرستادن هزاره که از گریختن امان‌الله خان آگاه شده پا به راه اطاعات نهادند، مأمور رفتن در سرچشمه گشته، امر شد که اگر حاملین بیعت‌نامه بی سلاح باشند، فهوالمطلوب والاّ ایشان را هدف تیر تفنگ ساخته، مانع از آمدن شوند که مبادا به بهانهٔ بیعت‌نامه آسیبی به قشون مقیم سنگر آن‌جا رسانند.

و هم در این روز، علی شاه خان پسر محمد سلیمان خان که به امر حبیب‌الله خان از راه صلح‌خواهی نزد محمدنادر خان رفته و برخلاف مقصد حبیب‌الله خان جواب یافته بود، وارد کابل و باعث تشویش خاطر حبیب‌الله خان گشت؛ زیرا که تصوّر کرده بود که محمدنادر خان قبول امارت و اعطای رتبهٔ عظمایی را برای خدمت او نموده، از راه بی‌غیرتی در کابل خواهد؛ امّا او پیام داد که دست از خون‌ریزی برداشته، کابل را واگذار

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود که تا یک تن افغان زنده باشد، او را به امارت نخواهد گذاشت و الاّ آماده جنگ باشد. و محمدنادرخان این پیام را به اعتماد اتّحاد و اتّفاق دروغین قبایل سمت جنوبی داد و بی خبر است از این‌که عموم افاغنه نه دین دارند و نه ایمان و نه عهد و نه پیمان خصوص در صورتی که حضرت شیرآقا در میان ایشان باشد و ایشان را اغوا کرده، به قتل و غارت هدایت کند و راه خدمت دولت انگلیس که او را از هند در آن حدود فرستاده و او قبایل سلیمان‌خیل و اندر و ترکی و علی‌خیل را نصفی جانب قندهار و نصفی جانب خوست برخلاف امان‌الله خان و بر علیه محمدنادرخان سوق داده، از جانب قندهار به مرام دل نایل شد، چنانچه امان‌الله خان گریخت و قندهار به تصرّف قشون حبیب‌الله درآمد که به شرح رفت.

وقایع روز ۴ شنبه، ۲۶ ذیحجه، مطابق ۱۵ جوزا و ۵ جون

از پانزده هزار روپیه که برای خرج سفر هیئت صلحیه و تنظیمیهٔ هزارجات و آوردن بیعت‌نامه از هزاره‌ها معین شده بود، ده هزار روپیه را حبیب‌الله خان منظور نموده، تسلیم نورالدّین کرد و فرمود که: چون حکومت پول ندارد و برای معاش قشون محتاج به پول است، زاید برین قومی توشهٔ هیئت منتخبهٔ خود را که نورالدّین داوطلب شده است، بپردازند. و چون عموم قزلباش به قوت شب و روز خود محتاج و دچار افلاس و هلاک بودند، اعضای هیئت که همه از داوطلبی نورالدّین مغرض جاه‌طلب به اجبار دخیل کار گردیده بودند، نظر به ضیق معاش قوم هر یکی به دو صد روپیه از مبلغ اعطائیهٔ حبیب‌الله خان گرفته و بدان راضی شدند که هر یکی ده یا بیست سیر آرد که هر سیری در این روز به چهار الی چهار و نیم روپیه ابتیاع و اشتراء و روغن هر سیری از ۳۵ الی ۴۰ روپیه و گوشت هر سیری ۱۲ روپیه و شش فلوس و چوب یک سیر و یک چارک به یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

روپیه و ماست یک پاو به ده پیسه و پنیر یک خورد شش پیسه و بیضه ۱۲ دانه به یک روپیه و هم‌چنین اقمشه جهت لباس از قوهٔ خریداران بیرون بودند، گرفته، تهیهٔ پنج و ده روزهٔ معاش عائلهٔ خود را نموده، راه سفر برگیرند. و در هلاک و دمار با قوم طریق مساوات سپارند. و هم از این دویست روپیه تهیهٔ زین و لجام اسپ و لباس ضروریهٔ سفریهٔ خود را کفایت کنند. الغرض از نادانی و داوطلبی نورالدّین در این روز وجه گرفته به تدارک اسباب خود اقدام نمودند.

و هم در خلال این حال، بزرگان قوم سلیمان‌خیل از راه طمع اخذ ملک و مال قوم هزاره به تحریک و تعلیم حضرت شیرآقا در کابل آمده، داوطلب قتل و غارت و اسارت هزاره شدند. و حبیب‌الله خان نیز خواهش آن‌ها را قبول و معطّل به اطاعت و عدم اطاعت هزاره‌ها کرد، غافل از این‌که مردم می‌گویند که: رول سیاست انگلیس و روس امروز در افغانستان به گردش فوق‌العاده مشغول است و نمی‌داند که غلام نبی خان را روس در ترکستان افغانی به طمع حمله بر هندوستان و تا هندوکش آن را ضمیمهٔ مستعمرات خود ساختن محرک و معاونست و انگلیس محمدنادرخان را به قصد تا هندوکش جزء مستعمرات خویش گردانیدن. و افاغنهٔ ضالّهٔ فاسقه را سدّ راه حملهٔ روس قرار دادن پشت خاری و دلداری می‌کند. و برعلاوهٔ این دسیسه دولتین، حبیب‌الله خان به خیال ادامهٔ امارت خود اهالی جاهل ملّت را به قتل و غارت هم‌دیگرشان برانگیخته، به خون‌ریزی ساعی و مجد می‌باشد که انشاءالله عنقریب خود او نیز بی‌بهره و بی نصیب خواهد گشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز پنجشنبه، ۲۷ ذیحجه، مطابق ۱۶ جوزا و ۶ جون ۱۹۲۹

در خلال وقایع و حوادث فجیعت مورث مسطوره، محمدنادرخان پس از ورود علی شاه‌خان که حبیب‌الله خانش چنانچه گذشت نزد او فرستاده بود، در کابل نظر به عدم دیانت و نقض عهود و حنث اَیمان پی در پی افاغنه که قرار عریضهٔ حضرت شیرآقا گروهی از قوم جاهل قتّال و مضلّ سلیمان‌خیل راه یاری حبیب‌الله خان بر علیه امان‌الله خان راه قندهار و انبوهی طریق حرب جانب سمت جنوبی برخلاف او به تحریک حضرت برگرفته، سلسله‌جنبان قتل و غارت شدند، برای حبیب‌الله خان پیام داد که ده لک (یک میلیان) روپیه عوض بهای سرای‌ها و اقطاع مال و متاعم که ضبط کرده‌اید، با عائله و منسوبانم بفرستید تا راه خارج مملکت سپرده، از بین قوم دون افغان بیرون روم و امارت افغانستان از آن شما باشد.

و از دیگر سوی، قوم سلیمان‌خیل و اندر و خروتی، در نتیجهٔ عهدشکنی خود با هم درآویخته، به مضمون «ایهاالکفرهٔ اقتلوالفجرهٔ» خون‌های خویش را ریخته، از اثر هدایات حضرت شیرآقا زود همهٔشان به جزای اعمال خود گرفتار آمده، نیست و نابود خواهند شد. و نیز عده‌ای از کدخدایان قوم سلیمان‌خیل به تعلیم و مکتوب سفارش حضرت مذکور در کابل آمده، داو طلب قتل و غارت و تصرّف ملک هزاره شده و حبیب‌الله استدعای‌شان را قبول و یک لک روپیه، بیست هزار تومان به ایشان عطا و ملک و مال هزاره را فرمان داده است که از آنِ آنان باشد.

و با این، هیئت اصلاحیه و تنظیمیهٔ قزلباشیه را نیز در روز جمعه ۲۸ ذیحجه جانب هزارجات حرکت داد و هزاره‌ها از این عزم و ارادهٔ او آگاه گردید، چنانچه بیاید جواب معقول مطابق امر خدا و رسول گفته، پذیرفته نگشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقایع روز جمعه، ۲۸ ذیحجه، مطابق ۱۷ جوزا و ۷ جون

در این روز، با آن‌که امان‌الله خان با هزاران آرزو که در ترقّی و تمدّن مملکت و ملّت و ترفیه عباد و تعمیر بلاد به ضمیر داشت، مأیوسانه وداع افغانستان و اهالی نادان آن گفته از راه بمبئی در اروپا رفته بود و آوازهٔ نشر اعلانش مشتمل بر مواد چندی مشعر بر تکفیر واقعی حبیب‌الله خان با شواهد کفر و از آیات قرآن در کوهدامن و کوهستان در افواه افتاده، بعضی تکذیب و برخی نظر به همّت او تصدیق کردند.

و هم در خلال احوال مسطور، عبدالکریم خان پسر سعدالدّخان قاضی‌القضاة که نایب‌الحکومهٔ قندهار و به امر امان‌الله خان از راه برانگیختن قبایل هزاره بر علیه حبیب‌الله خان از دیری در هزاره‌جات رفته و هزارگان جنگ را با حبیب‌الله خان پذیرفته، در مواضع مستعدّه و معابر مستصعبه سنگر افراخته، جای استحکام گرفته، مترصد حمله و یورش بر کابل به سر دو پا نشسته بودند، خیانت و غدر اندیشیده با آن‌که حبیب‌الله خان خانه و مال و متاعش را که در شهر کابل داشت، ضبط و غارت کرده بود پنهان از هزاره‌ها عریضهٔ قبول اطاعت نزد حبیب‌الله خان فرستاده، امان جان خواست. و نیز نوشت که اگر امان داده شوم بیعت هزاره را با محمدامین خان برادر امان‌الله خان که در هزارجات با من است دست بسته به کابل حاضر آورم. و هزاره از این منافقت و مکیدت او آگاه گشته، عزم حبس و بندش کردند ولیکن چون تن واحد بود و کاری نمی‌توانست نمود به مضمون «اکرموالضّیف ولو کان کافراً» او را مهمان و پناهنده در میان خود دانسته، ترک توفیقش کردند.

و هم در این روز، سمر و مشتهر گشت که سه دستگاه طیاره از مزار شریف در میدانی که برای فرود و صعود آن در باد آسیای هزارهٔ بسهود ساخته و پرداخته شده بود، وارد آمده، به مردم هزاره وعده و مژدهٔ بمبارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

چند طیاره را بر کوهدامن و کوهستان و ارگ کابل داده، در مزار شریف بازگشتند.

و هم حبیب‌الله خان پنج دسته قشون مساوی از شش هزار و پنج صد نفر با آن‌که هیئت اصلاحیه و تنظیمیه در هزاره‌جات مأمور کرده بود، امر حرکت بدان‌سوی نمود. و هم جانب گردیز و خوست نارنجک و بم دستی زیاد نزد محمد صدیق خان نایب‌سالار فرستاد.

و هم در این روز، باز، آمد آمد لشکر قومی سمت مشرقی شهرت گرفت.

وقایع روز شنبه، ۲۹ ذیحجه، مطابق ۱۸ جوزا و ۸ جون

در این روز، پست هوایی دولت روس که از دیری با وجود معاهده و قرارداد دولتین روس و افغانستان به ذریعهٔ طیاره جاری و از دیری حبیب‌الله خان که با اولیای امور حکومت سارقانهٔ خود از مهمّات مسایل سیاسیه به کلّی بی‌خبر و نادان صرف است به تعلیم و القایی که سفیر انگلیس به او کرده و رفته بود، اجازت آمدن در کابل نمی‌داد، دیروز که نظر به بعضی دوربینی اجازت یافته، با کیسهٔ پست دولت ترک و ایران و آلمان وارد آمده، در این روز مکاتب دول مذکوره را برداشته و موجب خلل اندیشهٔ انگلیس که آن‌ها را از وقایع انقلابیهٔ افغانستان برای پیشرفت مدّعای خود محروم‌الاطّلاع ساخته بود، شد. امید که از این به بعد دول مذکوره از اوضاع کنونیهٔ انقلاب افغانستان که از دسیسهٔ انگلیس به روی کار آمده است، کماحقّه آگاه گردیده، هر یک به استفادهٔ خود و راحت نوع و دفع پیشامد جنگ عمومی در وسط آسیا که اسبابش ظاهراً به روی روز افتاده است، فکری نمایند تا شاید تأمین حالتی نسبت به عامه به روی کار آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این روز، نورالدّین که از طمع و حرص زیاد داوطلب بیعت‌نامه آوردن عموم هزاره و به ریاست تنظیمیه منصوب شده بود، با اعضای هیئت تحت ریاست خود از کابل راه هزارجات برگرفته و شب را در افشار به مهمانی به خانه محمد مهدی خان نوهٔ سلطان خان به سر برده، با این که زمزمهٔ فاتحانه پیش آمدن غلام نبی خان از سوی ترکستان که مردم از رجعت او هنوز آگاه نبودند و قوهٔ اجتماعیهٔ قومی فراهم آوردن محمد هاشم‌در سمت مشرقی و آهنگ جنگ قشون ایلاتی قبایل افاغنهٔ جنوبی نمودن به هم‌عنانی محمدنادرخان طنین‌انداز مسامع صغیر و کبیر بود، و هم قشون پسر سقاء از راه غزنین مأمور حرکت جانب گردیز شده، اردوهایش در وردک و قلعهٔ درانی و ارغنده رسیده، سریعانه اقدام در قطع مسافت داشتند، نورالدّین با اعضای تنظیمیهٔ اصلاحیهٔ هزارجات که نگارنده نیز یکی از ایشان در شمار می‌رفت، در بامداد شب یکشنبه سلخ ذیحجه از افشار حرکت کرده به راه افتاد.

وقایع روز یکشنبه، غرهٔ محرم ۱۳۴۸، مطابق ۱۹ جوزا و ۹ جون

در این روز که نورالدّین وارد کوت عشرو شده در رباط واقع آن‌جا فرود گشت، آوازهای خون‌ریز و انقلاب فجیعت‌انگیز از نا امنی معابر که صورت مقابر گرفته و مسالک که هیئت مهالک پذیرفته، عموم خلق لباس وسواس و هراس در سر داشت از چهار سو و شش جهت شنیده می‌شد. و اهالی تکانه و جلریز و کهنه خمار که قوم تاجیک تابع حکومت میدان و از حکومت سقایی شادخاطر و هر سو در پی خدمت پسر سقاء دوان دوان و کوشان بودند و راپورت‌های راست و دروغ از مردم سرچشمه و اونی و هزاره به ادارهٔ ضبط احوالات در کابل و به گوش حق فراموش حبیب‌الله دزد می‌رسانیدند. و اکثر را به اتّهام گرفتار قتل و تاراج می‌ساختند، دیده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

علم از حالت پر ضلالت‌شان حاصل کرده، از خوف تهمت آنان اهالی هیئت در تزلزل و اضطراب افتاد که مبادا از عدم قبول اطاعت مردم هزاره و اباء نمودن‌شان از امارت دزد خدا ناآشنا مورد تهمتی گردیده، در معرض هلاک و دمار گرفتار آیند. و قوم بیچارهٔ از وطن اصلی آوارهٔ قزلباش برباد حادثات قتل و غارت و اسارت روند. و از این‌رو نگارنده به اجبار رونده در هزارجات محض دفع از هیئت مأموره که مبادا شیطان‌صفتان کهنه‌خمار و جلریز و تکانه که از دَرِ تعصّب جاهلانه عداوت ذاتی مضلاّنه با شیعه خصوص با هزاره دارند، تهمتی نسبت به هیئت مجبوره بربسته، از عدم قبول اطاعت حکومت و اباء از بیعت به امارت پسر سقاء که هزاره‌ها مردانه ثبات قدم ورزیده، تاکنون تن درنداده و نمی‌دهند، اعضای هیئت و قوم مظلوم از حقوق ملّیه و مشروعه محروم قزلباشیه را که هیئت مجبوره از ایشان است، دچار هلاک و دمار و غارت و اسارت سازند، زبان پلتیک در دکانی که عده‌ای از مردم متفرقه جمع و مشغول صرف چای بودند، گشوده، نطق کردم که نمی‌دانم مردم هزاره با آن‌که از عهد عبدالرّحمن خان و حبیب‌الله خان و امان‌الله خان در تحت فشار و قتل و غارت و اسارت بوده، هزاران تن کشته و منهوب و اسیر و جلای وطن گشته، موطن و مسکن و مزارع و مساقات‌شان به افغان داده شده، برعلاوه همواره و همه ساله طوایف بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین افغان که تا عهد عبدالرّحمن خان قوه درآمدن با دواب و مواشی خود در هزارجات نداشتند و از آن به بعد راه دخالت به پشتیبانی حکومت و یاری و مددکاری حکام و قضات و مأمورین دولت در هزارجات گشوده، دست قتل و تاراج به مال و جان و اسر عیال و اطفال و تلف مزارع هزاره‌ها دراز نموده و می‌نمایند و حکومت هرگز داد نداده، حق‌رسی نکرده و نمی‌کند. و از این‌رو، این قوم بدبخت مأیوسانه دست زن و فرزند خود را گرفته، رهنورد ممالک خارجه شده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌شوند، از چه رو به کدام آرزو بیعت به امارت و متابعت به حکومت تاجیک که هم‌زبان ایشان است و با نظر بد به سوی ایشان نمی‌بینند، نمی‌کنند. و به مخالفت برخاسته، آهنگ جنگ دارند. انشاءالله در هنگام وصول ما به هزارجات از تذکار فجائعی که از حکومت و قوم افغان دیده و کشیده‌اند، شنیده و دانسته، بیعت و ترک مقاتلت خواهند کرد. و این نطق و گفتار نگارنده را محمد زمان خان پروانی که او را گواه کردار و گفتار و رفتار خود از پسر سقا خواسته برده بودیم از عقب دیواری که مخفی ایستاده و گوش داده بود، شنیده، چون در رباط به اتاق خویش رفتم از گفتارم اظهار تشکر و امتنان خلوصیتم را به حکومت سقایی کرد. و آسوده‌خاطر شدم که انشاءالله تهمت کسی به ما کارگر نخواهد گشت؛ زیرا این شخص که گواه و همراه است در محل و موقع حاجت از این اظهارم گواهی خواهد داد.

روز دوشنبه، دوم محرم ۱۳۴۸، مطابق ۲۰ جوزا و ۱۰ جون ۱۹۲۹

در این روز که آوازها و پروپاگندهای حملهٔ محمدنادرخان با قبایل سمت جنوبی و حملهٔ محمد هاشم خان با طوایف افغان مشرقی بر کابل از هر سو و هر دهن شنیده می‌شد، از کوت عشرو حرکت و جانب سرچشمه رهگرای طی مسافت گردیده، نورالدّین از عرض راه با شش تن از اعضای هیئت و پسر و داماد خود و هفت تن سوار نظامی که مجموع همه با خودش شانزده سوار می‌شد از طریق رعونت و خودنمایی راه را گذاشته، روی به قلاع رؤسای تکانه و جلریز نهاد. و در هر قلعه و نزد هر سرکرده، فرمان اختیارات خویش را نموده و قلیانی کشیده و آب و دوغی آشامیده تا که در قلعهٔ حضرت محمد خان رئیس قوم احمدزایی که شخص فهیمی است، رسیده و در آن‌جا صرف نهار و خویشتن‌ستایی‌ها کرده، تا نزدیک

(c) ketabton.com: The Digital Library

عصر روز به سر بُرد. و نگارنده که مریض و به اجبار در شمار اعضای هیئت بود، با بارخانه که یازده راس یابو به شمار می‌رفت، وارد سرچشمه شده، در کنار حوض واقع قلعهٔ پشت مزار که آخرین و نزدیک‌ترین قلاع سرچشمه به کوتل اونی این جاست، با بارخانه فرود آمده، با تن خسته و دل شکسته در کنار حوض به روی خاک پهلو سودم. و حسن رضا پسر زوّار عبدالغیاث مرحوم و حاجی سلطان محمد رئیس قلعه که صد خانه در تحت امر خویش دارد، نان و چای حاضر آورده، چون با نگارنده الفت قومی و معرفت سابقه داشت، به زبان یک‌رنگی و محبّت پرسیدند که جهت غذای شب شما گوسفند ذبح کنیم یا چند قطعه مرغ. نگارنده که از نورالدّین به سبب مجبورانه به هزاره‌جات بردن خود خاطر آزرده داشت به آن‌ها فهمانید که نورالدّین ده هزار روپیه برای مصارف سفریهٔ هیئت از حکومت گرفته شما زحمت و زیان نکشید تا که خود او بیاید و هرچه گوید تهیهٔ ماکولات کنید. و نورالدّین بی‌عرضه و تمکین، قریب غروب آفتاب مغرورانه از گرد راه دررسیده، از زبان تصلّف به اهالی قلعه امر تهیهٔ ماکولات شام قرار نرخ مروّج و مرسوم کرد. و در پاسخ گلهٔ نگارنده که اظهار ناخوشی و عدم توجّه نوکر او را به خود کرد، حرکتی نمود و سخن خشنی که درخور رتبه‌اش نبود، گفت. و نگارندهٔ پاسخ داد که: هنوز دارای چنین شأن و رتبهٔ نشده که با نگارنده خشونت کرده، کلام رکیک بگویی، اگر چنانچه هزاره‌ها از این سخنت آگاه شوند، وقع و وقاری برایت نخواهند نهاد. و از قبول ریاستت اباء خواهند کرد. و از امر بیعت که داوطلبانه ادّعا کرده، قوم قزلباش را در معرض تهلکه انداخته، سرباز خواهند زد. و کاری از پیش نتوانی برد. و پس از چند دقیقه تائب گردیده، عذرخواه به خیمه‌ام آمده، اعضای هیئت را با خود شفیع آورد. و نگارنده نظر به آیه کریمهٔ «اذا مروا باللغو مروا کراما» شفعای او را فرصت زبان به معذرت گشودن نداده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

رویش را بوسیدم و گفتم: به پاس اسلامیت که کار خراب نشود من عداوت و کینه ندارم، هرگز خائف مباش، و تسلیت یافته و آسوده‌خاطر شد.

روز سه شنبه، سوم محرم ۱۳۴۸، مطابق ۲۱ جوزا و ۱۱ جون ۱۹۲۹م

در این روز، نورالدّین از عجله و شتابی که در اخذ پول از هزاره داشت و می‌خواست که به سرعت هرچه تمام‌تر خود را رسانیده، کیسهٔ حرص و طمع خویش را مملو از مال ضعفای هزاره نماید و هم به خیال خام آن‌که از مردم هزاره بیعت و متابعت پسر سقاء را حاصل کرده، روز نایب‌الحکومتی به سر برد و خدمت بزرگی به پسر سقّا نموده باشد، چنانچه کرنیل غلام نبی پسر غلام رضا بن ارباب یوسف هزاره را که به ذریعهٔ مادر خود دایهٔ سلطان جان نورالسراج خواهر عینیهٔ اعلی‌حضرت امان‌الله خان به این منصب نایل و از استیلای پسر سقا بر کابل خانه‌نشین و زاویه‌گزین شده و نگارنده او را در اعضای هیئت درآورده بود، بدون موامرت با اعضای ریاست از التماس خودش اجازت رفتن در قلعه و خانه و بین قومش داده، چهار روز مواضعهٔ مراجعت با او نهاد و گفت که: جد و جهد در امر ترک منازعت و قبول اطاعت و بیعت دادن قوم خود و سایر اربابان کرده از کارروایی خود قبل از آن‌که معاودت کند، آگهی دهد. و نگارنده او را به کنار خیمه کشیده، توصیه و تأکید نمود که تا می‌تواند هزاره را برخلاف پسر سقا و ندادن بیعت محکم و استوار سازد. و احوال خلاف واقع به نورالدّین فرستاده، شاد خاطرش نماید و خودش هرگز نیاید، و هم چند قطعه از فرامین هدایت مضامین پسر سقاء را که مشتمل بر وعدهٔ تنخواه و اعطای

(c) ketabton.com: The Digital Library

منصب تا رتبهٔ نایب‌سالاری در قشون و حاکمی و تخفیف مزارع و منع و قدغن افغان کوچی در هزارجات و غیره بود که همه مفوّض به خود هزاره‌هاست، تسلیم ولی محمد پسر محمد عظیم بیک سه پای دایزنگی که پدرش را امیر عبدالرّحمن کشته بود با دو صد روپیه انعام که به خود او داد، به نام اربابان هزارهٔ بهسود و دای‌زنگی و دای‌کندی کرد. و هم چند قطعهٔ دیگر را به متعلمین مکتب که نُه نفر و تا این وقت در کابل از خوف فساق اهالی شمالی که پسران را به اجبار در اتاق‌های خود برده، لواطت می‌کردند، پنهان و با هیئت راه وطن خویش پیش گرفته بودند، به نام بزرگان هزارهٔ جاغوری و مالستان سپرده، به هر واحدی ده روپیه توشهٔ راه داد و هم مکتوبی از طرف خود به مردم دای‌زنگی و دای‌کندی مشتمل بر احادیث نبوی و آیات قرآنی نوشت و نگارنده در وقت حرکت آن‌ها جانب هزاره‌جات، ایشان را مخفیانه تأکید کرد که همه را در کوتل اونی به دست فتح محمد رئیس تنظیمیهٔ قشون قومی هزاره که در آن‌جا سنگر افراخته‌اند، بدهند که نزد شهزاده محمدامین داشته، نگذارد که در هزاره‌جات نشر فرامین سقایی شده، هزاره‌ها را متزلزل و مردّد و از محمدنادرخان ناامید سازد، چنانچه ایشان به این توصیه عمل کردند.

وقایع روز چهار شنبه، چهارم محرم، مطابق ۲۲ جوزا و ۱۲ جون

غلام حبیب خان پسر غلام حسن قزلباش، ساکن قلعهٔ سفید واقع دهن درّهٔ، او که از اتّصال مزرع و شرکت آب و مرتع با هزاره‌های سکنهٔ اونی عداوت داشت و از طرف نورالدّین به امر میانجی اقدام کرده بود، هنگام عصر با مکتوب غلام نبی کرنیل در پشت مزار سرچشمه وارد آمد. در مکتوب او مرقوم بود که بعض اربابان مائل به بیعت دادن را دیده از متارکهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخالفت و منافع و فوائد متابعت پسر سقا که او امیر نوشته بود، سخن رانده موجب حصول کام و وصول به مرام و قرین سرّت گردیدم. و از کوتل در بین قوم رفته و دوستان خود را دیده، همه را به شاهراه هدایت و متابعت امارت حبیب‌الله‌سوق خواهم داد. و نورالدّین از این مکتوب او، خود را مقضی‌المرام فهمیده، شادخاطر گشت. و نگارنده دو نفر یکی احمدعلی سرچشمهٔ و دیگری غلام‌حسین نام از اهالی یکه اولنگ که در بامیان به امیر فقیر بهسودی و شاه میرزا حسین مبارزه با قشون پسر سقا داشتند پس از حصول اعتماد به ایشان به فتح محمد و محراب‌علی و غیره سرکردگان قومی که در کوتل بودند از مکتوب کرنیل غلام نبی پیام داده، تأکید بر مخالفت پسر سقا و ندادن بیعت کرده، وعده دادم که احوالات کابل و محمدنادرخان و سمت جنوبی را که با عساکر پسر سقا در گردیز و غیره مواضع سرگرم مقاتله و محمد هاشم‌خان در جلال‌آباد به فراهم آوردن و رشته اتحاد و اتّفاق اهالی شرقی را انعقاد دادن مشغول و عازم حمله بر کابل‌اند، حاصل کرده به ذریعهٔ این دو نفر که به نام گندم و روغن و گوسفند خریدن به اجازت کرنیل نظام‌الدّین سقایی در کوتل ذهاب و ایاب می‌نمایند، اطلاع می‌دهم که دانسته در تهیه قوای خود متوجه شوید و اگر بتوانید بر کابل حمله کنید، زیرا اهالی شهر چهاردهی و پمقان و بیکتوت و میدان که بعض رؤسای‌شان را دیده‌ام، همه اگر اظهار دروغ نکرده باشند جانبدار هزاره‌اند.

وقایع روز پنجشنبه، پنجم محرم، مطابق ۲۳ جوزا و ۱۳ جون ۱۹۲۹م

در این روز، غلام حبیب حاضر آمده به نورالدّین نوید داد که دیروز از اینجا برگشته و شب در کوتل رفته، فتح محمد رئیس قشون قومی هزاره و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقیم سنگر آن‌جا را ملاقات کرده، با او قرار دادم که روز جمعه نورالدّین و اعضای هیئت را در قلعه و جای خود به مهمانی دعوت نموده، سه چهار نفر از رؤسای قومی و خود او نیز آمده، در موضوع صلح و مسالمت و ترک مقاتلت و دادن بیعت و قبول اطاعت طوایف هزاره با هم مذاکره و تبادل افکار نموده، به هرچه از خیر و صواب که آرای جانبین قرار گیرد و به قتال و جدال نه انجامد، اکتفاء ورزند. و پس از اظهار که راست و دروغش هنوز معلوم نبود و غلام حبیب می‌خواست که خود را ذریعهٔ مذاکرهٔ جانبین قرار داده، به دسیسه هزاره را از خود خوشنود ساخته در نزد پسر سقا با برادر خویش علی احمد نام که قبل بر این، با وکلای مردم میدان و تکانه و جلریز و سرچشمه به امر ملک محسن والی چنانچه گذشت، بیعت حاصل کردن هزاره را تعهد کرده و وعدهٔ ده روز بعد بیعت دادن از هزاره‌ها حاصل نموده و در کابل آمده، هر واحدی که یک طاقه‌لنگی خلعت و از جمله سید زین‌العابدین تکانهٔ منصب غندمشر کشوری و لشکر یافته، مراجعت کرده بودند، دارای رتبه و مقامی شوند. و غافل از این‌که هر کاری زود یا دیر مکافات و مجازاتی دارد. هر دو برادر چنانچه بیاید کشته شدند و نتیجهٔ دسیسهٔ خود را دیدند.

و از دیگر سوی، در خلال این حال محمدنادر خان با محمد هاشم خان برادر خود سعی و جد و جهد و کوشش‌های فوق‌العاده در اتّحاد و اتّفاق قبایل افغانان جنوبی و مشرقی و تشجیع ایشان و حمله بر کابل کرده از ناخن‌زنی حضرت چارباغی و ملک محمدعلم شنواری و عبدالرّحمن قوم او و ملک قیس خوگیانی و غوث‌الدّین پسر جانداد قوم احمدزایی و غیره رؤسا و سرکردگان قومی که با هر دو برادر عهد و پیمان و سوگند در میان می‌نهادند و از اعلان‌های وعدهٔ انعام پسر سقا و اغوای ملاّتمایان گمراه، عهدشکنی و عزم دستگیر کردن یا کشتن محمدنادر خان و شاه ولی خان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاه محمود خان و محمد هاشم خان را می‌نمودند، تا جایی به عزم کابل حمله و پیش‌قدمی نموده، ناکام باز می‌گشتند و به هوش‌داری و حفاظت و حراست جان خویش نموده، طریق گوشهٔ که احتمال دستگیر و مقتول نشدن خود را در آن‌جا داشتند، پیش گرفته، روز ذلّت به شب زحمت می‌رسانیدند. و مردم از آوازهای گرم و سرد افاغنهٔ بد عهد هر دو سو، روزی شاد و روزی غمگین می‌شدند. و به غصّه فشار سقاییان خارج از دائرهٔ دین و ایمان، امرار حیات مرارت سمات می‌کردند. و زن و مرد و صغیر و کبیر فرج و نجات از قتل و تاراج اهالی شمالی که عامه را قرین بدحالی کرده بودند، به تضرّع و گریه و زاری از خداوند قاهرالعدو، می‌خواستند. و همه خود را در ورطهٔ هلاک دمار می‌دیدند.

خلاصه غلام حبیب مذکور نورالدّین و اعضای هیئت را در روز جمعه وعدهٔ دعوت نموده، مراجعت کرد.

روز جمعه، ششم محرم، مطابق ۲۴ جوزا و ۱۴ جون ۱۹۲۹م

در این روز، نورالدّین با اعضای هیئت تحت ریاست خود در قلعهٔ سفید به خانهٔ غلام حبیب که مدعو بود، رفته و صرف نهار مکلّفانه کرده، چون قرار اظهار غلام حبیب، امیدوار سه چهار تن از سرکردگان هزاره بود و ایشان نیامدند، سوار فرستاده از هزاره‌ها پاسخ شنید که ارباب‌ها جهت عزاداری و سوگواری فرزند حیدر کرّار و جگرگوشهٔ رسول برحق مبعوث پروردگار در خانه‌های خود رفته‌اند، از آمدن ایشان بدون مشورت و اجازت آنان نزاع و مخالفت قومی روی داده، در بین نفاق واقع می‌گردد. پس به لحاظ این امر نتوانستیم که حاضر مجلس ملاقات و مذاکره شویم. و نیز چون در وقت رفتن از کوتل اونی در خانه‌های خود عهد و پیمان و سوگند در میان نهاده، یک دل و یک جهت با هم قرار داده بودند که هر یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اربابان جنگجویان غیور شجاعت منش تبعه و تعلّق اربابی خود را قرار چهار نفر یک نفر را انتخاب کرده، در روز چهاردهم که از عزاداری و صرف نذورات سیدالشهداء فارغ می‌شوند، بلاپیام و سلام روی حرکت به سوی کوتل اونی نهند. و بعد از فراهم آمدن، دو هزار نفر را در سنگر کوتل مذکور و دو هزار دیگر را در سرچشمه و دو هزار را در جلریز و کوت عشرو، به مواضع مرتفعهٔ مستعده اقامت دهند که سنگر افراخته، گوش به آواز جنگ باشند. و عقب را نیکو محافظت کرده، استوار قیام نمایند. تا اگر به کلّیهٔ لشکر که به کابل حمله‌ور می‌شود وهن و فتوری رخ دهد، دو هزار اول بلادرنگ آهنگ کابل نموده، دو هزار دوم به مجرد حرکت آنان خود را به جای‌شان رسانیده، هم‌چنین دو هزار سوم به جای دوم به سرعت باد و شتاب سحاب وارد گردیده، جای گزینند و چهار هزار نفر از راه سنگلاخ و قلعهٔ کوه پمقان و چهار هزار نفر از راه کوتل سفید خاک و میدان و کوتل تخت و قرغه و چهلتن و قلعهٔ قاضی و دارالامان در تاریکی شب روی حمله و یورش به شهر نهاده، به فراز کوه آسمایی و شیر دروازه و دختر کافر صعود نمایند؛ زیرا که اگر روز حمله نمایند در بین قلاع چهاردهی و بیابان واقع بین کوتل خیرخانه و چیمتله و دشت میان قرغه و افشار از تیر اتواب بزرگ و مسلسل تلفات و آسیب زیاد یافته، بر کوه‌ها متصاعد و متصرّف شده نمی‌توانند. و در تاریکی شب تیر توب به هوا رفته و بیجا اصابت نموده، جبال را به آسانی قابض گردیده، بعد ارگ و سقاییان را هدف تیر توپ و تفنگ و مترال یوز کرده، امید که مظفّر و فاتح شوند. و شهر را از لوث خباثت شمالیان پاک سازند. پس نظر به این قرارداد به وعده‌گاه ملاقات نیامده، به استصواب رأی اربابان حاضره در پی دستگیر کردن نورالدّین و محمد زمان و قتل هر دو تن و حبس و توقیف اعضای هیئت افتادند که به هر وسیلهٔ که بتوانند اقدام درین کار کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز شنبه، هفتم محرم، مطابق ۲۵ جوزا و ۱۵ جون ۱۹۲۹م

در این روز، غلام حبیب که در کوتل نزد سرکردگان هزاره رفته از خلاف وعده نمودن و در دعوت‌گاه به ملاقات نورالدّین و اعضای هیئت نیامدن و عذر آوردن‌شان گلهٔ دوستانه کرده و هزاره‌ها پاسخ داده بود که تا روز دوازدهم محرم که سوم قتل حضرت سیدالشّهداء است ما مردم هزاره عموماً به ماتم‌داری و عزا و سوگواری گرفتار، حتی در این سنگر مشغول این کاریم و نمی‌توانیم که ترک ذکر مصائب فرزند سید ابرار نموده، به دیگر امور پردازیم و افسوس می‌کنیم از این‌که نورالدّین با ادّعای اسلامیت که دارد و در کابل خانهٔ خود را حسینیهٔ رسمیه برای آمدن پادشاه و وزراء و زعماء قرار داده و اینک ما را تنگ گرفته که یا اطاعت پسر سقاء را نموده، بیعت بدهید یا از کابل قشون خواسته، دمار از روزگار هزاره بر می‌آورم. گویا اظهار و ادّعای اسلامیتش دروغ و روضه‌خوانی و مصیبت‌دار[ی] او سراسر عام فریبی و ریا و چراغ بی‌فروغ است. و نمی‌داند که اهالی اسلام روی زمین حتّی هندوهای هندوستان در ده روز محرم ترک معامله و کسب منافع نموده، به ماتم‌داری امام مظلوم پرداخته، مبالغ هنگفت صرف و خرج می‌نمایند. و نورالدّین عجله در کسب فوائد می‌کند و ما را تخویف و تحذیر می‌نماید و ما تا روز دوازدهم محرم به دیگر کار اقدام نکرده از حملهٔ قشون پسر سقأ بیم و هراس نداریم، نزد نورالدّین در سرچشمه آمده، گفتار مذکور هزاره‌ها را گوش گذار او کرد. و او برآشفته، هزاره‌ها را فحش و دشنام گفت. و غلام حبیب را رجعت و به هزاره‌ها پیام گله‌آمیز از وعدهٔ ملاقات دادن و نیامدن‌شان داد. و هزاره‌ها به تعلیم نگارنده که به ذریعهٔ غلام حسین فرستاده و ایشان از جهت به تعویق انداختن بیعت پسر سقا تا معلوم شدن احوال محمدنادرخان از سوی جنوب و غلام نبی خان از طرف مزار به غلام حبیب گفته بودند، عیناً در جواب نورالدّین پیام دادند

(c) ketabton.com: The Digital Library

و نورالدّین کارروایی مذکور شفاهی خود را نوشته به ذریعهٔ سوار در روز یکشنبه به کابل نزد پسر سگ‌قو[۱] ارسال داشت.

---

۱. سقأ را به لهجهٔ عامیانه سقو تلفظ می‌کنند. وزن و لهجهٔ این کلمه به کاتب مجال داده است، تا دشنام درشت «سگ‌قو» را درست کند. در وضعی که او گزارش می‌کند، خشونت کلامی کاتب قابل درک است و خوانندهٔ این دفتر چاشنی تند کلام او را در مورد مردم مشرقی و جنوبی و شمالی، وزراء و عمّال امیر امان‌الله خان، محمد نادرخان و حضرت‌های شوربازار و دیگر، به قول خودش، ملاّتمایان و اشخاص مختلف در رده‌های مختلف، به تفاریق می‌بیند. خوانندهٔ امروزی شاید آرزو کند که کاش کاتب، مهار خامه را اندکی می‌کشید و از تیزی و تندی سخن می‌کاست، اما نباید از یاد برد که کاتب واقعه‌نگار رویدادی بود که نه تنها بر سرنوشت او تأثیر مستقیم داشت، بلکه واقعه‌ای بود که یک آغاز را به زوال زودهنگام مبتلا کرد. بدین سان، بدیهی است که کاتب تنها به گزارش رویداد اکتفاء نکند و در کنار آن احساسات و تأثرات خود را نیز به ما منتقل کند. و این احساسات و تأثرات خود بر ارزش تاریخی اثر می‌افزاید و رخداد را با تمام ژرفا و شدت فاصلهٔ آن منتقل می‌کند. تنها گزارش کاتب تاریخی نیست، بلکه تأثرات و احساسات او به همان اندازه ارزش تاریخی دارد. تا جایی که به تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاران جدی باز می‌گردد، خشونت کلامی بیشتر به بازنمایی واقعیت باز می‌گردد، نه روانشناسی یا ایدیالوژی تاریخ‌نگار. فی‌المثل در میانهٔ ابوالفضل بیهقی دبیر و فیض محمد کاتب هزاره، از عطا ملک جوینی به عنوان بهترین و بصیرترین تاریخ‌نگار و از کتاب او «تاریخ جهانگشای جوینی» به عنوان بهترین تاریخ، یاد شده است. بخشی از این امتیاز به خشونت سخن و چاشنی تند کلام باز می‌گردد. جوینی در اشاره به وضعیت روزگار خود نوشته است: «هر یک از ابناءالسوق، در زی اهل فسوق، امیری گشته و هر مزدوری، دستوری و هر مزوّری، وزیری و هر مدبری، دبیری... و هر کونِ خری سرِ صدری...» ر.ک: تاریخ جهانگشای جوینی، ج اول، ص ۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز یکشنبه، هشتم محرم، مطابق ۲۶ جوزای ۱۳۰۸ و ۱۶ جون ۱۹۲۹م

در این روز، خبر حملهٔ محمدنادرخان بر گردیز و لهوگرد و مظفر و منصور شدن او و هزیمت پسر سقاء و غدر غوث‌الدّین احمدزایی و حملهٔ قوم سلیمان‌خیل بر قشون او و عقب نشستنش، شایع و سمر و مشتهر گردیده، طرف‌داران اردوی نادری اغوای ملانمایان و اعلان‌های وعدهٔ انعام پسر سقاء را در عهد و پیمان‌شکنی و بی‌غیرتی افغانان مؤثر فهمیده، مأیوسانه دست دعا به درگاه خدا برداشته، نصرت محمدنادرخان و هزیمت سقاییان و نجات مملکت و ملّت را از فجائع بی دینانهٔ پسر سقاء و دزدان آدم‌کش و حرام‌خوار مفاسقت کردار او که هر کدام به منصب و رتبهٔ بلندی رسیده، فاعل مایشاء و جاعل ما یرید شده بودند، خواستار گشتند.

و هم پسر سقاء در این روز، اعلان مراجعت غلام نبی وزیر مختار را که به نیروی همّت بازوی هفتصد تن هزارهٔ خراسانی و ماوراءالنهری و ناقلین ترکستان افغانی، مزار و اطرافش را به تغلّب تصرّف کرده، تا آی ایشان را رانده، روی حمله به جانب کوهستان و کابل و کوهدامن داشتند. و به ذریعهٔ مکتوبی به او رسیده، در شب چهار شنبه بیستم ذیحجه از وجوه نقدینه به اندازهٔ که توانست برداشته، راه عودت جانب ماوراءالنهر و مسکو برگرفت. و مأمورین اعلی‌حضرت امان‌الله خان از لشکری و کشوری که توان فرار داشتند، شهر مزار را در همان تاریکی شب بگذاشتند. و از جمله میرزا محمد نعیم‌مدیر گمرک عمومی و میرزا محمد عزیز خان مدیر مالیهٔ میمنه و میرزا محمدیوسف خان حاکم درهٔ صوف و میرزا محمد کاظم برادر او که تمام مال و متاع‌شان تاراج تبعهٔ خلیفه قزل ایاق ترکمان و میرزا قاسم اوزبک شده، زجرها و زحمت‌ها دیده، جانب تاشکند گریخته بودند، به ذریعهٔ طیاره نشر و شایع کرد. و خود پسر سگ‌قو به سواری موتر در

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازارهای کابل که به خیال او اهالی شهر از حملهٔ محمدنادرخان که در دل شادمان و فتح و ظفر او را از خداوند خواهان بودند در تشویش و اضطراب و تزلزل خواهند بود، گردش کرده و مردم را از کامیابی و پیشرفت قشون خود و ناکامی و عقب‌نشینی عساکر محمدنادرخان آگهی و تسلیت داده، احاد و افراد متفرقهٔ قومی را که به اجبار و اکراه در شهر گرد آورده بود و فراهم می‌آورد، جانب لهوگرد رهنورد دفاع حملهٔ قبایل سمت جنوبی نمود. و هم ملاّتمایان گمراه و رؤسای قوم سلیمان‌خیل خردزد و غیره که از راه ترک ننگ افغانی و طمع اخذ پول و نادانی در کابل حاضر آمده بودند، از راه تبلیغات اقوام افغان احمدزایی و صبری و مقبل و متون و جاجی و جدران و غیره و اغوای ایشان بر علیه محمدنادرخان و قبایل طرف‌دار او به وعدهٔ انعام تطمیع و ارسال کرد که همه را از محمدنادرخان روگردان ساخته، بینی غیرت و شجاعت و ننگ عموم افغان را چنانچه به خاک بدنامی و مذلّت مالیده‌اند، بمالند.

روز دو شنبه، نهم محرم، مطابق ۲۷ جوزا و ۱۷ جون ۱۹۲۹م

در این روز، شیخ عبدالعلی نام پسر ملاّ مالک که با عائلهٔ خود در اونی جای گزیده، امرار حیات از فطر روزه و زکات هزاره می‌کند، به ملاقات و دیدن میرآقا از اعضای هیئت که او نیز از جانب مجتهد جامع‌الشرایط امامیه نام نیابت و نزد هزاره‌ها فوق‌العاده اعزاز و احترام دارد، در سر چشمه آمده و به زبان تصلّف اظهاراتی از نفوذ خود در بین مردم هزاره کرده و میرآقا در نزد نورالدین تصدیق گفتار و اعتبار او را رد کرده، بعد عبدالعلی خود را فرستادهٔ خفیه فتح محمد رئیس قشون قومی هزاره گفته، نورالدّین او را از لافی که زد و شهادتی که میرآقا نسبت به نفوذ او داد، صادق دانسته، نزد فتح محمد فرستاده، پیام داد که تعیین روز و وقت ملاقات و تبادل افکار و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مذاکرات نموده، تعهّد تأمین رئیس و اعضای هیئت را به ضمانت عبدالعلی کند تا با هم در موضع معین و موعود، ملاقی و متذکّر پیشنهادات پسر سقاء شوند. شاید که نورالدّین به امور داوطلبانهٔ خود کامیاب گردد. و عبدالعلی با پیام نورالدّین و سلام میر آقا که نورالدّین او را نیز از پیایی خجور و روغن جوش آوردن هزاره‌ها برای او به غایت محترم و نافذالامر پنداشته بود، نزد فتح محمد رفته، وعدهٔ خبر آوردن به فردا گذاشت. و از آن سوی، فتح محمد به استصواب رأی خواجه هدایت‌الله معاون شهزاده محمدامین خان رئیس تنظیمیهٔ هزاره‌جات و خود شهزاده به عزم گرفتار کردن نورالدّین و محمد زمان پروانی از اعضای هیئت و قتل هر دو تن، موضع ملاقات قول[1] غلام حسین از قلاع اونی را که به قرب کوتل و سنگر هزاره‌ها واقع است، معین کرد.

و از این سوی، نورالدّین ازین پیام خود و لاف زدن عبدالعلی و توصیف میرآقا از نفوذ خود در بین هزاره‌ها در طمع کامیابی خود افتاده، شب را به امید حصول گام در فردا به خرسندی فوق‌العاده و خنده و جبین گشاده به سر برد. و از دیگر طرف، نظر به نسبت طبع خوشحالی زیاد از آن نیز داشت که خجورهای هزاره‌ها را که برای میرآقا می‌آوردند، او در یخدان خویش ذخیره می‌نهاد و از غرهٔ محرم مخارج ماکولات اهالی هیئت به دعوت مهمانی مردم سرچشمه و نذورات ایشان مکفّی می‌گشت و پول حکومت در کیسهٔ حرص او مانده، خرج را بدون صرف یومیه ثبت کتاب مجرایی خود می‌کرد.

---

۱. شاید قریه، دره.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز سه‌شنبه، دهم محرم، مطابق ۲۸ جوزا و ۱۸ جون[۱] ۱۹۲۹م

در این روز با آن‌که عاشورا و اعظم ایام مصائب مسلمان‌ها بود، نورالدّین از طلوع آفتاب چشم انتظار به ورود شیخ عبدالعلی و آوردن خبر تعیین زمان و مکان ملاقات نمودن فتح محمد، نهاد. و دم به دم شیخ نیامد گفته تا که در حسینیهٔ برای استماع ذکر مصیبت سیدالشّهداء با امیر آقا و ملاّ غلام حسن و میرزا قاسم و محمد مهدی افشار از اعضای هیئت رفته، نگارنده تنها به خیمهٔ خود بودم که شیخ عبدالعلی با چوخای[۲] بلند آستین دراز خود بر اسپی سوار وارد آمده، اگرچه میل آمدن نزد نیازمند نداشت؛ اما او را ندا کرده به اجبار در خیمهٔ خود خواسته گفت: قدری در این‌جا بنشینید، نورالدّین و میرآقا پس از ختم مجلس روضه‌خوانی خواهند آمد و از احوال فتح محمد پرسیده، چون مخفی و سر بود با نگارنده چیزی نگفته، لحظهٔ به انتظار نورالدّین و میرآقا درنگ نموده، آن‌گاه که ایشان از دور نمودار شدند، معاجلانه جانب اتاق ایشان که در جای بلندی و فراز کوه بود، رهسپار گشت. و در عرض راه به ایشان رسیده، به اتّفاق در اتاق رفتند. و محمد زمان خان را نیز خواسته از شیخ عبدالعلی در غیاب نگارنده پیام فتح محمد را شنیدند که با محمد زمان پروانی و اعضای هیئت به نام استماع ذکر مصیبت سیدالشّهداء و صرف نذر روز عاشورای آن حضرت در حسینیهٔ قول غلام حسین آمده با هم ملاقات و سرّانه با هم مذاکرهٔ صلح و مسالمت کنند. و نورالدّین و میرآقا و نگارنده را برای رفتن در آن‌جا انتخاب کرده، مرا نزد خویش طلبید و ابراز مطلب نمود.

---

۱. در متن آمده است: هجدهم جون انگلیسی.

۲. چوخا «به ضم اول و خای نقطه‌دار به الف کشیده، جامه‌واری را گویند که از پشم بافته باشند» (برهان قاطع).

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون نگارنده از حقیقت آگاه نبود، روز عاشورا را عذر آورده از رفتن اباء کرد. و پاسخ شنید که فتح محمد رئیس و اعضای هیئت را جهت شنیدن روضه و صرف نذر دعوت کرده است، باید رفته شود. و ازین گفته نورالدّین نگارنده شیخ عبدالعلی را مخاطب داشته، گفت: با این چوخای آستین بلند خود می‌توانی که تا همین حالت هیئت را از گرفتار و توقیف کردن فتح محمد و سائرین بنمایی و محفوظ مصئون، پس دریں‌جا برسانی. او سکوت نموده، میرآقا که هم‌پیشه‌اش بود و همواره خمس گرفتن به نیابت مجتهد می‌پیمود، گفت: بلی! من تعهّد می‌کنم. و ازین سبک‌بالی و خام‌خیالی او نگارنده به رفتن مجبورانه رضا داده، رفتن محمد زمان خان را صلاح نداد. و نورالدّین که بر اسپان امر زین نهادن کرده بود، مشعوفانه برخاسته به امیر آقا و نگارنده و دو تن سوار نظام وزیر آبادی هر یک بر اسپ خویش سوار شدند. و خلیفه غلام حسن از اعضای هیئت را که به رفتن منتخب نشده به سر راه برای تجدید و نقض وضو ایستاده بود، به اجبار امر سوار شدن و رفتن کرد. و همگنان با شیخ عبدالعلی که در خفا با فتح محمد دل و قصد یکی داشت و به امر و تعلیم او میانجی‌گری اختیار کرده، رئیس و سه تن از اعضای تبعهٔ او را در معرض ابتلای بلا سوق داد.

الغرض در قول غلام حسین به قلعهٔ هزاره‌ها وارده شده، با کرنیل هاشم و میرزا زمان شاه مدیر گمرک بهسود و چند نفر دیگر که حاضر آمده بودند، مصافحه و کنارگیری کرده و در امام بارهٔ که بر زیر مسجد ساخته و هنوز تمام نپرداخته بودند، نشستیم. و پس از چند دقیقه فتح محمد با قرب سه صد نفر هزارهٔ تفنگ‌دست مسلّح به بهانهٔ شنیدن ذکر مصیبت آمده و با هم احوال‌پرسی کرده، نورالدّین فرمان اختیارات خود را که پسر سقاء از در تطمیع هزاره‌ها و فریب دادن آن‌ها داده بود، از رعونت و خودستایی و اظهار رتبه و مقام سقایی خویش را به فتح محمد نموده و پس از صرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

آبگوشت نذر امام مظلوم و ختم روضه‌خوانی نگارنده وظیفه غلام حسن به همان امام مشغول ادای نماز گردیده، نورالدّین را فتح محمد به بهانهٔ مشورت و مذاکره بیرون برده، تکلیفش کرد که محمد زمان پروانی و دیگر اعضای هیئت را بنویسد که از سرچشمه برخاسته در کوتل بیایند و مهمان ما باشند. و نورالدّین که از حالت خود خبر نداشت و خویشتن را قزلباش و نزد هزاره محترم و نافذالامر می‌پنداشت از حبس و بند و قتل محمد زمان کوهستانی هراسیده، از طلب نمودن سرباز زد. و فتح محمد که از داوطلبی او بیعت آوردن هزاره خبر داشت، برآشفته امر شیپور دمیدن کرده، او را به بی‌احترامی گرفتار و خلع سلاح ساخته، بر اسپی غیر اسپ خودش سوار و جانب کوتل رهسپار ساخت. و سه تن دیگر گفت: شما بر اسپ خود سوار شده باز پس روید. نگارنده که با او مراوده و پیام سلام در میان داشت و معلومات داده، تأکید بر ثبات قدم و استحکام سنگر و فراهم آوردن قومی و ندادن بیعت و محاربه با پسر سقا می‌کرد، آهسته به او گفت که اگر پس برویم از دست پسر سقا کشته گشته، عموم ضعفای قزلباشیه که از حماقت و داوطلبی نورالدّین مجبور به فرستادن این وفد قومی شده‌اند، به قتل و غارت و اسارت می‌روند، از این‌رو، و بعض مطالب که در خاطر است و باید به ارباب‌ها گفته و تعلیم کرده شود ما را نیز بر سبیل گرفتار ببرید و او اظهار مخفیهٔ نگارنده را پذیرفته و امر بر اسپان خودشان و محبوسانه به رفتن کرد. و در کوتل نورالدّین را کرنیل گل محمد قائد صد تن پیادهٔ نظام هراتی که با دو ضرب توپ با قشون قومی هزاره حسب‌الامر شهزاده محمدامین اقامت و از حالت سقّایی او و داوطلبی بیعت هزاره آوردن و اعضای هیئت و قوم قزلباش را به دسیسه تحت امر اجباری گرفتار کردن پسر سقاء که به او در این سفر کربت اثر همراه بودند از بیان کرنیل غلام نبی سراپا خبر داشت، به سیلی به روی و دهنش زده، خون آلود ساخت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفنگچه و ساعتش را یکی از هزاره‌ها گرفته و کرنیل گل محمد او را دشنام داده، گفت: ای نمک حرام! امیر شهید و اعلی‌حضرت امان‌الله خان کدام التفاتی به تو کرده بودند که خدمت پسر سقاء اختیار کرده، رهسپار اخلاص و فدایی جان نثار او شده، کمر به رخنه انداختن قوهٔ جامعهٔ هزاره که از راه دیانت و شجاعت و نیکی فطرت به معاونت حکومت افغان و قلع و قمع سقاییان برخاسته و مردانه به پای ثبات ایستاده‌اند، بسته داوطلب بیعت گرفتن از این قوم جنگجوی غیور شدی. و قوم ضعیف و ناتوان قزلباش را بدنام و دچار سلطه پسر سقاء نموده، همه را در معرض تهلکه و قتل و غارت انداختی. و نورالدّین که از کردار خود خجل و منفعل بود به جز این‌که زود، زود می‌گفت: پسر سقاء[مرا] به اجبار مأمور این کار کرده، دیگر تکلّمی نتوانست. و او را با سه تن اعضای ریاستش در خیمهٔ فتح محمد برده و چای صرف شده، بعد هنگام غروب آفتاب محمد اسحق پسر خلیفه غلام رسول کابلی مأمور مالیه، فعلاً حاکم هزارهٔ بهسود از طرف سردار محمدامین حکم‌نامهٔ فرستادن نورالدّین و اتباعش را در راه قول نزد شهزاده به نام فتح محمد با نقل فرمان جعلی اعلی‌حضرت امان‌الله خان از وصولش درگوی قراباغ غزنین که خواجه هدایت‌الله معاون شهزاده جهت استظهار و امیدواری و استواری هزاره‌ها به مخالفت پسر سقاء ساخته بود، آورده و حاضرین از خواندن آن قوی دل و شادخاطر گشته، یک به دیگر تبریک ورود اعلی‌حضرت او را گفته. در این حال کرنیل گل محمد به نورالدّین گفت که: اگر راست می‌گویی که پسر سقایت به اجبار رهسپار بیعت گرفتن از هزاره کرده و تو خادم، صادق و طرفدار حکومت افغان هستی، پس چه تحفه و هدیه برای شهزاده آورده‌ای؟ نورالدّین گفت: تفنگچه و ساعتی که داشتم شما گرفتید و ما از راه دعوت آمده بودیم، سوغات و هدیه‌ای نداریم! و کرنیل گل محمد گفت: تحفه و ارمغانت

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد زمان کوهستانی بود که بایست با خود می‌آوردی، حالا که او را نیاورده‌ای، برایش به امضاء و خط خود بنویس که او با بقیهٔ اعضای هیئت از سرچشمه برخاسته، در کوتل بیایند. و نورالدّین از این تکلیف او سرباز زده، نگارنده گفت که: اگر این امر به روی روز و از قوه به فعل آید، هرآیینه شهزاده محمد زمان را به مثابهٔ عبدالرّحمن پسر داد محمد کوهستانی به قتل رسانیده و هلاک او باعث قتل و غارت و اسارت عموم قزلباشیه که این هیئت قومی از طرف ایشان است، خواهد شد. و گفتهٔ نگارنده مؤثّر نیفتاده، نورالدّین را در تحت فشار و انزجار گرفتند که به اجبار با خامهٔ دساست و وخامت بار خویش بنویسد و او با گردن کج و کام و زبان خشک در حالتی که لبانش را به زبان تر می‌کرد، لب به لابه و تملّق گشوده، به عجز و عذر و الحاح گرایید و کرنیل گل محمد قصد آزارش کرده، میرآقا سر برهنه نموده زبان به شفاعت گشود. و هزاره‌ها به شفاعت او کرنیل را از ایذای نورالدّین بازداشته، به قرب شام نورالدّین و میرآقا و غلام حسن و نگارنده را بر اسپان‌شان سوار و هر دو تن سوار نظام وزیرآبادی را با سر و پای برهنه و کتف و ساعد بسته در تحت حفاظت کرنیل هاشم و میرزا زمان شاه و هفت تن هزارهٔ تفنگ‌دست جانب راه قول نزد شهزاده محمدامین گسیل داشتند. و هنگام خفتن در قرب قلعهٔ یورت عرض‌بیکی قزلباش رسیده، از عذر و زاری میرآقا و نگارنده، گرفتاران را در مسجد آن قلعه که مملو از کَیک و به مثابه زندان بود، فرود آوردند. و احمد علی نوادهٔ عرض بیکی که جوان خوبی بود، نان و بیضهٔ نیم برشت پس از نماز حاضر آورده، سر به بالین خواب نهادند. و از هجوم و گزیدن کَیک ایشان را خواب نبرده از جمله نگارنده با تن تب‌دار و دل محزون و خاطر زار از شدّت درد بر بستر خواب نشسته، نالش‌کنان در حالتی که پشت و پهلو و تمام اعضای خود را به ناخن‌های هر دو دست از گزیدن کَیک می‌خراشید و می‌خارید، کرنیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

هاشم هزاره حارس اسیران را که بام و درب مسجد را محافظ گماشته، خودش در مسجد خفته بود، آواز داد. و او جواب بیدارم داده، به او گفت که: با محمدنادرخان در سمت جنوبی و با هزارهٔ ناقلین مرابطه و مراوده و مکاتبه و ازحالت یک‌دیگر خبر و قورخانهٔ درخور دفاع قشون پسر سقا دارید که اقدام در اسارت رئیس هیئت نمودید یا ندارید. اگر چنانچه ندارید و نداشته باشید، کار خوبی نکردید که تعجیل در اسر هیئت کردید، زیرا پسر سقاء از شنیدن این ماجرا جیش در جنبش آورده، عرصه را بر شما تنگ ساخته، کار را وارون و مردم هزاره را که قوای کافیه و اسلحهٔ وافیه و قورخانهٔ بسنده ندارند، زار و زبون خواهد ساخت. او در جواب نه گفته، نگارنده را فوق‌العاده متأسّف نمود. و به او گفت که: بایست چنین نمی‌کردید تا پسر سقاء را به هر حیله و ذریعهٔ که می‌شد تا یک ماه دو ماه به لیت و لعل معطّل داشته، پس از معلوم شدن اقدامات محمدنادرخان و محمد هاشم‌خان در جنوبی و مشرقی، از روی نظریات صحیحه هر چه شارع مقدّس فرموده است از قوه به فعل می‌آوردید. و او چیزی نگفت.

روز چهار شنبه، یازدهم محرم، مطابق ۲۹ جوزا و ۱۹ جون

در این روز که عزم بردن اسیران را مستقیماً در نزد شهزاده و از جمله قتل نورالدّین را جزم داشتند. پس از ادای نماز بامداد و صرف چای حاضر آورده، احمد علی که آن بیچاره را در پایان کار هزارگانی که با او دعوی ملک داشتند، کشتند، و به راه افتاده، نزدیک ساعت یازده به قرب قلعهٔ میرزا غلام نبی قزلباش که به امر شهزاده مأمور مالیهٔ بهسود بود، رسیده، نورالدّین که قتل خود را یقین داشت به بهانهٔ صرف نهار و امید پناه و استشفاع او در آن قلعه شده، فرود آمدند. و میرزا غلام نبی در تهیهٔ طعام

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرداخته در حالتی که به مضیف[۱] او نشسته بودند، میرزا زمان شاه که از عرض راه جلو افتاده و گفته بود که: به سپاهیان نظام هراتی مقیم رباط جوقول کاری دارم، یک نفر کپتان را با سه چهار تن سپاهی با خود آورده، ضمناً اسیران را تخویف و تحذیر کرد. و غلام نبی نان و دوغ و مسکه و تخم نیم برشت حاضر آورده و آن را زهرآسا تناول کرده، از پناه دادن و شفاعت نمودن او حتّی کس فرستادنش نزد شاه محمدحسین مرجع عامهٔ هزارهٔ بهسود که او را به شفاعت برانگیزد تا شاید خون نورالدّین نریزد، مأیوس گردیده راه برگرفتند. و به ساعت سه پس از نصف روز وارد قلعه واقع قرب رباط باد آسیا گردیده، برای کشیدن قلیان و آشامیدن آب به درب قلعه عنان کشیده، ایستادند و زنی معمرهٔ موسفیدی آب آورده از میرآقا که فرود شده بر صفهٔ جلو دروازه نشسته بود، پرسید که میرآقا کدام است؟ او خود را معرّفی نموده آن زن بیتابانه به گریه شده دست و پای آقا را به بوسیدن شد. و گفت: مردم همه از گرفتار و اسیر شدن شما در روز عاشورا آگاه گردیده، راه‌های راه قول را در تحت حراست گرفته‌اند که اسیران را نزد سردار نگذارند ببرند که نورالدّین را بکشد، بعد زنان قلعه خبر یافته با اطفال خود به درب قلعه شتافت و دست و دامن میرآقا را بوسیده، در حق طفلان خود دعای طول عمر خواستند. و آن زن اولین به اسرا خبر داد که آقای سید جعفر دفعدار کس فرستاده و تأکید کرده است که به اسیران بفهمانند که زینهار در راه قول نرفته، شب را در خاک آغه به قلعهٔ او فرود آیند. و این پیام و تأکید سید جعفر را شنیده و به راه افتاد. به قرب رباط دو ضرب توپ و چند تن سپاهی را که از بامیان مغلوب قشون پسر سقا شده منهزماً وارد شده‌اند، مشاهده کردند. به محل انهزام آن‌ها این‌که

---

۱. مهمانسرا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میر فقیر دولت پای هزارهٔ بهسود با هزار نفر از قوم خود و سید شاه میرزا حسین یکه‌اولنگ با مردم آن‌جا و هزارهٔ بامیان قشون پسر سقا را در بامیان محصور کرده و میر فقیر از سبب دههٔ عاشورا در خانهٔ خود آمده، شاه میرزا حسین از منصبدار قشون محصور سقایی دوازده هزار روپیه گرفته و بیعت‌نامه به پسر سقاء داده در یکه‌اولنگ برگشته باعث هزیمت شده بودند. و توپ در آن‌جا وارد آمده، فرود آورده شده بودند. چنانچه در همین روز به جای میرزا غلام نبی افراد اعداد قومی دولت پای به چشم سر دیده شدند که به تعجیل شاه میرزا حسین را نفرین‌کنان و لعن‌گویان جانب بامیان می‌رفتند که سقاییان را از پیشرفت بازداشته، با ایشان بجنگند.

الغرض به قرب خاک آغه رسیده از دور سواری در نظر آمد که پویان سر راه اسیران می‌آید. چون نزدیک شد: سید جعفر دفعدار بود، فوراً از اسپ فرود شده، مراسم مصافحه و معانقه خلوصیت سلیقهٔ خویش را به تقدیم رسانید. و کرنیل هاشم محافظ اسیران را به لحاظ میرآقا و نگارنده دشنام‌های غلیظ و شدید داده، به خشونت امر فرود شدن از اسپش کرد و گفت: ای ابن سعد مانند[آن] ملعون سید و ملا را که پسر سقا به اجبار رهسپار اخذ بیعت از مردم هزاره کرده، ایشان را فتح محمد شمر در روز عاشورا به مثابهٔ اسیران کربلا گرفتار و در تحت حفاظت چون تو خائن دین و غدّار ایمان نزد سردار محمدامین فرستاده است. و او از حالت ایشان که کرنیل غلام نبی مفصّل عرض کرده است سراپا مستحضر است. و می‌داند که برخلاف پسر سقّایند. و طریق خدمت آن دزد شقی را نمی‌پیمایند، پس چرا ایشان را آزادانه با نورالدّین نیاوردی و از چه در تحت حراست داشته، اسیرآسا ایشان را امر ره‌سپردن کردی. و او با زمان شاه انبوهی تفنگ‌داران را در جلو قلعهٔ سید جعفر دیده، از خوف هلاک جان زبان لابه گشوده، لرزان و هراسان گفتند که: ایشان را محترمانه تا این‌جا رسانیده، زجر و

(c) ketabton.com: The Digital Library

توبیخی نکرده‌ایم. و اسراء حال را به دیگر منوال و قرین قتال دیده، اگرچه جور کشیده بودند، محض رفع فتنه و دفع قتل هاشم و زمان به سید جعفر گفتند که: به جز اعزاز و احترام طریق جوری نسبت به ما نه پیموده‌اند که درخور الزام باشند. و سید جعفر از گواهی اسراء زبان خشونت و دشنام هاشم و شاه زمان بسته بعد هر یک به اسپ خویش نشسته، راه قلعه و خانهٔ آقای سید جعفر پیش گرفتند. و به مجرد وصول در قرب قلعه پنجصد تن از هزاره‌ها که جهت مانع شدن از بردن اسیران در راه قول نزد شهزاده محمدامین خان گرد آمده بودند، راه پذیره و استقبال برگرفته و دیدار کرنیل هاشم و زمان شاه در طبیعت‌شان که محافظ اسرأ می‌دانستند ناگوار افتاده، فشنگ در خزانهٔ تفنگ انداخته، آهنگ قتل آن دو تن کردند. و میر آقا و نگارنده و خلیفه غلام حسن سرها برهنه و از هر دو تن اظهار رضایت و شفاعت نموده، ایشان را از قتل آن‌ها بازداشتند. و پس از مصافحه و معانقه به سالون آقای سید جعفر که مهمان‌خانه و جای نشستن دویست نفر و مفروش بود، نشسته و کرنیل هاشم و زمان شاه و هفت نفر سپاهیان قومی تحت امر ایشان را از بیم آن‌که ایشان را به قتل نرسانند در اندرون سرای سید جعفر به حجرهٔ درآورده، دربش را قفل زدند. و هزاره‌ها تا قرب غروب آفتاب درنگ کرده، بعد به دیگر دیهات قریبه جهت بیتوته رفتند. و این شب به کمال راحت و احترام و عزّت با آن‌که نگارنده مریض بود و چیزی نخورده و نماز خوانده، بخسپید، به سر رفته از دیانت هزاره و اخلاص قوی و صداقت اسلامی‌شان متشکر شدند.

روز پنجشنبه، دوازدهم محرم، مطابق ۳۰ جوزا و ۲۰ جون

در این روز، پس از صرف چای هزارگانی که شب در دیگر قلاع رفته بودند، دسته دسته گرد آمده، قرب هزار نفر انجمن شدند. و چون سید

(c) ketabton.com: The Digital Library

جعفر و شاه حیدر و شاه محمدحسین و دیگر علماء نزد سردار محمدامین خان کس فرستاده پیام داده بودند که اسیران را تا جمع آمدن همهٔ اربابان و تعهّد امان جان گرفتاران نمودن‌شان نمی‌گذارند که در راه قول بیایند، تهیهٔ طعام نهار کرده بود. لیکن هزاره‌ها به توهّم این‌که مبادا شهزاده دستهٔ نظام هراتی را با توپ گماشته، نورالدّین را به تغلّب در راه قول برده، هلاک کند به پیام رضابخش تحصیلدار که تأکید کرده بود که اسیران را در جای سید جعفر فرصت مکث نداده، در جای او با قوای قومی برسانند که مبادا فتنهٔ حادث شود، ایشان را به صرف نهار نگذاشته، به اجبار دوستانه با خود برداشته، با پنجصد تن سواره و پیادهٔ مسلح به ساعت سه پس از نصف روز در جلگای کجاب به جای رضابخش تحصیلدار رسانیدند. و در صفهٔ بزرگی که اضلاع چارگانه‌اش به اشجار چنار مصفوفهٔ سر به جو هوا برافراخته و از گلیم‌های بزرگ رنگه که در هر یک از طول و عرض بیست گزی در ده گز مفروش و بر چهار طرف نعلین‌چه‌ها مفروش و گسترده بود، از اسپ فرود شدند. و فوراً نان و چای و حلوا و مسکه و بیضهٔ نیم برشت و اقداح دوغ حاضر آمده، اسیران و آن پنجصد نفر همه از خوردنی و نوشیدنی سیر گردیدند. بعد سوارها رخصت مراجعت یافته به ایشان تأکید و گفته شد که فردا با هئیت اجتماعی حاضر آیند تا اگر شهزاده سوء قصدی به نورالدّین کند، قوهٔ دافعهٔ داشته باشند. و پیاده‌ها جهت حراست نورالدّین از آسیب چیزی در آن‌جا توقف و معدودی به قلاع قریبه رفتند. و رضابخش که از ناصیهٔ حالش اثر سقّایی مشاهده می‌شد و هم سید جعفر نگارنده را از حالت او آگاه و تأکید کرده بود که فریبت ندهد و تو مردم را به بیعت دادن از فریه و خدیعهٔ او گول خورده، دلالت و هدایت کنی. و نگارنده در جواب او گفته بود که: انشاءالله افسونش کارگر نخواهد افتاد. نورالدّین را به بهانهٔ این‌که مبادا آسیبی به او رسد شب برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوابیدن در اندرون و برج مخصوص خود که نظر محمد پسر محمود تایمنی را که شش هزار روپیه را در راه شوسهٔ دکّه حیف و میل کرده، سخت محبوس شده در توقیف‌خانه روز خیانت به سر می‌برد و پسر سقاء او را رها داده به حکومت هزارهٔ بهسود مأمور و رضابخش از خوف آنکه شهزاده محمدامین او را نکند در خانهٔ جا داده و به ذریعهٔ او بیعت‌نامه به پسر سقاء فرستاده، مردم از مخالفت او باز می‌داشت، برده هر سه تن با هم سخن راندند و نگارنده به فراست حس کرد که مرا به سر سخن آورند تا مردم را به آیات قرآنی دلالت بر اطاعت پسر سقا کنم؛ ولی از حس و وجدانم غافل بودند که چه خواهیم کرد.

روز جمعه، سیزدهم، محرم مطابق ۳۱ جوزا و ۲۱ جون

در این روز پس از صرف چای و غذای بامدادیه، هزاره‌ها تک تک سواره و پیاده جمع آمده، خبر آوردند که ارباب‌ها در راه قول نزد سردار محمدامین خان آمده با هر قرار و مواضعهٔ در موضوع اسراء به خلوت نهاده‌اند، معلوم نیست. و نورالدّین از شنیدن این خبر بلا مدرک مشوّش گردیده، در اضطراب افتاد که مبادا ارباب‌هایش تسلیم سردار کرده، او به دارش کشد. پس بی‌خودانه سخنان لایعقلانه گفتن گرفت و رضابخش روی به سوی او کرده گفت که: خان صاحب هیئت و شکل و صورتت خوب است چیزی دیگر بر زیر نعلین در زیر نشستن‌گاه نهاده بنشین که در قعود نیز از دیگران قدری بلندتر باشی؛ امّا زبان و دهان خود را بربسته سخنی مگوی که امر پیشنهاد خود را خراب می‌کنی. بگذار که نگارنده سخن گوید. از این گفتهٔ رضابخش حقاً و وجداناً نگارنده درک کرد که با نورالدّین برخلاف تعلیمات او که شب در برج کرده، سخنی گفت با نگارنده را که مردم به او عقیدهٔ خیر سکالی دارند، می‌خواهد بر سر سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرد، چنانچه نگارنده هیچ نگفته در این حال خواجه هدایت‌الله معاون شهزاده با دو سه سید و ارباب در رسیده، پس از پژوهش حال از طرف شهزاده نسبت به میرآقا و خلیفه غلام حسن و نگارنده اظهار ملاطفت و رضایت کرده، نگارنده را زیادتر از قبول نکردن تنخواه پسر سقاء و آیات چندی در تکفیر او و قشونش در محضر عام نزد خود پسر سقاء خواندن و مجبورانه مأمور هزاره‌جات شدنش که کرنیل غلام نبی و غیره به او گفته بودند، ابراز نمک‌حلالی نسبت به خاندان شاهی و وصف نمود و گفت: سردار از شما رضایت و خرسندی بسیار کرده، می‌فرماید که حق نمک‌خوارگی و پاس احسان پدرم امیر شهید و برادرم اعلی‌حضرت امان‌الله را رعایت نموده، قبول ملازمت پسر سقاء را نکرده در کابل افغان‌ها را تشجیع می‌نماید. و به ایشان می‌گوید که دیانت و غیرت و شجاعت افغانیت شما که در اقطار و آفاق سمر و مشتهر بود چه شد و به کجا رفت که اطاعت و متابعت دزد نانجیب خون‌خوار و فاسق و گمراهی را اختیار کرده، تیشه به ریشهٔ خود زده و می‌زنید. و مملکت و ملّت و دولت خود را به باد فنای نقض عهود و نکث و حنث ایمان و ترک اتّحاد و اتّفاق و گراییدن به قتل و غارت و اسارت هم‌دیگر داده و می‌دهید. این سخنان را از جانب سردار محمدامین خان نسبت به نگارنده به پای مکتوبی به امضای او مشتمل بر حسن خدمت و اخلاص و صداقت میرآقا و خلیفه غلام حسن و نگارنده برآورده، خواست که به ایشان برای تصدیق آیندهٔ افعال خجستهٔ آنان تسلیم کند. و میرآقا و نگارنده آن را نپذیرفته گفتند که: پسر سقا از این مکتوب به هر ذریعهٔ که باشد، آگاه گردیده ما را به قتل می‌رساند. بعد مکتوب دیگر به امضای شهزاده به نام سالارات و اربابان و قشون قومی که حمایت نورالدّین و ممانعت او را از بردن در راه قول کرده از قتل نجات داده بودند، نموده قرائت کرد که نظر به خدمت و صداقت و ثبات و

(c) ketabton.com: The Digital Library

استقامت قوی که به جانبداری حکومت افغانی ابراز داده و مردانه به پای ننگ و غیرت ایستاده، اطاعت پسر سقا را قبول نکرده بلکه باعث ننگ افغان و اتّحاد و اتّفاق بعض قبایل ایشان شده، آن‌ها را بر سر غیرت آورده‌اید، قطع نظر از نورالدّین اگر شفاعت خود پسر سقاء را بکنید مورد عفو خواهد بود تا چه رسد به خدمه و تبعهٔ او که نورالدّین و غیره باشند؛ امّا باید نورالدّین مراجعت کرده یک روز هم در بین قوم شما نباشد که فتنه به روی کار می‌آورد و این مکتوب سردار را به هزاره‌ها سپرده، دست نگارنده و سید محمد اکبر را از سادات هزارهٔ بهسود که شخص نیکیست و تمیز سلیم و سقیم را می‌تواند بکند، گرفته گفت: با شما مذاکرهٔ مخفیانهٔ دارم و از مجلس دور رفته بر کنار جوی و سایهٔ درختی با هم نشسته خواجه هدایت‌الله محض حصول معلومات از عزم و ارادهٔ رضابخش که مخفی از سردار محمدامین خان بیعت و اطاعت‌نامه نزد پسر سقا فرستاده، برخلاف عموم قوم راه متابعت او پیموده، دوستان خود را در سرّ و خفا دلالت و هدایت بر بیعت‌نامه دادن می‌کرد، آغاز سخن نموده گفت که: در بازگشتن شما به سرچشمه چون بیعت‌نامه حاصل نکرده‌اید از پسر سقا ضرر خواهید دید. این را از آن گفت که اگر رضابخش در موضوع بیعت دادن اظهاری کرده باشد به او گفته، مدّعایش از خلاف‌ورزی رضابخش حاصل و بر وی مصرّح و موضّح شود. و چون در این خصوص اظهاری از نگارنده نشنید، گفت: باید فکری نموده کاری کرده شود که ضرری به شما نرسد. چنانچه او و سید محمد اکبر و نگارنده تفکّر کرده، ابراز امری که باعث امن نورالدّین و اعضای هیئت باشد، ننموده، هر دو تن گفتند به فکری ما نمی‌رسد که چه بایست کرد از اظهار عجز در تفکّر ایشان نگارنده کاغذ خواسته از طرف بزرگان هزاره به نام رئیس و اعضای هیئت مسوّده داد که رئیس و اعضای هیئت فرامین حکومت و تبلیغات هدایت سمات

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤظّفهٔ خود را به ما رسانیده و نموده چون ارباب‌ها و رؤسا قومی از سبب ده عاشورا در خانه‌های خود رفته و ملک بهسود وسیع می‌باشد، پس از چند روز که فراهم آیند تعیین شروط و حقوق ملیهٔ خویش را نموده برای هیئت می‌فرستند که ایشان در کابل به حضور امیر ارسال دارند و او قبول شروط را نموده، تعهّد کند و هیئت مواد شروط منظور شده را بفرستد، البته خیر خود را دیده بیعت خواهیم کرد. و این مسوده را به خط دیگری نقل نموده، اصل را پاره کرد و به خواجه هدایت‌الله گفت: این مکتوب را که ارباب‌ها و علماء امضا کنند و نزد پسر سقا فرستاده شود دو نتیجه می‌دهد، یکی تا عرصهٔ دو ماه امر منجر به مکاتبه گردیده، لشکرکشی و جنگ روی نمی‌دهد و احوال محمدنادرخان از طرف جنوب و محمدهاشم خان از سوی مشرق و هزارهٔ ناقلین از جهت مزار معلوم گردیده، آن وقت کار به اساس درست انجام خواهد یافت و پسر سقا نیست و نابود خواهد گشت. دیگر از پسر سقا که به ذریعهٔ این مکتوب امیدوار بیعت دادن هزاره می‌شود، ضرری به اعضای هیئت نمی‌رسد. و خواجه هدایت‌الله و سید محمد اکبر آن را پسنده و مطبوع دانسته، برداشتند که به امضا رسانیده، تسلیم نگارنده کنند. و این وقت نگارنده میرآقا را از مجلس خواست که حاضرآید تا تهمتی از تنها به آن دو تن نشستن بر نگارنده نه بسته به پسر سقّا راپورت ندهند. بعد نگارنده سید محمد اکبر را آهسته وعدهٔ تسوید شروط بیعت را داده، هر چهار تن برخاسته، داخل محبس شدند و خواجه هدایت‌الله راه مراجعت جانب شهزاده محمدامین برداشته، میرآقا و ملاّ محمد زمان که نورالدّینش صاحب نفوذ در بین هزاره پنداشته از سرچشمه به او نوشته بود که هزاره‌ها را هدایت بر اطاعت پسر سقا و دادن بیعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماید و این بدین عزم از قلعهٔ نخشی[۱] که تا این‌جا مسافت یک روز راه سوار است، نیز حاضر آمده بود، هزاره‌ها را به ایما و اشارات رضابخش در تحت تخویف و تحذیر گرفته، بیم قتل و غارت و اسارت نشان دادند که بیعت دهند و با پسر سقا نجنگیده خود را دچار هلاک و دمار و نیست و نابود نسازند. و هزاره‌ها از گفتار آن دو تن ملاً پریشیده‌خاطر گشته در تزلزل افتادند. و نگارنده به بهانهٔ استنجا برخاسته، بعضی را که از مجلس کنار شدند تأکید بر بیعت ندادن و استوار به میدان جنگ پسر [سقاء] ایستادن کرده از راه شرع تشجیع نموده، ایشان را محکم ساخت. بعد شروط را مخفیانه قرار ذیل مسوده کرد:

۱- بیعت که در حقیقت و نفس‌الامر شرعاً از عقود و مربوط به رضا است نباید که به محاربه و تغلّب از هزاره‌ها خواهان بیعت شود.

۲- چون پادشاهی را از افغان گرفته و افغان‌ها جنگ دارند تا یکسره و عموم افغان تابع و مطیع نشوند از هزاره‌ها تکلیف بیعت مرفوع بوده، بعد بیعت خواهند داد.

۳- مالیات این سال را هر قدرکه شهزاده محمدامین گرفته و به خرج رسانیده باشد، چون مأمور اعلی‌حضرت امان‌الله خان بوده تکرار اخذ نشود.

۴- اسلحهٔ حربی و تفنگ که خریده‌اند چون همواره قبایل کوچی هزاره‌ها را قتل و غارت می‌نمایند، از ایشان گرفته نشود که جان و مال و زراعات و عیال و اطفال خود را حراست کرده، افغان کوچی را از خود دفع نمایند.

۵- پس از قبول شروط هرگاه که بیعت کنند نفری قومی از هزاره‌ها

---

۱. نقشی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای جنگ با افغان نخواهند؛ زیرا با برادران اسلامی افغانی خود که مقاتله نمایند خون وثار مقتولین جانبین برعهده و ذمهٔ حکومت خواهد بود، و هم خون‌ریزی را خدا و رسولش منع فرموده، بلکه کشندهٔ مسلمان را لعنت و غضب و وعدهٔ همیشه در جهنّم ماندن نموده.

۶- قشون از طرف حکومت برای اقامت دائمی یا مرور موقّتی داخل هزاره‌جات نشود که بدناموسی و مفاسقه به روی روز نیفتند.

۷- شهزاده محمدامین با معاون و خدمهٔ خاص خود امان جان داده شوند و اگر به عهد و پیمان حکومت اعتماد کرده در کابل بیاید معاش به اندازهٔ شهزادگی او از حکومت داده شود.

۸- در صورت عدم اعتبار و نیامدنش در کابل ما او را با بدرقهٔ قوای قومی از سرحد و خاک افغانستان برآورده، در مملکت روس یا ایران می‌رسانیم. باید حکومت تعهّد نموده، اطمینان بدهد که حکّام و ضباط به ذریعهٔ قوای لشکری یا کشوری مانع از عبور و متعّرض او نشود که بدنامی تاریخی عدم حمایت قوم هزاره به روزگار آینده و اخلاف ابنای زمان یادگار نماند.

۹- عموم قبایل هزاره از مجازات عطالت و اباء و امتناعی که از قبول اطاعت و متابعت ورزیده، به دفاع مسودهٔ نگارنده را رد کرد و نگارنده آن را پاره پاره نموده به نهر آب انداخت و خود را از تعلیماتی که کرد، آسوده ساخت.

روز شنبه، چهاردهم محرم، مطابق ۳۲ جوزا و ۲۲ جون

در شب این روز، باز رضابخش تحصیل‌دار که دل در هوای پسر سقّا مربوط داشت، نورالدّین را در هنگام خواب در برج مخصوص منام خویش برده، با او و نظر محمد تعلیمات دساست آیات کرده، پس از طلوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

آفتاب هر سه تن در مضیف بیرون قلعه آمده در وقت صرف چای، رضابخش که به پهلوی نگارنده جای گرفته بود آهسته و بر سبیل نجوی گفت: به مجرّد وصول قشون و قوای حربیهٔ پسر سقا در سرچشمه فوراً خبر بدهید که بیعت‌نامهٔ عمومیه فرستاده شود. و نگارنده ازین گفتهٔ او درک احتمالی کرد که با نورالدّین و نظر محمد قرار داده خواهد بود که پس از وصول در سرچشمه معطّل به نوشتن و فرستادن شروط هزاره‌ها که درج مکتوب خود نموده‌اند، نکرده قوای عسکری از کابل در سرچشمه بخواهند تا هزاره‌ها دچار رعب و هراس گردیده، بیعت و اطاعت‌نامه ارسال دارند. و ازین تصوّری که در ضمیر نگارنده جایگیر آمد، پس از صرف چای به سید محمد اکبر گفته و او را تأکید بر منع رضابخش از خیال بدنام کُن قوم هزاره و ندادن بیعت کرده، داستانی تعلیم و تلقین نمود. بعد قرب سه صد نفر سواره و پیاده که به روز گذشته رضابخش به ایشان امر کرده بود، برای بدرقگی نورالدّین و اتباعش پی‌هم در آمدن شده، به ساعت از جای رضابخش تحصیلدار سوار و جانب سرچشمه رهسپار شدند. و نهار را در امام بارهٔ سیدهای گرماب به قلعهٔ غلام رسول هزاره که بانی و خادم این امام باره است پس از روضه خواندن میرآقا و خلیفه غلام حسن که مدعو بودند، صرف کرده و در وقت خوردن طعام نگارنده سید محمد اکبر را که در پهلویش بود از تعلیمات خویش یادآوری و تأکید نموده پس از صرف غذا رهگرای طی مسافت گشته، هنگام آخر ظهر وارد تیزک هزارهٔ دای‌میرداد و در امام بارهٔ عمومیهٔ آن‌جا فرود شدند.

روز یکشنبه، پانزدهم محرم، مطابق اول سرطان و ۲۳ جون

شب را در این‌جا به مهمانی اهالی تیزک به سر برده، از دو تن سوار قوم وردک که باخبر پیشرفت اقدامات محمدنادرخان در سمت جنوبی نزد

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهزاده محمدامین می‌رفتند و نگارنده با سائرین آن‌ها را به روز در راه دیده بودند، خوش‌بختانه و شادخاطر گذشت. و نورالدّین با رضابخش و نظر محمد که همراه بودند، تکذیب مظفریت محمدنادرخان را در کامیابی اقداماتش نموده می‌گفتند که: وردک‌ها آوازه انداخته، پروپاگان می‌کنند که مردم هزاره را برخلاف پسر سقا برانگیخته، ایشان را در محاربه استوار و دچار قتل و غارت و دمار و اسارت سازند. و نگارنده که در روز گذشته احوال خوشی محمدنادرخان را از فرستادهٔ ملک حضرت محمد احمدزایی کوچی و ملک‌دار تکانه که با خبر رفتن بقیهٔ اعضای هیئت از سرچشمه در تکانه آورده و نورالدّین او را بیست روپیه و یک طاقه‌لنگی انعام و خلعت و مکتوب حرکت خود را از کجاب جانب سرچشمه برای اعضایی که در تکانه رفته بودند و او شنیده بود، گفتار آن سه تن و تردید ایشان را به گوش صدق جای نداده، در این روز پس از آشامیدن چای جانب سرچشمه حرکت کرده از بعض عابرین راه شنیده شد که کوتل را هزاره‌ها گرفته به عزم قتل نورالدّین و نظر محمد و رضابخش که هواخواه و جانب‌دار پسر سقایند، استوار نشسته‌اند. و نورالدّین با نظر محمد از شنیدن این خبر سراسیمه و خوفناک گشته خواستند که راه کوتل خرس‌خان را گذاشته و راه قلعهٔ نقشی را برداشته، پس از دو روز دیگر خود را از کوتل نرخ در میدان برسانند. و از آن‌جا عازم سرچشمه شوند. و نگارنده خلل‌انداز خیال پرانفعال‌شان شده، با هزاره‌هایی که بدرقه بودند اسپ رانده، ناچار دیگران نیز از تسلیت و تأمینی که رضابخش به ایشان داد از عقب نگارنده رهنورد آمدند. و در سر کوتل خرس‌خان از اسپ فرود گردیده و همه یک‌جا فراهم شده با رضا بخش و آن سه صد سواره و پیاده وداع کردند. و نورالدّین از خوف و دهشتی که گریبان‌گیر خیالش شده بود متضرّعانه از هزاره‌ها التماس کرد که تا قرب سنگر و اقامتگاه قوای جنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقع گردیده، فتنه به روی روز آید، پس نباید هزاره‌ها با ما از کوتل فرود شوند. این را گفته به رضابخش نیز اظهار کرد که پابند آن‌چه به سید محمد اکبر گفته شده است بوده به تعمیل آن گراید و مبادا طریق دیگر پیماید. و چون با هم تودیع گفته و راه برگرفته، کسی را حائل و مانع عبور ندیده، وارد سرچشمه گشتند. نورالدّین خواست که در تکانه عقب دیگرانی که از هیئت بازمانده و از خوف حملهٔ هزاره‌ها در آن‌جا رفته بودند، برود. نگارنده نپذیرفته، گفت: هرگز در آن‌جا نخواهم رفت، زیرا باعث بدنامی اهالی سرچشمه خواهد شد و خواهند گفت که: سرچشمه‌ئیان جانب‌دار هزاره‌ها بوده که رئیس و اعضای هیئت در آن‌جا درنگ و اقامت ننمودند و در تکانه شدند. در این حال پسر نگارنده و سواری که در تکانه فرستاده به ذریعهٔ او به اعضای هیئت پیام بازآمدن‌شان در سرچشمه داده شده بود، وارد گردیده از زبان محمد زمان پروانی که مردم تکانه و جلریز او را برای این‌که اهالی سرچشمه را متّهم به جانبداری هزاره ساخته، مورد قتل و غارت پسر سقاء سازند، تخویف و تهریس [1] نموده از سرچشمه در تکانه نزد خود برده و گفته بودند که مردم سرچشمه‌ات در شب با دست و پای بسته تسلیم هزاره‌ها نمایند. و ولوله انداخته، شلیک تفنگ کنند و گویند هزاره‌ها حمله کرده، محمد زمان را بردند و تو را برده مانند عبدالرّحمن کوهدامنی به قتل رسانند. پیام آورد که من هرگز نمی‌آیم دیگران اختیار رفتن و نرفتن خود خود را دارند. و چون پسر نگارنده از این‌که گفته بودم

---

۱. تهریس، ترساندن است. کاتب از مادهٔ هراس فارسی، مصدری بر وزن مصادر عربی باب تفعیل ساخته است. ساختن مصدر از واژگان فارسی بر وزن مصادر عربی و جمع‌بستن واژه‌های فارسی به قاعدهٔ جمع‌های عربی، مانند اتواپ جمع توپ و سالارات جمع سالار و افاغنه جمع افغان، در کاتب بسیار به چشم می‌آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تکانه نمی‌روم که مردم آن‌جا و جلریز از تعصب جاهلانهٔ مذهبی اهالی سرچشمه را مورد غارت می‌سازند، بازگشت. محمد زمان نیامده، دیگران هنگام شام وارد آمده، سبب رفتن خود را در تکانه بازداشتند که مکتوبی از هزاره‌ها رسیده، نوشته بودند که نورالدّین با اعضای تبعهٔ خود از راه مهمانی در فراخ اولوم رفته و به ما گفته‌اند که برای شما بنویسیم که از سرچشمه برخاسته، بیایید. از این رقیمهٔ هزاره‌ها دانستیم که شما را حبس و توقیف کرده، اگر ما در این‌جا باشیم مبادا در شب حمله نموده ما را نیز اسیر کرده، ببرند. از این‌رو، در تکانه رفتیم. و مردم سرچشمه هرچند اصرار کردند که نروید. تا یک تن زنده باشیم کسی نخواهد توانست که اقدام در آسیب شما نماید و ما به اظهار آن‌ها اعتماد کرده، ترک رفتن در تکانه گفتیم. لیکن محمد زمان که مردم تکانه او را در خوف و هراس انداخته از مردم سرچشمه سعایت کرده بودند، تاب اقامت نیاورده، ناچار با او رفتیم و خود او نیز فردا خواهد آمد و خواهد رفت.

روز دو شنبه، شانزدهم محرم، مطابق دوم سرطان و ۲۴ جون

در این روز، مکتوب هزاره‌ها را که مقید به قبول شروط‌شان در امر بیعت و نزد نگارنده بود و نماز شام آن را به نورالدّین داده بودم با کوائف سرگذشت گرفتاری خود جداگانه نوشته و در رقیمهٔ خود حمل گرفتار کردن خویش را بر فتح محمد نموده، او را از امضای این مکتوبش بازداشته، تنها گفته شد که هزاره‌ها در رقیمهٔ خود نوشته‌اند که رئیس و اعضای تبعهٔ او را کرنیل نظامی با سپاهیان تحت امر خود، توقیف و تسلیم ما کرده است. اگر حمل آن بر فتح محمد بشود، و پسر سقا در پی ایذا و آزار او افتد هزاره‌ها آزرده گردیده، اقدام در فساد خواهند کرد. و این را گفته مکتوب نورالدّین را تغییر داده، در کابل نزد سالار دزدان بری از دین و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایمان فرستادند. و محمد زمان نیز از تکانه آمده از اظهار اهالی سرچشمه و گفتار نگارنده مطمئن خاطر شده، بر عهدهٔ او گذاشت که به نام درد پا که دارم از نورالدّین رخصت و اجازت رفتنم را در کابل حاصل کند. و نگارنده او را وعده داده و به نورالدّین گفته اجازت مراجعت در شهر برای [او] حاصل کرد. و مقارن این حال ملک حضرت محمد و سید ابوالقاسم و سید زین‌العابدین که ملک محسن والی او را چنانچه گذشت از تعهد بیعت آوردنش از هزاره منصب برگد لشکری و کشوری داده بود، از راه پژوهش حال و پرسش احوال نورالدّین و ماجرای که در هزاره بر او، روی و گذشته بود، و حصول معلومات از بیعت دادن و ندادن هزاره‌ها وارد گردیده و سرگذشت نورالدّین و وعدهٔ بیعت دادن هزاره‌ها را پس از قبول شروط‌شان شنیده، خرسند شدند. و محرمانه گفتند که: انشاءالله مدّتی به مذاکره و مکاتبه گذشته، کوائف پیشرفت محمدنادرخان و محمد هاشم‌خان و اتّفاق و اتّحاد قبایل افغان جنوبی و مشرقی و هزارهٔ ناقلین ترکستان و درهٔ صوف و حصول نصرت و ظفرشان و محاربهٔ میر فقیر در بامیان با عبدالرّشید غندمشر سقایی و قشون تحت رایت او معلوم و پسر سقّا به تأیید خدا مغلوب خواهد گشت. و کابل در تصرّف محمدنادرخان و برادران او و افغان غیور خواهد درآمد. و حاجت به بیعت دادن هزاره نخواهد شد. و این سخنان را ملک حضرت محمد که با نگارنده در گوشهٔ رفته به پای برد. از محاربهٔ بامیان و انحصار قشون پسر سقا در آن‌جا پرسید و از نگارنده شنید که هزاره‌ها به استدعای نورالدّین سقایی مکتوب فرستاده به میر فقیر که پس از هزیمت یافتن خود دوباره با لشکر قومی خویش در آن‌جا رفته به جنگ گراییده بود، پیام دادند که ترک حرب کرده تا قبول و عدم قبولیت شروط در آن‌جا به سنگر خود باشد. بعد ملک حضرت محمد که یک نفر افغان را بیست و پنج روپیه داده برای حصول

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلومات به سمت جنوبی فرستاده بود به نگارنده وعده داد که معلومات صحیحه از نظریات فرستادهٔ خود داده، شما هزاره‌ها را از حقیقت حال آگهی بدهید که بی خبرانه از آوازهٔ دروغ و پروپاگان نورالدّین مبادا بیعت کنند. و هم پیشامدهای مذکوره باعث ترک حملهٔ هزاره‌ها که در چهاردهم محرم با هم قرار داده بودند از عجلهٔ نورالدّین و خود را به دست هزاره‌ها دادن او که به شرح رفت به روی روز آمد.

سه شنبه، هفدهم محرم، مطابق ۳ سرطان و ۲۵ جون ۱۹۲۹م

در این روز محمد زمان و نظر محمد که از خوف جان و حملهٔ هزاره‌ها هراسان بودند، شب را با نورالدّین در اندرون قلعهٔ پشت مزار سرچشمه به سر برده و با هم قرار دادند که آن دو تن در کابل به پسر سقا بگویند که بدون قوهٔ عسکریه، هزاره‌ها بیعت نخواهند کرد. و به لطائف‌الحیل و لیت و لعل به امید وصول محمدنادرخان در کابل کار بیعت را معطّل خواهند داشت. پس باید یک مفرزهٔ کافیه از قشون نظامی از کابل مأمور سرچشمه شود تا موجب خوف و رعب هزاره‌ها گردیده، بلا مماطلت بیعت دهند. و طریق عذرتراشی را فروهشته ربقه اطاعت به رقبهٔ متابعت نهند. والاّ کار به طول انجامیده، خاطر حکومت از طرفی ملول خواهد شد. و یحتمل که رضابخش که از پیش بیعت داده و از قوم پنهان داشته بود، این امر را به آن دو تن از روی توطیه و تمهید در شب به برج قلعهٔ خود توصیه و تأکید کرده بود؛ چنانچه رضابخش به نگارنده گفت که: به مجرّد وصول قشون از کابل در سرچشمه بنویسید، فوراً بیعت‌نامه فرستاده شده، معطّل به قبول قیود و شروط نمی‌شود. و محمد زمان با نظر محمد جانب کابل حرکت کرده، شب را در جلریز به سر برده و از تاجیک‌های آن‌جا و محمد امان نام و از قوم تاجیک سکنهٔ کهنه خمار که رتبهٔ علاقه‌دار یافته، مصدر همهٔ فتنه‌ها و

(c) ketabton.com: The Digital Library

خون‌ریزی و غارت میدان و سرچشمه آن‌ها بودند، نیز سخنان مفسده‌آمیز شنیدند.

و هم در این روز، ملک حضرت محمد از حصول معلومات سمت جنوبی از قول فرستادهٔ خود به نگارنده آگهی داد که به ذریعهٔ ملاّی شاه مزار و غیره ملانمایان خیانت کار غدّار که مردم سلیمان‌خیل و احمدزایی و متون و صبری و مقبل و جاجی و جدران و منگل و غیره را به تبلیغات معنویانه از ننگ و غیرت افغانی باز می‌دارند و نمی‌گذارند که با محمدنادر خان یک دل و یک جهت آمده، کاری از پیش برند. و محمدنادر خان نیز تهی‌دست و بی‌پول است و پسر سقا به ذریعهٔ اعلان و جاسوس پول زیاد به ملاّنمایان و سرکردگان قومی وعده و قلیل و کثیری به ایشان داده، تطمیع می‌کند. و همه را در تزلزل انداخته از محمدنادر خان و اتّحاد و اتّفاق افغانی روگردان و جانبدار پسر سقاء می‌سازند. و هم غلام‌صدیق فرقه مشر پسر خواجه جان جد و جهد به حصول فتح سقاییان کرده، رخنه در اساس حصار تدبیر محمدنادر خان می‌اندازد تا معلوم شود که کار به کجا قرار خواهد یافت. از این معلومات حاصلهٔ ملک حضرت محمد، نگارنده قرین یأس و هراس گردیده، اجرای کار را به خالق ناس گذاشت.

چهار شنبه، هجدهم محرم، مطابق ۴ سرطان و ۲۶ جون

در این روز، محمد زمان و نظر محمد که به مثابهٔ دو تن قاصد شیطان بودند از جلریز برخاسته، وارد کابل شدند. و محمد زمان پولی را که نگارنده از قرض‌دار خود گرفته به او داده و گفته بود که به خانه‌اش برساند، آن را خودش در خانهٔ نگارنده رسانیده، اظهار خرسندی از اخلاص و خدمت او که نسبت به پسر سقا کرده، از هزاره‌ها مکتوب وعدهٔ بیعت مقید

(c) ketabton.com: The Digital Library

به شروط حاصل کرده بود، نمود. غافل از این‌که چاه عمیقی به سر راه پیشرفت اقدامات پسر سقا در هزاره‌جات تهیه و حفر کرده، به کندن آن شغل داشت و نمی‌گذاشت که هزاره‌ها بیعت داده، سر اطاعت فرود آرند.

و هم در این روز، قرب دویست تن از قوم وردک با بیرق افراخته، دُهل‌زنان و چاریارگویان به عزم معاونت هزاره‌ها از راه تیزک و کجاب در راه قول نزد شهزاده محمد رفته، باعث هم و غم سقاییان و خرمی و بشاشت هزاره‌ها و اهل دین و ایمان شدند.

و هم در این روز، دو قطعه مکتوب محمدنادرخان را از مردم افغان متوطّن زای‌منی میدان و یک تن سوار از سیدهای تکانه که بر علیه پسر سقا راه اتّحاد ملیت هزاره و افغان می‌پیمودند و همواره معلومات جنگ را به هزاره‌ها می‌دادند در کوتل اونی برای هزاره‌ها به بهانهٔ خریدن گندم بردند. و نگارنده هر دو تن را با آن‌که نورالدّین و میرآقا و خلیفه غلام حسن و میرزا محمد قاسم و محمد مهدی افشار حاضر بودند، هر دو مکتوب را خواهش پنهان داشتن از ایشان کرده و دعا و ثنا گفته، سخنان چند از خود نیز بر سبیل تعلیم به هزاره‌ها پیام داد و تأکید بر ثبات و استواری بیعت ندادن نمود.

روز پنجشنبه، نوزدهم محرم، مطابق پنجم سرطان و ۲۷ جون

در این روز، زَوْنام گوسفند فروش از قوم چُلی هزاره از طرف فتح محمّد رئیس تنظیمیهٔ قشون قومی کوتل اونی در ظاهر به نام ایلچی صلح و مسالمت و در باطن برای حصول معلومات از عزم و ارادت نورالدّین و قصد پسر سقاء نسبت به مردم هزاره نزد نورالدّین آمده و پیام نرم و ملایم صلاحیت‌انگیز گذارده و نورالدّین او را یک طاقه‌لنگی سُندی خلعت و هفتاد روپیه برای روغن و به فتح محمد پیام داد که خود و قوم هزاره را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورطهٔ هلاک و دمار و قتل و غارت و اسارت نداده، بیعت‌نامهٔ قومی و عمومی را معطّل به استکتاب شروط نداشته با فرمان اختیارات و مناشیر مواعید الطاف پادشاهی و ساعت و تفنگچه و چاقوی او که ضبط کرده‌اند، ارسال دارد تا کاره آب و رنگی گرفته، حاجت به قشون‌کشی و قتال و جدال و مردم هزاره پایمال نشود. و زَوْ آثار صداقت شعاری و اخلاص و خدمت‌گذاری نورالدّین را از پیامش دریافته، عزم مراجعت در کوتل و سنگر هزاره کرد. و نگارنده او را کنار کشیده از متّحد بودن اهالی کابل و چهاردهی و پمقان و ارغنده و میدان و لهوگرد و وردک با هزاره و انتظار حملهٔ هزاره بر کابل داشتن ایشان و حملهٔ محمدنادر خان بر لهوگرد سخن‌ها گفته و امیدوار ساخته، به فتح محمد پیام داد که زینهار بیعت نداده در نوشتن شروط و غیره حیل، اطاعت خود را به پسر سقا معطّل دارند تا که احوال محمدنادر خان معلوم گردد.

و مقارن این حال غلام حبیب قزلباش که در اونی قلعه و مزرعه و با هزاره‌های آن‌جا خصوص اهالی قلعهٔ کریم عداوت به سر آب و چراگاه داشت، با خمرهٔ ماست و چند دانه خجور نزد نورالدّین که با هم رابطهٔ قوی داشتند آمده و نورالدّین سبب نرسیدن و تعطیل شرایط هزاره را پرسیده، او گفت: اگر مردم اونی بگذارند مردم هزاره بیعت کرده به زودی شما را در بین خود می‌برند، ولی مردم اونی خبر راست و دروغ از محمدنادر خان به آن‌ها داده، نمی‌گذارند که بیعت و قبول اطاعت کنند. ازین گفتار او نگارنده برآشفته، گفت: افسوس از اظهار اسلامیت و دیانتی که دارید و خود را شیعه و پیرو ائمهٔ معصومین پنداشته، جمعی را که رعیت‌اند و ربع مالیهٔ خود را داده، به صد تن از سپاهیان پسر سقا شب و روز نان پخته از ابتدا تا حال با مردم سرچشمه رسانیده و می‌رسانند و هم پنجاه خروار گندم و آرد و جو با گوسفند و چوب و روغن در قلعهٔ درانی به عساکر سقایی تسلیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده‌اند و تو ایشان را از عداوتی که در خصوص آب و زمین دارید به نوعی سعایت و نکوهش‌شان می‌کنید که همه را در ورطه تاخت و تاراج بیندازید، و این را گفته قدری امر به معروف و نهی از منکرش کرده، از گفتار ناهنجار خود پشیمان شده، اظهار اسلامیت و حمایت عمومیه کرد.

و هم در این روز، مکتوب مقید به شروط بیعت هزاره‌ها به پسر سقاء رسیده و هم پیام نورالدّین را محمد زمان و نظر محمد به حضور جور و ستم او بازداشته، از راپورت کرنیل نظام‌الدّین و محمد امان علاقه‌دار کهنه خماری نانوا که در موضوع یک گروه هزاره‌ها از کوتل جانب سرچشمه فرود گردیده و خیمه و سنگر افراخته‌اند، نوشته بودند، برآشفته، حمیدالله برادر و معین‌السلطنهٔ خود را با پنجاه تن از دزدان سفاک بی باک و خون‌خوار امر کرد که فردا تا سرچشمه شده، معلوم کند که اگر هزاره‌ها مسافت یک کروه پیش‌قدمی کرده باشند، هدف تیر توپ مسلسل و تفنگ نماید و جزای جسارت‌شان را داده، عقب نشاند.

روز جمعه، بیستم محرم، مطابق ششم سرطان و ۲۸ جون

در این روز، به ساعت هشت قبل از ظهر در حالتی که نگارنده در حجرهٔ که از یک دهلیز درب دخول آن و درب دخول اتاق نورالدّین شرکت بند و گشود داشت، پهلو بر بستر بیماری می‌بود و دم به دم از پهلو به پهلو می‌غلطید، آواز شیپور اعلامیه موتر گوش خراش اهالی محضر آمده، پس از چند دقیقه حمیدالله پسر کوچک سقا که از شهر با پنجاه نفر از دزدان معروف تبعهٔ خاصهٔ خود راه سرچشمه برگرفته بود، موترها را به سرک عام که راه بالا شدن به فراز کوه و حجرهٔ نورالدّین نداشت، گذاشته خود با عده‌ای که بعض‌شان قنداق و ماشین و برخی میل توپ مسلسل را با خود داشتند وارد اتاق او شده، نورالدّین نگارنده را طلبیده از غایت خوف

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هراس که دامنگیر خیالش گردیده بود، سراسیمه و دهشت‌زده میرزا محمد قاسم را گفت که: برای هزاره‌ها در سنگر سر کوتل بنویسد که چرا تاکنون رقیمهٔ شروط بیعت شما نرسید. و از این امر نورالدّین که از غایت خوف و هراس گفت: نگارنده از اندیشهٔ این‌که در صورت وقوع جنگ مبادا حمل تحریک و تحریض هزاره‌ها را به امضای هیئت نمایند و گویند که به بهانهٔ نه فرستادن مکتوب مندرج شروط آن‌ها را آگاه از ورود حمیدالله نموده به محاربه برانگیختند، فوراً ثبت رقیمه‌جات اجرا یافته را از میرزا محمد قاسم خواسته و کتاب ثبت را گشوده به حمیدالله که در وقت ورود خود به نزد او سلام نداده و احوالپرسی نکرده بود، تقدیم کرده گفت: حاجت نوشتن به هزاره‌ها نیست! اینک کتاب ثبت مکاتب اجرای کار را ملاحظه نمایید که از اقداماتی که شده است کار به انجام رسیده، قریب اختتام و قرین مرام است که حاجت دیگر تعجیل و شدّت نیست. و آن لجوج، جسور بی‌شعور که در هنگام طریق سرقت و غارت مال و منال مردم پیمودن برادر بدگهر خود در عروسی خانه‌ها رقص کرده، کسب امور لازمهٔ معاشیهٔ خویش می‌کرد و کام فساق را از در اغلام روا نموده، امروز از افعال ناستودهٔ ملانمایان بی شرف عاری از لباس دیانت، لقب معین سلطنت یافته، خود را از غرور و پندار بر کرّهٔ نار تصوّر می‌کرد، اعتنا به ملاحظهٔ ثبت و کتاب رقیمه‌جات نکرده، بیخودانه و پیاده راه صعود نمودن بر کوه برگرفت. و نورالدّین با محمد علی پسر فتح محمد از احفاد خان شیرین خان جوانشیر قزلباش که به طمع حکومت هزارهٔ بهسود خود را به اعضای هیئت اصلاحیه دخیل کرده بود با حمیدالله و سایر دزدها راه‌نورد کوهی که مشرف بر قلاع اُونی است، شدند. و از فراز کوه در قلعهٔ سفید که مسکن و منزل غلام حبیب است، فرود گشته از غلام حبیب اهالی قلعهٔ کریم را که همه تاجر روغن و با ثروت و مکنت و رعیت بودند، پرسید که

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینان از خودند یا بیگانه؟ آن خدا ناشناس بعید از انصاف از عداوتی که بر سر مزرع و مرتع و آبشخور با آنان داشت، آنان را بیگانه و طرف هزاره گفته، حمیدالله سابق مفعول جهول که حالا فاعل مایشاء و جاعل ما یرید گردیده، راه کبر و غرور می‌پیمود، قلعهٔ کریم را هدف تیر توپ و تفنگ ساخته و یک نفر مرد و یک نفر دختر هشت یا نُه ساله را مقتول و مجروح ساخته، مردان اهالی قلعه روی فرار به کوه نهادند. و حمیدالله سنگدل که از خدا غافل بود تبعهٔ جاهل خود را امر به تحریق قلعه و غارت مال و اسارت اهل و عیال اهالی آن کرد.

و هم در این وقت، اهالی تکانه و جلریز و کهنه‌خمار و قلعهٔ مجید که این روز را همواره از تعصب جاهلانه طالب بودند و به امر حمیدالله که در وقت عبور خود از قلاع آن‌ها به جانب سرچشمه کرده بود، دُهل‌زنان با بیرق‌های افراخته یا چاریارگویان با صد تن پیادهٔ نظام که در تحت امر کرنیل نظام‌الدّین عاری از کسوت آیین اسلامی در سرچشمه اقامت حراست سرحد و انسداد راه حملهٔ هزاره داشتند، دررسیده، دست به غارت و آتش زدن و سوختن قلعهٔ کریم و سایر قلاع اونی گشودند. و تمامت قلاع را تا قرب کوتل آتش زده و سوخته، تمامت دواب و مواشی و اموال منقولی را تاراج کردند. و حمیدالله توپ مسلسل را بر زبر پشته صعود داده، خیام هزاره‌ها را که از کوتل فرود شده، افراخته بودند، تیرباران کرده و هزاره‌ها خیمه‌ها را برداشته به فراز کوتل در سنگر خود مراجعت کردند و تا پس از شام هنگامهٔ شلیک توپ و تفنگ و سوختن قلاع دوام نموده، در تاریکی شب به حالتی که اهالی اونی با دست تهی از مال و منال خود به کوه پناهیدند. حمیدالله چهل نفر از زنان و دوشیزگان را با اطفال‌شان اسیر در قلعه سفید آورده و به غلام حبیب سپرده، مواضع مستعده را به ابطال رجال استحکام داده، خود در شهر مراجعت کرد. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

نورالدّین را که هنگام عصر از حرب‌گاه امر یک خروار و چهل سیر به وزن کابل امر احضار نان پخته کرده و او به حمیدالله مردم اونی را رعیت و تابع حکومت دزدانهٔ سقایی گفته و او امر نگاه داشتن زنان را در قلعهٔ سفید به غلام حبیب نموده بود تا ساعت دوازده از شب یک نیم خروار نان پخته به دوش اهالی سرچشمه که خودشان پختند در استحکامات قشون نظامی و قومی پسر سقا رسانیده، شب را به هزار گونه هراس و وسواس به سر برد.

روز شنبه، بیست و یکم محرم، مطابق هفتم سرطان و ۲۹ جون

در این روز که هزاره‌ها از قراردادی که در موضوع فرستادن شروط خود راجع به وعدهٔ بیعت کوتل را فرو گذاشته و جنگ را در بامیان با قشون سقایی معطّل داشته بودند و نورالدّین در شب عریضهٔ به حمیدالله در خصوص صدور امر و اجازت خود و اعضای هیئت که در این صورت که جنگ جاری شد، چه کنند و به کدام کار اقدام نمایند، نوشته بود که آن مردود حضرت حی ودود از محاربه در سرچشمه باز آمده، شب را درنگ و در روز آهنگ جنگ با هزاره خواهد کرد. و او در شهر رفته، جواب حاصل نتوانست به امید این‌که حمیدالله فردا آمده و عریضهٔ خود را تقدیم نموده، حکمی حاصل نماید مترصدانه نشسته بود که حمیدالله با قوای کافیه از جماعهٔ دزدان دررسیده، هم‌چنان از گرد راه در کوتل اونی رو به سنگر هزاره‌ها رفته به سرچشمه فرود نگشت. و عریضهٔ استدعای اجازت نورالدّین مهمل بماند. و در عین حال پس از مرور حمیدالله و رفتنش در محاذ جنگ، محمد مهدی افشاری از اعضای هیئت برخاسته، عزم مراجعت به کابل کرد و گفت: اگر اجازت باشد یا نباشد من می‌روم؛ زیراکه اتیان وظیفهٔ صلاحیت از جاری شدن جنگ از عهده‌ام ساقط شد. و میرآقا نیز تأیید عزم و ارادهٔ او را کرده مصمّم حرکت شدند. و نگارنده به هر دو

(c) ketabton.com: The Digital Library

تن گفت که: رفته با نورالدّین که رتبهٔ ریاست دارد، مشورت نموده به اجازت او هر چه گوید اقدام در معاودت یا عدم آن نمایید تا او در نزد پسر سقّا نگوید که ایشان خود سرباز گشته‌اند و از این‌رو قوم ضعیف و ناتوان قزلباش که ایشان نمایندهٔ اجباریهٔ ایشانند مورد اعتراض و فشار و انزجار آیند. و میرآقا با محمدی از این اظهار نگارنده نزد نورالدّین پس از نیم ساعت یک‌جا آمده همه به رفتن در کابل و مراجعت تصمیم عزم کردند. چنانچه از سرچشمه سوار شده از راه کنار و گوشه به بهانهٔ این‌که در تکانه می‌روند در سرک عام رسیده، سرگرم راه کابل پیمودن گردیدند. و در عرض راه نگارنده نورالدّین و میرآقا را خطاب نموده در حالت راه رفتن به ایشان گفت که: اگرچه سخنم را نمی‌شنوید، ولی چون در گفته اثری است نه در ناگفته، بایست گفت که از این حرکت بی‌اجازت مبادا مورد اعتراض شدیدی شوند پس باید در حکومتی میدان رفته به ذریعهٔ تیلفون ماجرای به حبیب‌الله بازداشته، اجازت خواست که در صورت جریان جنگ آهنگ اجرا و اقدام کدام کار کنند. و این اظهار نگارنده را ایشان پذیرفته، به قصد رفتن به محکمهٔ حکومتی میدان راه‌نوردیده، چون به دکاکین واقع قرب رباط‌کوت عشرو رسیدند، برای آشامیدن چای از اسپان خود فرود شدند و نگارنده که با حالت تبناک از عقب اسپ می‌راند و آهسته طی طریق می‌نمود به قرب دکان‌ها به موتری که چهار نفر تفنگدار سوار و در حال بدان‌جا رسیده ایستادند رسیده و سلام نداده، می‌خواست که بگذرد بزرگ و ریش‌دار موتر سواران پرسید که این بار خانه و سواران کیستند؟ نگارنده جواب داد که هیئت تنظیمیه و اصلاحیهٔ هزاره‌جات اند. چون معین‌السّلطنه جنگ را جاری ساخت، ایشان راه بازگشت برگرفته در شهر می‌روند. و دیگری از موتر سوارها که ریش تراشیده و سپاهی بود و در نظر دزد خون‌خوار می‌نمود به خشونت گفت: والی است از اسپ فرود شو!

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگارنده گفت: نشناختم. و سلام علیکم درین وقت که چند دقیقه از ایستادنش گذشته بود، گفته از فرود آمدن عذر آورده، اظهار کرد که مریضم اگر فرود شوم سوار نمی‌توان شوم و این را گفته اسپ خود را راندم و نزدیک دیگر سواران فرود شده، در این حال نورالدّین را طلبیده، چون خود او اقدام و تعهّد در بیعت گرفتن از هزاره کرده و چنانچه گذشت وفدی از وکلای منتخبهٔ مردم میدان و زایمنی و کوت عشرو و مامکی و جلریز و تکانه و سرچشمه و اونی نزد هزاره‌ها فرستاده و هزاره‌ها مهلت خواسته، هشت روز از تعیین و موعد بیعت دادن‌شان باقیمانده بود که نورالدّین داوطلبانه در پیشرفت کار او ناخن‌زنی نموده، تعهّد بیعت اخذ کردن از هزاره نموده، از این‌رو، ملک محسن والی او را در حالی که لباس نازک بهاری در بر داشت افزون از صد تازیانه زده و دین و مذهب و زن دشنام داده، پرسید که ده هزار روپیه را چه کردی و سوگند یاد نمود که آن را خواهد گرفت. و پس از کبود و نیلی ساختن پشت و پهلوی نورالدّین موتر خود را جانب سرچشمه راند که از جنگ معلومات حاصل و حمیدالله که قبل از او در کوتل رسیده و هزاره‌ها را که کمتر از صد نفر در سنگر و دیگران در خانه‌های خود رفته بودند، از پیش برداشته و چند تن تلفات داده، کرنیل خیر محمد نظامی را که پای ثبات و استقامت فشرد کشته و سرش بریده در شهر فرستاد و به سر چوک به دار آویخت. و تا یورت پای تغلّب و تصرّف پیش نهاده کوتل و سنگر هزاره و مواضع مستعده را به اعداد قشون و اتواب مسلسل و غیره استحکام داده، بکس مکاتب کرنیل مقتول را که به دستش آمد، برداشته هنگام در شهر مراجعت و از این سوی، نورالدّین با اتباع خود ترک رفتن در میدان و اجازت خواستن از پسر سقاء گفته، مستقیماً راه کابل برداشته و از خوف والی که مبادا در مراجعت خود از محاذ جنگ ایشان را حبس و توقیف فرماید، راه عمومی را گذاشته از

(c) ketabton.com: The Digital Library

جادهٔ قلعهٔ غلام‌حیدر خان و چهل تن، روی به شهر نهاد. و از عرض راه بار خانه و اکثر از اعضای هیئت را مخفیانه در افشار روان کرد به فکر این‌که خود در شهر رفته به محمداعظم رئیس تنظیمیه و اصلاحیهٔ اسلامیه که مربّی و جانب‌دارش بود، ماجری بازداشته بگوید که اعضای هیئت در میدان توقّف کرده، خود او از راه حصول اجازت در شهر آمده است. و به این تصور ساذج با پسر و داماد خود و نگارنده و محمد علی هنگام شام وارد شهر و داخل خانهٔ خود شد. و محمداعظم را همان شب دیده، او از خوف والی پهلو تهی کرد.

روز یکشنبه، بیست و دوم محرم، مطابق هشتم سرطان و ۳۰ جون

در این روز، ملک محسن والی امر توقیف نورالدّین و ضبط اموال بار خانهٔ او را کرده و او به ذریعهٔ میرزا حسن علی قزلباش سابق نویسنده محمود یاور که پیشکار و واسطهٔ اخذ رشوت و مصادرت او از مردم بود و والی همواره از خدمات او که پول برایش می‌رسانید، اظهار رضایت و خرسندی می‌کرد، مبلغی از همان ده هزار روپیه داده، آتش خشم و عتاب والی را فرو نشاند، چنانچه دست از توقیف او باز کشید.

و هم در این روز، حمیدالله باز راه یورت برگرفته، از عدم حائل و مانع تا رباط جوقول اسپ تهوّر رانده، تسخیر هزاره‌جات را از این پیشرفت خویش به خیال خام عزم پختن نمود. و قلل جبال را که از ابطال رجال تهی بود به اعداد قشون مستحکم فرمود. و قلاع عرض راه را از یورت تا آن‌جا تمام آتش زده بسوخت. و دواب و مواشی با غیره مال و متاع به دست غارت اتباع او افتاده و عده‌ای قلیلی از هزاره‌ها که اهالی دیهات محروقه و منهوبه بودند از دور و فراز کوه‌ها تا عصر دفاع و تیرازی نمودند. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمیدالله شادخاطرانه تا سرچشمه به سواری اسپ برگشته از آن‌جا به سواری موتر در شهر مراجعت کرد. و در شب مکاتب بکس کرنیل خیر محمد مقتول مصلوب‌الرّأس را گشوده، مکتوب چندی بدون امضاء از اهالی چهاردهی و پمقان و ارغنده و لهوگرد و میدان به نام مردم هزاره که نوشته بودند خودداری و استواری و در جنگ با پسر سقا پایداری نموده، ایشان را در وقت حمله بر کابل یار و مددگار خود دانند و از جمله مکتوبی از اهالی سرچشمه را که امضاء کرده و در اول ثور به نام رئیس تنظیمیهٔ هزاره‌جات نوشته بودند که عبدالرّحمن پسر داد محمد کوهستانی را که گرفتار گردیده است، چون شخص نیک و خواهان صلاح و صواب است امید که او را رها داده، از خیر سکالی باز ندارند. و هزاره‌ها او را در آن وقت به عوض میرآخور احمد علی وکیل عمومی‌شان [که] پسر سقا به دار کشیده، هلاک کرده بود، کشته و به خواهش مردم سرچشمه عمل نکرده، رها نداده بودند، به دست آورده از عدم شعور و جهالت محض این‌که معنون به نام ریاست تنظیمیه بود، حمل آن را بر نورالدّین و اتباعش کرده و فرق و تمیز تاریخ و ریاست تنظیمیه را که شهزاده محمدامین بود به عزم جزا دادن نورالدّین و اعضای هیئت که نمایندهٔ قزلباشیه بودند، برداشته نزد برادر بزرگ خود و سالار سترک دزدان که هادم دین رسول‌الله و بر خود خادم دین رسول‌الله لقب نهاده بود، برده، حکم بازپرس حاصل کرد.

روز دو شنبه، بیست و سوم محرم، مطابق نهم سرطان و اول جولای

در این روز، حمیدالله بازپرس خطای ناکردهٔ نورالدّین و اعضای تابعهٔ او و قوم قزلباش را به روز دیگر گذاشته، راه سرچشمه برداشت. و از سبب آن مکتوب که بایست ایشان را تابع و مطیع و صادق و خادم محسوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کرد، اهالی سرچشمه را که اکثر حاجی و کربلایی وزوار و خمس و زکات دِه و پابند دین و تاجر روغن و با ثروت و مکنت بودند، امر غارت و تاراج و تحریق قلاع و خانه‌های‌شان نموده، حاجی سلطان محمد را که به جز خدا با کسی راهی نداشت، در قبرستان قلعهٔ پشت مزار هدف تیر تفنگ و هلاک فرمود. و اهالی تکانه و جلریز و کهنه‌خمار که قوم تاجیک و فتنه‌انگیز و طرفدار پسر سقاء بودند، نقد و جنس و مال‌التّجاره و فرش و ظرف آن‌ها را با دواب و مواشی حتّی دروازه‌ها و خانه‌ها و امام بارها و مساجدشان را تاراج کرده تا چند روز به خانه‌های خود حمل و نقل داده، قرب پانزده لک (سه کرور) روپیه غنیمت گویا حاصل کردند. و حمیدالله سی و چهار نفر از مردان و چهل نفر از زنان را اسیر در کابل آورد. و به عزم فروختن زنان را در خانهٔ جداگانه و مردان را در زندان علیحده گرسنه و تشنه حبس و توقیف کرد. چون لقب خادم دین رسول‌الله بر خود نهاده بود از اسراء آب و نان را قطع نمود. و اهالی قزلباش مخفیانه پول نقد به انداز قومی از مساعی محمد ابراهیم مامور بلدیه که شخص صالح و حمایت‌کاری است، فراهم نموده و به نانواها داده، ایشان به نام پول دادن خود سرچشمه‌ای‌ها، نان را به ایشان در زندان همی‌رسانیدند تا که نانواها نیز چنانچه بیاید دچار فشار شدند.

روز سه شنبه، بیست و چهارم محرم، مطابق دهم سرطان و ۲ جولای

چون در روز گذشته حمیدالله رقّاصِ مجامع عروسی خانه‌ها که در این هنگام از عدم دیانت حضرات و ملاّنمایان شیطان صفات و عوام بلاحس و وجدان حیوان سمات به رتبهٔ معین‌السّلطنه نایل آمده از ضرب دست و قوهٔ بازو و غیرت و شجاعتِ مربوط به دیانت و اسلامیت هزاره‌ها در حدود

(c) ketabton.com: The Digital Library

جوقول مغلوب و منهزم گردیده، تلفات و خسارات زیاد از اعداد سپاه و توپ مسلسل و شش پن و تفنگ و فشنگ و قورخانه داده و از غیظ و خشم جاهلانه در مراجعت خود اهالی سرچشمه را که رعیت و مطیع و منقاد بودند، هزاره گفته، غارت و اسیر نمود و قلاع‌شان را آتش زده و سوخته، اسراء را در شهر به عزم قتل مردان و ابتیاع زنان‌شان چنانچه گذشت آورد. در شب از سالار دزدان برادر کلان خود که از فقر و مسکنت و سرقت و کوه‌گردی و صحرانوردی به امارت رسیده بود از مکتوبی که از بکس کرنیل خیرمحمد مقتول به دست آورده و پیام نورالدّین که به ذریعهٔ نظر محمد و محمدزمان قوای عسکری برای تخویف و تحذیر هزاره از کابل در سرچشمه خواسته بود، جنگ هزاره‌ها و انهزام خود را حمل بر دسیسهٔ نورالدّین و ابتاع او کرده، اجازت قتل عام و کنیز و غلام ساختن عیال و اطفال قوم قزلباش و غارت مال و متاع‌شان را از آن دزد سنگدل لایعقل حاصل کرد و به ساعت یک پس از ظهر هشتصد تن از دزدان خون‌خوار خلق آزار را که هر یکی خوک را مانست با خود برداشته از راه بازار سر چوک و باغبان کوچه روی ضلالت به سوی چنداول نهاد. و چون پا نهاد بازار سه دکان بیرون و متّصل به دروازهٔ چنداول گشت، دزدان تبعه و مسلّح خود را امر ایستادن و حراست کردن به همهٔ ابواب چنداول نموده، گفت که احدی از مرد و زن و طفل رضیع و شیخ فانی را راه بیرون شدن ندهند تا همه مقتول و اسیر گردیده، کسی جان به سلامت نبرد. و از دست اسارت نجات نیابد و این حکم را داده، خواست داخل چنداول شود و دست به قتل و غارت گشاید.

و در این حال، اهالی کابل به اندیشهٔ این‌که امروز این حادثه بر قوم قزلباش و فردا بر ایشان واقع خواهد گشت، هر کدام حربه و تفنگچه و تبر و غیره سلاحی را در زیر بالا پوش و بالتو و چوخای خود پنهان برداشته به

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیئت اجتماعی به بهانه تماشا رو به چنداول نهادند که در صورت قتل و غارت مردم قزلباش به ستیز درآویزند. و خون دزدان بری از دین و ایمان را بریزند تا هر چه مقتضی قضا و قدر الهی باشد، به روی روز آید و فیروز و بدروز از هم فرق و تمیز شود. و خواجه تاج‌الدّین رئیس بلدیه که نسبت به دیگر کوهدامنیان و کوهستانیان نیکو و صلح‌جو بود و همواره طریق دفع شیطان‌صفتان شمالی را از قتل و غارت و تهمت و بدحالی اهالی کابل و غیره می‌پیمود، از مشاهدهٔ این حالت مشابه به رستاخیز قیامت هراسیده، حمیدالله را به هر حیله و وسیلهٔ که دانست و توانست از درآمدن به چنداول مانع گردیده، در عمارت ریاست خود که واقع درب قلعهٔ باقرو ملاصق چنداول است، برده سبب تاب و طیش و هنگامهٔ منغض عیش او را بپرسید. و او مکتوب مذکوری را که به دست آورده بود با بیعت جمع کثیر و جم غفیری که همه نام‌های مجهول بلا امضا را دارا بود و مفهوم نمی‌شد که از اهالی کدام قریه و علاقه و قوم و قبیله‌اند به خواجه تاج‌الدّین بنمود. و نیز گفت که: نورالدّین مردم هزاره را دلالت بر عدم اطاعت و دادن بیعت نموده و ایشان را به جنگ محکم و استوار ساخته، از این سو به خدیعت قشون نظامی خواست چنانچه این بدروزی ما و فیروزی هزاره‌ها از دسیسه او به روی روز آمد، پس چنانچه از امیر اجازت حاصل شده است، کیفر این کار را باید به کنار قزلباش‌ها نهاده هلاک و دمارشان کرد. و چون خواجه تاج‌الدّین مکتوب را دیده، تاریخش را از اوائل ماه ثور فهمید و رفتن نورالدّین را در اواخر جوزا معلومات حاصل داشت، به حمیدالله جاهل آهسته فهمانید که این مکتوب اهالی سرچشمه از راه خیرسکالی و صداقت و اخلاص شعاری و خدمت‌گذاری نسبت به شما و برای شهزاده محمدامین رئیس تنظیمیهٔ هزاره‌جات امیر امان‌الله خان و محض شفاعت عبدالرّحمن خان و تاریخش از ماه ثور است و مأمور شدن نورالدّین در

(c) ketabton.com: The Digital Library

اواخر جوزا بوده که قرب دو ماه از هم مفاصلت و مباعدت دارد و حمیدالله که اسکندر خواهرزاده و عده‌ای از تبعه‌اش در سراچهٔ نورالدّین سرگرم گرد آوردن اعضای هیئت و عموم مأمورین عهد اعلی حضرت امان‌الله خان از گروه قزلباش بود که فراهم آورده، ایشان را در معرض فنا کشاند خواست که برخاسته، راه خجالت خویش پیش گیرد، و لیکن خواهرزاده او در حالتی که اهالی بیچارهٔ از وطن اصلی آوارهٔ قزلباش گیرو دار روز محشر را به چشم سر مشاهده می‌کردند به ذریعهٔ سلطان‌علی کلانتر و نصرالدّین پسر نورالدّین، نگارنده و بعض مأمورین و معمّرین قزلباشیه را که اکثر از خوف جان در خانه‌های خود پناهیده، در به روی خویش بسته منتظر قتل و غارت بودند و از جمله نگارنده پهلو بر بستر بیماری داشت در سراچهٔ نورالدّین به شدّت و معاتبت هرچه تمام‌تر جمع آورده و اطراف‌شان را به اعداد تفنگدار گرفته با خود در ریاست بلدیه برد. و در این وقت که نگارنده و میرآقا با بعضی از قزلباش‌ها به مقابل حمیدالله به پای خوف و هراس ایستاد، نورالدّین نیز حاضر آمد و حمیدالله جمعی از قزلباش‌ها را که در پایان عمارت به پای انتظار صدور حکم قتل در آفتاب‌زار به حالت تباه و نزار ایستاده بودند از بالا خطاب عتاب‌انگیز کرده، گفت که: من اگر زنده باشم خدمت دین و ملّت اسلام را خواهم کرد و اگر دیروز به جنگ هزاره که از حماقت و خدیعت نورالدّین به روی روز آمد، کشته می‌شدم در حالت فوت و فنا چه خدمت می‌توانستم که به ملّت و مملکت بکنم. چون این هیئت نمایندهٔ قومی بود شما ریش‌سفیدان و بزرگان قومی چه امضا می‌کنید که دربارهٔ‌شان چه کنم و چه قسم کیفر دهم؟ سید طهماسب آواز برآورده، گفت: چاند ماری (هدف تیر تفنگ) کُن. و ملاّ حسین‌علی که می‌بایست می‌گفت: نمایندهٔ قومند، ایشان را به دست قوم بدهید و شخص امینی را از طرف خود مأمور کنید تا اگر گناه و خطایی کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشند، قوم ایشان را به قتل رسانند، عرض کرد که عفو کن. در جواب او گفت: ریشت را بخوری! با چنین عصیانی که موجب قتل من بود، چگونه در خور عفوند. این را گفته امر کرد که ایشان را به ضرب چوب خسته و افگار سازند و اگر نمیرند، تیرباران کرده، اجسادشان را به دروازه‌ها آویزند. چنانچه نورالدّین و میرآقا و نگارنده را از سالون بالا فرود آورده، بیست و چهار تن از خونخواران قوم هودخیل افغان و دزدان کوهدامی و کوهستانی که با پشتوارهٔ از چوب درخت آلو و بادام حاضر آورده بودند، دائره‌آسا ایستاده، نخست نورالدّین بعد میرآقا را بر زمین غلطانیده، مرگانه چوب زدند. و نورالدّین برای خدا گفته، میرآقا همین قدر به زیر چوب دو سه بار گفت که ما خدمت کرده‌ایم. و نگارنده که چوبی بر پیشانی خود خورده و ریشش تمام خون‌آلود شده بود به زیر چوب کلام «اللّهم حرسنی بحراستک و احفظنی بحفظک» را از دعای ابوخمرهٔ ثمالی حضرت سیدالساجدین خوانده، دیگر فریادی نکرده دادی نخواست. و هر سه تن چنانچه حکم شد بایست به زیر چوب جان می‌دادند. و لیکن از کثرت دزدان چوب‌زن سه چهار چوب بر تن ایشان اصابت کرده مابقی به چوب می‌خوردند که زنده ماندند، اگرنه ضرور می‌مُردند. و پس از چوب زدن، ملاّ محمد یونس ملقّب به مولوی جنگ ابلیس آهنگ از حمیدالله حکم آن خواست که ایشان را در توقیف خانه برده، خانه‌های همه ضبط کنند. و حمیدالله که ایشان را بدون جنحه و جنایت و خطا و خیانت از ضرب چوب بخست اجازت رفتن در خانه‌های‌شان داد. و محمدیونس جنگ گفت که: شما بارها می‌گفتید اگر بر شیعه دست یابم گوشتش را با انبور قطعه قطعه می‌کنم! اینک که خدایت دست داده است باید منوّیات خود را نسبت به اهل این مذهب از قوه به فعل آورده، درجهٔ غازی حاصل کنی و او گوش به سخن او نداده و هیچ نگفت. و نورالدّین و میرآقا را قزلباش‌ها و

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسان‌شان برداشته، یکی را در خانهٔ خودش و دیگری را در محلّهٔ خوافی‌ها به خانهٔ خواهرش بردند و نگارنده را محمدعلی نوهٔ خان شیرین خان جوانشیر که از اعضای هیئت و او نیز جلب شده از اظهار خدمت که با حمیدالله در اونی به کوه برشده همراهی کرد، چوب نخورده بود از زیربغل و پهلویش گرفته تا کنار جوی بیرون قلعهٔ باقرخان رسانیده، چون از حرکت و پا برداشتن عجز داشت در آن‌جا تنها گذاشته، راه خویش برداشت. و سید ابوالقاسم دکاندار چای فروش با سلطان علی عمویش آگاه گشته و سراسیمه در آن‌جا رسیده او [را] به پشت برداشته به درب دکان خود بر صفّه گذاشتند. و چارپایی حاضر آورده، بران انداختند. و نگارنده با آواز حزین گفت: الحمدالله شاید از دوستان پر عصیان سیدالشهداء محسوب آیم! و از این گفتهٔ نگارنده حاضرین و کسانی که چارپایی را بر دوش برداشته بودند تمام به گریه شده به همان حالت گریه‌کنان به خانه‌اش رسانیدند. و عائله و اطفال او با زنان و مردانی که فراهم آمده بودند از گریه و زاری و بی‌قراری حالت حُزن‌آوری را به روی کار آوردند. و در حال تین چرایدین از سفارت ایران آورده بر پشت و پهلویش مالیدند. و سرهنگ علی خان «اتاشه ملتر»[1] دولت مزبوره، اقدامات و تکاپوی فوق‌العاده از حکمی که تلگرافاً از شاهنشاه ایران رسیده و امر شده بود که اقدامات در تأمین حالت و راحت اهالی شیعهٔ افغانستان نموده در امور سیاسیه که موجب تعرض باشد مداخلت نکند، از قوه به فعل آورده با عطاءالحق وزیر خارجهٔ سقایی رسماً داخل مذاکره و ممانعه از رفتار تبعهٔ سقازاده نسبت به مردم شیعه شد. و کار را تا به جایی رسانیده، دفع اضرار از ایشان کرد. و قریب عصر میرزا محمد ایوب‌امین عین‌المال با میرزا محمد مهدی از

---

۱. وابسته نظامی؛ که از اعضای رسمی هر سفارت‌خانه محسوب است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرسش آمده، میرزا محمدایوب پرسید که مکتوبی از شما نسبت به هزاره‌ها به دست پسر سقا نرسیده خواهد بود؟ نگارنده در جواب او گفت که: نظر به خدمتی که کرده مکتوب هزاره‌ها را مشتمل بر وعدهٔ بیعت فرستاده و دیگر کلمهٔ به کسی ننوشته‌ایم، مفاخرانه با سر بلند و گردن افراخته و با زبان دراز می‌توانید که با حکومت جاهله اظهار خدمت و صداقت هیئت قومی خود را بنمایید. در تشویش نباشید که کسی مباشر امری که باعث الزام قوم و هیئت باشد نشده است. و او آسوده‌خاطر گردیده پس از ساعتی برفت. و با هم گفته شد که این قضایا و پیشامدها از حرس و طمع و حماقت نورالدّین به قوم رویداد.

روز چهار شنبه، بیست و پنجم محرم، مطابق یازدهم سرطان و ۳ جولای

در این روز، حمیدالله سقّا زاده که از عقل و دانش پیاده و دین و ایمان را برباد غرور و پندار داده در جهالت و ضلالت آزاده بود و راه تکبّر و پندار و فسق و فحشاء می‌پیمود، آهنگ تکرار جنگ با دلیران هزاره کرده، چون طریق تهوّر و طیش سپرده در حدود جوقول که در روز قبل بدون حائل و مانعی رسیده و از دست عده‌ای قلیلی از جنگجویان هزاره زهر مغلوبیت و هزیمت چشیده در دل کینه داشت، رسید. به خیال آن‌که شجعان هزاره را به مثابهٔ اهالی وردک و لهوگرد و تکاب و قندهار که ایشان را از پیش برداشته، مظفّر و کامیاب گشته بودند، پنداشته با عده‌ای از دزدان خون‌خوار و قشون مکفّای جرّار با معدودی از هزاره که در آن نواح خانه و لانه داشتند، جنگ درانداخته، دست به غارت مال و منال و دواب ایشان گشوده، به آتش زدن و سوختن قلاع و آبادی‌های‌شان پرداخت. و هنوز کاری از پیش نبرده، راه جسارت می‌سپرد که ناگهان جمعی از هزاره که از

(c) ketabton.com: The Digital Library

وصول او در آن‌جا و محاربهٔ روز قبل آگاه گشته راه قتال برداشته بودند، حمله کرده از چهار طرف حمیدالله و اردویش را به زیر تیرباران تفنگ گرفته، عرصه را چنان بر او تنگ کردند که دست ستیز را فراموش و جاده گریز را گم کرد. و از هشتاد و چهار تن دزد و آنانی که در روز گذشته نورالدّین و میرآقا و نگارنده را از ضرب چوب خسته بودند، چهار نفر گریخته جان به سلامت کشیدند، دیگران همه کشته گشته، اتواب مسلسل و شش پون که با خود برده بود تمام با قورخانه در دست هزاره افتاد. و تلفات و خسارات زیاد از مال و جان عسکر خود داده، روی به هزیمت نهاد و اسپ‌سواری خودش با شاطر و جنبه‌دارش به غنیمت و اسارت رفته، خود حمیدالله هنگام شام سگ‌آسا با دست و پا چون روباه به خزیدن خود را از حرب‌گاه کشیده و اعظم دزد میدانی او را بر پشت از بی‌راه برداشته در حالتی که دست‌هایش تا مرفق و پاهایش تا زانو از خزیدن پرخار و خراشیده و خون‌آلود گردیده آماسیده بود به راه در بوغا در سرچشمه به موترش رسانیده، از آن‌جا شباشب گریخته در شهر آمد. و ماجری به سالار دزدان و پیشوای بی‌دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول‌الله نهاده و در حقیقت و نفس‌الامر هادم آن بود، بازداشت. و او که از محمدنادرخان و قبایل افغان سمت جنوبی و از محمدهاشم خان و طوایف افغان سمت مشرقی در وسواس و هراس فوق‌العاده گرفتار بود، در تشویش و اضطراب افتاده، زبان برگشاد و گفت که: از عموم افغان باکی ندارم؛ زیرا هر رئیس قومی را که چند روپیه بدهم، خرآسا به زیر بار اطاعت می‌کشم؛ امّا با هزاره که سه سال با یک صد و بیست هزار قشون و یک صد ضرب توپ عبدالرّحمن خان جنگیده، منهزم و مغلوب نشدند تا که از اثر مرض و با پراگنده شده، افواج امیر مذکور فتحیاب شدند، نمی‌توان جنگید. و ایشان را به وادی اطاعت و متابعت کشید. و به فکر افتاده، برادر خود را معاتبانه منّت

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد که هیئت اصلاحیهٔ قزلباشیه هزاره را از جنگ و حمله بر کابل بازداشته، وعدهٔ بیعت دادن مکتوبی از ایشان حاصل کرده، کار را به جایی رسانیده بودند که اگر به زودی بیعت نمی‌کردند در جنگ نیز اقدام نمی‌نمودند. اکنون که خودت آتش حرب را افروخته، زنبورخانه را برآشفتی برعلاوهٔ محمدنادرخان و محمدهاشم خان و سوی جنوب و شرق از طرف غرب نیز گرفتاری در حرب به روی روز آوردی. و این را به برادرش گفته به اندیشهٔ اصلاح کار شد که چه کند تا هزاره را از جنگ بازدارد و آسوده‌خاطرانه راه دفاع محمدنادرخان و محمدهاشم خان سپارد. و به فرصت با هزاره قراری که نوشته و وعدهٔ بیعت و اطاعتِ مقید به شروط داده و مواضعه نهاده‌اند به لیت و لعل به سر برده، مراد حاصل کند.

روز پنجشنبه، بیست و ششم محرم، مطابق دوازدهم سرطان و ۴ جولای

در این روز، اهالی قزلباش از هزیمت حمیدالله و غالبیت هزاره‌ها در هراس افتاده، قرین وسواس شدند. خصوص چند تن از عاقبت‌اندیش با حس و وجدان‌شان که این قوم را مضمحل و مستأصل و از ماموریت دولت دیرگاه است دور و همه را مورد قتل و غارت فتوای ملاّنمایان جاهل و از هر جهت محروم و مأیوس می‌پنداشتند، در تشویش افتادند که ایشان را از سببی که با هزاره اهل یک مذهب‌اند و از جهت شیعه بودن منفور حکومت و ملّت و مردود طبیعت اهل سنت و جماعت‌اند، و از این رو، دست‌شان را از خدمت دولت بازداشته، بی‌راه ورودی ساخته، در ورطهٔ هلاک و دمار انداخته‌اند و ظهیر و یاوری به جز خداوند به خود ندارند و عاجزانه به ذلّت امرار حیات می‌کنند و از عدم استعداد به راحله و زاد راه بیرون رفتن از این مملکت مقدورشان نیست، در معرض قتل و غارت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسارت خواهند افتاد. پس در عوض این‌که بر پسر سقا منت خدمت هیئت و نمایندهٔ خود را که در هزاره به روی کار آورده بودند، نهاده، گلهٔ توهین و تحقیر و زجر و توبیخ و چوب بلاسبب زدن نمایندگان‌شان را بنمایند، ننموده از دَرِ تملّق پیش آمدند. و به ذریعهٔ استدعای اصلاح ذات بین کرده از چوب خوردن نمایندگان خویش اظهار شکر و امتنان، از حمیدالله و عتاب او را حمل بر هدایت و ارشاد کردند که شاید جان و مال و عیال و اطفال‌شان از قتل و غارت و اسارت مأمون و مصئون بمانند. و عریضهٔ خود را به شیرجان وزیر دربار داده، او را ذریعهٔ کار قرار دادند. و در وقت تذکار محاربهٔ هزاره با حمیدالله خان، چون هزاره‌ها از کوتل دلیرانه فرود شده، تعاقب منهزمین قشون سقایی از راه اونی تا سرچشمه کرده بودند، میرزا به سلطان حسین قزلباش به وزیر دربار گفت که: هزاره‌ها از کوتل فرود شدند یا خود شما با آن‌که سخن اصلاح در میان بود، ایشان را فرود و بر سر جنگ آوردید و از این گفتهٔ او که الزام را بر حمیدالله که جنگ را جاری کرده بود، وارد می‌کرد، وزیر دربار گفت: ما خود هزاره فرود و به جنگ آوردیم. بعد وزیر دربار عریضهٔ ایشان را تقدیم حضور حبیب‌الله سالار دزدها و پادشاه قرار داده و خادم دین رسول‌الله نام نهادهٔ ملاّها و حضرت‌ها نموده، او که در فکر چاره افتاده بود، راهی یافته، امر کرد که ما نیز اعلانی طبع فرموده‌ایم، آن را قزلباش‌ها مصحوب منتخبین خود برای هزاره‌ها بفرستند. و وزیر دربار کار را بدین‌جا رسانیده وعدهٔ تقدیم هیئت انتخابیهٔ خود را نزد پسر سقا به فردا نهادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز جمعه، بیست و هفتم محرم، مطابق سیزدهم سرطان و ۵ جولایی

در این روز عده‌ای از بزرگان با حس و وجدان قزلباش که از سوء عزم سقاییان بل عموم جهلهٔ سکنهٔ افغانستان خود را از محاربهٔ هزاره با دزدان شمالی قرین بدحالی فهمیده و در معرض قتل و غارت و اسارت دیده، در خوف و هراس و وسواس و تلاش تهیهٔ اسباب حراست جان و مال و ناموس خویش افتاده، از دَرِ انتخاب هیئت اصلاحیه در هزاره‌جات به پسر سقا و وزیر دربار او در روز گذشته، وعده داده بودند، به خانهٔ میرزا محمد مهدی انجمن شده، در عین مذاکره و تعیین افراد نماینده، خبر فوت نگارنده از ضرب لتمهٔ سقازادهٔ دین به باد هوا و هوس جهالت و ضلالت داده، شایع گردیده و به گوش ایشان رسیده، متأسف گشتند. و در پی تهیهٔ تجهیز و تغسیل و تکفین و مدفن شده، از جمله محمدابراهیم مأمور محلّی که شخص با وجدان و پیر و خاندان بنی و علی است دو سه تن را به سواری بایسکل مکاری در افشار و وزیرآباد و غیره مواضع، امر رفتن و خبر دادن کرد که به تشییع جنازه و نماز میت حاضر آیند، تا به رغم بد اندیشان نعش او را به هیئت اجتماعی قومی دفن نمایند. و پس از لمحهٔ آوازهٔ فوت نگارنده را دروغ و حیاتش بر حال دانسته، از گرفتاری تهجیزآلات دفن فارغ شده، به انتخاب احاد هیئت اعزامیه پرداختند. و دو دسته یکی چهار نفری و دیگری یازده نفری تعیین نموده، قرار دادند که به وزیر دربار بگویند که: اگر مراد از گسیل داشتن هیئت باشد، همان است که نمایندگان نخستین قومی رفته، خدمتی درخور تقدیر و تحسین کرده، مورد تحقیر و توهین شدند. و اگر رسانیدن اعلان به هزاره‌ها باشد، چهار نفر را منتخب کرده‌اند که صرف نشر اعلان کنند. و اگر منظور و مدّعا در فرستادن نمایندگان مجدّده باشد، یازده تن را برگزیده، مفوض برای حکومت

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشته‌اند. و این مواضعه را در ارگ رفته و به وزیر دربار گفته، او را تکلیف به ریاست هیئت خود نمودند. و او پهلو تهی کرده، عداوت والی و حمیدالله را از ریاست خود نسبت به ایشان عذر نهاد. و وعدهٔ تقدیم ایشان را نزد پسر سقا به فردا در دارالامان داد.

روز شنبه، بیست و هشتم محرم، مطابق چهاردهم سرطان و ۶ جولایی

در این روز که آوازهٔ محاربهٔ قبایل سمت جنوبی با عساکر سقایی و پافشاری و ثبات مردانهٔ نادرخان و شاه‌ولی خان افواهی سمر و مشتهر بود، پسر سقا با آن‌که خاطر قرین تشویش و راه اضطراب در پیش داشت و تا اعلان‌های تطمیع قبایل افغان سلیمان‌خیل و احمدزایی و اندر و ترکی و علی‌خیل و جدران و جاجی و غیره را که پابند عهد و پیمان و رهگرای دین و ایمان نمی‌دانست و می‌فهمید که به وعدهٔ عطای پول از عهد و میثاق محمدنادرخان عدول و نکول می‌کنند، به وعده پول انعام پی‌هم به ذریعهٔ طیاره و ملاّنمایان تبعهٔ نفس اماره، نشر و توزیع می‌فرمود که محمدنادرخان و برادرانش دستگیر یا قتل نموده، فلان مبلغ انعام از حکومت مرتجی باشند که ادا و اعطا خواهد شد.

در دارالامان که بر آن دارالحبیب نام نهاده بود با عده‌ای از منسوبان و تبعهٔ خود به عزم تعیش و تفریح رفته، قزلباش‌ها نیز حسب وعدهٔ شیرجان وزیر دربار در آن‌جا به ذریعهٔ سواری موتر واصل گردیدند. و وزیر دربار ایشان را تقدیم حضور پسر سقا و از مواضعهٔ که به او گفته بودند، یاد کرد. و پسر سقا که در دل از سبب محاربهٔ هزاره و شیعه بودن نسبت به قزلباشان سوء عزم داشت و به تحریک ملاّها می‌خواست که بهانهٔ به دست آورده، ایشان را مورد هلاک و دمار سازد، به زبان فریه نیک ستوده و از اقدامات

(c) ketabton.com: The Digital Library

برجستهٔ دوصد سالهٔشان که نسبت به حکومت و دولت افغانستان به صداقت و خلوص نیت نموده و در این قدر مدّت مدید دارای مکنت و ثروت نگردیده، از حیف و میل نمودن مال دولت و ملّت اجتناب ورزیده به معاش معین و مقرر امرار حیات کرده‌اند، یاد و اظهار کرده، بستود. و سعایت از وزراء و مامورین عهد اعلی‌حضرت امان‌الله خان و عذر و خیانت ایشان که اهل سنّت و جماعت بودند و در اندک زمان از ضیاع ملّت و متاع دولت دارای عمارات عالیه و هوتل‌های مزیّنه و اقطاع و مزارع و بساتین وافرهٔ متکاثره شده، با امان‌الله خان خیانت کردند، سخنان رانده و یک یک را نام برده و غبن‌شان را شمرده، چهارده تن برای اعلان به هزاره‌جات منظور کرد. و هیئت اصلاحیهٔ مجدده را معطّل به آینده گذاشت.

و در این حال میرزا حسن علی از قزلباش‌ها که خادم صادق و نویسنده و پیش‌کار نفع و پول، مصادره‌رسان موافق و اخلاص کیش ملک محسن والی بود، پای داوطلبی پیش گذاشته، عرض کرد که اعلان‌ها را از راه خدمت حکومت من در هزاره‌جات می‌رسانم. ودایی که به او اعتبار و اعتماد داشت، نزد پسر سقا وصف زیادش کرده، او منظور نمود. و حاجی رستم‌علی را از وزیرآباد و ملا عبدالعلی را از مرادخانی و ملا عون‌علی را از افشار که خود قزلباش‌ها انتخاب و اختیار کرده بودند، قبول و به سواری موتر تا سرچشمه مأمور رفتن و از آن‌جا اعلان‌ها را در هزاره‌جات امر پراکنیدن کرده، رخصت مراجعت در شهر داد. و ایشان مشعوفانه بازگشته، این امر را موجب حیات خود پنداشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز یکشنبه، بیست و نهم محرم، مطابق پانزدهم سرطان و ۷ جولایی

در این روز، میرزا حسن‌علی اقدام در تهیهٔ سامان سفر خود و رفقا کرده و یک هزار روپیه خرج سر چهار نفر و یک عراده موتر از حکومت با چهار صد قطعه از اعلانی که در روز ۲۶ محرم مسوده و امر طبع شده بود، اخذ کرده، مصمم حرکت شد. عیناً نقل اعلانی که محمدحسن سلیمی در قید تسوید آورده و به طبع رسانیده بود، این است:

بر خاطر رعایای جهالت‌پیشه‌ام طوایف هزاره واضح باد!

چون به اغراض مغرضین و تحریک معاندین از راه اطاعت برآمده بودید و هرچند تحمّل نموده به مواعظ با شما پیش آمدم، حتّی یک جماعه از قومی و با رسوخ شما را مثل نورالدّین خان و ملا فیض‌محمد و غیره نزد تان فرستادم تا شما را به نصایح از بادیهٔ ضلالت به سر منزل هدایت برسانند، همان است که در سنگ خاره قطرهٔ باران اثر نکرد. و علاوتاً در شقاوت و ضلالت پیشقدمی نمودید تا این‌که مجبوراً یک عده‌ای قلیلی از افواج ظفر امواج خود را به سرکوبی تان اعزام نمودم. و شما را هزیمت داده، تلفات مالی و جانی برای تان رسانیدند. چنانچه از هیبت‌شان اکنون خودسرانه به گریز می‌باشید. با این قوهٔ مکفّی و عسکر به اندازه جهت عزیمت سمت شما در مرکز تهیه نموده‌ام و طوایف صادقانهٔ افاغنه هم درخواست اجازهٔ حضورم را به بربادی تان یومیه می‌نمایند. لیکن چون رحمدلی شیوهٔ پادشاهان والشّفقهٔ علی خلق‌الله عادت بزرگان است و هم نسبت پادشاه و رعیت مثل پدر و اولاد است، وادار تکالیف شاقه و بربادی فوق‌الطّاقهٔ تان شده نمی‌توانم. و به این ذریعه اخطاراً شما را آگاه می‌سازم که اگر از تاریخ حال الی ده روز بیعت‌نامه‌های شما و وکلای تان به حضور پادشاهی رسید و سر اطاعت و تسلیم گذاشتید، بر دفتر سیاست اعمال‌تان

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلم عفو کشیده و شما را هم‌چو سایر رعایای خود محسوب می‌کنم. و الاّ که به تاریخ مذکور توبه‌نامه و خط بیعت و وکلای‌تان نرسید، در آن وقت عسکری را اعزام و اقوام افاغنه را اعلام می‌نمایم که دمار از روزگار تان برآرند. و مال و ملک تان را به تاراج رسانند. و در آن وقت که عسکری و قومی سوق داده شد، عذرخواهی‌تان هم شرف قبول نخواهد یافت. و به دست خود «خسرالدّنیا والآخرة» خواهید شد. با وجودی که با شما جهالت‌پیشگان تحمل زیاد به کار بردم و حوصله‌افزایی بسیار کرده به تکرارها جهت تان خبر دادم، فایده نکرد، باز هم این مرتبه خبر دادن را بر خود واجب و لازم دانستم. حالا اختیار دارید که قدر عافیت خود را می‌دانید و جان‌های خود را لقمهٔ توپ و تفنگ می‌سازید. فقط. ۲۶ محرم‌الحرام سنهٔ ۱۳۴۸.

چون نمایندگان قزلباشیه در تکانه رسیده، راه عبور را چند روز مسدود یافته، ناچار با هزاره‌ها طرح مراودهٔ هم‌مذهبی ریخته، به هر ذریعه و وسیله که دانستند و توانستند از کوتل اونی عبور کرده، به اظهارات جانبداری هزاره و مخالف بودن و به اجبار مأمور هزاره‌جات شدن خود از قتل نجات یافته، در تحت حفاظت در راه قول نزد سردار محمدامین خان برده شدند. و در آن‌جا از موافقت و موالفت خود با هزاره و مخالفت با پسر سقاء تصدیق‌نامهٔ به امضای شهزاده و اربابان هزاره برای روز حاجت خود حاصل کرده، به این حیله از هلاکت خویشتن را مأمون و مطمئن ساختند.

دوشنبه، سلخ محرم، مطابق شانزدهم سرطان و ۸ جولای

در این روز، هزاره‌ها که از عرصهٔ یازده روز جنگ را با قشون پسر سقّا ادامه و در هر روز سقاییان را هزیمت می‌دادند و مظفّرانه در کوتل باز می‌گشتند و مترصد پای جسارت پیش نهادن ایشان دلیرانه در سنگر خود و

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلل جبال می‌نشستند، قوای عسکریهٔ سقایی را که پنج هزار مرد جرّار با منصبداران خون‌خوار که هر یک دزدی غافل از پروردگار بود و داوطلبانه با اتواب آتش‌بار و مسلسل بسیار رهسپار پیکار شده بودند، به شمار می‌آمدند، غیورانه روی حمله و یورش بر کهسار اقامتگاه ایشان یا علی‌گویان دست بر قبضهٔ تفنگ و در آوردن و برآوردن فشنگ نهاده از پیش برداشتند. و تا جلریز پس نشانیده چند ضرب توپ و عده‌ای از ماشین گن مسلسل را متصرّف گردیده، جمعی را قتیل و جریح و اسیر ساخته، اسلحهٔ مقتولین و مجروحین و اسراء را با قورخانهٔ زیاد به غنیمت گرفتند. و کار را چنان بر عسکر سقایی تنگ کردند که تفنگ و قطار بند فشنگ خود را اکثر در حین فرار در نهر آب و میان زراعات انداختند و قلعهٔ مجید و چند ده از تکانه و جلریز را به آتش تقاص قلاع سرچشمه که حمیدالله سوخته بود، بسوختند. و اموال منقولیهٔ آن‌ها را غارت کردند. و اغلب جنگجویان سقایی که از مردم چهاردهی و میدان و اطراف کابل و به اجبار رهسپار میدان کارزار شده بودند از راه فرار در منازل و خانه‌های خود شده. چون پسر سقاء منهزمین را هدف تیر تفنگ می‌کرد، پنهان گردیدند. و از فتوحات پی در پی هزاره که دایم سمر و مشتهر می‌گشت از شیوع این فتح و ظفر اهالی کابل و چهاردهی و لهودگرد و میدان و وردک مشعوفانه دست دعا به درگاه خدا برداشته، مستدعی نصرت و ورود هزاره به کابل شدند؛ امّا هزاره‌ها به فتوای علمای خود که به عامّه گفته و هدایت کرده بودند که: چون اعلی‌حضرت امان‌الله خان از امارت دست‌برداشته، شهزاده محمدامین مأمور و رئیس تنظیمیهٔ اوست، حکمش بر قتال نافذ نیست. پس هزاره‌ها باید مسئلهٔ دفاع از مال و جان خود را واجب شمرده، در صورت حملهٔ پسر سقا او را از موطن و مسکن و تلف جان و مال خویش مدافعه کنند. و از خاک خود بر دیگر مسلمانان تجاوز ننمایند که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر دو صورت قاتل و مقتول بودن مسئول خدا و رسول می‌شوند، ترک حمله بر کابل نموده تا آخر به پابندی دین نه بیعت و اطاعت پسر سقاء را اختیار کردند. و نه پا از مقاتله و مجادله باز کشید، مردانه کوشیدند.

روز سه شنبه، غرهٔ صفر، مطابق هفدهم سرطان و ۹ جولای

پسر سقا که از سمت جنوبی و شرقی و پایداری و کوشش عاقلانهٔ اسلام‌خواهانهٔ محمدنادرخان و برادرانش دچار اضطراب گشته از غلبهٔ هزاره در تشویش افتاده بود، نظر به ادّعا و استدعای طوایف ملاخیل و سلیمان‌خیل و کاکر و ترکی و اندر و علی‌خیل و دفتانی و خروتی و احمدزایی قشلاق‌نشین و ییلاق‌گزین که کمر به انقراض سلطنت و حکومت افغانی و معاونت و معاضدت سقایی از قوم تاجیک مجهول‌النّسب مردودالحسب بسته، مملکت را خراب و ملّت را دچار ذلّت و اضطراب کرده، به ذریعهٔ عرائض التماس قتل و غارت و اسارت هزاره و تملک مواطن و مساکن ایشان را درخواست نموده، داوطلب آمده بودند.

در این روز فرامین متّحدالمال به نام طوایف مذکوره و بزرگان ایشان ارقام و به مهر امارت فاسقهٔ خود امضا و ارسال و همه را تحریک حمله بر هزاره کرد. چنانچه از جمله نقل یکی را که عیناً خود فرمان به دست نگارنده آمد و به نام رحیم خان قوم کاکر بود، ثبت روزنامهٔ انقلاب نمود. و آن این است:

عالی‌جاه محمد رحیم خان کاکری را واضح باد!

اسلام‌خواهی و خدمات شایان تحسین که از برای حکومت اسلامی خویش ابراز داشته بودید، ذریعهٔ ختک خان برگد به حضور والا ظاهر و مبرهن گردید. به نسبت این رویه که برای حکومت متبوع خود نموده‌اید، این خادم دین محمّدی صلعم از شما خرسند و رضامند می‌باشم. لهذا به

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمان هذا رضامندی خود را به شما ابلاغ نموده، می‌خواهم که آنیاً خدمات برگزیده برای دین مبین نموده، رضامندی حضرت باری تعالی و رسول مقبول و این خادم دین را برای خود استحصال نمایید. شمایان به اتّفاق قومی خود بالای مردم هزاره می‌روید که از اطاعت پادشاه اسلام گردن‌کشی نموده اند، هر قریه و دِه‌شان را که تصرّف کردید از خود شما اقوام است که ملک و مال‌شان را به شما به طور بخشش از حضور اعطا شده تا اجر دارین نصیب تان گردد. بعد از اختتام جهاد و فیصلهٔ هزاره به قرار لیاقت و خدمت تان به هر سرکردهٔ قوم منصب و انعام داده می‌شود. مورخه غرهٔ صفرالمظفر ۱۳۴۸.

از اصدار این منشور منافقت دستور، افاغنهٔ بی‌شعور، قرین فخر و مباهات گردیده، این قدر حسن و وجدان فطریهٔ بشریه قطع نظر از شعور دینیه و اسلامیه نداشتند که می‌دانستند تیشه به ریشهٔ خویش زده، ملّت را ذلیل و دولت را فقیر ساختند. و مملکت را خراب و ذخائر نقدی و جنسی و قورخانه و اسلحهٔ را که در عرصهٔ صد سال برای حفاظت سرحد و ثغور و حراست مملکت و صیانت جان و ناموس وضعیت ملت و تعمیر بلاد و ترفیه عباد و دفع دشمنان خارجی از گوشت و پوست و خون و جال و مال رعیت بدبخت تهیه و آماده شده بود، بر باد تاراج دادند. و در عالم نیستی و تهی‌دستی و جهالت و وحشیت منصب و رتبه همی‌خواستند.

و این رحیم خان با عده‌ای از قوم کاکر کسانی‌اند که املاک و مزارع و قلاع پل جنگلی و گزک و ارغنداب قوم مسکهٔ هزارهٔ جاغوری را به امر حکومت تصاحب کرده به پاداش احسان خدمت نمایانی به حکومت افغان کردند که پسر سقاء و سردار اهل بغضا و سقا تصدیق تخریبش را که نسبت به ملک و دولت نموده، کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز چهار شنبه، دوم صفر، مطابق هجدهم سرطان و ۱۰ جولا[۱]

در این روز، عمراخان پسر ملک زین‌العابدین داودزایی که یکی از سرقه و فسقهٔ معروف بود، نزد سالار فسقاء حبیب‌الله پسر سقاء عارض شده، داوطلبانه به تنبیه و تهدید و در تحت اطاعت و متابعت آوردن و قتل و غارت و اسیر کردن هزاره را خواهش و تعهد کرد. و گفت: پردل خان سپهسالار خدمت تصرّف غزنین و فتح قندهار را به پای برده و محمد صدیق فرقه مشر و عبدالقیوم ابراهیم خیل پمقانی راه پیشرفت جانب جنوبی سپرده و محمد عمر جنرال سور سطرنج آرزوی خود را در محاربات عدیده به حیلت و خدیعت از حریف برده، می‌خواهم خدمت سرکوبی و گوشمالی هزاره را تعهّد کرده، از امثال و اقران خویش باز نمانده، این امر را خاتمه دهم. و ربقهٔ اطاعت را به رقبهٔ طوایف هزاره بنهم. و این استدعای متکبّرانهٔ او پذیرفته گشته، با یک غند از قشون کوهدامنی و کوهستانی که آزمودهٔ معرکهٔ کارزار بودند و اتواب آتش‌فشان شرربار رهسپار جلریز شد. و با عساکر پیش رفته که با هزاره یومیه جنگ داشتند و از حملات شیرانهٔ آن‌ها کار را بر خود به غایت تنگ می‌پنداشتند، پیوست. و با عده‌ای قلیلی از هزاره‌ها که در سرچشمه فرود گردیده تا تکانه راه جنگ نوردیده بودند، درآویخت. و هزاره‌ها پای شجاعت فشرده، خون پنجصد تن از قشون نظامی و ایلاتی و نوزده تن افسر سقایی را به خاک قتل و جرح ریخته از جمله عمراخان را به پا زخم منکر رسانیده، پای تعهّدش را از دویدن در میدان حصول آرزو لنگ کردند. و توپ و تفنگ و فشنگ اردوی او را به دست غارت و غنیمت بردند. چنانچه هنگام عصر عمراخان را با تن زخمدار و روی خجل و دل و جل با دیگر مجروحین در

---

۱. جولای.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهر به سواری موتر در شهر آوردند. و هزاره‌ها مظفّرانه در کوتل اونی بازگشته، شادخاطر در سنگر خود نشستند و رئوس چند تن کشتگان راکه از حرب‌گاه با خود برده بودند، بر سر چوب مترس‌آسا زده بر سر کوتل نصب کردند که بازار کابل را دیده، آه حسرت‌ناک از محروم گشتن خوردن توت و زیر خاک از دل غمناک برکشند و بر پسر بی باک سفاک سقا نفرین کنند.

روز پنجشنبه، سوم صفر، مطابق نوزدهم سرطان و ۱۰ جولایی

در این روز، علی‌احمد خان پسر خوشدل خان لوی ناب را که مادرش دختر امیر دوست محمد خان و زوجه‌اش خواهر عینیهٔ اعلی‌حضرت امان‌الله خان بود و با او غدر و خیانت کرده، دوباره در جلال‌آباد و قندهار رایت امارت افراخته از اتاق صمد علی نام هزارهٔ حجرستانی که در خواهر و عمه گاییدن معروف و در فسق و فجور به خود ثانی ندارد، از شهر قندهار دستگیر و با قاضی عبدالشکور و ملا عبدالواسع چنانچه گذشت محبوس درکابل آورده شده بود. و نیز در وقت تشهیرش که با سر و پای برهنه گردش می‌دادند و از فرت عطش خود را مسلمان و کوهدامنیان را از اظهار خودشان که خود را خادم دین نام می‌بردند، نیز مسلمان گفته، آب از ایشان خواست. و آن نامسلمانان بری از دین و ایمان به عوض آب، قنداق تفنگ بر پشتش زده و دشنام دین و مذهب داد. و جرعهٔ آب نداد. با مولوی عبدالواسع به دهن توپ بر بسته، پاره پاره‌اش کرد. و در وقت امر کردن پسر سقا به توپ بستن او خواهر امان‌الله خان با سر برهنه به پای آن ستمکار افتاده و طفل صغیر خود را نیز بر پایش انداخته، اجازت دیدار آخرین خواست؛ رخصت نداد. و هم‌کسانش را از رفتن به توپ‌گاه منع نمود. و از جمله ضعیفهٔ که دایهٔ پسرانش بود، هر زجر و توبیخ دید و قنداق

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفنگ خورد. از فرط اخلاصی که نسبت به احسان او از عائله و خودش بود، خود را به مقتل رسانیده، سر او را با خود نزد زوجه‌اش آورده، باعث گریه و زاری و بی‌قراری ایشان شد. و زوجه‌اش پس از چندی به اجازت شاه همراه شهزاده امین‌الله خان عم و محمد کبیر برادر خود و عائله ایشان دل از افغانستان برکنده، نزد برادر شوهرش رفت.

روز جمعه، چهارم صفر، مطابق بیستم سرطان و ۱۱ جولای

در این روز، از دست‌برد هزاره‌ها در نبرد، پسر سقا در اضطراب افتاده از توهّم این‌که مبادا دلیران آن قوم از فراز کوه پـمقان، دَر راه قتّان دَرِ بـر پمقان و کابل حمله‌ور و منصوب و مظفر گردند، به عزم سیر و تفرج کـه مردم از تشویش و هراسش خبر و مستحضر نگردند، در پمقان رفته روز را به ترتیب و انتظام و انضباط مواضع مستعدّه و افـراختن سنگر و حفر مورچال به سر برد. و در عین حال از وصول مکتوب محمدنادرخان بـه وزیر مالیهٔ عهد اعلی حضرت امان‌الله، میر هاشم که از قرب رسیدن خود در کابل نوشته و تسلیت به او داده، ضمناً اشارتی کرده بود که به ذریعهٔ تبلیغات و هدات اگر بتواند اهالی کابل و اطراف قریبهٔ آن را که از سالار اهل ضلالت و شقأ پسر سقا متنفر و جگرخون بودند، برخلاف آن برانگیزد به ذریـعهٔ تیلفون به قوماندانی امر حبس و توقیف او و برادر کرد. و هم از تـوهّم و خوف خلل‌اندازی شهزاده عبدالمجید و میرزا سلطان حسین قـزلباش و پسـران مـلاّ مـالک را بـه بـهانهٔ تـفنگ و فشـنگ بـه هـزاره از راه خـفا فرستادن‌شان، امر جلب و توقیف کرد. و از صدور این امر او تمامت پسران امیر حبیب‌الله خان مقتول را تا دروازهٔ ارگ جلب نموده و مادرهای ایشان دو و سه و چهار صد روپیه، چون همه صغیر و کوچک بودند و کاری از دست‌شان بر نمی‌آمدند، رشوت داده، مرخص خانه‌های خود شدند. و از

(c) ketabton.com: The Digital Library

حبس و توقیف و ذلّت و زحمت سقاییان فعلاً نجات یافته، قرین راحت گشتند. و از جملهٔ محبوسین قندهار قاضی عبدالشکور و مفتی قلات ی حکم کفر در هنگام توقّف اعلی حضرت امان‌الله خان در قندهار بر پسر سقا و اهالی شمالی کرده بودند، در روز گذشته با علی‌احمد خان و ملاّ عبدالواسع به واسطهٔ عبدالکریم برادر او که با اعلی حضرت امان‌الله خان خیانت کرده، قشون ایلاتی هزارهٔ دایزنگی و دای‌کندی را که راه محاربه جانب بامیان و کوتل اونی برگرفته، نُه صد تن در شمار بودند از دراز قول واقع متّصل موطن هزارهٔ بهسود برگردانیده، از جنگ با قشون پسر سقا بازداشت و پنهان از شهزاده محمدامین به اتّفاق میر محمدحسین حاکم دایزنگی مکتوب اطاعت اسلوب نزد سلار اهل شقا ارسال داشت و برنگاشت که متعاقباً بیعت عموم هزارهٔ تحت ریاست تنظیمیهٔ خود را می‌فرستد. و این غدر و خیانت را از آن اختیار کرد که خانه و مال کابلش را پسر سقا ضبط و تاراج نکند. و هم رتبه و مقامی نزد سردار دزدان حاصل کند. در نتیجهٔ خیانت او و ترک ننگ ایلیت و دیانت و احسان فراموشی یک صد و پنجاه سالهٔ دولت که از عهد شاه محمود سدّوزایی تاکنون اباً جدّ، پروردهٔ نعمت و دارای اقطاع و مکنت و ثروت و معتنا بود، برادر بزرگش کشته نگشته، صفحهٔ این نامه را از ذکر و ثبت خصلت رذیله‌اش ملوّث و منجس کرد.

روز شنبه، پنجم صفر، مطابق بیست و یکم سرطان و ۱۲ جولایی

در این روز، میر هاشم وزیر مالیه و سید حبیب برادر او از مکتوب محمدنادرچنانچه گذشت و میرزا سلطان حسین قزلباش و پسر ملاّ مالک از اتّهام تفنگ و فشنگ به هزاره رسانیدن و در خفا ذریعهٔ ابتیاع و اشترای

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن با عده‌ای از نانوایان که اهالی قزلباش در خفیه پول به نام حمایت داده و ایشان نان به مردان و زنان هزارهٔ سرچشمه که اسیر و پا به زنجیر بودند، رسانیده می‌گفتند خود آن‌ها پول داده‌اند، گرفتار و توقیف شدند. پسر ملاّ مالک که متّهم عبدالوحد برادر بزرگش و در زمرهٔ جزء هیئت حامل و ناشر اعلانی که از پیش رقم شد، در هزاره رفته بود، از زندان توقیف نجات یافت. و نیز میرزا سلطان حسین سه هزار روپیه به عبدالغنی قلعه‌بیگی رشوت تقدیم نموده، پس از چند روز خلاص گشت. و هم‌چنین هر یک از نانوایان پنجصد الی هزار روپیه داده، از توقیف خانه برآمدند. و از زجر و توبیخ مأمورین سقایی که مردم را به تهمت مأخوذ کرده، پول می‌گرفتند در ظاهر آرمیده، در باطن از گرفتار شدن دوباره خاطر رمیده و هراسناک روز به سر همی‌بردند. و وزیر مالیه در توقیف‌خانه در حالت ذلت مانده شهزاده عبدالمجید چنانچه بیاید عنقریب کشته گشت.

و هم در این روز، اعلان تکفیر هزاره که ملاّنمایان به امر سرکردهٔ فسقاء پسر سقاء امضا کرده و به طبع رسید، نشر و توزیع یافت. و این امر زیاده‌تر باعث قتال و جدال هزاره با سقاییان ستمگاره گردید. و زبان اعتراض شاه زیاده‌تر بر خادم دین رسول‌الله که برخلاف واقع این نام را به مضمون این مصرع برعکس نهند، نام زنگی کافور بر خود نهاده، در حقیقت هادم دین بود، دراز شده گفتند که: شرعاً بیعت که ذاتاً عهد و پیمان و از عقود و شروط به ایجاب و قبول و رضایت است، و هزاره که تاکنون بیعت نکرده است از کجا حکم بغی و غوایت بر ایشان نموده و ملانمایان فتوای کفر داده، مال و ملک و خون و نفس‌شان را حلال و جائز شمرده‌اند؟ پس از این‌جا معلوم افتاد که هزاره باید راه دفاع سپرده از کشتن و کشته شدن روی برنتافته، خیر عاقبت حاصل کنند. باری چون هزاره دیناً و مذهباً از اطاعت امیر فاسق و سارق و قاتل ابا و امتناع داشتند، این اعلان را حجت قاصرهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرب قرار داده، فوق‌العاده دل به قتل و جرح نهادند. و مردانه طریق کوشش برگرفتند.

روز یکشنبه، ششم صفر، مطابق بیست و دوم سرطان و ۱۳ جولای

در شب این روز، فجیعت‌آموز سه [تن] از قبیله جلیلهٔ محمدزایی چون شهزاده حیات‌الله خان عضدالدّوله و شهزاده عبدالمجید پسران امیر حبیب‌الله قتیل و سردار محمدعثمان پسر سردار محمّد عمر مرحوم بن سردار سلطان خان ملقب به سرکار که این لقب و حکومت هرات را از جانب ناصرالدّین قاجار داشت، با حبیب‌الله معین وزارت حربیهٔ اعلی‌حضرت امان‌الله به امر سالار اشقیاء و مقتدای فسقاءِ حبیب‌الله پسر سقّا، طناب در گلو کشیده، هلاک و در خندق به زیر خاک نهفته، ازاین راز به کسی نگفته، مدتی غذای نهار شام‌شان را محافظ درب محبس صرف همی‌کرد که بازماندگان‌شان از این قضیهٔ جان‌کاه دل خراش آگاه نشوند. و از افشای آن، نظر به عدم جنجه و جنایت و خطا و خیانت مقتولین مظلومین تأثیر هم و غم در قلوب محبّین‌شان راه نیافته، باعث حدوث فتنه نشود. و اگرچه، این تصور دوراندیشانه به خاطر پسر سقاء خطور کرد. امّا نظر به وضعیتی که از عدم غیرت عمومیه مشاهده می‌شد، کسی گمان آن نمی‌کرد که مرد دلیر از جان سیری اقدام در نجات ملّت بدبخت از فشار و انزجار دزدان سخت نموده، پسر سقاء را که عصرانه به سواری موتر به عزم تفرّج و تفریح جانب دارالامان می‌گشت، از کنار کدام جوی و جر هدف تیر تفنگ ساخته، از پا می‌انداخت تا خلق آرام می‌گشت. و خون‌ریزی و غارت و فسق و فحشاء تمام می‌شد.

و به ساعت ده قبل از ظهر این روز قشون جرّار محمدنادرخان وارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهوگرد شده، در پادخواب روغنی با عساکر سقایی درآویخته و خون زیاد از رهزنان دین و ایمان را ریخته تا سرخاب پیشقدمی نمودند. و محمد صدیق ضندیق[1] با اردوی تحت رایت خویش در کاریز درویش محصور گردید. و از کابل به ذریعهٔ چاپار خواستار کمک شد.

و هم در این روز، عده‌ای از قوم کروخیل به عزم حمله بر قشون مقیم بتخاک وارد چکری و خورد کابل شده و راه حمله بر مفرزهٔ قشون نیافته، جنگ را تا شام با سقاییان دوام داده و قتل و جرحی به وقوع پیوسته، ناکام برگشتند.

روز دوشنبه، هفتم صفر، مطابق بیست و سوم سرطان و ۱۴ جولای

در این روز، فوج فاتح قندهار که رهسپار عودت و تازه وارد کابل شده بود، از درخواست روز قبل محمد صدیق خان مأمور حرکت جانب لهوگرد و معاونت او گشت.

و هم در این روز، دویست نفر از لشکر سقایی معدوم گردیده، گویا در عین قتال روی فرار به جانب جبال نهادند. و جمعی کثیر در گردیز یا کاریز درویش دستگیر و اسیر جنرال محمد عمر معروف به سوار، محصور گردیده، قشون ایلاتی محمدنادرخان مظفّر و منصور آمده، باعث خرسندی اهالی کابل و عموم دچار شدگان جور و تطاول سقاییان که از بغضاء و فحشای‌شان به جان رسیده، از خالق جزء و کل امان می‌خواستند و راه گریز و ستیز نمی‌یافتند، شد. و اسیران را محمدنادرخان که در اوائل از حسن نیت ایشان را مسلمان دانسته به هر واحدی یک پوند طلای

---

۱. در نسخه قلمی ضندیق با ضاد ولی در اصل باید «زندیق» باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

انگلیسی داده و تفنگ و فشنگش را گرفته، راه مراجعت و ترک محاربت با برادران اسلامیهٔشان می‌نمود و ایشان به مضمون:

به بدرگ اگر خون شارک دهی ز بدرگ نیاید به جز بدرگی

احسان را فراموش و ترک دیانت کرده و تفنگ و فشنگ گرفته، مجدّداً روی به سوی میدان جنگ می‌نهادند، ایشان را ده ده و بیست بیست نفر از ملکان قبایل جنوبی سپرد، امر می‌کرد که به ایشان قوت لایموت داده، به کار فلاحت و هیزم‌کشی خود گمارند. و حراست نمایند که نه گریزند و باز آمده نه ستیزند.

بدین طور، اسیران را به ملکان سپرد. و در عین این مظفریت و کامیابی دلیران جنوبی از رقابت و هم‌چشمی که باهم و از بی‌پولی محمدنادرخان و عدم معاش یک قوم از غنیمت به دست آوردن دیگر قوم رشک برده و اعتنا به عهد و پیمان و سوگند خدا و قرآن نکرده، باز می‌گشتند. در این بار نیز از رشک هم‌دیگر و غدر غوث‌الدّین پسر جهانداد احمدزایی که به وعدهٔ پول پسر سقاء سوء عزم به محمدنادرخان کرد، اعداد جنگجویان جنوبی از سرخاب و پادخواب بازگشته، سقاییان را جان در تن و رمق در بدن آمد. و موجب حُزن و یأس متنفّرین سقاییان گشت.

روز سه شنبه، هشتم صفر مطابق بیست و چهارم سرطان و ۱۵ جولایی

در این روز، طیارهٔ کانکریس یک بالهٔ روسی که پوست از ترمذ آورده بود، به ساعت پنج و نیم قبل از ظهر با مکاتب پوستی هواپیمای مراجعت گردیده، مفرزهٔ قشونی که رهنورد معاضدت محمد صدیق غندمشر شده بود، چون از عودت پرخاش‌جویان جنوبی آگاه نبودند، از خوف حملهٔ آن‌ها پیش رفتن نتوانسته، در محمد آقای لهوگرد سنگر افراخته به عزم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تسدید عبور و منع حمله و مرور جنوبیان از کابل استوار نشستند.

و هم در این روز، عبدالقیوم، جنرال توپخانه، از قوم ابراهیم‌خیل پمقان که به تیر انداختن توپ مهارت داشت، مأمور رفتن در سنگرگاه واقع کاریز درویش شد که جنوبیان را به ضرب تیر توپ از حمله و یورش باز دارد.

و در این روز، از آوازهٔ عزم حمله و یورش هزاره و اجتماع قبایل مشرقی به قصد حمله بر کابل و هجوم دلیران جنوبی، پسر سقا که در کابل قوای مکفّای عسکریه نداشت، پریشیده‌خاطر شده، از دَرِ ظاهرداری که مردم از اضطراب باطنی او آگاه نگردیده، مرتکب فتنه و مباشر فسادی نشوند، به نشر اعلان فرار محمدنادر خان و شاه ولی خان برادر او و مفقودالخبر و اثر بودن هر دو تن و مخالفت قبایل افغان بی‌حس و وجدان که پابند عهد و پیمان و اسلامیت و ننگ افغانیت نبودند و می‌توان که ایشان را خر دزد و حیوان گفت، امر کرد تا متنفرین حکومت جاهله و ضاله خود را از انتظار فتح و ظفر آن دو برادر مأیوس گرداند. و تاجایی نظر به عدم دیانت قبایل سلیمان‌خیل خصوص خر دزدان سلطان‌خیل ازین قوم جاهل ضال و مضلّ و منزایی علی‌خیل و صالح‌خیل و موزایی و خوازک و لندی‌زایی و میلن علای پارخیل و ابراهیم‌خیل و زالوی علی‌خیل و اندر و سهاک و عاشوزایی درّه و جدران و دری‌خیل و فخری و خروتی و تاجیک سکنهٔ کتواز و زرمت و گردیز و غیره مواضع که رهسپار خلاف محمدنادرخان و جانب‌دار سالار شقاء، پسر سقاء بودند و آن نابغهٔ عصر و فرد اول افغان را که با عدم پول و وجود بیماری شب‌ها به روی خاک و سنگ و خس و خاشاک با شکم گرسنه و لب تشنه خفته، در روزها قبایل وحشی را به مواعظ و نصائح و تملّقی که در طبائع آن‌ها گوارا و هیجان‌آور بود، دلالت و هدایت بر اتّحاد و اتّفاق نموده، کار را به جایی می‌رسانید. و آن‌ها به اندک حرفی برخلاف یک‌دیگر شده از هم می‌پاشید. پسر سقاء

(c) ketabton.com: The Digital Library

حق به دست بود که چنین اعلان‌ها نشر می‌داد.

روز چهار شنبه، نهم صفر، مطابق بیست و پنجم سرطان و ۱۶ جولای

به ساعت چهار پس از ظهر این روز، دلیران هزاره که از خواندن اعلان پسر سقا و تخویف و تحذیر او، ایشان را از حملهٔ داوطلبان قبایل افغان موی غیرت بر اندام شجاعت راست گشته، به جنگ اقدام کردند. و یا علی مددگویان بر عساکر سقایی که در اونی و قلعهٔ سفید جای اقامت و استحکام گزیده و سنگر برافراخته، استوار نشسته بودند، تاخته، ایشان را هزیمت داده، تا تکانه و جلریز براندند. و جمعی را قتیل و جریح و اسیر ساخته مظفرانه در کوتل بازگشتند.

و هم در این روز، دلیران قبایل جنوبی که با محمدنادرخان سر اتّحاد جنبانیده، رهگرای ننگ افغانی و اتّفاق گردیده، چنانچه گذشت تا سرخاب غالبانه تاخته و بازگشته بودند، بی‌خبرانه حمله کرده، اکثر از قشون سقایی را که در مواضع مستعده قیام و در مدافعه اقدام داشتند، دستگیر و اسیر کرده و برخی خود را با اسلحه تسلیم نمودند. و مابقی از راه هزیمت روی فرار به سوی خانه‌های خود نهادند. و از پیش آمد این واقعهٔ هایله ملک محسن والی، هزار و پنجصد نفر بر مردم چهاردهی و دیهات نواح قریهٔ کابل به نام قومی اجباراً حواله کرده، به سرعت و شتاب هرچه تمام‌تر با سلاح و بی سلاح جانب لهوگرد رهسپر ساخت؛ که شاید از مشاهدهٔ سیاهی این لشکر اهالی جنوبی از جایی که رسیده‌اند، قدم فتح و ظفر پیش نه نهند. و ایشان تا موضعی به اجبار رهسپار شده پس به جانب خانه‌های خود فرار کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز پنجشنبه، دهم صفر، مطابق بیست و ششم سرطان و ۱۷ جولایی

در این روز، قرب دو هزار نفر از دلیران پرخاش‌خر چپرهار و قوم خوگیانی تبعهٔ ملک محمد جان که طرفدار محمد هاشم خان و مخالف سقاییان و ملک قیس بودند، از قرارداد و وعدهٔ حمله اهالی جنوبی بر کابل تا چکری و خورد کابل وارد آمده، بر مفرزهٔ قشون سقایی که در بتخاک اقامت انسداد راه حملهٔ اهالی مشرقی داشتند، تاخته و طرح جنگ انداخته تا هنگام عصر محاربه را ادامه دادند. و بسیار تن از ایشان کشته گشته، بی‌نیل مرام باز گردیدند. و پسر سقا از این حملهٔ مشرقی‌ها به تصوّر این‌که با قوهٔ جامعهٔ کامله که از عرصهٔ چند ماه به مساعی محمد هاشم خان فراهم و عازم حمله بر کابل شده، خواهند بود، فوق‌العاده در تشویش افتاده در عین جنگ لحظه به لحظه به فرازهٔ دروازهٔ ارگ برشده و ساعت به ساعت به سواری موتر در تپهٔ مرنجان رفته، بیرق سرخ مشرقیان و شدّت حرب را به دوربین دیده، از خوف و هراس کَیک در ایزار و ریگ در پا افزار و شپش توهّم در دستارش افتاده، دروازه‌های ارگ را بربست. و حمیدالله برادرش در محاذ جنگ رفته، خصم را عقب نشاند. و هم در حالتی که نائرهٔ قتال در التهاب و اشتعال بود، سالار اهل ضلالت و شقا امر کرد که موترها و فاتون‌های مکاری را سپاهیان حاضرهٔ ارگ و شهر کابل سوار و رهسپار میدان کارزار شوند و اگر کسی موتر و گادی خود را پنهان کند به درب سرای موتر و گادی‌خانه او را هدف تیر تفنگ نمایند. و از این حکم‌های جائرانهٔ او و خودسرانه سوار موتر و گادی شدن، دزدان سر و پا برهنه‌اش قرب چهار صد عراده موتر دولتی و فاتون ملّتی خراب و شکسته گردیده، از کار باز ماندند. و هنگام عصر حمیدالله به ذریعهٔ تیلفون فتحیابی خود و هزیمت مشرقیان را آگهی داده، حبیب‌الله هادم دین رسول‌الله را آسوده و از

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشویشی که عائد خاطرش شده بود، آرام ساخت. و به تعاقب مغلوبین اسپ تهور تا خاک جبار و تیزین و باریکاب تاخته امر سالار شقا نیز به تعاقب آن‌ها صادر شده، و عده‌ای قشون معاون از عقب به حمیدالله داده شد. و با حصول فتح، اتواب را به قلهٔ کوه سماوی و شیر دروازه و باره و بروج ارگ صعود داد و مفرزه‌های مأمورهٔ فراز هر دو جبل را امر نمود که در شب بیدار و استوار باشند که مبادا اهالی جنوبی و مشرقی که از دو سو حملهٔ ایشان بر کابل در افواه سمر و مشتهر و مردم به انتظار بود، حمله نمایند.

روز جمعه، یازدهم صفر، مطابق بیست و هفتم سرطان و ۱۸ جولایی

شب این روز با وجود وفور هراس و وسواس که در دل پسر سقا جای گرفته بود، راحت گذشت. و در روز جمعه یک نفر افغان مکاری از قوم خوگیان را که اسیر آورده بودند به حالت حیات دست و پایش را قطع فرموده، هلاک نمود. و از جملهٔ چهارده اسیر دیگر از قوم خوگیانی که دستگیر کرده در شهر آورده بودند، گوش یکی را بریده و دیگران را لای و لجن به رو مالیده، در بازار تشهیر نمودند و همواره مسلمان‌ها را چنین تشهیر کرده، منادی ندا می‌داد که کسی که از اطاعت و متابعت پادشاه غازی اسلام و خادم دین رسول‌الله سر بتابد و طغیان ورزیده، بغی کند، حالش چنین است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز شنبه، دوازدهم صفر، مطابق بیست و هشتم سرطان و ۱۹ جولایی

در این روز، به جریدهٔ حبیب‌الاسلام، مهمانی اهل هنود کابل را که پسر سقاء با وزراء و ملک محسن والی و محمد سعید یاور و غیره اراکین بار او که در روز یکشنبه ۲۹ محرم در عمارت چهلستون واقع هندکی، مدعو به صرف نهار شده و عریضهٔ ایشان را منگل سنگه نام نزد پسر سقای شقاوت نهاد، ضلالت بنیاد خوانده بود، نشر کرد. و آن این است: «فدای حضور پر نور مبارک امیر صاحب غازی شویم! مایان طوایف اهل هنود سکنه و باشندگان ولایت کابل چنان عرض و شکریه می‌داریم که امیر صاحب غیور غازی جوان‌بخت، عدالت‌گستر در زمرهٔ اولاد وطن عزیز خود یک نگاه مهربانی و یک توجّه پدرانه بر حال و احوال مایان دعاگویان دولت خداداد بیش از پیش دارند. ما به مقابل این نوازشات و غلام‌نوازی ذات ملوکانه همواره از خداوند تعالی جل شأنه همین آرزو را داریم که سایه هما پایهٔ امیر صاحب غازی را از سر عاجزان و دل شکستگان کم و کوتاه نگرداند. امروز به مناسبت آرامی و آسودگی خود و دل‌خوشی غائبانهٔ برادران هم‌مذهبی مایان طوایف ضعیف‌المال که از طرف قندهار مژده را هوای صرصر به سمع مایان بیچارگان رسانیده و تسلّی‌های گوناگون که از طرف جناب حضرت عالی والا شأن سردار صاحب اعلی و ذوات عالی مقام محترم والی صاحب و حضرت یاور صاحب حضور ملوکانه که برای آن بیچارگان داده شده، نیز به مقابل آن نوازشات بی پایان‌شان اگر سراپا زبان شویم، ادای شکر این دقّت قیمت‌دارشان را کرده نمی‌توانیم و به مناسبت لطف و مرحمت‌های پدرانهٔ پدر تاج‌دار خود چیزی نداریم که تنشیر کرده، خرسندی پادشاه محبوب‌القلوب خودها را حاصل نماییم، پس اول دست دعا به درگاه قادر بی‌همتا جل شانه بلند کرده، بار بار می‌گوییم که به مرام و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقصدی که به دل دارید، شادکام دو جهان شوید.

امیر صاحب غازی!

هر صبحدم که سجده به نام خدا کنیم

اول دعـای دولـت و عمـر شمـاکنیم

می‌خواستیم که قدر محبّت اداء کنیم

دور سر تو گـردیم و جان را فـداکنیم

پادشاه معظّم!

کهمکت[1] باشد خداوند کهمکت باشد خدا!!

دشمنانت را چو میخ خیمه می‌خواهیم ما

سر به سنگ و تن به خاک و ریسمان در گردنش

پس یقین داشته باشید که جملهٔ این طوایف بیچاره غلام و دعاگوی شما هستیم، تحریر ۳ محرم سال ۱۳۴۸. امضاء کنندگان این عریضهٔ تملّق فریضهٔ بیرون از حقیقت، «دیوان منگل سنگهه و نرنجن داس و کوسنگهه درجن داس و دیوان موهن لعل و دیوان حکم چند و میرسنگهه لچمن داس و کشن سنگهه و شربال مکن و شوحی برترز و بکوان داس و میرسنگهه و امیر چندرلال و نانک چند و لچمن داس و توله رام لکمی چند و کنیه لعل دفتری کوهدامن» با چند تن دیگر بودند. و پسر سقا جواب این عریضهٔ چاپلوسانهٔ هندوها را به زبان فارسی کوهدامنی سقاییان و ارتکاب فسق و فحشای ایشان جان و تن گزیده و دل رمیده داشتند، مخفیانه آماده شدند که به مجرد وصول پرخاش خواهان جنوبی در حدود هندکی و چهاردهی معاون و معاضدشان گردیده، شاید پسر سقا و تبعهٔ سقایی او را به تأیید خداوند از میان برداشته از ورود محمدنادرخان در کابل قرین

---

۱. کمکت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

راحت و رهین رفاه شوند. و لیکن امروز و فردا جنوبیان مردانه کوشیده، سقاییان را در ورطهٔ یأس و هراس و پسر سقاء را به شهر در وسواس انداختند. و از سوی اونی و سرچشمه، هزاره‌ها نیز حمله نموده، قشون‌های سقایی را از چند جا که در کوه و کمر و مواضع مستعدّه و مستحکمهٔ معبر سنگر افراخته بودند، مغلوب ساخته تا جلریز و کوت عشرو تعاقب کرده، خون بسیار کس را به خاک هلاک ریخته، توپ مسلسل و تفنگ ایشان را با قورخانه متصرّف شده، یک شب در تکانه و جلریز به آهنگ جنگ درنگ کرده، چون سقاییان را شغال‌آسا در غار پناهنده دیدند، منصورانه در کوتل اونی بازگشته، مترصد پیکار استوار نشستند. و پسر سقاء از حملهٔ دو طرف خود که هزاره و دلیران جنوبی بودند، در تشویش و اضطراف افتاده در پی تهیه لشکر شد.

روز دوشنبه، چهاردهم صفر، مطابق سی‌ام سرطان و ۲۱ جولایی

در این روز، ملک محسن والی، که چون او شریر و ظالم و لاابالی دیگری از اهالی شمالی نبود، از وقوع جنگ در لهوگرد و پیشقدمی قشون ایلاتی قومی قبایل جنوبی که به هزارگونه تدبیر ایشان را محمدنادرخان به سر ننگ افغانی و غیرت مسلمانی آورده، رهنورد نبرد ساخته بود، مردم چهار آسیا را به اجبار و بی سلاح رهسپار دفاع و انسداد راه عبور امتناع مرور ایشان به جانب کابل نمود؛ که شاید از دور سیاهی اینان را دیده، عنان عزم از سرعت پیش آمدن باز کشند.

و هم در این روز، دلیران هزاره که زهرهٔ پسر سقأ را از جنگ‌های مردانه آب ساخته بودند، به جنگ پرداخته، از کابل توپ بزرگ سنگر و قلعه‌کوب با مفرزهٔ قشون امدادی مأمور رفتن در جلریز شد که اگر هزاره‌ها به عادت مستمره تا جلریز تعاقب افواج مغلوبه را نموده، بازگردند، فهوالمطلوب و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر باز نگشته در قلاع جلریز قیام ورزیده، اقدام در جنگ و پیش آمدن جانب کابل نمایند، قلاع متصرّفهٔ آنان را به ضرب تیر توپ پست کنند که شاید اقامت در قلاع و مقاومت در جنگ نتوانسته، مراجعت نمایند.

و هم در این روز، آوازهٔ مردم مشرقی که چون ایشان شریر و شقی در عموم افغان نیست، در افواه سمر و مشتهر گشت؛ که محمد هاشم خان در عرصهٔ شش ماه ایشان را به اندرز و نصیحت و تملّق و خوش‌آمد از ترک دیانت و اسلامیت هدایت و تشجیع و دلالت کرده، به شاهراه مسلمانی و ننگ و غیرت افغانی کشانیده، لشکر بزرگی به اندازهٔ بیست و چهار هزار کس از مهمند و قوم صافی و چپرهاری و سرخرودی و لمقانی و غیره فراهم گردیده و دو حصّه شده با هم قرار داده‌اند که نصف از راه سولانک و تکاب و نجراب و نصف از راه کوتل لتّه‌بند و تنگی غارو و تنگی خورد کابل و منار چکری بر کوهستان و کوهدامن و بتخاک و کابل حمله‌ور گشته، نام دیانت و ننگ افغانیت خود را که بر خاک مذلّت و تیه جهالت و ضلالت انداخته‌اند، برپا دارند. و از این آوازه، عموم اهالی کابل شادخاطر گردیدند؛ که درین یورش و حملهٔ سه طرف که از سوی جنوب و مشرق و هزاره اقدامات به روی کار آمده و در طرف مغرب هزاره و در جانب جنوب محمدنادر خان نائرهٔ قتال را در اشتعال آورده که جنگ جاری و سقاییان قرین اضطراب و بی‌قراری‌اند. امید که اهالی مشرقی از ترک دیانت و اسلامیت خود توبه نموده، به سوی شارع وسیع اسلامیت و غیرت افغانیت روی نهاده، عزم حمله بر کابل و دفع جور و فسق و فحشاء و تطاول سقاییان بری از دین و ایمان کرده باشند. ولیکن در عین این امیدواری از حضرت چارباغی و قوم خوگیانی و شنواری و عبدالرّحمن پسر عصمت‌الله خان و ملک قیس و عبدالرّحمن و ملک محمدعلم که به ناخن‌زنی خارجی و عدم دیانت خودها همواره ساعی در تحریق و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تخریب مملکت و قتل و غارت ملّت بودند و راه اتّفاق و اتّحاد قومی و اسلامی نه پیمودند و همواره رخنه در حصار تدابیر مستحسنهٔ محمد هاشم‌انداخته، مانع از پیشرفت اقداماتش می‌شدند، سخن رانده، قرین یأس گشته با هم می‌گفتند که اگر تمام هزاره و افغان در قلمع و قمع پسر سقا متحد و متفق شوند، اهالی مشرقی از وحشیت و جهالتی که دارند و مرتکب خرابی مملکت و قتل و غارت ملّت شده‌اند، به تحریک بیگانه و تمنیع رجال مذکوره خصوص حضرت چارباغی هرگز رهگرای دیانت و اتحاد قومیت و ننگ افغانیت نخواهند شد. و از مذاکرات کلمات ،سطوره با هم مأیوسانه همی‌گفتند که از هزاره و اهالی جنوبی امیدوار باید بود نه از مشرقی!

روز سه شنبه، پانزدهم صفر، مطابق ۳۱ سرطان و ۲۲ جولایی

در این روز، پسر سقا از حمله و جنگ دلیرانهٔ هزاره و مغلوب شدن قشون خود در تشویش و اندیش افتاده، برعلاوه چهار صد و پنجاه نفر که در روز گذشته با توپ قلعه‌کوب در جلریز به معاونت و پشتیبانی لشکر خویش رهنورد ساخته بود، از عدم قوای عسکری در کابل که همه را جانب لهوگرد و سرچشمه و بتخاک و خاک جبار و تنگی غارو سوق داده بود، یک صد و پنجاه نفر دیگر از حرسهٔ میدان طیاره و پاسبانان ارگ که به جز ایشان دیگر قوا حتی پیادهٔ پلیس در شهر نمانده بود، جانب سرچشمه به دفع هزاره به سواری موتر گسیل داشته، خود سرکردهٔ اهل ضلالت و شقا - پسر سقا نیز جانب سرچشمه و ملک محسن والی طرف لهوگرد طریق مدافعت برگرفتند. و والی چهار نفر از جنگ گریختگان سقایی را در عرض راه هدف تیر تفنگ کرده، عموم قشون را که در لهوگرد جنگیده و هزیمت یافته بودند از قتل این چهار نفر از خود مکدر ساخت. چنانچه با

(c) ketabton.com: The Digital Library

هم قرار دادند که اگر داخل لشکر شود، او را به سقر بفرستند، ولی او درک کرده پس گریخته در کابل آمد. و هم پسر سقاء شانزده نفر از جمله سپاهیان خود را که از دست هزاره هزیمت یافته، راه فرار جانب کابل برگرفته بودند، در حدود کوت عشرو خلع سلاح و هدف تیر و تفنگچه و هلاک کرد. و چهار نفر از این مقتولین که از مردم وزیرآباد و شیعه و به اجبار در معرکهٔ کارزار رفته بودند، زیاده‌تر باعث تکدّر و تنفّر خاطر وزیرآبادیان و عموم شیعیان که بر علیه سقاییان بودند شدند. و دیگر منهزمین را از عرض راه فرار به قهر و قسر برگردانیده با خود در جلریز به محاذ جنگ هزاره برد. و با اتواب مسلسل بر پشتهٔ که در مقابل هزاره‌ها و مشرف بر قلاع تکانه بود، برشده دلیران هزاره را آماج تیر توپ و تفنگ ساخت.

و در عین حال، سید ابوالقاسم از سادات شیعه که در تکانه قلعه و مزرعه داشت یک و نیم سیر به وزن کابل آرد را نان‌های لواش نازک پخته با یک خیک دوغ تازه و مسکه و گوشت یخنی که گوسفندی را ذبح نموده و پخته بود، هنگام ظهر برداشته راه تقدیم ماکولات و مشروبات مذکوره را به سواری پسر سقا ستمگار بری از پروردگار که از حرارت آفتاب لبش از عطش خشکیده و شکم او و تبعه‌اش از گرسنگی به پشت چسپیده بود، برداشت. و چون نزد آن سالار دزدان بری از دین و ایمان رسیده، اسم و حسب و قومیت آن سید مظلوم را پرسیده، یکی از جلریزیان که تاجیک و سنّی بود و از تعصّب جاهلانه نسبت به شیعه عداوت و دل تاریک داشت، معرّفی کرد که سید و شیعه است و شب پسر شاه نور هزاره را در قلعهٔ خود جای اقامت و محاربت داده بود. پسر سقاء به مجرد شنیدن این کلام با آن‌که اعداد قشون هزاره به تغلّب داخل قلاع تکانه شده و شب به سر برده، در روز به فراز کوه راه جنگ برداشته بودند، نه سنجیده، آن سید را که نان و گوشت و مسکه و دوغ در حالت احتیاج نزدش برده بود که بایست از او

(c) ketabton.com: The Digital Library

خرسند شده، تحسین و آفرین می‌نمود، آماج تیر تفنگچهٔ خاص خود ساخته به هفت تیر تفنگچه از پا درانداخته، قلعه‌اش امر تحریق و غارت و املاکش را ضبط فرموده و دو نفر زوجه و یک نفر دوشیزه جوان نامزددار او را به کوهدامنیان بخشود. و حمیدالله برادر کوچک آن شقی که در حرب‌گاه حاضر و از راه آتش زدن و سوختن قلعه و غارت کردن مال و اسیر نمودن عیال و اطفال او فرود آمده بود، پسر هشت ماههٔ آن سید را از پا به دست، از کنار مادرش گرفته و منجنیق‌آسا به دور سر خود چند دور داده، به شدّت بر زمین زد و هلاک کرد. و مال و متاع قلعه و خانهٔ او را مردم ناجیک تکانه و جلریز تاراج کرده، چون با ثروت و مکنت معتنابه بود، هر یک حصهٔ برد. و هزاره‌ها هنگام عصر پسر سقا را شناخته، از چهار طرف بر او هجوم آوردند که دستگیرش کرده، نزد محمدنادرخان گسیل نمایند. او پشت به جنگ داده بر موتر خود سوار شده، رهسپار فرار جانب کابل گشت.

و در این روز، یک صد و بیست و پنج نفر از قشون سقایی در لهوگرد جریح و پنجصد تن دستگیر و جمعی کثیر قتیل شد و دوازده نفر در جنگ هزاره مجروح و عده‌ای مقتول گردیده، هزاره‌ها تا جلریز متصرف شد.

روز چهار شنبه، شانزدهم صفر، مطابق اول اسد و ۲۳ جولایی

در این روز، حمیدالله پسر کوچک سقو، که در حروب هر جانب جسورانه به تک و دو می‌شد، از راه مبارزه با هزاره به سواری موتر در جلریز رفته، اعداد قشون‌های امدادی را که دو روز قبل پی‌هم مأمور رفتن در جلریز شده و از خوف ستیز و آویز هزاره که بغایت سخت و خون‌ریز بود، پیش رفتن نتوانسته، در ارغنده و میدان فروکش کرده، در هراس تلف و هلاک جان بودند، به اجبار و اکراه جانب جلریز حرکت داد. و خودش از

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیم جان قدم پیش ننهاده، از عرض راه در شهر معاودت کرد. و هم از آوازه دو حصه شدن و از دو راه حمله بر کابل و کوهستان و کوهدامن آوردن اهالی مشرقی که از پیش رقم شد و مکتوب فرستادن ایشان به مردم تگاب و تعیین روز ورود خود را در آن‌جا نمودن و ترغیب اهالی تکاب را در روز موعود به جنگ سقاییان اقدام کردن، پیام دادن و راه خلاف سقاییان برگرفتن تگابیان شایع گردیده، پسر سقاء در ششدر حیرت فرومانده از عدم قوای عسکری به کابل در اطراف شهر و سمت شمالی فراهم آوردن قشون بی‌سلاح قومی نموده، امر کرد که با چوب، تبر و داس و ششمیر و قدارهٔ قدیمی، اگر از خود داشته باشند، راه سیاهی نشان دادن به خصم پیش گیرند. و از حوالهٔ سپاه قومی از ماه شعبان تا کنون که قرب هفت ماه به سر رفته و همواره آتش انقلاب و قتال در هر جا به اشتعال بود، بر هر یک از ذکور که ۵۰۰۰۰ هزار نفر در شمار می‌آمدند، یک صد و چهل روپیه که به نام معاش و مشاهرهٔ اعداد قشون قومی می‌دادند، خسارت به اهالی کابل و قریه‌جات و قلاع قریبهٔ آن روی داده، احصائیه آن دوازده ملیون روپیه به قید شمار آمد؛ که گویا دولت و ملّت و مملکت از این‌گونه حواله‌جات اجباری و قتل و تاراج و حرق قلاع و آبادانی و تلفات خزانه و قورخانه و توپ و تفنگ و موتر و اشیای مستظرفه و فروش و ظروف که ساری و جاری بود، دچار خرابی و اضمحلال واستیصال آمده، در ورطهٔ فقر و مسکنت وتیه ذلّت افتادند. و این از نتایج خیالات حضرات و ملاّها به روی کار آمده، یک صد و پنجاه هزار نفر قرین هلاک و دمار شدند. و یحتمل که تا صد سال در صورت عدم قتال دولت و ملت افغان به حالت نخستی که داشتند، واصل آیند. و این هم از وحشت و جهالت ملت بعید می‌نماید که قیام نموده، قوام پذیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز پنجشنبه، هفدهم صفر، مطابق دوم اسد و ۲۴ جولایی

در این روز، هزاره‌ها که از قتل سید ابوالقاسم و نهب و حرق مال و متاع و قلعه و اسر زنان و دخترو هلاک طفل هشت ماههٔ او که رقم شد، خبر و رهسپر انتقام گردیده بر قشون پسر سقا که در جلریز سنگر افراخته بودند، حمله‌ور شده، جمعی را آماج تیر تفنگ ومقتول و مجروح ساخته از جملهٔ جراحت‌یافتگان پنجاه تن را که از دزدان معروف و مورد بذل توجّه پسر سقا بودند، بر موتر حمل و در کابل نقل داده به اسپتال خانه[1] تسلیم کردند. و بقیه هم‌چنان به خاک و خون آلوده، طعمهٔ کلاب و ثعالب گشتند. و چند قلعه از تکانه را به انتقام قلعهٔ سید ابوالقاسم آتش زده، سوختند و سه چهار نفر را که سید را به قتل داده بودند، هدف تیر تفنگ کردند. و از آوازهٔ این‌که هزاره‌ها جلریز را تصرّف شده، عزم دارند که از راه سنگلاخ به قلهٔ کوه صعود داده بر پمقان و کابل حمله نمایند، پس سید حیدر شاه سنگلاخی تعهد دفع هزاره را از درآمدن به سنگلاخ نموده، یک صد و پنجاه میل تفنگ دهن پر انگلیسی از پسر سقا گرفت. و در سنگلاخ رفته، چون با هزاره‌ها دل یکی داشت، پیام داد که تا حملهٔ اهالی جنوبی بر کابل و یورش قبایل شرقی بر مردم شمالی روشن و محقق نشود، زینهار آهنگ تاختن از راه سنگلاخ و پمقان بر کابل نکنند؛ زیرا اگرچه مردم میدان و ارغنده و بیکتوت و پمقان و چهاردهی از پسر سقا متنفّر و چشم انتظار در راه حمله و یورش هزاره‌اند و این امر را از خدا می‌خواهند که در وقت حملهٔ هزاره بر کابل با ایشان متّحد شده، پسر سقا را از میان بردارند، ولیکن اظهارات‌شان قابل اعتبار و اعتماد نیست؛ مبادا آسیب و چشم زخمی به هزاره برسد. و هزاره‌ها از این پیام سید حیدر شاه، راه حمله و یورش خود

---

۱. شفاخانه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

را بر کابل تا مظفّر و منصور آمدن محمدنادر خان کوتاه کرده، راه مراجعت جانب کوتل اونی و سنگرگاه خود برگرفته، مظفّر و شادخاطر بازگشتند.

روز جمعه، هجدهم صفر، مطابق سوم اسد و ۲۵ جولایی

در این روز، پردل سپهسالار که خلیفه و غارت‌آموز دزدان خون‌خوار بود و در روز گذشته با سپاه فاتح قندهار و فوج جدید از مردم آن دیار که وارد میدان شده و اردوی تحت رایت خود را از سبب جنگ پرخاش یومیهٔ هزاره که مسلسل جاری بود در آن‌جا امر اقامت و پس از حصول راحت که در طی منازل خسته شده بودند، حرکت جانب سرچشمه و هزاره نموده، خود در کابل آمده بود با دویست تن از دزدان رزم‌آزموده که محمد صدیق فرقه مشر در کاریز درویش محصور دلیران سمت جنوبی گردیده به ذریعهٔ تیلفون از پسر سقا کمک خواسته بود، رهنورد لهوگرد و معاونت قشون محصور کاریز درویش گشت. و محسن والی که فوج نظامی را از هدف تیر تفنگ کردن چهار تن فراری از جنگ از خود چنانچه گذشت، رمیده‌خاطر ساخته بود، ترک رفتن در لهوگرد نموده با عده‌ای از جنگجویان در جلریز به محاربهٔ هزاره رفت. و به مجرد وصول در جلریز به ستیز گراییده تا ساعت چهار پس از ظهر جمعی از تابعینش مقتول و شصت تن مجروح شده، زخمداران را به ذریعهٔ موتر در شهر حمل و نقل داد. و خودش از عقب، مغلوبانه رو به کابل نهاد.

و هم در این روز، خانهٔ عبدالقدوس خان صدراعظم به امر پسر سقاء ضبط شده، مال و متاع زیاد معتنابهایی از خانهٔ که در عقب دیواری ساخته و اموال را در آن انداخته، مخفی و پنهان داشته بودند به دست دزدان و سالار ایشان افتاد.

و هم در این روز، یک نفر ملاّنمایی از قوم اندر که پسر سقا او را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

شب به خلوت خواسته، تعلیم کرده بود، در هنگام گرد آمدن و ازدحام مردم در مسجد جامع پل خشتی برای ادای نماز جمعه، قرائت خطبه و حکم به کفر و اباحت خون و مال و عیال و اطفال شیعه نماید تا شاید مردم از این راه عزم غزا با هزاره کرده، ایشان را به قوهٔ جامعهٔ مذهبی از پیش بردارند، به منبر برشده و آیات و احادیثی بلاموقع و مورد خوانده، زبان به جواز بل به وجوب قتل و غارت و اسارت شیعه گشود. و حضّار که از پسر سقا و عدم دیانت و فسق و فحشای اهالی شمالی بیزار و فتح و ظفر هزاره را خواستار بودند، آن ملاّی جاهل وارون دل را در زیر تشنیع و نکوهش گرفته، نطق او منتج خلاف پندار پسر سقا شد. و خواجه تاج‌الدّین رئیس بلدیه حال دگرگون و مخالف خیال سالار اهل ضلالت و شقا دیده، فوراً نزد پسر سقا شده، امر توقیف او را حاصل کرد.

و در عین حال، دو سه تن از رجال فعّال قزلباشیه در ریاست بلدیه نزد تاج‌الدّین که از ارگ برگشته، ملانمای نادان را در زندان توقیف درآورده بود، شده با زبان گله اظهار و ابراز تأسف نموده، گفتند که: اگر مراد از تکفیر شیعه عدم اطاعت هزاره به حکومت باشد و آنان را که هنوز بیعت نداده‌اند، باغی و کافر قرار دهند، مسئله دیگر و رجوع قطع و فصلش به شرع انوار است. و اگر غیر از آن و مدّعا تکفیر عموم شیعه باشد، این عزم راه به جایی نخواهد برد و دامن قتال وسیع و بزرگ خواهد شد که کسی حل و فصل آن را نخواهد توانست به جز این‌که عده‌ای از ضعفای قزلباش را قتل و غارت و اسیر و خانه‌های‌شان را تصاحب کنند، دیگر نتیجهٔ به جز خسارت دنیا و آخرت نخواهد دید. و عموم شیعه از فنای قزلباش کابل نیست و نابود نخواهد گشت. و در صورت قتل و غارت طرف مقابل نیز تلفات داده، دچار خسارات زیاد خواهد شد. و خواجه تاج‌الدّین از این گفتار فتنه‌بار قزلباش‌ها زبان تسلیت گشوده، گفت: «امیر به پاس خاطر قوم قزلباش

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملای فحاش را امر توقیف نموده و اجازت تشهیر آن را داده است. فردا چند تن از قزلباش‌ها حاضر آیند که تشهیر و تعزیر او مشاهده کنند».

و از دیگر سوی، اعضای سفارت ایران اقدامات رسمی کرده، پسرسقاء را بر جهالتش مقر و از ضلالتش آگاه ساختند.

روز شنبه، نوزدهم صفر، مطابق چهارم اسد و ۲۶ جولایی

در این روز، پردل خان سپهدار نمرهٔ اول پسر سقا که راه معاونت محمد صدیق فرقه مشر و مدافعت قشون ایلاتی محمدنادر خان جانب لهوگرد، چنانچه گذشت، برگرفته بود از دورویی و عدم پابندی قبایل جنوبی به عهد و پیمان مظفّر و منصور گردیده، اهالی جنوبی مغلوب و منهزم و شش توپ مسلسل و دو عراده شش پن را به دست او داده، روی به فرار نهادند. و پردل از حصول کامیابی خود به ذریعهٔ تیلفون به پسر سقا اطّلاع داده، قشون بی سلاح و اجباری قومی را که جانب لهوگرد رهنورد سیاهی نشان دادن به اهالی جنوبی بود، معطّل نمود که وارد لهوگرد نشوند؛ زیرا ضیق معاش از عدم علوفه عائد حال‌شان خواهد گشت. و این پس پا شدن قشون ایلاتی جنوبی که پردل آن را فتح و ظفر پنداشته به پسر سقا آگهی داد، از آن بود که محمدنادر خان از ناصیهٔ حال بعض جنوبیان آثار دورویی و مخالفت مشاهده کرده با محمد صدیق فرقه مشر مقیم کاریز درویش به نام مذاکره و مکاتبه سه روز متارکهٔ محاربه نمود.

و هم در این روز، از سوی سرچشمه هزاره‌ها نیز به محاربه و ستیز گراییده، متغلّبانه وارد جلریز شدند و یک غند که هزار و سه صد نفر در شمار بودند از قشون سقایی تاب اقامت و توان مقاومت نیاورده، از جلریز پشت به جنگ داده از راه بیکتوت و پمقان روی به فرار به سوی کوهدامن و خانه‌های [خود] نهادند. و از خوف هدف تیر تفنگ شدن در کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیامدند، زیرا عادت پسر سقا و ملک محسن والی بود که روی از محاذ حرب برتافتگان را همواره آماج تیر هلاک می‌فرمود. و از این‌رو، هم از این‌که هفت ماه معاش سپاهی را نداده، ایشان رعیت را تاخته، امرار معاش می‌کردند، سنگری و کشوری از حکومت ضالّه و فاسقهٔ سقایی به ستوه آمده، متنفر شده بودند، چه خزانه دولت را در وقت داخل ارگ شدن پسر سقا هر یک از رؤسای دزدان به موتر حمل و به خانهٔ خود نقل دادند و پس از چند روز که به خود رسیده دانستند که بی‌پول ادارهٔ مملکت و پیشرفت کار حکومت دشوار بل محال است، دست از بردن پول کشیده، قلیل و کثیری را که باقی مانده بود، ضبط نموده در تحت حراست آوردند. و از آن به افغانان حریص و طماع بی حس و وجدان رشوت داده، ایشان را به تخریب مملکت و قتل و غارت یک‌دیگر بر می‌انگیختند. و این شیوه را برای استیصال افغان کافی شمرده، به قشون پول معاش ماهیانه نمی‌دادند.

و هم در این روز، اعضای سفارتخانه‌های دول که رسماً از وزارت خارجه درخواست تماشای جبل‌السّراج و کارخانهٔ برق کابل را که در آن‌جا بنیاد شده به ذریعهٔ آب در گردش آمده کار می‌دهد، کرده و پذیرفته، تهیهٔ لوازم آن‌ها از فرش و ظرف و میز و کرسی و ماکولات شده بود، در آن‌جا رفته، روز را به مشاهدهٔ آن حدود و کارخانه و حصول غیره معلومات به سر برده، هنگام عصر در شهر به سواری موتر همچنان‌که رفته بودند، بازگشتند.

و هم در خلال این احوال، ملک قیس خوگیانی نایب‌سالار با محمدعلم نایب‌سالار شنوار و عبدالرّحمن شنواری با آن‌که محمد هاشم خان در جلال‌آباد بود و کار روایی در اتحاد و اتفاق قومی می‌نمود، ایشان برخلاف او به فراهم آوردن لشکر اقدام کرده، هزار و هشتصد نفر را ملک محمدعلم و عبدالرّحمن و هشتصد نفر را ملک قیس به نام نظام گرد آوردند. و هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالرّحمن پسر عصمت‌الله خان که با آن‌ها متحده بوده، همگنان طریق خلاف افغانیت و اسلامیت می‌پیمودند به ریاست تنظیمیه سمت مشرقی مأمور گشت و از کابل بدان‌سو راه آرزو که نفاق و شقاق بود، شادخاطرانه درنوشت.

روز یکشنبه، بیستم صفر، مطابق پنجم اسد و ۲۷ جولایی

در این روز، عده‌ای از مردم مشرقی که حس و ادراک افغانیت و دل به محمد هاشم خان مایل داشتند، در حدود خاک جبار آمده، با قشون مأمور آن سمت شدهٔ پسر سقا مشغول جنگ شدند. و هم قوم صافی سکنهٔ تگاب که مردم مشرقی چنانچه گذشت دو حصه شده یکی جانب کابل و دیگر جانب کوهستان عزم حرکت کرده و عهد و پیمان در میان نهاده به مردم تگاب نوشته بودند که با سقاییان درآویخته، ایشان را عندالحاجت در موقع رسیده دانند، جنگ درانداختند و مردانه کوشیده، سقاییان را خائف ساختند.

و هم در این روز، تاج‌الدّین رئیس بلدیه حسب وعدهٔ که در موضوع تعزیر و تشهیر ملاّی اندری که راجع به تکفیر شیعه با مواجههٔ قزلباش‌ها داده بود، ریش‌سفیدان این قوم را به آقا جان پسر نوروز علی خان کتباً امر و در ریاست بلدیه دعوت احضار نموده، پیام داد که چون حاضر آیند و آن ملاّ را از تعزیر عفو کنند، نیکوتر است. و جمعی از قزلباش‌ها به تصویر این‌که مبادا در خصوص امور مذهبی چیزی از ایشان بپرسند و ایشان از جواب عاجز آیند، در خانهٔ نگارنده که پشت و پهلو از ضربه و لتمهٔ پسر سقا بر بستر ناتوانی می‌سود آمده، از روی مشورت گفتند و اظهار کردند که: به تازه‌گی حکم کفر شیعه را نوشته و دیروز به امضای یک صد و بیست نفر ملاّ رسانیده که عموم اهل سنّت و جماعت را به نام غزا و جهاد به قتل و

(c) ketabton.com: The Digital Library

غارت و اسارت هزاره برانگیزند. پس در این صورت ممکن است که ایشان را در ریاست بلدیه مورد زجر و زحمتی کنند و نظر به این خیالات و توهمات از نگارنده درخواست نمودند که چه بگویند. نگارنده به ایشان یاد داد که قرار قول ابوحنیفه که می‌گوید: «نحن لا نکفّراً احداً من اهل القبلة» و مسئله اتفاقیهٔ عموم مذاهب اسلامیه که «کلّ من قال لا اله الاّالله محمد رسول‌الله فهو مسلم بالاتّفاق» و مسئلهٔ که در کتاب الشهاده هدایه از فتوای نعمان بن ثابت شیعه را مقبول‌الشهاده گفته و افتاءً ثبت کرده‌اند که «تقبل شهادة اهل‌الهواء الاّالخطابیه» و اهل هوا شیعه و غیره را قرار داده‌اند، بگویند که کسی که مقبول‌الشهاده باشد، چگونه اطلاق کفر بر او توان کرد. و ایشان گفتن این مسایل و بردن کتاب هدایه را در ریاست بلدیه از کثرت خوفی که دامنگیر خیال‌شان شده بود، عذر آورده، ابا نمودند و گفتند: «ترا به دولی نشانیده می‌بریم که جواب بگویید». و نگارنده که توان حرکت نداشت به ایشان معاتبانه گفت که «ای قوم نادان بی‌غیرت، کتاب خود سنّی‌ها را برده نمی‌توانید. پس در این مملکت چرا مقام گزیده، امرار حیات می‌کنید و مرا از بی غیرتی در چنین حالت تکلیف بردن و جواب گفتن می‌نمایید». و این را گفته ایشان را تکلیف آن کردم که شیخ محمد رضا را که در هنگام آرامی بر منبر و مجالس، شیوا زبانی و پرگویی و اظهار دیانت می‌کند، نزدم بفرستید که کتاب را او در ریاست بلدیه برده، بگوید که پیروان ابوحنیفه را باید به فتوای او عمل کرده، دست و زبان از تکفیر شیعه بردارند. والاّ از مذهب خود خارج خواهند شد و ایشان رفته، او را با کلانتر سلطان علی در حالی که اسدالله نام تاجر تبریزی با صدر ملازم سفارتخانهٔ ایران به عیادت و احوال‌پرسی نگارنده آمده، تشریف داشتند، نزد نگارنده فرستادند. و هرچند شیخ محمد رضا را تشجیع نمود و او نیز از خوف، به بردن کتاب در ریاست بلدیه جرأت نکرد، تا که او را به سخنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

خشونت‌آمیز نکوهش کرده، کتاب را به مواجههٔ او و کلانتر مصحوب صفدر به سفارت فرستاد. و اتاشه ملتر و کاتب سفارت رسماً نزد پسر سقا شده به زبان سیاست دولتی رفع این غائله مذهبی کردند. چنانچه فردای آن اعلام عدم کفر شیعه در معابر و مساجد طبع و نصب شد. و آن اعلان ممضی علیه ملانمایان را پسر سقا نتوانست نشر دهد.

و هنگام عصر این روز، چند تن از قزلباش‌ها در ریاست بلدیه رفته، اظهار عفو ملاّی مکفّر را که پسر سقا روی او را بوسیده، رخصت کرده بود، نمودند و مسئلهٔ کفر شیعه از اقدامات رسمانهٔ اعضای سفارت ایران خاتمه یافته، اهالی قزلباش قرین راحت شدند.

روز دوشنبه، بیست و یکم صفر، مطابق ششم اسد و ۲۸ جولایی

در این روز، بیست و شش تن از زخم برداشتگان محاربهٔ تنگی آغو جان را که از دستبرد اهالی جنوبی مجروح و جمعی مقتول گردیده و جنوبیان از دورویی و عدم تکیه بر عهد و پیمان برگشته، محمدنادرخان و شاه ولی خان را بی‌یار و مددگار گذاشته بودند، به ذریعهٔ موتر در کابل آورده در اسپیتال سپردند.

و هم در این روز، هزاره‌ها که قشون سقایی را دچار پس‌پایی نموده‌از کوتل اونی تا جلریز ایشان را گریزانیده، سرگرم تعاقب و ستیز بودند و تا هنگام شام سقاییان در سنگر و استحکام جلریز خود ثبات اقامت ورزیده، جنگ را دوام دادند و در تاریکی شب که هر دو جانب از رنج و تعب محاربه آرمیدند؛ دو تن از هزاره‌ها که یکی ایشان از سادات سنگلاخ بود و برای آوردن گاو و غلّه در هزاره رفته، راه مراجعت در پیش داشت به دست سقاییان افتاده، هر دو تن را در کابل اسیر آوردند. و سید که از افراد رعیت سقایی بود و در جنگ شرکت نداشت، رها گردیده، هزاره را پسر سقا از دَرِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

استنطاق نزد خود خواسته، حالت جمعیت هزاره و استعداد سامان حرب و عزم ایشان را از دَرِ مقاتلت پرسید. و تخویف و تحذیر کرد که راست نگفتی از معلومات صحیحه که به ذریعهٔ افغانان کوچی حاصل دارم به قتلت می‌رسانم. او گفت: اگر معلومات داشته باشی یا نداشته باشی، دروغ نخواهم گفت؛ زیرا که دروغ بدترین گناهان و منشأ جمیع مفاسد است. و از کشتن نیز باک ندارم. این‌که کمربسته و به جنگ برخاسته‌ام، هلاک خود را یقین دانسته، زندگی را که به غیر از اطاعت خدا و رسول باشد، بهرهٔ تبعهٔ شیطان لعین می‌پندارم. و این مرگ را که از راه حفاظت مال و عیال و ننگ و عار قومی و حمایت حکومت مستحقهٔ اسلامی و حراست وطن و مولد و مسکن عائد حالم گردد، شرف خود می‌شمارم. و پسر سقا گفت که: پس چرا با من که پادشاه اسلامم و زمام مهام مملکت اسلامی را در کف اقتدار دارم، مخالفت ورزیده، قبول اطاعت نمی‌کنید؟ او گفت: پادشاه اسلام اعلی‌حضرت امان‌الله خان است و او را ملاها به اعتراض جاهلانه تکفیر کرده و حال آن‌که هیچ یک از مسایل کفریه که به او نسبت دادند در شریعت سیدالمرسلین موجب ارتداد نمی‌شود. و او که مجبور به خلع خود گردیده، ترک امارت گفت، در دین اسلام خلع اجباری استوار نیست. و هزاره برای آن می‌جنگد که کابل را فتح کرده، او را به ذریعهٔ تلگراف پس خواسته، اگرچه به ایشان جز ستم و مظالم ناپرسی هیچ نکرده است، بر تخت امارتش منصوب دارند. و پسر سقا گفت: تفنگ و فشنگ از کجا به دست آورده می‌توانید که با دولت جنگ کنید؟ او گفت: هم‌چنین که تا حال توپ و تفنگ و فشنگ از قشون شما به تغلّب گرفته و جنگیده‌اند پس ازین هم همان‌طور خواهند جنگید! پسر سقا گفت: همه هزاره قتل می‌شوند و آدم مقتول چگونه جنگ می‌تواند؟! او گفت که هزاره دو ملیون یک صد هزار ذی‌روح در شمارند، مضاعف خود را خواهند کُشت، آن‌گاه فنا خواهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد! پسر سقا گفت که: پس هزاره که وعدهٔ بیعت داده و می‌دهند، از این‌که تو گفتی بیعت نخواهد کرد؟ او گفت: هرگز بیعت نمی‌کنند و چشم انتظار به محمدنادردارند که تا نزدیک کابل رسیدن او به وعدهٔ بیعت و لیت و لعل روز راحت به سر برده، از جنگ و جدل خود را برکنار داشته باشند. و پسر سقا از راستگویی او امر توقیف کرده، از قتلش درگذشت.

و هم در این روز، آوازهٔ برشدن سعید احمد پسر محمد میر ولد شاه نور با عده‌ای از جنگجویان سلحشور به عزم حمله بر پمقان و کابل به قلهٔ کوه سرخ در شهر سمر و مشتهر گردیده، باعث تشویش خاطر پسر سقا شد.

روز سه شنبه، بیست و دوم صفر، مطابق هفتم اسد و ۲۹ جولایی

در این روز که هنوز آوازهٔ ادامه جریان جنگ در لهوگرد و تگاب در افواه شایع بود، از خبری که در تحت عنوان ناکامی محمدنادرخان در شماره بیستم جریدهٔ حبیب‌الاسلام، مدیر چاپلوس آن، رقم کرده بود که محمدنادرخان در سمت جنوبی می‌خواست آتش فتنه و فساد را مشتعل سازد و تا حدی بعض اقوام را بر ضد حکومت مرکزی شورانید، ولی دیری نگذشت که نتیجهٔ تلخ و شرم‌آلود اعمال نامشروع خود را دید، چنانچه شرح آن را در شمارهٔ نوزدهم جریدهٔ حبیب‌الاسلام مطالعه نمودید. اکنون از منابع مؤثّقه خبر داریم که محمدنادرخان همان‌طور مفقودالاثر بوده و برادرش شاه ولی خان از خاک افغانستان خارج گردیده و به پاره چنار رفته است. و وضعیت عمومی اقوام و تمایلات رؤسای قبایل طوری اطمینان را نشان می‌دهد که عنقریب کلیهٔ اقوام و عشائر آن سامان به پیشگاه عدالت حکومت حقهٔ مرکزی سر رضا و اطاعت را تسلیم کرده، دیگر به حقه‌بازی‌های دشمنان عظمت اسلام و مخالفین ننگ و ناموس افغان فریفته نخواهد شد. هم در این موقع ما یقین داریم که حکومت هم‌جوار ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

دولت بهیهٔ برتانیه، حقوق هم‌جواری و مقرّرات بین‌الدّولی را مراعات کرده، از عودت این‌گونه اشخاص که عناصر فتنه و فسادند به خاک افغانستان که امنیت و راحت عمومی را اخلال می‌نمایند، جلوگیری خواهند نمود، به گوش هزاره‌ها رسیده و هم یک شمارهٔ آن را محمد صدیق نایب‌سالار سقایی که در بین انام معروف به بی بینی و آن در جایی به سرقت بریده شده بود، نزد آن‌ها فرستاده، ایشان از امیدی که به محمدنادرخان داشتند، مأیوس گردیده از جلریز راه معاودت جانب اونی درنوردیدند. و نگارنده را از رجعت هزاره‌ها با تعلیماتی که ایشان را در استواری و پایداری به جنگ سقاییان نموده، تأکیدات کرده بود و مدیر جریدهٔ مذکور، فوق‌العاده تأسّف دست داد. و ثبت روزنامهٔ انقلاب و بر مدیر جریده لعن و نفرین کرد که آن بی‌دانش عاری از خرد با آن‌که می‌داند که پسر سقا و شهر کابل و اطراف آن از روز سلطه و استیلای آن مردود محصور و طرق غیر مأمون و سرحد و ثغور نامحروس و انقلاب فجیعت انتساب جاری و قتل و غارت سقاییان را سرتاسر مملکت ساری و خون‌ها جاری و افراد ملّت یک با دیگر در زد و خورد، از کجا پسر سقا را حکومت عادله نام می‌نهد. و از چه دولت بر باد تاراج غولان رفته و مملکت خرابی پذیرفته و عظمت به تحلیل و اضمحلال و استیصال رفتهٔ ملانمایان و شمالیان خارج از دائرهٔ دین و ایمان را در انظار و اقطار به نام دولت که وجودش از میان رفته، صورت نیستی و عدم گرفته است، جلوه می‌دهد. و غیرت‌مندان دین و حمایت‌کاران ننگ و ناموس مسلمین را که شب و روز ذلّت به فقر و مسکنت به سر می‌برند و زحمات شاقه و تکالیف فوق در قلمع و قمع گروه فسّاق فجار می‌کشند که شاید ملت راحت و انقلاب رفع و دولت از میان رفته، برقرار و مملکت و سلطنت آباد برقرار گردد، ایشان را عناصر فتنه و فساد و دشمنان عظمت اسلام و مخالفین ننگ و ناموس افغان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام می‌برد. و دزد فاسق فاجر مخرب مملکت و نیست و نابودکن ملّت را حکومت حقه یاد می‌کند. تُف بر این دانش و اُف از این نکوهش شیطان منش.

باری به ذریعهٔ جاسوس خفیه به هزاره‌ها پیام داد و ایشان را بر خطا منصوب کرد. و هزاره‌ها از شیوع خبر مذکور و قرآن فرستادن پسر سقا و تبلیغات میرزا حسن علی نویسندهٔ ملک محسن والی که در هزاره رفته و خود را طرفدار شهزاده محمدامین گفته و از او تصدیق جانبداری خود را حاصل کرده بود، و هم نادر علی پسر سلطان علی هزارهٔ جاغوری بیعت طوایف فولاده و میر آدینه و پشه و شیر داغ و جاغوری را آورده، به هزاره‌ها تنبیه و تهدید نوشت، پیام و تعلیمات نگارنده بی اثر ماند.

روز چهار شنبه، بیست و سوم صفر، مطابق هشتم اسد و ۳۰ جولایی

در شب این روز، اکرم دزد از فرّاشان شیعه مذهب پمقان که حسن نام برادر او را ملک محسن والی لاابالی کشته و دو سه خانه از غربای افشار را به اتّهام این‌که او را شب هنگام در خانه‌های خود جای و آب و نان داد، ضبط کرده، کوهی شده و قرب سه چهار صد تن از دزدان و حرام‌خواران را با خویش یار ساخته، راه سرقت و غارت و خلاف پسر سقّا پیش گرفته بود؛ در حدود قرغه تاخته و با اهالی آن‌جا طرح جنگ انداخته، پس از اندک زد و خوردی راه فرار کوه پمقان برگرفت. و پسر سقا در این روز، از توهّم آن‌که قشون هزاره به قلّهٔ جبل سرخ در جای فرصت یافتن حمله بر کابل گرفته است، عده‌ای قشون با توپ از شهر مأمور رفتن و اقامت گزیدن در پمقان کرد.

و هم در خلال این حال، نادر پسر سلطان علی بن سردار شیر علی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزارهٔ جاغوری که در عهد اعلی‌حضرت امان‌الله خان با حاکم طریق مخالفت پیش گرفته، با ارباب جمعه نام علاقهٔ لومان و حاکم طلب کابل شده، مدّتی در تحت محاکمه روز به سر برده تا که به مساعی میرزا محمدیعقوب پسر محمد ایوب برادر کلانتر میرک شاه کابلی که معین ریاست شورای دولت بود، از مجازات محاکمه بری‌الذّمه و در اعضای هیئت شوری جای گرفت. و یک سال روز گذرانیده، در اوایل انقلاب و استیلای پسر سقا بر کابل فرمان حکومت جاغوری و مالستان حاصل کرده و تا لهوگرد رفته، راه عبور نیافت. و از آن‌جا در کابل بازگشته، چون در هنگام جزء اعضای شوری بودن خود، مادر عبدالکریم سریتی امیر حبیب‌الله خان را به دسیسه فریفته، به عقد نکاح خویش درآورده بود، به خانهٔ او پنهان شد که مبادا ملک محسن والی از نرفتنش در جاغوری زجر و توبیخ کند. و ببود تا که فرصت یافته، شب هنگامی از راه پمقان پیاده در بهسود و از آن‌جا در جاغوری رفته، در وقت آهنگ اعلی‌حضرت امان‌الله خان جانب کابل، فرمان حکومت سقایی خود را نهفته به حضور او شد. و پول و اسلحه گرفته، پس از هزیمت او با محمد خان نام افغان که از طرف پسر سقا خطاب نایب‌سالاری داشت تا مقر و قلات راه محاربه و غارت اردوی او را پیموده، در خدمت پسر سقا جان‌فشانی‌ها نمود. و در این وقت، بیعت خانوادهٔ خود را چون سگ هر سو رَوِ، به امید حصول لب نانی در غزنین آورده، از آن‌جا به ذریعهٔ تیلفون به ملک محسن والی از خدمات و آوردن چهل هزار نفوس قوم خود، هزارهٔ مالستان و جاغوری و میر آدینه و پشهٔ و شیر داغ خبر داد که شاید به حیله دسیسه معزّزانه طلب کابل شود. چنانچه در کابل به سواری موتر خواسته شده، چون وارد آمد، پسر سقا تکلیفش کرد که هم‌چنان که بیعت‌نامه طوایف هزارهٔ توابع غزنین را آورده است، در بهسود رفته، بیعت هزارهٔ بهسود دایزنگی و دای‌کندی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیز حاصل و حاضر کند. و او که همواره به دسیسه و خدیعه به نام نوادهٔ سردار شیر علی بودن خود می‌خواست، دارای رتبه و مقامی شود و در بین قوم وقع وقاری نداشت؛ رؤسای مردم محمد خواجه و جیغتو و چهار دسته غزنین را نزد پسر سقا یاد کرد که آن‌ها طلب کابل شوند تا به اتفاق آنان و زور قومی بیعت هزاره بهسود را حاصل نمایند. و پسر سقا که از خود چیزی را یاد نداشت و سگ‌آسا به کُچ کُچ و پُچ پُچ هر کس می‌دوید و می‌گرفت و می‌گذاشت و هم نادر علی از خوف جان خود که مبادا طوائفی که گفته بیعت ایشان را آورده و نیاورده، به دروغ اظهار کرده بود با طوایف محمد خواجه و چهار دسته و جیغتو متفق و برخلاف او متحد گردیده با قشون سقایی بجنگند و او مأخوذ گردد به پسر سقا گفته و تطمیع نموده بود که از طلب کابل شدن رؤسای این سه قوم هم بیعت هزاره‌های متمرده حاصل می‌شود و هم از آمدن آن‌ها در کابل هزارهٔ بهسود از اتفاق دیگر هزاره‌ها مأیوس گردیده، ناچار بیعت می‌دهند. و پسر سقا از این‌رو، بزرگان آن سه قوم به ذریعهٔ تیلفون به حاکم غزنین امر در کابل فرستادن کرد، چنانچه ایشان که در غزنین وجوه تسلط مالیات خود را آورده و حاضر بودند، حاکم تحت‌الحفظ به سواری موتر گسیل کابل نمود.

روز پنجشنبه، بیست و چهارم صفر، مطابق نهم اسد و ۳۱ جولایی

در این روز، دو تن از سرکردگان معمّر و حریص قوم منگل که پیشهٔ خر دزدی دارند و برای یک پیاز آدم می‌کشند، هشت نفر از اسیران سپاه سقایی را که محمدنادرخان از وفور رحم و غایت دیانت عده‌ای زیادی را اسیر گرفته و نه کُشته به رؤسای اقوام و قبایل جنوبی سپرده، امر کرده بود که ایشان را کار فرموده، آب و نان بدهند. این دو تن اسرای تسلیم کردهٔ خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به طمع اخذ پول از راه غیر معروف در کابل نزد پسر سقا آورده، اظهار خدمت کردند و پسر سقا هیچ به ایشان نداده، رخصت بازگشت نمود.

و هم در این روز، از آوازهٔ وصول اهالی مشرقی در تحت رأیت محمد هاشم‌گندمک، پسر سقا مفرزهٔ قشون استحکامی از کابل مأمور اقامت بتخاک کرد. و از طرف سرچشمه هزاره‌ها قرآن فرستادن پسر سقا را حمل بر ضعف و ناتوانی او کرده، بر اردوی تحت رایت نایب‌سالار محمد صدیق بی‌بینی که در قلعهٔ مجید واقع سیاه بغل و قلعهٔ سفید غلام حسن قزلباش واقع اونی اقامت داشتند، حمله کرده، ایشان را تا جلریز دوانیدند. و از این حملهٔ هزاره‌ها حمیدالله پسر کوچک امیرالله[1] سقا به ساعت دو پس از ظهر چند ضرب توب را بر اسپان توانا حمل و جانب جلریز نقل داده، خود با عده‌ای از دزدان جنگجوی پرخاش‌خوی نیز رهگرای آن سوی شد.

و هم در این روز، بیست و چهار تن از اهالی مشرقی که با محمد هاشم خان عهد و پیمان اتّحاد و اتّفاق در میان نهاده و از او روی برگردانیده، نقض عهد کرده بودند به فراز کوه مشرف بر خاک جبار و بتخاک برشده و از جمله یک نفر از قلهٔ کوه خود را به مفرزهٔ قشون مقیم بتخاک نشان داده، ایشان او را هدف تیر توپ و تفنگ ساخته، او خرقهٔ را حرکت داده به ایشان فهمانید که از مطیعان است و ایشان کس فرستاده، او را با همراهانش از کوه فرود و در بتخاک آورده، از آن‌جا ایشان را به حفاظت دستهٔ از قشون در شهر گسیل و تقدیم حضور پسر سقا کردند. و پسر سقا نسبت به ایشان اظهار رضایت و ملاطفت کرد.

و هم در این روز، دو میل تفنگ از خانه یک نفر هزاره که در قلعه‌چه ساکن و رفیقش خبر داده بود به دست سقاییان آمده، دست او را قطع و مال

---

۱. امیرالله غلط است و اصلش هدایت‌الله است. ر.ک: ص ۳۰.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و متاعش را ضبط کردند.

و هم در این روز، یک نفر زن از اهالی چهاردهی که یک نفر از فساق سقایی او را برده، حامله ساخته و به دست آمده بود، مرد را ملک محسن والی امر دار کشیدن نموده، زن را حکم کرد که تا وضع حملش در توقیف‌خانه بوده، پس از وضع حمل با طفلش هلاک شوند. و قاضی هلای طفل را خلاف شرع گفته، مورد عتاب والی گردید. و مخاطب شد به این‌که هر چه من حکم کنم هرچند در شریعت نباشد باید تصدیق نموده نه تکذیب.

روز جمعه، بیست و پنجم صفر، مطابق دهم اسد و ۱ نوامبر میلادی[1]

در شب این روز، عده‌ای از کروخیل که زوجهٔ محمدعلی خان برادر علیا حضرت ما در اعلی‌حضرت امان‌الله خان از این قوم است به راه تنگی غارو عزم حمله بر ده‌سبز و خواجه رواش نموده و به ساعت دو پس از این شب دست به جنگ گشوده، سقاییان که در آن‌جا اقامت و در سنگر جای داشتند به شلیک توپ و تفنگ، ایشان را دفع نموده، جانبین نیم ساعت راه

---

۱. یکم نوامبر غلط است. بعد از جولای ماه آگوست است. از این به بعد تا آخر، روزنگاشت‌های کاتب نوامبر میلادی آمده است. این نکته گرچه یک سهوالقلم عادی است، اما استاد مک جزنی در ترجمهٔ انگلیسی خود از کتاب تذکرالانقلاب اشتباهات تاریخی را تذکر و اصلاح کرده است. ما، ضمن اینکه این تذکر را در اینجا می‌آوریم، اصل متن را به همان سان که نسخهٔ قلم کاتب آمده حفظ کرده‌ایم. ضبط تاریخ در روزنگاری‌های کاتب شیوهٔ یکسان ندارد. ما نخواستیم که آن را یکدست کنیم. ر.ک: رابرت مک جزنی، «کابل زیر آتش: یادنگاری‌های فیض محمد کاتب از رویدادهای ۱۹۲۹».

(c) ketabton.com: The Digital Library

زد و خورد پیمودند. و کروخیلان بی نیل مرام، عطف عنان و مراجعت کرده، قتل و جرحی به روی کار نیامد. و در این روز، عده‌ای از مجروحین محاربهٔ چند روز قبل را از لهوگرد در اسپیتال کابل آوردند.

و هم در این روز، وکلای هزارهٔ جاغوری و مالستان و میر آدینه و پشهٔ و شیر داغ و محمد خواجه و چهار دسته را که از دساست نادر علی نوادهٔ سردار شیر علی جاغوری بعضی با او و برخی از خدیعت او چنانچه گذشت، خود بیعت آورده و طلب کابل شده بودند از طرف پسر سقا مکلّف و مجبور به رفتن در بهسود و آوردن بیعت‌نامهٔ هزاره‌های جنگجو شدند. و ایشان که از خیانت قومی ورزیدن نادر علی به این کار نکوهیده آغاز ناستوده فرجام گرفتار آمده بودند، نظر به وخامت عاقبت و پیشامد بدنامی بر عموم هزاره از قبول اطاعت پسر سقا که نگارنده به جز نادر علی ایشان را در وقت آمدن‌شان به عیادت لتمه و ضربهٔ پسر سقا تعلیمات زیاد نموده محکم کرده بود، عذر آورده گفتند که: با هزارهٔ بهسود و دایزنگی و دای‌کندی و سرخ و پارسا و ترکمان و بامیان و شیخ علی و بلخاب به جزو اسم هزارگی دیگر معرفت و رابطهٔ قومی ندارند. و ایشان اندرز و نصیحت را نپذیرفته، به هدایت و ارشاد مایان وقعی نگذارند. و پسر سقا که قرآن نزد هزاره فرستاده و نیز نایب‌سالار محمد صدیق دو رأس گوسفند با قرآن جداگانه ارسال داشته و به هزاره‌ها به ملایمت پیام داده بود که ترک خون‌ریزی و قبول اطاعت نمایند و هر شرط و قیدی که از حکومت بخواهند متعهدانه اداء کرده، در محلّ اجرا خواهم گذاشت. هزاره‌های غزنین را از عذر آوردن‌شان سخت نگرفته گفت: اگر خود شما نمی‌روید از طرف خود مکتوبی مشتمل بر تخویف و تحذیر که تقریر آن را شیرجان وزیر دربار کند، مرقوم و مرسول دارید و نادر علی وعدهٔ نوشتن مکتوب و تسوید آن را به فردا گذاشته از نزد پسر سقا اجازت رفتن در اتاق خویش

(c) ketabton.com: The Digital Library

یافتند.

روز شنبه، بیست و ششم صفر، مطابق یازدهم اسد و ۲ نوامبر

در این روز، هزیمت یافتن قشون‌های سقّایی در جلریز از حملهٔ هزاره و در لهوگرد از دست‌برد قوم احمدزایی که از دورویی و منافقت و عهدشکنی غوث‌الدّین پسر جهانداد مطعون قبایل جنوبی متفقه و متحدهٔ محمدنادرخان شده، از راه رفع اتّهام حمله کرده، غالب آمدند، در افواه شایع گردیده محاربهٔ اهالی تگاب که به امید وصول مردم مشرقی با سپاه پسر سقا درآویخته بودند نیز سمر و مشتهر گشت. و از هر سه جانب مغلوبین روی فرار و پنهان شدن از کارزار به خانه‌های خود نهادند. و پسر سقا از پیش این قضیهٔ جان‌کاه در یأس و هراس افتاده، در معابر عمومیه و مساجد شهر و دیهات اعلانی طبع و نصب فرمود که: احاد و افراد شکست‌یافتگان و در خانه و قریهٔ خود آمدگان از محاذ جنگ را کلانتران شهر و کدخدایان ده پنهان نکرده، به دست حکومت بدهند که ایشان را در جنگ‌گاه برده به جایی که گریخته و پشت به دشمن داده، رو به فرار نهاده‌اند، تیرباران و هلاک نمایند تا دیگری از پیکار فرار اختیار نکند. و اگر مخفی دارند و ظاهر شوند از هر کلانتر و کدخدا دوازده روپیه جزای نقدی گرفته، سپاهی مفرور را هدف تیر هلاک سازند. و هم‌چنین به درجات و مراتب تعداد افراد مخفیه تا پنج هزار روپیه از یک کدخدا و کلان‌تر، نقد، به اسم مجازات اخذ خواهد شد. و با این اعلان اعداد مفرورین به دست نیامده، در جبال پناهنده شدند.

و هم در این روز، دلیران قوم کروخیل و هودخیل بر مفرزهٔ قشون سقایی که در بتخاک اقامت استحکامیه داشتند، تاخته صد تن را با تفنگ و فشنگ‌شان اسیر برده و خلع سلاح نموده، رها دادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در شب این روز، پرخاش‌جویان هزاره در جلریز بر قشون سقایی شبیخون زده، هشتصد نفر از سقاییان در بین خود کشته شدند.

و در خلال این حال، نادر علی شغال خصال روباه افعال از دَرِ مشورت در موضوع تسوید مکتوبی که وعده داده بودند به هزاره‌ها بنویسند به خانهٔ سید جعفر آمده و نگارنده که در آن‌جا بود، او را نکوهش از بیعت‌نامه آوردن هزارهٔ جاغوری کرده گفت که: این کاری که بدون فشار و قشون رهسپار ساختن پسر سقا مرتکب شدی، گویا کمر اتّحاد هزاره را برشکسته، رخنهٔ نفاق در بین انداختی. و بدکاری کردی. و از طمع و حرص که آیا پسر سقا به تو چیزی اعطا خواهد نمود. و این رذالت را مباشر شده، عموم هزاره را مطعون جهانیان ساختی. او که دیگر حجتی درین فعل قبیح خود نداشت فرمان پسر سقا را که به نام رحیم خان کاکری اصدار و بدان نگار یافته بود که مال و عیال و ملک هزاره را تا هر جا که تصرف کنید از شما است نموده گفت: از خوف حملهٔ عموم افغان که این فرمان به نام‌شان نفاذ یافته است، ناچار به بیعت دادن شدیم. و حال آن‌که پیشرفت این خیال پسر سقا محال بود و افغان نمی‌توانست اقدام نموده، جنگ مذهبی را از افغانستان تا خراسان به روی کار آرد. و این را گفته وعده داد که مسودهٔ مکتوب را برای اصلاح آورده، بعد نزد وزیر دربار خواهم برد. و پس از رفتن نادر علی سید جعفر دوستانه به نگارنده گفت: اظهار خوبی نکردی، این شخص خیلی منافق و حریص و طماع است؛ مبادا نزد پسر سقا سعایت کرده، آسیبی به تو رساند. اگرچه نگارنده خائف شد؛ اما نتیجهٔ سویی ندید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز یکشنبه، بیست و هفتم صفر، مطابق دوازدهم اسد و ۳ نوامبر

در این روز نادر علی که به دروغ وعدهٔ مسودهٔ مکتوب را چنانچه گذشت و نیاورد، نزد سید جعفر آمده در حالی که نگارنده حاضر بود، چون مکتوب را برای هزاره‌ها مطابق رأی و پسند پسر سقاء و وزیر دربار او نوشته و امضای رؤسای هزارهٔ محمد خواجه و جیغتو و چهار دستهٔ غزنین را که نادر علی به دام تزویر سقایی گرفتار و به اجبار در دَرِ کابل احضار نموده بود، کرده، در روز گذشته، مصحوب مستوفی سید قاسم سرابی که از طرف اولیای امور سقایی رتبهٔ جزایی کشوری یافته بود و شیخ سلطان علی نام جاغوری و ولی محمد پسر باز علی مالستانی و محمد ناصر از احمدهای جیغتو جمله از رؤسای قومی هزارهٔ غزنین فرستاده بود، زبان لا بگشوده، اظهار نمود که پسر سقاء وزیر دربار او به مواجهه و حضور خود مکتوب را به خامهٔ من رقم و به مواهیر سران قومی امضا فرموده، فوراً و بلادرنگ چهار نفر به سواری موتر رهنورد سرچشمه کرد که به هزاره‌ها برسانند. اگرچه ازین اظهار نادر علی که در پی یک نان به ده در دوان و به امید یک قران از عقب صد سوار روان است، معلوم گشت که همهٔ این حیل را خود او بر جای وصول به مرام به روی روز آورده، طوایف هزاره را به مثابهٔ افغانان معروف به عدم دیانت و غیرت و ترک نام و ننگ ساخته و می‌سازد. این اظهارات منافقت آیات خود را جهت زبان‌بندی طعن و لعن عامه می‌نماید. پس نگارنده از او پرسید که: نقل مکتوب را برداشته‌اید یا نه! این را از نگارنده شنیده اصل مسودهٔ خود را کشیده؛ چون دیده و خوانده و به دروغ تحسین کرده شد، خیلی خرسند گردیده، گفت: این مسوده را می‌خواستم نزد شما آورده و نموده بعد نزد پسر سقا ببرم ولی مهلتم نداده، به اجبار با خامهٔ خودم نقل و نگار داده به سرعت و تعجیل فرستاد. اینک

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسوده را نزد شما آوردم. در تسوید جریدهٔ اعمال سراپا انفعال خود خیلی هزاره‌ها را از قوای قومی خود و آن‌هایی که در مکتوب امضا کرده بودند، تخویف و تحذیر نموده، از پسر سقا بیم و امید و وعد و وعید نشان داده، نگاشته بود که مجمل آن ثبت گردید. برادران هزارهٔ بهسود و غیره را به پاس قومی و لحاظ مذهبی از راه اندرز و نصیحت و خیرخواهی می‌نگاریم که چرا به اغوای شیطان و فریب مغرضان گول خورده، سر از اطاعت پادشاه اسلام برتافته، طریق غوایت و ضلالت پیش گرفته‌اید، و نه دارای رایت و رتبه و منصب عمده بودید و نه رتبه و مقامی به جز دیدن جور و کشیدن ستم از حکومت و ملّت افغان داشتید که اکنون از شما برداشته شده و شما در پی تحصیل آن به نزاع آن برخاسته باشید. حالا که از فضل خداوند فشار و انزجار حکومت ظالمانهٔ افغان از ما و شما برداشته و پادشاه با دیانت و هم‌زبان مقرر گشته که انشاءالله پس از این صاحب مال و ملک و ناموس و حقوق خود که در سال‌ها محروم و مظلوم بودیم، خواهیم شد، و هم دارای رتبه و مقام و مناصب رفیعه خواهیم گشت، پس ضرور است که به مجرد قرائت این مکتوب پای اطاعت پیش و رشتهٔ متابعت به گردن خویش نهاده، دست از قتال و جدال بردارید؛ والاّ حاجت به قوای عسکریهٔ حکومت عادله نیست. ما مردم هزاره از اطراف شما حمله‌ور گردیده، دمار از روزگار شما خواهیم کشید. فقط.

و این مکتوب نادر علی را معروف و موسوم به نردلهٔ ساخته عموم مردم او را نفرین و تلعین همی کردند.

و هم در این روز، از عزم یورش اهالی تگاب که به پیام و وعدهٔ وصول اهالی شرقی و محمد هاشم خان بر کوهستان جزم کرده، سلاح جنگ برداشته بودند، شایع و سمر و مشتهر گردیده، پسر سقا در خوف و هراس افتاده، چهار تن از خوانین خائنین کوهستان و کوهدامن چون محمداعظم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تتمدرهٔ و محمد زمان جبل‌السّراجی و خواجه بابو و پسر میر اکبر معروف به میربچه را که در کابل مأموریت و ادارات بزرگ دولتی را در دست داشتند، مأمور رفتن در کوهستان شدند که حراست مال و عیال خود را از دستبرد تگابیان نموده، مردم را به دفاع آنان گمارند. و هم فرامین تطمیع و تشجیع به نام عموم اهالی شمالی ارسال داشت که پادشاهی و حکومت را از خود شمرده، همه تن ساعد و جاهد معاونت هم و حراست سلطنت و حکومت خود بوده، خویش را در ترک اتّفاق و دفاع، نظر به قتل و غارتی که ملّت افغان و غیره را کرده‌اند، مورد فنا دانند.

و هم در این روز، از رفتن سرهنگ علی خان آتاشه ملتر دولت ایران در خانهٔ شهزاده امین‌الله خان، حمیدالله پسر کوچک سقا او را معاتب ساخته به زیر دشنام و فحش گفتن و حکم به چوب خستن او و عتاب برادر بزرگ خود انداخت. و چوب زدنش به شفاعت شیرجان وزیر دربار معفو گردیده، محکوم به ترک مراوده با خارجه‌ها گشت. و هم پاسبان درب سفارت ایران تبدیل یافته، رفت و آمد اهالی داخله از آن‌جا ممنوع شد. چنانچه نگارنده که در هفتهٔ دو روز از عرصهٔ هشت سال راه آمد شد در آن‌جا داشت، از اطّلاع کاتب سفارت چندی ترک رفت و آمد نمود و این امر موجب هجرت امین‌الله گردید.

روز دو شنبه، بیست و هشتم صفر، مطابق سیزدهم اسد و ۴ نوامبر

در این روز، از اجتماع و عزم رزم نمودن اهالی تگاب که به شدّت افواه گشت، پسر سقا با آن‌که در روز گذشته فرامین مشتمله بر تطمیع و تشجیع اهالی شمالی فرستاده بود، قرین اضطراب و پیچ و تاب گردیده به تکرار نگار و ارسال مناشیر پرداخته، حکم و رقم کرد که اهالی شمالی را لازم

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که با شش هزار و پنجصد نفر آماده دارند با اسلحهٔ خودشان رهسپر نبرد تگابیان شوند، و ایشان را دافع و مانع از دخول در کوهستان آیند. و این فرامین را مصحوب خوانینی که در کابل رسمیت مأموریت داشتند، از مردم کوهدامن و کوهستان بود به تعجیل هرچه تمام‌تر رهسپر صوب شمالی فرمود.

و هم در این روز، به تصوّر این که مردم را از خیالات خلاف‌شان که با هم از سوء عاقبت و دور کردن او را از تخت امارت و به ننگ و غیرت گراییدن هزاره و افغان سخن می‌راندند، پرت کند و در ضمیرشان جای دهد که حکومت آسوده و راحت است و از هیچ جانبی گرفتار منازعت و مقاتلت نیست، امر ساختن و پرداختن طاق و رواق نصرت برای جشن مقرر استقلال دولت افغانستان و سطح مزارع قرب منار علم و جهل افراخته، اعلی حضرت امان‌الله خان از مسجد سرپل شاه دو شمشیره تا آن‌جا و تزئین سرک دارالامان و آن سرزمین کرده، فرمود که تا روز جشن بیارایند. و کارکنان تهیهٔ سامان هر سالهٔ جشن و ترانه‌خوانان را بر عهدهٔ فیض محمد خان وزیر معارف و غلام محی‌الدّین مدیر موزیم‌خانه و غیره که ایشان سلامتی جان و نجات خود را از هلاک در خدمت پسر سقا می‌دانستند و همواره چارهٔ تملّق می‌جستند، گذاشت. و فرمود که اگر از هر سال نیکو و برتر آرایش ساحت جشن را ننمایند، هدف تیر هلاک خواهند شد. و از این‌رو، ایشان اگرچه پسر سقا تزئینات شایسته و غیر بایسته را نمی‌دانست و شخص سر و پا برهنهٔ از عقل و دین بیگانه و کوه‌گرد و غارنشین و بادیه‌گزین بود، از سعایت نکوهش کنندگان به دل و جان به آرایش و پیرایش جشن دست برده به خاتمت رسانیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز سه شنبه، بیست و نهم صفر، مطابق چهاردهم اسد و ۵ نوامبر

در این روز، اعلان‌های مطبوع مطبع چمرگند واقع موطن قوم مهمند و سرحد آزاد محمدنادرخان مبنی بر اتمام حجّت به نام عموم اهالی شمالی و کابل و چهاردهی و لهوگرد و پمقان و ارغنده و میدان منتشر آمد که دست از یاری پسر سقا برداشته، معاونت و مددگاری او را نکرده، اگر بتوانند دستگیر والاّ قتیلش سازند. والاّ از چهار طرف افغانان با غیرت و ننگ حمله آورده، او را به هر جهت که باشد مخذول و منکوب خواهند کرد. زینهار اهالی مواضع معینه اقدام در جنگ نکرده، خود را قرین راحت و رفاهت شناسند. و در صورت مخالفت از نگارش این اعلان که محض اتمام حجت نشر داده شد، قتل و تاراج خود را نسبت به افعال ذمیمهٔ خود دهند. و این اعلان آتش تشویش را در کانون ضمیر ضلالت تخمیر پسر سقا افروخته، در ورطهٔ وسواس و هراسش انداخت. و از سوی تگاب در این روز قشون پسر سقا که رهگرای سرزنش مردم آن‌جا شده بود، اتواب صاعقه‌باری را که با خود داشتند بر کوه صافی صعود داده، تگابیان را آماج تیر باران توپ و تفنگ ساخته، رخنه در حصار جمعیت‌شان انداختند. و ایشان را مغلوب گردانیده دو سه تن اسیر به دست آوردند.

و از طرف هزاره حاملین مکتوب قومی که به دسیسهٔ نادر علی مرقوم و مرسول گشته بود به هزاره‌ها رسیده و سخنان خوف‌آمیز دهشت‌انگیز از حملهٔ آن نیز شنیده، دست از ستیز برداشتند. و با نایب‌سالار محمد صدیق بی‌بینی که قرآن با گوسفند نزد ایشان فرستاده بود، راه سلم و صلاح گشوده، پیام دادند که موضعی را معین و تعهد تأمین نماید تا با هم یک‌جا شده، مواضعه در بین آید. و پس از مذاکره و قرارداد هر امری که در خصوص بیعت و اطاعت هزاره و قبول حکومت شروط ایشان را پسندهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

به مخالت پسر سقا از دساست نادر علی بدین‌جا رسیده، پای ثبات‌شان بلغزید، ناچار از جنگ به صلح گراییده چنانچه بیاید هزاره‌ها با نایب‌سالار بی بینی ملاقات و مذاکره و قطع سلسلهٔ منازعه کردند.

و هم در این روز، از نوکر میرزا حسن علی نویسندهٔ ملک محسن والی که داوطلبانه چنانچه گذشت از راه حصول بیعت در بهسود رفته و توقیف شده، مکتوب تصدیق جانبداری خود را نسبت به شهزاده محمد[1] و هزاره از او و بزرگان بهسود حاصل نموده، این نوکر خود را مخفیانه و شب از دیوار قلعه فرود و روانهٔ کابل کرده بود که معلومات و نظریات حسن علی را به ملک محسن والی برساند، پرسیده شد که از شروع جنگ هزاره با سقاییان مقتول و مجروح طرفین چند تن در شمار آمده‌اند، او که از چندی با میرزا حسن علی روز توقیف به سر برده، معلومات صحیحه حاصل کرده از هزاره دو نفر مجروح و مقتول و یک تن اسیر گفته از سقاییان را افزون از دو هزار قتیل و جریح و اسیر در محل بیان آورد و گفت: قرب سی ضرب توپ و تفنگ و فشنگ زیاد نیز به دست هزاره رفته و هزاره‌ها دارای توپ و تفنگ و سلاح کافیهٔ جنگ شده و بغایت در محاربه شائق و جاهد بودند. و لیکن از وصول مکتوب و وفد هزارهٔ جاغوری و غیره کمر همت‌شان برشکست.

چهارشنبه، غرهٔ ربیع‌الاول، مطابق پانزدهم اسد و ۶ نوامبر

در این روز، عده‌ای از علما و بزرگان قبایل جنوبی و قوم احمدزایی با آدم خان پسر ملک پیردوست که محمدنادر خان از عهد و پیمان‌شکنی‌های

---

۱. در اصل محمد است ولی باید محمد امین باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پی در پی ایشان دل گزیده و خاطر رمیده شده، ایشان را نزد پسر سقا گسیل داشته، عائله برادران و خود را که در توقیف‌خانه روز ذلّت به شب زحمت می‌رسانیدند، خواست که از حبس رها و نزد او گسیل دارد تا از بین اقوام و قبایل بد عهد افغان خارج گردیده، طریق ممالک خارجه سپارد. به سواری سه عراده موتر آتشی وارد کابل آمده، مهمان‌آسا محترمانه جای فرود شدن یافتند. و چنانچه بیاید بی‌نیل مقصد بازگشتند.

و در شب این روز، حمیدالله پسر کوچک سقا در قریهٔ بی بی ماهرو به عروسی خانهٔ که به او خبر داده بودند که پسر امردی از مردم شمالی را برای رقص و اغلام برده‌اند، بی‌خبرانه با عده‌ای از دزدان تبعهٔ خود داخل شده، یک صد و چند نفر را که سرگرم سماع، آوازساز و نگاه رقص آن پسر طنّاز بودند، گرفتار ساخته، همه با دست وگردن بسته از راه شهرت دیانت با آن‌که خودش رقاص و افسق فسقاء بود، در شهر آورده به توقیف‌خانه سپرد.

و در این روز، ایشان را به بازار تشهیر کرده، پسر رقّاص را از ضرب چوب هلاک کرده، بر مجموع دیگران بیست هزار روپیه جرم این حنجه، حواله و علی‌التّفاوت از صد الی ششصد روپیه امر حصول نموده، خانهٔ پدر داماد و عروس را ضبط فرمود. و این امر را به عزم شهرت و خیال آن مرتکب شد که مردم او را با دیانت و پیرو شریعت دانند، و الاّ خودش در هنگام سرقت برادرش، همواره طریق رقاصی می‌سپرد و در ایام حکومتش در هر شب زنان مستورهٔ با عفت و پسران امرد را به اجبار جلب کرده به مفاسقت صبح می‌کرد و روز جور به سر می‌برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز پنجشنبه، دوم ربیع‌الاول، مطابق شانزدهم اسد و ۷ نوامبر

در این روز، آوازهٔ شبیخون زدن غوث‌الدّین عهدشکن معروف و منافق مشهور پسر جهانداد احمدزایی که همواره راه رفاقت با دزد و شرکت با قافله می‌پیمود، بر مفرزهٔ قشون مقیم بتخاک پسر سقا با هشت هزار تن شایع گردیده، سمر و مشتهر شد که در صورت حصول ظفر عزم تاراج شهر را نیز زیر نظر خود گرفته است. و اهالی شهر در این روز، از او که مفقودالاثر بود خبری نشنیده، چون دروغ آوازه به عام و طشت از بام افتاده بود، شب نیز بر اهالی شهر و بتخاک به راحت و رفاهت گذشت.

و در خلال این حال، شهزاده محمدامین و خواجه هدایت‌الله معاون او که از وصول وفد هزارهٔ بهسود با قوای قومی خود، ایشان را مخذول و منکوب و مطیع و منقاد خواهد ساخت و در ورطهٔ ذلّت و مسکنت خواهد انداخت، در تشویش گرفتار شدن خود افتاده، بزرگان هزاره هر دو تن را متعهّدانه خاطرجمعی و تأمین دادند. و همان شرط را که نگارنده به هزاره‌ها تعلیم و مسوده در باب او داده بود، یاد کرده، گفتند تا یک نفر از هزاره زنده باشد، نخواهد آسیبی به او و معاونش رسد. و شهزاده چون هزاره را پابند دین و عهد و پیمان شناخته و دروغی از ایشان نشنیده بود، مطمئن و آسوده‌خاطر گشت.

و هم در این روز، مدیر جریدهٔ حبیب‌الاسلام به امر پسر سقا بیعت آوردن نادر علی را در تحت عنوان آفرین بر احساسات هزارهٔ جاغوری و مالستان برای کمر اتّفاق شکنی هزاره‌ها که برخلاف حکومت سقایی بودند، درج و نشر کرد که از فضل ایزد تعالی و طالع فرخندهٔ پادشاه دیانت آگاه یک حصّهٔ مهم اهالی هزاره بیعت‌نامه‌های خلوصیت ختامهٔ‌شان را حضور تقدیم داشته‌اند. و برای اطاعت و فرمان‌برداری دیگر اقوام و طوایف هزاره نیز یک راه و وسیلهٔ خوبی را فراهم آورده، چنانچه در این

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزها نادر علی خان نواسهٔ سردار شیر علی خان هزاره و شیخ سلطان علی و ولی محمد خان که از خوانین و اعزّه و صاحب رسوخ اهالی جاغوری و مالستان و میر آدینه و پشه‌یی و شیر داغ می‌باشند، با بیعت‌نامهٔ آن ولأ[1] به حضور شاهانه مشرّف شده، اظهار مزید عقیدت و مطاوعت خودها و عموم موکّلین‌شان را نموده، ضمناً به عرض رسانیدند که چون هزارهٔ بهسود هم‌قوم و هم‌دین و هم‌مسلک می‌باشند از حضور رجا می‌کنیم تا ما را اجازه فرمایید که در اصلاح افکار و فراهم آوردن اسباب اطاعت و رفع اغتشاش‌شان اولاً به صورت مکالمه و مصالحه و تفهیم مقصد اهتمام نماییم. امید است که آن‌ها ما را از خود دانسته به قول ما اعتماد و به راه صلاح و سداد بیایند. و به این وسیله رفع کشت و خون در بین دو برادر مسلمان بشود. احیاناً اگر در سرکشی وتمرّد و عصیان خود الآن کماکان اصرار داشتند پس به ما اجازه بدهند که خود ما به اتّفاق قومی خود در اصلاح آن‌ها به قوهٔ جبریه پرداخته، طوق اطاعت حکومت اسلامیهٔ شما را زیب گردن‌شان بنماییم. ذات شاهانه ازین احساسات نوع‌پرورانهٔ آن‌ها مسرور و هر واحد آن‌ها را مورد الطاف شاهانه و نوازش خسروانهٔ خود فرموده، به اعزاز و اکرام تمام به سواری موتر، اوشان را برای انجام این مقصد خیر مرصد اعزام فرمودند.

باری قارئین کتاب انقلاب از این مقالهٔ جریده به وجه صواب خواهند دانست که امثال نادر علی جاغوری و رضابخش معروف به تحصیلدار بهسودی و غوث‌الدّین پسر جهانداد احمدزایی و محمد حسن پسر عتیق‌الله وردکه و غیره تا در میان مملکت و قوم باشند، ملّت بیچاره را از

---

۱. ولأ معانی مختلف دارد که از مُلک و پادشاهی تا دوستی و مِلک و محال را شامل می‌شود. اینجا منظور مِلک و منطقه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرص و طمع زیاد که در نهاد دارند، همواره دچار فشار قتل و غارت و اسارت و خسارات و وخامت و سوء عاقبت و بدنام دنیا و آخرت ساخته و می‌سازند؛ چنانچه از حالت نادر علی و دسایس او که رقم شده آمد و این مقالهٔ جریده تصدیق حیل و خدائع او را که موجب کمر اتّفاق‌شکنی هزاره گشت، می‌کند و نگارنده هدایت او را از ایزد آفریننده می‌خواهد.

روز جمعه، سوم ربیع‌الاول، مطابق هفدهم اسد و ۸ نوامبر

در این روز، به مواضع سه گانهٔ لهوگرد چون: خوشی و دوبندی و شاه مزار و در کوهستان تا بگرامی و خواجه چاشت که بعض دلیران پابند دین و ایمان و عهد و پیمان قبایل سمت جنوبی و غیرت‌مندان تگاب حمله بر افواج سقایی کرده، آلات حرب و ضرب را به کار انداختند. محمد صدیق فرقه مشر و رئیس تنظیمیهٔ سمت جنوبی و سعید محمد یاور و محمد عمر معروف به جنرال سور را که هر یک با قوای مکفّای عسکریه رهگرای آن صوب بودند، در تشویش انداختند. و از شیوع این خبر وقوع این جنگ، دچار کَشِتگان جور و ستم و فسق و فحشای سقاییان امیدوار حصول فتح و ظفر جنوبیان و تگابیان شده، چشم انتظار به حملهٔ‌شان در کابل به راه دوختند. ولیکن اهالی جنوبی از دعات مستمرهٔ که داشته و دارند و همواره حمله و زد و خوردی کرده و مال و متاعی به دست غارت آورده، در صورت غالبیت و مغلوبیت راه معاودت سپرده و می‌سپارند، با وجود فتحیابی بازگشتند. و یک پسر جهانداد مقتول و غوث‌الدّین مغرور وادی نکث عهد و حنث یمین و مفقودالاثر گردید. و سقاییان که قشون مکفّایی به سالاری سعید محمد یاور از راه غزنین عازم گردیز و مچلغو و درهٔ منگل و هم‌چنین قوهٔ کافیه به قیادت پردل سپهسالار از راه دوبندی و قاسم‌خیل لهوگرد رهنورد سمت جنوبی و جاجی بود، و محمد صدیق و محمد عمر

(c) ketabton.com: The Digital Library

سور که در کاریز درویش مقرر داشتند از مراجعت هجوم‌آوران قبایل جنوبی قرین راحت گردیده، اقدام در پیش رفتن کردند.

و هم در این روز، قشون سقّایی از ثبات تگابیان در جنگ و پافشاری مردانه‌شان در آهنگ خویش مغلوب و منهزم گردیده، عده‌ای از ایشان در کابل رسیدند و پسر سقا یک تن از گریختگان میدان حرب را هدف تیر تفنگ نمود، که دیگری از خوف کشته شدن فرار بر قرار اختیار کرده، پشت به کارزار ندهد. و دیگران را تحت توقیف و بعد چون قشون نداشت و همه جانب جنوبی و شرقی و هزاره‌جات و تگاب رفته در شهر هیچ باقی نمانده بود، از توقیف‌خانه برآورده، جانب تگاب گسیل فرمود.

و هم در خلال احوالی که رقم شد، دلیران هزاره که بعضی از مکتوب نادر علی و وفد هزارهٔ غزنین و مساعی مخفیانهٔ میرزا حسن علی نویسندهٔ ملک محسن والی و رضابخش دل بر اطاعت پسر سقا نهاده و برخی هنوز بر عزم خود و رزم سقاییان ثابت قدم بودند، اعتنا به تخویف و تحذیر نادر علی نکرده و قرآن پسر سقّا و نایب‌سالار بی‌بینی را که فرستاده، طالب صلح و مسالمت شده بودند، حمل بر خدیعت و فریت نموده، از کوتل اونی در تاریکی شب بر قشون سقایی که در سرچشمه به امید صلح فروکش کرده بودند، تاخته هفتصد نفر را با تفنگ و قورخانه و اتواب شش تیر اسیر و غنیمت گرفته، مظفّرانه بازگشتند، و چهار نفر از فراریان محاذ حرب را که وارد کابل آمدند به امر پسر سقا آماج تیر تفنگ کردند که عبرت دیگران گردیده، پشت به جنگ ندهند و آهنگ فرار نکنند.

روز شنبه، چهارم ربیع‌الاول، مطابق هجدهم اسد و ۹ نوامبر

در این روز آوازهٔ روپیه و قران مسکوک به نام عنایت‌الله خان که اعلی‌حضرت امان‌الله خان خود را خلع و او را به امارت نصب نموده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

رهنورد قندهار شده و او را وزرای خوّان و حضرت شوربازار و سردار محمدعثمان که همه با پسر سقا بیعت کرده، با او دل یکی داشتند از پسر سقا او را تخویف و تحذیر هلاک نموده، مجبور به رفتن در خارج ساخته و او در طهران رفته، اقامت دائمی اختیار نموده و چند روز قبل ورود او در جلال‌آباد شایع گردیده، در کابل سمر و مشتهر گشت. و در دست بعضی اشخاص روپیهٔ قران مسکوک او نیز به ذریعهٔ نبذی از مخالفین پسر سقا افتاد. و اهالی کابل از افشای این آوازه، شگفته‌چهره و دل‌تازه گردیده با هم می‌گفتند که: اگرچه دروغ است؛ اما چراغ با فروغ است. زیرا عنایت‌الله در تهران مقیم بوده، در هوای دیهم نیست. و هم دولت انگلیس که پسر سقا دست‌نشاندهٔ اوست، رضا و راه نمی‌دهد که او از تهران برخاسته، از خاک مستملکهٔ آن دولت عبور نموده، داخل افغانستان شود. و پسر سقا را براند. باری می‌شود که سکّه زنان متقلّبهٔ تیراه که همواره به راه این پیشه رفته و می‌روند و پول زیف و بهرج سکّه کرده و می‌کنند، به تعلیم محمدنادرخان به نام عنایت‌الله پول سکّه زده باشند که شاید افغانان که از غیرت و حفظ ناموس و حراست مملکت خود دامن چیده، عهدشکنی و عدم پابندی دین و نفاق اختیار کرده‌اند، به غیرت آمده به واسطهٔ نام او اقدام در اتّحاد نموده از نیست کردن پسر سقا مقضی‌المرام شوند. چنانچه چند روز این آوازه گرم بود و رفته رفته راه عدم پیمود. و اثری نبخشود و اندازندهٔ این آوازه، اگر محمدنادرخان یا محمد هاشم‌خان بود، کامیاب نگشت. و ازین در برخنگ آرزو سوار و مظفّر نگردید. زیرا که عموم افغان بی حس و وجدان که خر دزدی و عهدشکنی و غارت‌گری مستمره و پیشهٔ فطریهٔ ایشان است و قابل هیچ‌گونه تمجید و درخور و شایستهٔ بیم و امید نمی‌باشند و به غلط دارای نام و مقامی گردیده، عظمی در انظار و وقعی در اقطار یافته بودند و آن را در این انقلاب از دست داده، برو در خاک بدنامی افتادند و گمنام

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده، ملام خلق گردیدند.

روز یکشنبه، پنجم ربیع‌الاول، مطابق نوزدهم اسد و ۱۰ نوامبر

از مدت مدیدی که محمد هاشم خان برادر محد نادر خان به استدعای رؤسای بعید از عهد و پیمان قبایل پشت به دین و ایمان داده، رو به اطاعت شیطان نهادهِ سمت مشرقی در جلال‌آباد و نواح آن رهنورد ارتباط رشتهٔ وفاق و اتّفاق اهالی پرنفاق و شقاق مشرقی بود و مساعی و مجاهدت فوق‌العاده به کار می‌برد و اندرز و نصیحت کرده، مفید اثر و ثمری نمی‌شد. و اگر عهد و پیمانی به روی روز آورده، عازم نبرد و پیکاری می‌گشت، از ناخن‌زنی کارکنان خارجی و ملانمایان داخلی و رؤسای کاسه‌لیس اجنبی و حضرت چارباغی، آستانش بر آب و بنیادش خراب می‌شد. و با این همواره انواع پروپاگان و آوازه به مسامع دور و نزدیک از آن سو می‌رسید و چشم دچارشدگان فشار جور سقاییان روشن و دل هواخواهان پسر سقا تاریک می‌گردید. ولیکن هیچ نسیمی از آن صوب نمی‌وزید، چنانچه در این روز، آوازهٔ نزدیک رسیدن لشکر بسیاری از اهالی مشرقی و وصول‌شان در جگدلک و باریکاب به افواه سمر و مشتهر آمده، پسر سقا که اعلان‌های هدایت و دلالت اطاعت نمودن مردم مشرقی را به حکومت ضالّه و فاسقهٔ خود امر طبع کرده بود، به ساعت پنج قبل از ظهر این روز به ذریعهٔ طیاره به صوب جلال‌آباد فرستاده، طیاره‌چیان را تأکید بر حصول معلومات و کشف احوالات اجتماعات و نشر اعلان بر فرودگاه‌های عساکر ایلاتی اهالی مشرقی کرد.

و هم در این روز، از اغوا و القای خفیهٔ میرزا حسن علی نویسندهٔ ملک محسن والی که با چهار نفر از مردم قزلباش در روز بیست و هفتم محرم چنانچه گذشت، داوطلبانه برای آوردن بیعت از مردم هزاره رفته و توقیف

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده، در خفا کاری روایی و هزارگان را دلالت و هدایت بر بیعت و قبول اطاعت پسر سقا کرده و گفتارش در قلوب رؤسای هزاره مؤثر افتاده، و نیز وفد هزارهٔ غزنین و جاغوری با مکتوب تنبیه و تهدید اسلوب ایشان که از پیش گذشت از راه تأیید قول و تأکید میرزا حسن علی در بین هزاره رسیده، منتج آن شد که رؤسای هزارهٔ بهسود که تاکنون راه مخالفت پسر سقا و محاربت با قشون او می‌پیمودند و به امید رسیدن محمدنادرخان به قرب کابل روز لیت و لعل به سر برده، بیعت دادن خود را به بهانه‌های گوناگون معطّل داشته، در مواقع پیشامد فشار جنگ و پیکار می‌کردند، از محمدنادرخان و اهالی جنوبی مأیوس گردیده، ناچار با وفد هزارهٔ غزنین و میرزا حسن علی و نایب‌سالار محمد صدیق بی‌بینی که پیاپی پیام داد، یکی از دو امیر بیعت و محاربت می‌خواست، وعدهٔ آمدن در سرچشمه و مذاکره کردن در خصوص بیعت دادن مقید به شروط دادند. و وفد مذکور و میرزا حسن علی از وعده و نوید هزاره‌ها به نایب‌سالار بی‌بینی و او به حاکم میدان آگهی داده، وی به ذریعهٔ تیلفون به ملک محسن والی اطلاع‌دهی نموده، گفت که: اسباب و سامان مهمانی هزاره‌ها را که وعدهٔ آمدن در سرچشمه داده و مواضعه نهاده‌اند، تهیه فرماید، تا که ایشان در آن‌جا آمده و مذاکره کرده، پس از حصول اطمینان از راه دادن بیعت وارد کابل شوند. و از شیوع این خبر مخالفین حکومت جائرهٔ سقایی را که امید گشودی به روزگار خود از هزاره داشتند، یأس و هراس روی داده و وسواس افتاده، بعضی با نگارنده اظهار ناامیدی از هزاره کرده، تسلیت می‌یافت که هزاره‌ها قرار تعلیماتی که به ایشان شده و معلوماتی که حاصل است، پسر سقا را از بیعت دادن خود کامروا نمی‌سازند. و تا معلوم شدن احوال محمدنادرو ننگ‌آوری افغان تن به حکومت سقایی نمی‌دهند. و اگر در کابل بیایند، هم برای حصول معلومات و نظریات از قوای پسر سقا و تعداد قشون مقیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

کابل او خواهد بود. و ایشان این را شنیده، شادخاطر شدند.

روز دو شنبه، ششم ربیع‌الاول، مطابق بیستم اسد و ۱۱ نوامبر

در این روز، حاجی محمد صالح پسر میرزا محمد طاهر قزلباش که چهار هزار روپیه به شیرجان وزیر دربار پسر سقا رشوت داده، به عزم این‌که خود را از کابل و فشار سقاییان بیرون کشیده، در ایران برود، مدیریت گمرک عمومی هرات را حاصل نموده، راه هرات برگرفته، چون وارد غزنین شد به سعایت میرزا احمد علی نام کابلی که در وزارت تجارت مأموریت داشت و او را پول به رشوت وعداده داده و نداده، رفته بود، نزد وزیر تجارت سعایت و اظهار کرد که کار خود چنانچه باید انجام نداده، بر سبیل فرار از راه قندهار، رو به هرات نهاده است. و به این قدر گفتار او وزیر تجارت به ذریعهٔ تیلفون به حاکم غزنین امر رجعت دادن او کرد. و حاکم او را از رباط به نوعی در بالا حصار طلب نمود که به خیال ناظرین می‌رسید که وی کسی را کشته یا مرتکب فعل شنیعی از قبیل زنا و شرب خمر شده است. و او را شب در تحت حفاظت و زجر و زحمت نگاه داشته، در این روز رهسپار کابل فرمود. و پنجصد روپیه که تا قندهار کرایهٔ خود و خدمهٔ خود را داده بود به هدر رفت. و او پس از وصول در کابل مستقیماً نزد ملک محسن والی شده، چون از پس طلب شدن خود نظر به حکومت وحشیانهٔ سقایی در خوف و هراس زیاد افتاده بود، به او نیز وعدهٔ رشوت و اظهار حالت خود را سراپا داد. و هم فرمان پسر سقا و حکم‌نامهٔ وزیر تجارت را بنمود و والی او را با فرمانش نزد پسر سقا برده، ماجری و عدم خیانت و خطای او را بازداشته، از توهّمی که در دلش جای گرفته بود، رسته و راحت و مطمئن و از مأموریت و خدمت پسر سقا فعلاً نائب گشت. و با عزیزان خویش سوگند یاد کرد که دیگر یاد کار نکند؛ زیرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌دانست که تمامت کوهستانیان و کوهدامنیان از بیضه و چوب و انگور و سرکه و دوشاب فروش و دزد که امروز تفنگ در دست گرفته، قطارهای فشنگ به بر و دوش و کمر خود انداخته و بسته‌اند و یکی وزیر و یکی قلعه‌بیگی و یک یاور و یکی رئیس تنظیمیه و یکی والی و یکی سپهسالار و یکی نایب‌سالار و یکی برگد و یکی کرنیل و یکی حاکم شده و همه دزدان سر و پا برهنه از عقل و دین بیگانهٔ کوه‌گرد غارنشین و خون و مال‌خوار مسلمین بوده و هستند. و مجموعاً خود را پادشاه می‌پندارند. پس عاقل را نباید و نشاید که در چنین حکومت ادّعای مأموریت، و با این، چنانچه بیاید از راه مأموریت طریق هرات برگرفته نایل به مرام نگشت، و قرب سی هزار روپیه خسارت کشیده از راه کویته و دزداب در مشهد رفت.

و هم در این روز، قورخانهٔ زیادی جانب سرچشمه و لهوگرد و کوهستان از خوف حملهٔ هزاره و محمدنادرخان و مردم تگاب از کابل حمل و نقل داده شد. و هم اهالی شمالی را فرمان رفت که ارّه و تیشه و تبر برداشته، اشجار مثمره و غیره مثمرهٔ تگاب را که به تغلّب تصرّف کنند، قطع نمایند. و مردم تگاب از این امر ناصواب پسر سقا که برخلاف فرمایش حضرت رسول کرد، چنانچه آن‌حضرت لشکر اسلام و اصحاب را تأکید بر عدم قطع اشجار و تلف مزارع و هلاک مردان پیر و زنان مسنّه و اطفال کفار حربیه در غزوات می‌فرمود و پسر سقا عامل همهٔ ممنوعات شده، حکم نمود، در خوف افتاده از راه ایابت و اطاعت پیش آمده، قرآن‌ها را شفیع ساختند. و شمالیان اعتنا به قرآن نکرده، به قطع اشجار پرداخته، این خسارت از پیام دروغ اهالی مشرقی که تگابیان را به جنگ برانگیخته، وعدهٔ آمدن خود را دادند، بر اهالی تگاب وارد آمد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز سه شنبه، هفتم ربیع‌الاول، مطابق بیست و یکم اسد و ۱۰ نوامبر

در این روز، عده‌ای از علماء و رؤسای قوم احمدزایی و غیره که برای اطلاق عائلهٔ محمدنادرخان و برادران و فامیل او که در توقیف خانهٔ پسر سقاء روز ذلّت به سر می‌بردند در کابل، چنانچه گذشت، آمده و از آن سالار شقاوت و شقا درخواست نمودند که ایشان را رها داده، نزد محمدنادرخان بفرستد تا او که از اهالی قبایل افاغنهٔ جنوبی و عهد و پیمان سست و نادرست، ایشان مأیوس و سرگران شده است و در عرصهٔ هفت ما به اقدامات خود نایل نگردیده، با عائله و منسوبان خویش راه امرار حیات جانب ممالک خارجه پیش گیرد. شاید که آتش مشتعلهٔ انقلابِ فجیعت انتساب، خاموش و دفع قتال گردد. و پسر سقا که از عدم دانش تمیز نیک و بد نمی‌کرد و از نکوهش دهر باک نداشت، رضا نداده، به هر یکی از آن‌ها یک طاقه لنگی سُندی خلعت اعطا و رخصت رفتن کرد. و این امر و بعضی کلمات رکیک که آن نانجیب نسبت به عائله محمدنادرخان بر زبان راند، بر دل‌های ایشان ناگوار و مؤثر افتاده، اندک رگ غیرت و حمایت‌شان در حرکت آمده، زبان به بدگویی پسر سقا گشوده، راه مراجعت پیمودند.

و هم در این روز، کازک برادرزادهٔ ببرک قوم جدران با عده‌ای از وابستگان قومی خود از راه اطاعت و دادن بیعت در کابل نزد پسر سقا آمده، مورد الطاف سقایی شد. و در شهر کابل شایع گشت که آنانی که برای استخلاص عائله محمدنادرخان آمده بودند و کازک قتل محمدنادرخان به مبلغ یک لک روپیه تعهّد و با پسر سقا قرار داده‌اند که نصف این مبلغ را داده، نصف باقی را پس از انجام کار تادیه نماید.

و هم در این روز، تگابیان عُذر قبول اطاعت پسر سقا نمودن خود را حمل بر وعده و پیام دروغ اهالی مشرقی که گفته بودند مردم نگاب به

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگ گرایند، ایشان بلادرنگ می‌آیند، و نیامدند، و تگابیان به ورطهٔ قتل و غارت افتادند، نموده، برایشان پیام فرستادند که از ترک عهد و پیمان شما که از ابتدای انقلاب تاکنون مرتکب تمام خرابی‌ها شدید، این خسارت به ما رسید.

و هم در این روز، نادر علی که فرمان سرداری از پسر سقا حاصل و در زیر بار اطاعت آوردن هزاره تعهد کرده، مکتوب و وفد نامرغوبی در هزارهٔ بهسود، چنانچه گذشت، فرستاده و کمر اتفاق و پای ثبات آن‌ها را شکسته، هنوز به مرام نایل نگشته بود، مکتوبی دیگر برای هزارهٔ ناقلین و درهٔ صوف که با سید حسین نایب‌السلطنهٔ پسر سقا و ترکمان‌های جانب‌دار در جنگ بودند و سر اطاعت فرود نمی‌آوردند، نوشته به طبع رسانید. که عیناً نقل آن مکتوب این ست: برای آگاهی عموم اخوان هم‌کیش و اقوام عزیزمان مردم هزارهٔ ناقلین متوطّن ولایت مزار شریف ابلاغ می‌کنیم! در این زمان که اثرات رسوخ حکومت محترم موجوده، اکثر خطّهٔ مملکت افغانستان را فراگرفته و تمام اقوام برادران افغانی ما به جان و دل اطاعت و تسلیم نمودند، اقوام متعدّدهٔ هزاره‌جات نیز مایان اشخاص ذیل را از جانب خودها وکیل گرفته همراه بیعت‌نامه‌های‌شان به دارالسّلطنهٔ کابل اعزام نمودند، که تقریباً دو هفته است وارد شهر شده به حضور مبارک ملوکانه مشرف گردیده، بیعت‌نامه‌های مان را تقدیم نمودیم. ذات شاهانه دربارهٔ عموم ما مردم فوق‌العاده نوازش و مرحمت نموده، آینده برای زندگانی با شرف و راحت‌مندی ما را امیدوار ساخت. ضمناً شنیدیم که شما برادران قومی ما که در آن ولایت اقامت دارید، از وقوعات این ولا بی‌خبر بوده، هنوز بیعت‌نامه‌های تان را به حضور جناب سیادت و نجابت مآب آقای نایب‌السلطنه صاحب تقدیم ننموده، از شدّت خوف یا اثرات افواهات بی اصل مغرضین کناره‌جویی می‌کنید. از آن‌جا که ما و شما با هم علاقهٔ قومی

(c) ketabton.com: The Digital Library

داریم و خیر و شر و نفع و ضرر شما را به عینه به وجود خودمان احساس می‌کنیم و به آشفته‌حالی و پراگندگی شما روا دار نمی‌باشیم، خاص از روی تعصّب قومی و حقوق هم‌صنفی برای شما می‌نگاریم که در این عرصهٔ هفت ماه که ما مردم هزاره‌جات ضبط نفس نموده، با حکومت حالیه موافقت نکردیم، همه می‌دانید که برای خودها قصد و آرزوی ریاست نداشتیم. و نه هم از تمام ما مردم درین انقلاب یک عزت و مقام آبرومندانه مفقود شده که از هجران آن دل‌خون و محزون شده باشیم. و نه هم بحمدالله همراه مأمورین حکومت حالیه یک سابقهٔ عداوت شخصی و قومی داشتیم که سبب مخالفت ما گردیده باشد، بلکه یگانه مقصود ما مردم از آن قدر استقامت فقط و فقط یک پاس بیعت گذشتهٔ ما بود که به شخص امان‌الله خان نموده بودیم و بس. آن هم تا زمانی که داخل خاک افغانستان بود تا همان اندازه حق تعاون با ما داشت که کردیم. وقتی که خود مشارالیه از همه طرف صرف نظر نموده، فرار ممالک خارج گشت، حقوق بیعت گذشته از عهدهٔ ما ساقط گردیده، دیگر هیچیک انفعال و مسئولیت وجدانی متوجه مان نخواهد بود، مگر بعد ازین خلاف تقاضای عقل خارج دائرهٔ خیر و عین بدبختی ما خواهد بود که باز علم مخالفت را برافراشته، به دست خود برای خودها اسباب بربادی و خرابی ما را تهیه و تدارک نماییم. اگر خوب غور و دقّت نمایید ازین حسن اتّفاقاتی که از آغاز این انقلاب تاکنون روزبه‌روز بر وجنات اعمال اعلی‌حضرت خادم دین رسول‌الله، یعنی امیر حبیب‌الله خان چهره‌گشایی می‌کند و این فتوحات محیّرالعقول تازه تازه که خود به خود از هر طرف رخ‌نما می‌گردد، هر عقل سلیم پوره درک و احساس می‌کند که به همه حال تائیدات خداوندی همراه و معاون اقدامات‌شان می‌باشد. در صورتی که تقاضای مشیت و ارادهٔ حضرت خدای توانا چنین رفته باشد، پس هر شخصی که در این موضع اظهار

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخالفت نماید، بدون این‌که خسران ابدی را متحمّل شده باشد، حاصل دیگر نخواهد داشت. بناءً علی هذا عجالهٔ برای عموم شما برادران توصیه می‌نماییم که به هر قدر زودی که ممکن باشد از صمیم دل سر تسلیم و اطاعت را به حکومت محترم موجوده، خم نموده، به حضور حضرت محترم نایب‌السلطنه صاحب که بحمدالله تمام شرافت حسبی و نسبی را داراست، مشرف شده از معاملات گذشتهٔ تان عفو خواسته، آینده کمر همّت را برای خدمات دولت محکم بسته، اگر خدا بخواهد از ابراز صداقت تان رضامندی حضور مبارک شاهانه و حضرت آقای نایب‌السلطنه صاحب را حاصل نمایید. و عموم ما مردم وکلای اقوام هزاره‌جات نیز غیاباً از همین‌جا از حضور حضرت عالی نایب‌السلطنه صاحب رجا و آرزو می‌نماییم که به لحاظ و خاطر عموم ما مردم از تمام اقدامات گذشتهٔ شما درگذشته، چنانچه سزاوار شان عالیانهٔ سیادت و همت مردانهٔ بزرگانهٔ خودشان است، همراه شما معامله و نوازش فرمایند. زیرا در عفو لذتی است که در انتقام نیست. امید است که این کلمات محبّانهٔ ما به قلوب پاک آن دوستان به کلّی مؤثر افتاده، علاوه برین، حواس و افکار تان را به آوازهای اراجیف مردمان صاحب غرض متشتّت و پریشان نساخته، اولیای محترم حکومت موجوده را از خودها نارضا و ما قوم را آزرده و خودها را پریشان نسازید. فقط. مورخه هفتم ربیع‌الاول ۱۳۴۸.

و نادرعلی که در دربار و محفل خاص پسر سقا راه و رتبهٔ سرداری یافته، این مکتوب شقاوت اسلوب را رقم نموده و به امضای خود و پانزده تن از رؤسای هزارهٔ محمد خواجه و جیغتو و چهار دستهٔ بیات و فولاده و جاغوری و شیخ علی و ترکمان و سرخ و پارسا چون خود او و شیخ سلطان علی و ولی محمد و مستوفی سید قاسم و نیاز محمد و حیدر علی و محمد ناصر و محمد باقر و ظبطو و حسن رضا و محمدحسین و علی رضا و

(c) ketabton.com: The Digital Library

فیض محمد توپچی و خدا رحم و شاه حسین و خیرالله که ایشان را به حیله و خدیعه به دام تزویر پسر سقا گرفتار و در کابل خواسته، یورغمال آسا به زیر نظر توقیف نگاهداشته بود، رسانیده و به امر سالار اهل شقا طبع کرد. به ذریعهٔ طیاره به مزار شریف فرستاده از هوا بر سر قوهٔ جامعهٔ دیانت مجتمعهٔ هزارهٔ ناقلین و دای‌میرداد سکنهٔ درهٔ صوف ریخت. و ایشان از این‌که غلام نبی خان پسر گلک منگباشی با صد سوار، چندی قبل از راه حصول معلومات در بهسود آمده و ایشان را به مخالفت و منازعت پسر سقا محکم و استوار دیده و آیات بینات «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَة فَاقْطَعُواْ أَيدِيهُمَا جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللّهِ - وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَياة يأْ أُولِي الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - وَمَن يقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدا فِيهَا وَغَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابا مهينا» را که نگارنده در بهسود نزد هزاره‌ها خوانده و تعلیم و تلقین کرده بود، از ایشان شنیده و بازگردیده، کمر ثبات محکم‌تر بسته بودند، به این مکتوب اعتنا ننموده و نادر علی را با امضا کنندگان لعن و نفرین گفته، سر اطاعت به دزد آدم‌کش و لعنت و غضب کردهٔ خدا، دیناً و وجداناً فرود نیاوردند. و مردانه کوشیده، سید را از متابعت خود مأیوس ساختند.

روز چهار شنبه، هشتم ربیع‌الاول، مطابق بیست و دوم اسد و ۱۱ نوامبر

در این روز، ملک محسن والی که در غزنین از راه سرکشی و حصول معلومات رفته، احمد شاه دزد معروف پسر باز اندری را که به جانبداری پسر سقا رخنه‌ها در کار اعلی‌حضرت امان‌الله خان انداخته، به اتّفاق قوم اندر و سلیمان‌خیل و ترکی و علی‌خیل او را با قشون‌های نظامی و قومی قبایل درانی و هزاره، مغلوب و منهزم ساخته، پس از رفتن اعلی‌حضرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

مذکور در ممالک خارجه، مرتکب بسی قتل و غارت ملّت مفلوک شده با خود در کابل آورده بود، نزد پسر سقا تقدیمش نموده، اسلحهٔ جماعهٔ دزدانی را که با او بودند و راه یاری پسر سقا پیموده و می‌پیمودند، گرفته، سعایت او را از هرج و مرج و قتل و غارتی که در نواح غزنین به روی روز آورده بود، کرده، امر توقیفش را حاصل نمود. و در زندان سیاست و مجازات کردار ناهنجارش درآورد.

و در خلال این حال که مملکت دچار تخریب و ملّت گرفتار قتل و غارت و تعذیب بود و معابر صورت مقابر و مسالک هیئت مهالک را داشت و از قلعه به قلعهٔ کسی ذهاب و ایاب نمی‌توانست؛ و پسر سقا با شهر و اهالی کابل و اطراف آن روز انحصار به سر می‌بردند که گویا هستی و وجود دولت به کلّی روی به عدم و نیستی نهاده، عموماً شب و روز خود را به هراس قتل و غارت و یأس نجات از نکبت و فلاکت به سر می‌بردند، پسر سقا از خیال خام اقدام در معرّفی خود به دول خارجه نمود که خود را رسماً امیر مستقل افغانستان شناساند. و روابط رسمیه را با دول تجدید نماید. و بی‌خبر از این‌که هنوز رعیت و اکثر ملت افغانستان او را دزد گفته، به امارت نمی‌شناختند. چنانچه قبایل هزاره به حکومت تن درنداده، قبایل مشرقی و جنوبی افغان با او روز لیت و لعل به شب می‌رسانیدند. و با این، مجلس شور آراسته به صوابدید آرای دزدان شمالی نمایندهٔ فوق‌العاده منتخب و به دولت روس و انگلیس تلگراف کرده، اجازت فرستادن وفد و نمایندهٔ فوق‌العاده خواستند که روابط و تعهدات خود را با دول مرتبط و منعقد سازد. و آن دو دولت که او را به رسمیت نمی‌شناختند و امیدوار بودند که محمدنادر خان یا دیگری که ملّت از او متنفر نبوده، پذیرای امر و نهیش شوند و امارت او را استوار دانند، و مملکت و سرحد و ثغور محفوظ و رعیت محروس گردد، جواب تلگرافش را ندادند. و از افواه شدن عدم

(c) ketabton.com: The Digital Library

جواب آوازهٔ دزدانه انداخت که پس از جشن استقلال نماینده رهسپار می‌شود.

روز پنجشنبه، نهم ربیع‌الاول، مطابق بیست و سوم اسد و ۱۳ نوامبر

در این روز، آوازهٔ وصول قشون محمدنادر خان که از چند روز در میان نبود و از دورویی و عهدشکنی بعضی قبایل جنوبی پشت به جنگ داده، رو به اصلاح نام و ننگ آن مردم نهاده بود، در دوبندی سمر و مشتهر گردیده، باز نسیم امید و آرزوی اهالی کابل و عموم گرفتاران جور و تطاول سقاییان در اهتزاز آمد.

و هم در خلال این حال، غارتگران قوم خوگیانی بر قوم جبّارخیل تبعه و منسوبان عبدالرّحمن پسر عصمت‌الله خان که سه لک روپیه پوند طلایی انگلیسی علی‌احمدرا که لوای امارت افراشته به عزم حمله بر کابل و پسر سقا چنانچه گذشت راه برداشته، وارد منزل جگدلک شده بود، چاپیده در خانهٔ خود به کیسهٔ پر دسیسهٔ خویش نهاد، تاخته و مال و متاع جبارخیلان سکنهٔ حصارک را تمام غارت و خانه‌های ایشان را محروق آتش خصومت ساخته، عده‌ای از زنان را اسیر بردند. و از سوی ترکستان، هزاره‌های ناقلین که با اتواب و تفنگ‌ها و قورخانهٔ دولتی در درهٔ صوف و کوه شادیان و مارمل جای ستیز گزیده، با ترکمانانی که به مکتوب امیر معزول و مقیم کابل بخارا و به تحریک خلیفه قزل ایاق مقتدای خودها و میرزا قاسم ازبک جانبداری پسر سقا اختیار کرده، با هزاره‌ها که مخالف سقایی بودند، می‌جنگیدند، از انتشار مکتوب نادر علی زیاده‌تر برآشفته، به محاربه گراییدند. و به سرکردگی غلام نبی پسر منگباشی گلک درهٔ صوفی و نور محمد پسر غلام حسین خان نوادهٔ خان شیرین خان جوانشیر که رتبهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریاست تنظیمیه داشت و محمد اکلیل فرقه مشر پسر محمد افضل دروازی حمله و یورش مردانه نموده، جمعی از تراکمه را مقتول و مجروح و قشون سید حسین را در قلعهٔ معقّلهٔ دهدادی محصور کردند. و بقیهٔ ترکمان از راه فرار در الاجیق خویش که در صحرا و بادیه داشتند، رفتند. مکتوب نادر علی و هزاره‌های گرفتار دام سقایی آمدهٔ غزنین در مزار شریف این نتیجه داد تا معلوم که در هزارهٔ بهسود چه بهبود به روی کار آورده، پسر سقا را از نادر علی تا کدام راضی و خوشنود می‌سازد.

روز جمعه، دهم ربیع‌الاول، مطابق بیست و چهارم اسد و ۱۳ نوامبر

در این روز، ملک محسن والی که چندی قبل در تگاب رفته و مردم آن‌جا را تسلیت داده، برگشته، دوباره به عزم رفتن تگاب به سواری موتر در چاریکار شده و مردم آن‌جا را از سوء کردار و اقدام در فحشاء و بغضای قشون سقا که در همه جا رعیت و تبعهٔ حکومت فاسقه و ضالهٔ خود را آزار و اذیت و غارت می‌نمودند و زنان و دوشیزگان و امردان را در خلوت‌گاه مفاسقه و مخالطه و اغلام می‌کشیدند، شنید که تن به مرگ داده، آمادهٔ بلوا و افروختن آتش شور و غوغا شده‌اند، ترک رفتن تگاب گفته به تعجیل و شتاب از چاریکار در کابل آمد. و از این تزلزل به پسر سقا آگهی داد.

و نیز در این روز، به افواه سمر و مشتهر گردیده که قوا و سپاه پسر سقا در قندهار پسری را در شب به اجبار به بزم عیش و نای و نوش خود که به مفاسقهٔ گرد آمده بودند، برده، او را در جلو ساز رقصانیده، در خلوتخانهٔ مفاعله نیز کشانیدند. و از این کار ناهنجار دزدان و اشرار کوهدامنیان و کوهستانیان بری از دین و ایمان، دارایان حس و وجدان شهر قندهار زبان گفتار در تکفیر ایشان گشادند. و در محافل و مجالس از اوامر و نواهی الهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مسایل شرع مقدس رسالت پناهی سخن رانده، هلاک و دمار را بر اثرات کردار سقاییان که هردم و هر ساعت در دل و روح و جان ایشان آتش‌آسا سرایت می‌کرد، ترجیح داده، به آرزوی آن افتادند که شاید مردی درخور دفع و نبرد شمالیان سر از گریبان غیرت برآورده، کمر همت بر قلع و قمع اهل ضلالت بربندد. و ایشان به هر ذریعه و وسیله که بتوانند با او معاضد و معاون گردیده، صفحهٔ روزگار و سرزمین قندهار را از لوث وجود این گروه سفاک پاک سازند. و این مذاکرات را پنهان با هم نموده، جرأت نمی‌توانستند که بدون قبایل خارج از شهر اقدام در کاری کرده، آن را از پیش برند. و نکوهیده کاران شمالی از همهمهٔ اهالی شهر آگاه گشته، ساعی و متوجه شدند که آوازهٔ مفاحشه و مفاسقهٔ خود را به هر نوعی که بتوانند نگذارند که به مردم بیرون شهر و عامّهٔ خلق برسد. و موجب شورش و التهاب آتش انقلاب شود. پس به نصب کردن اعلان‌های کاذبه در موضوع مسایل تقوی راجع به موعظهٔ اهالی اقدام نمودند.

و از دیگر آن عده‌ای از علماء و رؤسای احمدزایی که سی نفر و از قوم اندر نیز بودند و نزد پسر سقا آمده، درخواست اطلاق عائلهٔ محمدنادرخان و خانوادهٔ حضرت شیرآقا را از پسر سقا کرده، چنانچه گذشت، بی نیل مرام بازگشتند. از رسوخ عقیدهٔ که به حضرات مجدّدیه داشته و دارند برخلاف پسر سقا، که تاکنون جانب‌دار و هواخواه او بودند، گردیده، از جمله بعضی رؤسای اندری که نسبت به شیرآقا عقیدهٔ راسخه دارند در پی تدارک و تهیهٔ اسباب خلاف‌جویی پسر سقا شدند. و در نواح غزنین آوای شور و شین بالا کرده، چپ و راست در تردّد مخالفانه افتادند و به پروپاگان و آوازهای راست و دروغ انداختن پرداختند که شاید آتشی افروخته گردیده، ایشان رهنورد منزل مقصد شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شنبه یازدهم ربیع‌الاول مطابق بیست و پنجم اسد و ۱۴ نوامبر

در این روز، از مذاکره و مواضعهٔ که در موضوع صلح و مسالمه راجع به آمدن اربابان هزاره در سرچشمه برای تعیین وقت قبول شروط و تعهد تأمین حالت‌شان درآمدن به کابل با نایب‌سالار محمد صدیق بی‌بینی که قرآن و گوسفند نزد هزاره‌ها فرستاده، منازعه را به مصالحه کشانیده، قرار یافته بود، چند تن ارباب با سه صد نفر از دلیران مسلح و تفنگ‌دست هزاره وارد سرچشمه شدند. و با نایب‌سالار محمد صدیق بی‌بینی، که چون شیطانی هرگز نه بینی، ملاقات کردند. و پس از صرف نهار و میوه و چای که پسر سقا و ملک محسن والی دو سه روز قبل اسباب و اشیای مهمانی هزاره‌ها را فرستاده و تهیه کرده بودند، نایب‌سالار سپاهیانی را که به دور مجلس صف بسته و پا ایستاده بودند و به ایشان گفته و قرار داده بود که هر وقت به گوشهٔ چشم اشاره کند، شیپور دمیده، دست به گرفتن هزاره‌های حاضرهٔ مجلس نمایند، اشاره به اجرای امر موعود کرد. و به مجردی که به اشارهٔ دست یکی از سپاهیان از موضع دورتر از مجلس آواز شیپور بلند شد، یکی از هزاره‌ها از مجلس فوراً به بهانهٔ استنجا برخاسته و معاجلانه به فراز پشتهٔ برشده، سه تفنگ پی‌هم و مسلسل گشاد داد. و از این سو، سپاهیان صف بسته و به پا ایستادهٔ سقایی دست به گرفتن تفنگ و سلاح جنگ هزاره‌ها که در مجلس آسوده نشسته بودند، گشوده، از آن‌سو سه هزار نفر از دلیران هزاره که در عقب پشته‌ها کمین کرده بودند که اگر سقاییان سوء عزمی جانب اربابان حاضرهٔ مجلس مذاکره نمایند، ایشان حمله کنند. چنانچه از شنیدن سه آواز تفنگ که با هم قرار داده و وعدهٔ حمله نهاده بودند، دفعتاً تاخته و یا علی مددگویان دست به سپاهیان سقایی انداخته، چهار صد نفر را با تفنگ و سلاح جنگ‌شان که به دور مجلس حاضر بودند، دستگیر کرده با خود اسیر بردند. و نایب‌سالار محمد صدیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

زندیق بر موتر سوار و رهسپار فرار شده در کابل آمد.

و هم در این روز، عده‌ای از سواران هزاره، شهزاده محمدامین و خواجه هدایت‌الله معاون و خدمهٔ خاص او را که تعهّد به سلامت از حد خود گذرانیدن کرده و از مذاکرهٔ مصالحه و مسالمه در بین هزاره‌ها و پسر سقا دائر گردیدن، شهزاده از اقامت خود در بین هزاره خائف گردیده، عزم بیرون رفتن کرده بود، نزد شهزاده شده به او اطمینان خاطر دادند که تا یک تن از هزاره زنده باشد، نخواهند گذاشت که از پسر سقا آسیبی به او و خدمه‌اش برسد. و پسر سقا از وقوع قضیهٔ مذکوره در سرچشمه و وصول نایب‌سالار محمد صدیق به کابل و آماده شده سواران هزاره برای بدرقگی شهزاده محمدامین که او را اگر بخواهد، بیرون رود به سلامت از حد خود در وردک برسانند، پریشیده خاطر شده، از هنگام شام تا ساعت دو پس از نصف شب، قشون اجباری قومی را که در کابل گرد آورده بود با سامان حرب به ذریعهٔ موتر جانب سرچشمه سوق داده، تسدید راه حملهٔ هزاره فرمود.

یکشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول، بیست و ششم اسد و ۱۵ نوامبر

از روز گذشته، دکانداران کابل به اجبار رهسپار آراستن بازار جشن‌گاه استقلال شده، در کنار جنوب دهمزنگ که پسر سقا آن‌جا را از خوف حملهٔ نادرخان و هزاره تعیین کرده، ترک جشن را در دارالامان را که نخست بدان‌جا عزم کرده و گفته بود، نموده، بازار و دکاکین خود را در زیر کار آراستن و پیراستن گرفتند. و هم غلام محی‌الدّین مدیر موزیم‌خانه با مأمورین آرایش جشن‌گاه هر ساله که مشغول کار آرایش بودند، به سرعت مواظب تزیین خیابان و محل اجتماعیهٔ جشن شده، به ترتیب و تنظیم چراغ برق و آویختن پرده‌ها در مناظر پرداختند. و فیض محمد وزیر معارف به

(c) ketabton.com: The Digital Library

فراهم آوردن ترانه‌خوانان تعلیم یافتهٔ مکاتب اقدام کرده، دستهٔ را برای خواندن انتخاب نموده، مجبورانه تیز و تند در چپ و راست تکاپو نمودن گرفت که مورد عتاب سالار اهل ضلالت و شقا پسر سقا نشود و آسیب نه بیند.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدنادرخان با برادران خود شاه ولی خان و شاه محمود خان که از عرصهٔ هفت ماه خون جگر در هدایت و ارشاد و اتّفاق قبایل عاری از غیرت و خالی از حس و وجدان و حمیت افغان خورده و شب‌ها و روزها گرسنه و تشنه به سر برده و به روی خاک و سنگ و خار و خاشاک خفته، طریق ننگ و نام و احیای مرام و ایفای مقام افغان می‌سپرد، از بی‌وفایی و عهدشکنی و متقلّبی اهالی و قبایل افاغنهٔ متوطّنهٔ جبال جنوبی که با او به تکرار عهد بربسته و پی‌هم شکسته، بعضی‌شان دسته دسته و جوق جوق از راه عدم غیرت و اسلامیت و افغانیت نزد پسر سقا در کابل آمده و کاسهٔ تملّق لیسیده، هر واحدی سه یا پنج یا هشت الی پانزده روپیه انعام یافته و برخی به وعدهٔ انعام یک لک روپیه قتل محمدنادرخان و برادران او را برعهده گرفته، می‌رفتند، مأیوس شده از جایی که اقامت داشت، در بین قوم علی‌خیل جاجی که با او از سر صدق و راستی کمر خدمت و معاونت بربسته، به سوگندهای غلاظ و شداد اطمینان خاطر دادند، رفته مقام گزید. و پسر سقا از این امر ناکامی او را تصوّر کرده، خود را برقرار و آسوده امیر افغانستان پنداشت و خبر نداشت که خداوند قهار مخلوق خود را هرچند ظلوم و جهول باشند، به بلیهٔ از قبیل او مبتلا کرده و تنبیه و تهدید فرموده، بعد از روی عجزه و اطفال و نیکان‌شان بر همه لطف و فضل و رحم نموده از شر خباثت او نجات می‌دهد. و امید که نجات داده، اهل این کشور را که زار و مضطر و دربه‌در و خاک به سر شده‌اند، از شر سقاییان برهاند و راحت کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، سید نادر شاه کیانی از شیعیان اسمعیلی مذهب با هزارهٔ شیخ علی متحد و باعث رنج و تعب پسر سقا گردیده، در حدود بامیان و غوری و بغلان کار را بر قشون‌های سقایی تنگ ساخته، روز قتل و قتال‌شان را به سر همی برد. و تا غوربند ایشان را پس پا کرده، راه عبور و مرور ترکستان را به روی ایشان بربست. و هم هزاره‌های ناقلین و قوم دای‌میرداد سکنه و متوطّنهٔ درهٔ صوف از استماع امضای ملاهای کابل بر کفر شیعه، خانه‌ها و قشلاق‌های محقرهٔ بی برج و حصار خود را ترک گفته، با اتواب و اسلحه و قورخانهٔ دولتی که در حین حملهٔ غلام نبی خان پسر غلام‌حیدرخان سپهسالار مرحوم بر مزار شریف و استیلای او بران مرز و بوم به دست آورده بودند در درهٔ صوف و کوه شادیان شده، انقلاب‌افگن صفحهٔ ترکستان گشتند. و مانع از پیشرفت نظم و نسق سید حسین گردیده، او را در شهر مزار محصورانه مقید ساختند.

و هم در این روز، جمعی از رؤسا و سرکردگان مردم تگاب که به وعده و پیام معاونت افاغنهٔ مشرقی خود را در ورطهٔ هلاک و دمار انداخته با پسر سقا ساختهٔ جنگ شده، از دروغ پیام دادن و به معاونت نیامدن نکثهٔ عهد و پیمان مشرقیان مغلوب و منهوب سقاییان و دستگیر و اسیر گردیده بودند، در کابل آوردن به توقیف‌خانه سپرده شدند. و نام مردم مشرقی در لایحهٔ عبرت و عدم غیرت ثبت گشت. و شهرتی که در دیانت و شجاعت داشتند، در ورطهٔ عدم رفت.

روز دو شنبه، سیزدهم ربیع‌الاول، مطابق بیست و هفتم اسد و ۱۶ نوامبر

در این روز، جشن استقلال که در عهد اعلی حضرت امان‌الله خان نامش عید استقلال و هشت روز معین بود و همه ساله در ییلاق‌گاه پمقان آراسته

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پیراسته گردیده، به پای می‌رفت و شصت هزار روپیه محصول کرایهٔ موتر و کالسکه و فاتون و تکت اجازت شرکت در جشن‌گاه که هر واحدی می‌گرفت، برعلاوهٔ وجه شمولیت در سیر سینما و تیاتر به اجاره گرفته و تا یک لک روپیه به شمار می‌آمد، و این مبلغ به نام انعام به ارباب صنایع و سبق و رمایه و کشتی‌گیری و غیره داده می‌شد، پنج روز معین و در کشت‌زارها و میان اشجار و کنار نهر کابل وقع قرب جنوبی دهمزنگ شروع شده، اهالی شهر را از وضیع و شریف و قوی و ضعیف منادی ندا در داد که به ساعت هشت قبل از ظهر از طاق نصرت اول واقع قرب مسجد شاه دو شمشیره تا جشن‌گاه در هر دو طرف خیابان عام رده برکشیده به پای انتظار عبور موتر پسر سقا بایستند. و مردم از خوف جان که مبادا دچار فشار و انزجار آیند، با آن‌که دیدار رخسار پسر سقا در انظار همه ناگوار می‌نمود تا ساعت ده در آفتاب سوزان ایستاده، هنگام مرور موتر آن سرخیل اهل شرور دست سلام اجباری به جبین آشنا کردند. و پسر سقا پا نهاد ساحت جشن‌گاه شده، در محضر عام و ازدحام خواص و عوام بر تختی که از چوب ساخته بودند، صعود و در نطق افتتاح جشن تأسی با اعلی‌حضرت امان‌الله خان که کلامش ملک‌الکلام بود، نمود. و کلمات دزدانهٔ چندی که به منزلهٔ، کلام‌السّارق مسروق‌الکلام، می‌نمود و آن را از شیرجان وزیر دربار خود تعلیم و یاد گرفته بود، در معرض بیان آورد، که ثبت آن نامهٔ انقلاب را منقلب می‌ساخت، لذا ضبط نکرد.

و هم در این روز، از صلح و مسالمت پیش آمدن هزاره‌ها که به نایب‌سالار محمد صدیق بی‌بینی پس از حصول اطمینان به عهد و پیمان در خصوص تأمین حالت‌شان وعدهٔ آمدن رؤسای خود را در سرچشمه دادند، خاطر پسر سقا از حمله و دستبرد هزاره آسوده گردیده نُه غند قشون با توپخانه که دوازده هزار کس به شمار می‌آمد برای حرکت جانب

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلال‌آباد و سرکوبی وحشی‌صفتان مخمر به کینه و عناد تعیین و امر نمود که از بتخاک تا شهر جلال‌آباد پی‌هم به راه افتاده، منازل را به ابطال رجال استحکام داده، بعد قشون مقدم اقدام به حمله و سرزنش اهالی مشرقی که محمد هاشم خان ایشان را به تدابیر و حیل مستحسنه با هم متحد نموده، همه را برخلاف حکومت سقایی برانگیخته است، کنند. و دست به قتل تاراج و فحشاء و بغضاء کشانید.

روز سه شنبه، چهاردهم ربیع‌الاول، مطابق بیست و هشتم اسد و ۱۷ نوامبر

در این روز، قشون از کابل جانب جلال‌آباد به راه افتاده، آوازهٔ بیعت دادن هزاره از مکتوب محمد صدیق نایب‌سالار به گوش پسر سقا رسیده و چون نوشته بود که اسرای مرد و زن بی‌گناه سرچشمه را یک شرط قرار داده‌اند که خود ایشان را رها داده، پانزده لک روپیه تاوان اموال منهوبه و قلاع محروقه و مخروبهٔ‌شان را حکومت تأدیه نماید؛ زیرا که ایشان مطیع و منقاد بوده و ربع مالیات اراضی و عقار خود را پرداخته، پنجاه خروار کابل در میان برف به قلعهٔ درانی به قشونی که با مردم وردک محاربه داشت، رسانیده و هم هفت ماه صد تن سپاهی نظام را که در سرچشمه به عزم انسداد راه حملهٔ هزاره قیام داشتند، شب و روز نان پخته بدون پول به امید حصول مجرایی از دفتر داده، و با این، یکی دو تن رؤسای‌شان را بلاجنحه و جنایت و خطا و خیانت که در زمستان صد خروار روغن بر سبیل تجارت وارد کابل کردند، حمیدالله معین‌السّلطنه آماج تیر هلاک ساخته و قلاع‌شان را سوخته، زنان و مردان ایشان را در کابل اسیر برده، باید رها و تاوان مال و قلاع‌شان اداء شود؛ تا هزاره‌ها مطمئن آیند که حکومت ایشان را فریب نمی‌دهد و گول نمی‌زند. و نیز نوشته بود که رؤسای هزاره پس از اطلاق

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسرای سرچشمه در آن‌جا آمده به موضوع بیعت راجع به قید شروط مذاکره کرده در صورت قبول شروط از راه بیعت دادن وارد کابل خواهند شد. و در سرچشمه بایست تهیه و تدارک اسباب و اشیای لازمهٔ ایشان را حکومت مرتب و منتظم نماید. و پسر سقا از این مکتوب محمدصدیق نایب‌سالار فوق‌العاده شادخاطر گشت؛ زیرا همواره می‌گفت: که اگر هزاره سر تسلیم و اطاعت خم کند و با اهالی شمالی یک دل و یک جهت شود، از عموم افغان اندیشه و باک ندارم. چه رؤسای به یک میل تفنگ و چند روپیه که انعام بدهم تمام قوم خود را مطیع و پدرام می‌سازند؛ امّا کار هزاره مشکل است که نه به انعام رام می‌شوند و نه به جنگ ترک مقام استحکام نموده، پشت به حرب می‌دهند. و دوازده هزار روپیه نقد جهت صرف و خرج مهمانی رؤسای هزاره از خزانه، حکم حمل و نقل در سرچشمه داد. و هم اسرای مرد و زن سرچشمه را رها داده، امر نمود که ایشان را معزّزانه به سواری بیست عراده فاتون مکاری در سرچشمه برسانند. و اهالی کابل ازین اطلاق یافتن و محترمانه در سرچشمه رفتن آنان، با هم همی‌گفتند که زور است که پسر سقا را چشم ستم کور می‌کند! اگر چنین نباشد، اسرای افغان را که از هرجا بودند چرا محترمانه گسیل خانهٔ‌شان نمی‌کرد؟! هزاره که زور دارد و پای مردی فشرده و می‌فشارد، با اسرای‌شان چنین رفتار آدمیانه می‌نماید. زور آه زور!

و هم در این روز، آوازهٔ یک‌دل و یک‌جهت شدن و تن به مرگ دادن قوم جاجی در راه معاونت محمدنادرخان که از تمامت قبایل افاغنهٔ جنوبی مأیوس و اقامت‌گزین بین علی‌خیل جاجی شده، ایشان متّحدانه کمر معاونت او بربسته، عزم رزم و قلع و قمع پسر سقاییان جزم کردند، شایع و در افواه سمر گشت. و هم اعلان‌های محمدنادرخان مشتمل بر انذار و ابشار در کابل و چهاردهی و لهوگرد و بین قوم هزاره و وردک و غیره

(c) ketabton.com: The Digital Library

مواضع منتشر گردیده، باعث خوف و هراس پسر سقا و امید و رجای متنفّرین حکومت جائره و فاسقه و ضالّهٔ او گشت.

چهار شنبه، پانزدهم ربیع‌الاول، مطابق بیست و نهم اسد و ۱۸ نوامبر

در خلال احوالی که به شرح رفت، سید نادر شاه کیانی از سادات هزارهٔ شیخ علی سر از اطاعت و قبول بیعت پسر سقا برتافته و به یاری و مددگاری میرزا صفدر علی قزلباش مأمور مالیهٔ غوری و بغلان که با او دل یکی داشت، قوم هزاره و تاجیک تبعهٔ مأموریت او لوای مخالفت سقاییان برافراشته، طریق اقبال امر و نهی سید نادر شاه را برداشته به اتّفاق بعضی از هزاره و تاجیکیهٔ متوطّنهٔ نواح قطغن با قشون سقایی طرح جنگ انداخته، کار را بر ایشان تنگ ساختند. و تا حدود خان‌آباد و اندراب و غوربند تاخته، همه جا مظفّر آمدند. و قتل و غارت زیاد به روی روز افتاده، راه عبور و مرور قوافل و پوستهٔ کابل و مزار شریف مسدود گردیده، پسر سقا چاره به جز نشر اعلان اندرز توأمان ندیده، در این روز اشتهاری مبنی بر انذار و ابشار و تهدید و وعده و نوید بیم و امید طبع و به ذریعهٔ طیاره در مواضعی که آتش انقلاب افروخته و در التهاب بود، منتشر فرمود که ترک منازعت کرده، اطاعت اختیار نمایند. و الاّ خود را آمادهٔ هلاک و دمار پندارند. و سید نادر شاه اعتنایی به این اعلان نکرده هم‌چنان که بود، راه نبرد همی‌پیمود. و کسانی که دارای رأی سلیم و فکر مستقیم بودند از وقوع انقلاب در هرجا و محصوریت کابل و پسر سقا در عرصهٔ هشت ماه حکومت خود که از هر سوی راه آمد شد، مسدود و قتل و غارت جاری بود با هم همی‌گفتند که از جهالت و عدم دیانت و سفاهت پسر سقاء و فسق و فحشای مأمورین و اولیای امور او قتل و غارت هرگز خاتمه نیافته، تا که او قاعد مسند

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومت باشد، مملکت و ملت از تخریب و تحریق مأمون و مصئون نخواهد گشت. الحق که این تصوّرات و خیالات منورالافکار بسی صحیح و درست و ظاهر و آشکار بود، چنانچه روزبه‌روز آثار بدبختی به روی کار آمده و می‌آمد و عموم مردم در هر روز از روز گذشته، دچار مصیبت تازه‌تری شده و می‌شد.

روز پنجشنبه، شانزدهم ربیع‌الاول، مطابق سی‌ام اسد و ۱۹ نوامبر

از آن سوی، محمدنادرخان که در بین علی‌خیل قوم جاجی جای احیای نام و ننگ افغان گزیده، از عهد و پیمان و اتّحاد و اتّفاق آن قوم شجیع که با او از دَرِ اخلاص و صداقت معاضد و معاون گشتند و فتح کابل و تبعید پسر سقا را تعهّد نمودند، اعلانی طبع و به ذریعهٔ قاصدهای خفیه از طرف غیر معروف فرستاده، در شب این روز کور، تحت اصلاح سمت جنوبی باسمه کرده بود، در معابر نشر داد که تاکنون از سوء پیشامد وخامت خون‌ریزی در بین اسلام تارک جنگ و سالک مسلک صلح و سلم بوده، اقدامی در حمله و یورش و کشتن ننمود تا شاید که پسر سقا و هادم دین که خود را بالعکس خادم دین نام نهاده است، به خود آمده، دیگر پیرامون قتل و غارت ملت و تخریب مملکت نگشته، همان راه خویش پیش گیرد که دو سه رأس[1] بز و میشی در مرتع هوا و هوس خویش چرانیده، به امرار حیات عادیهٔ پدرش قناعت ورزد. و او که در حقیقت و نفس‌الامر شخص سر و پا برهنهٔ از عقل و دین بیگانهٔ صحرانورد غارنشین بی‌خانه و لانه بود و کسب معاش به سرقت و قتل غارت احاد و افراد اسلام می‌نمود، و گاهی

---

۱. رأس ـ در نسخه قلمی (س) از قلم افتاده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرسنه و وقتی از مال مردم سیر به سر می‌برد و تجمل و اسباب پادشاهی را متصرف و قرین راحت و رفاهت شده، دل از آن برنکند و بر زبان همی راند که خدایم داده و به شمشیر اریکهٔ امارت را متصرّف شده‌ام، اگر لک‌ها نفس هلاک و هزاران خانه خراب و مملکت سراب و ملّت معدوم و فنا شود تا زنده‌ام ترک امارت نکنم. پس نظر به خیالات فاسده و ضالهٔ او که تاکنون ذخیرهٔ دولت و ملت را برباد غارت داده و مملکت را از آتش انقلاب فجیعت انتساب خراب کرد، لاجرم قبایل با غیرت جنوبی متحد و متعهّد شده، قرار دادند که ده هزار کس از راه چهار آسیا و ده هزار کس از راه بتخاک و دوازده هزار مرد نبرد از راه سرچشمه و میدان بر کابل بتازند و وجود نامسعود پسر سقا و دزدانی را که با او معاون و همراهند از صفحهٔ روزگار براندازند. پس نظر بدین مواضعه و تصمیم عزم دلیران افغان جنوبی اهالی شمالی و غیره را باید که آن دزد خسارات مُزد را یا گرفتار و یا از مرکز حکومت و دار سلطنت تبعید نمایند، و الاّ دچار هرگونه مشکلات و مذلاّت و خساراتی که آیند، نتیجهٔ کردار خود پندارند. و ازین اعلان قطعهٔ به پسر سقا رسیده، باعث هراس و وسواس او گشت.

و هم در این روز، غلام قادر منشی سید حسین که به ذریعهٔ طیاره روز گذشته از مزارشریف با مکاتیب سریهٔ چند، وارد آمده بود در جشن‌گاه دهمزنگ درک سلام پسر سقا کرده، در شب به خلوت شرحی از اوضاع انقلاب علاج‌ناپذیر ترکستان و عدم اطاعت و وجود مقاتلت هزارهٔ ناقلین و کار روایی قبایل ترکمان در نتیجهٔ نوشته امیر بخارا که از کابل رقم و تأکید بر معاونت پسر سقا کرده بود و پشت خاری انگشت سیاسی روس با او به پای برد. و دستورالعمل اجرای امور مستصعبه برای سید حسین خواست. و پسر سقا وعدهٔ اعطای دستورالعمل و رخصت عودت او را پس از ختم جشن داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در این روز، به گردیز و کاریز درویش جنگ دلیران جنوبی با سقاییان اتّفاق افتاده، غالب و مغلوب طرفین مفهوم نگشت. و هم سید نادر شاه با قشون هزارهٔ شیخ علی مظفّرانه پا نهاد خاک غوربند گردیده، هنگامهٔ کارزار استوار و بازار گیر و دار گرم و آتش‌بار آمد. و هم در روزهای جشن و امروز که افغانان جنوبی از طرفداران پسر سقا به طمع حصول پول قرار زمان اعلی‌حضرت امان‌الله خان آمده و دهُل نواخته، می‌رقصیدند، کوهدامنیان و کوهستانیان اظهار خرسندی از ایشان نموده، به زبان استهزاء و طعن می‌گفتند که: تاجیک شمالی افاغنهٔ جنوبی را چه خوب و مرغوب می‌رقصانند. و افغانان سر خجالت به زیر افگنده، هیچ نمی‌گفتند که مبادا آن دو سه روپیهٔ که پسر سقأ به جائزهٔ رقص ایشان عطا می‌کند بازداشته ندهد و دست تهی به خانه‌های خود بروند.

روز جمعه، هفدهم ربیع‌الاول، مطابق سی و یکم اسد و ۲۰ نوامبر

در این روز، عده‌ای از جراحت یافتگان محاربهٔ گردیز و کاریز درویش قشون سقایی را به حمل ده عراده موتر لاری که قرب یک صد و پنجاه نفر در شمار بودند، در کابل آورده به اسپیتال علاج سپردند. و هم بیست نفر که رهسپر فرار از حرب‌گاه شده بودند، وارد آمده، از جمله دو تن را هدف تیر تفنگ عبرت کردند که دیگری پشت به جنگ داده، رو به فرار ننهد.

و در عصر این روز، نوکر ملک محسن والی که با میرزا حسن علی و حاجی رستم علی و ملاّعون علی و ملاّ عبدالواحد و علی جان پسر آقا جان حملهٔ اعلان تنبیه و تهدید پسر سقا که در اواخر محرم در هزاره‌جات برده توقیف شدند رفته بود، وارد کابل گردیده، آوازهٔ آمدن هزاره‌ها را در سرچشمه برای دادن و قبول کردن پسر سقا سمر و در افواه مشتهر ساخت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پدر و منسوبان میرزا حسن علی از شنیدن این خبر مباهی و مفتخر شدند که از این خدمت خود او و اینان در نزد پسر سقا رتبه و مکان رفیعی را دارا خواهند گشت. و بعضی اشخاص که بر علیه پسر سقا فرستاده، او را امیدوار ساخته بود که به هر وسیله رشتهٔ رضابخش تحصیلدار در ابتدا بیعت‌نامهٔ خود را نزد پسر سقا فرستاده، او را امیدوار ساخته بود که به هر وسیله رشتهٔ جمعیت هزاره را قطع و ایشان را پراگنده کند، باور ننمود و از دسیسهٔ دیگر رضابخش هنوز نمی‌دانست که نایب‌سالار محمد صدیق آن دوازده هزار روپیه را که پسر سقا چنانچه گذشت برای صرف و خرج مهمانی هزاره‌ها در سرچشمه ارسال فرمود، در سبدهای انگور به اندازهٔ که الاغ برداشته و نقل داده بتواند، نهاده و بر سرش انگور چیده، چند رأس الاغ را به طریق مسطور، در باطن روپیه در ظاهر انگور، برای رضابخش روان نموده، او را کمرشکن و نفاق‌افگن قوم قرار داد. چنانچه او که سقایی و همواره با پسر سقا راه پیام باز داشت، هزاره‌ها را به کابل آمدن و بیعت دادن وادار ساخت. و با رؤسای قومی که پانزده تن و با نوکران خودها بیست و پنج نفر بودند، روی قبول اطاعت به سوی کابل نهاده، در این روز، وارد سرچشمه شدند. و میرزا حسن علی که خدمت بزرگی به پسر سقا کرده و به اتّفاق رضابخش حیله و خدیعه نموده، افسونش کارگر افتاد، با ارباب‌ها تا سرچشمه یک‌جا آمده از آن‌جا در تکانه به خانهٔ کسان سید شاهنشاه به سر برده، روز دیگر از ارباب‌ها جلوتر رهسپر کابل شد. و ارباب‌ها که دوازده هزار روپیه برای مهمانی ایشان ارسال و همه برای رضابخش فرستاده شده، نان و آب مسافرانه از خوان احسان نایب‌سالار محمدصدیق بی بینی صرف کرده، شب را به سر بردند.

و هم در این روز، صد سوار از اهالی خان‌آباد و اندراب که از دست‌برد و قتل و غارت سید نادرشاه کیانی در تشویش و اضطراب افتاده، راه

(c) ketabton.com: The Digital Library

استمداد جانب کابل برگرفته بودند، وارد آمده، پسر سقا ایشان را وعدهٔ معاونت داد. و هم خبر محاربهٔ هزارهٔ ناقلین با ترکمان‌ها که به مکتوب امیر بخارا مقیم کابل و تحریک خلیفه قزل ایاق و میرزا محمد قاسم اوزبک نقض عهد نمود، سه تن از هزاره را کشتند. و سید حسین نایب‌السلطنهٔ پسر سقا از قصاص قتلهٔ هزاره‌ها ابا کرده، ایشان به جنگ گرایـیده، کـار را بـر ترکمان‌ها تنگ ساختند؛ در کابل شایع گردیده باعث انبساط خـاطرهای متنفرهٔ حکومت فاسقه و ضالهٔ پسر سقای خارج از مرکز دین شد.

روز شنبه، هجدهم ربیع‌الاول، مطابق اول سنبله و ۲۱ نوامبر

در این روز به ساعت یک پس از ظهر میرزا حسن علی وارد آمده، به ملک محسن والی از آمدن اربابان هزاره آگهی داد. و او به پسر سقا تبریک گفته، یک کندک پیادهٔ نظام با موزیک مأمور شد که از پل آرتن به بعد در جلو موتر به سواری هزاره‌ها موزیک نواخته و به آواز بلند یا چهاریار گفته، ایشان را در شهر و بازار تشهیرانه سیر و گردش دهند. و این دستهٔ قشون با موزیک در حد پل آرتن رفته، در انتظار ورود موتر هزاره‌هـا نشستند. و ایشان هنگام غروب آفتاب از گرد راه در رسیده، دستهٔ نظامی با موزیک در جلو موترشان یا چهاریار گویان و موزیک‌زنان راه برگرفته تا پس از شام ایشان را از راه تشهیر در تمام شهر و بازار گردش دادند و در عین حرکت و راه نوردیدن موتر در بازار، از آواز یا چهاریار سقاییان جار، و نام هزاره، از دزدان سعید احمد پسر محمد میر ولد شاه نور دزد مشهور هزاره، به آواز رسا سقاییان را بر سبیل مزاح و استهزاء دشنام خواهر و مادر داده، گفت در هنگام جنگ و هزیمت رو به فرار نهاده، یا علی مدد گفته ترک نام بـردن چهاریار می‌کردید. و حالا که از حمله و دستبرد هزاره آسوده شده‌اید چرا یا علی مدد نمی‌گویید. و سقاییان که ایشان را مـهمان مـی‌دانسـتند، هـیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگفتند. و همه را در هوتل کاف ولی فرود آورده، نان و آب به مهمانی دادند. و اسپان‌شان را که نوکران‌شان سوار بودند از ضیق هنگام و انسداد دکاکین کاه و جو فروشان نانوایان و سقّایان و حمّالان که اکثر از هزارهٔ بهسود بودند، در خانه‌های خود برده، کاه و جو دادند.

و هم در این روز، از آوازهٔ شدّت جنگ در لهوگرد که جنوبیان با سقاییان در نبرد اقدام کرده بودند، پسر سقا به عادت مستمرهٔ که داشت و در پیشامد اشکالات همواره قشون موجود و حاضر کابل خود را با موزیک و آوای بلند یا چهار در شهر و بازار سیر و گردش و به اهالی کابل نمایش می‌داد، که حمل جُبن و بد دلی به او نکرده، مرتکب اختلال و اغتشاشی نشوند. و به آوازه و پروپاگان، رخنه در استحکامات قشونیهٔ او نیندازند. و هم از تنفّر طبائع مردم کابل و اطراف آن که نسبت به سقاییان به روی روز آمده و پسر سقا آگاه شده بود، به نمایشات عسکری می‌پرداخت که مبادا ایشان لوای بلوا اعتلا دهند، قشون حاضر کابل را در شهر و بازار گردش و نمایش داد. و هم اربابان هزاره و عموم هزاره‌های حاضره کابل از تشهیر وکلای هزارهٔ بهسود، رضابخش تحصیلدار را که باعث رخنهٔ نفاق در بین هزاره و آوردن‌شان در کابل او و نادر علی بود، نفرین و تلعین کردند.

روز یک شنبه، نوزدهم ربیع‌الاول، مطابق دوم سنبله و ۲۲ نوامبر

در این روز، بیست و پنج نفر از اربابان هزارهٔ بهسود را که در روز گذشته چنانچه رقم شد، وارد آمده بودند، با یازده نفر از رؤسای هزارهٔ محمد خواجه و چهار دسته و جیغتو و جاغوری و سرخ و پارسا که ایشان را نادر علی نوادهٔ سردار شیرعلی جاغوری به دام پسر سقا گرفتار آورده و به امضای ایشان مکتوب هدایت و ارشاد و دلالت به اطاعت حکومت پسر

(c) ketabton.com: The Digital Library

سقا به هزارهٔ بهسود و دایزنگی و دای‌کندی و ناقلین ترکستان و دای‌میرداد و درهٔ صوف نوشته، می‌فرستاد. و از این‌رو، از پسر سقا نام سرداری کسب کرده بود، به توسط ملک محسن والی حاضر بار ضلالت اساس شقاوت مدار پسر سقا شده، او که اطاعت هزاره و اتّحاد ایشان را به اهالی شمالی سرمایهٔ امان و آمالی خود می‌دانست، ایشان را با آن‌قدر جنگ و کشتاری که کرده بودند، اعزاز و احترام فوق‌العاده نموده و گلهٔ قتل و قتال و حرب و جدال ایشان را یاد نموده، رضابخش تحصیلدار که از پیش بیعت‌نامه فرستاده از غضب و خشمش خود را مأمون می‌پنداشت، در پاسخ گلهٔ او گفت که: ما مکتوب فرستاده، وعدهٔ بیعت داده بودیم، برادر شما جنگ انداخته سرچشمه و اونی را که رعیت و تابع حکومت بودند، بتاخت. و از حملهٔ او ما مردم پنداشتیم که اگر بیعت نموده، قبول اطاعت کنیم، هم ما را به مثابهٔ سرچشمه و اونی قتل و غارت خواهند کرد. پس ناچار تن به تقدیر پروردگار داده، محض حفاظت جان و مال و اهل و عیال خود رهسپار دفاع که در شرع مقدس واجب است، شدیم. و اینک که حاضر آمده‌ایم نیز از قتل و حبس و توقیف و مجازات محاربات خود باک نداریم. زیرا از این چندی که حاضرند مردم هزاره تمام نمی‌شود. چنانچه امیر عبدالرّحمن خان که قرب ششصد هزار خانواده هزاره را قتل و غارت و فرار ممالک خارجه نموده، مزارع و مراتع‌شان را به افغان بدون استحقاق و برخلاف آیین اسلامی و قانون بشری داد، گُم و نیست و نابود نتوانست که اینک چه درین مملکت و چه در خارج هزاران نفر از هزاره موجود و همه مسلمان راسخ‌العقیده و پابند دین‌اند. پس از چند نفر حاضر آمده در کابل نیز وهن و فتوری در جمعیت هزاره روی نخواهد داد. و پسر سقا الزام اقدام در جنگ را به برادر خود نسبت داده، گفت که: از گذشته باید صرف نظر و ترک ذکر کرد. و در آینده بایست قوم هزاره که از عرصهٔ زیادی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحت فشار و انزجار حکومت افغان و از تمامت حقوق مشروعهٔ خود مأیوس و محروم بوده‌اند با تاجیک متحد و متّفق و در نفع و ضرر سهیم و معاضد هم باشند تا افغان که زبانش مخالف این دو قوم است و همواره با تازیانهٔ جور ساعد و بازو و پشت و پهلوی‌شان را خسته‌اند، دوباره بر ایشان دست نیابد. و در زمرهٔ اسیر و غلام و کنیز خویش نشمارد. و این را گفته از ایشان پول اعانه و سه هزار نفر مرد پرخاشخر برای جنگ و دفع حملهٔ افغان تمنّا کرد. و این آرزوی او را که با هم جنگ انداختن هزاره و افغان بود با آن‌که نگارنده درج شروط‌شان و تعلیم کرده بود که چون پادشاهی را از افغان گرفته و افغان با او جنگ دارد تا افغان را تمام مطیع و منقاد نسازد، از هزاره قشون قومی نخواهد که با افغان بجنگند، چه ایشان برادران اسلامی‌اند و خون طرفین که ریخته شود بر ذمت حکومت خواهد بود، از این شرط یاد نکرده، پذیرفتند. و از ادامهٔ خصومت هزاره و افغان با آن‌که به فتوای حضرات و ملانمایان موجود است، نیندیشیدند.

سخن هزاره و پسر سقا تا این‌جا رسیده، هزاره‌ها رخصت اتاق خود شده، برای هر واحدی در شب و روزی دو روپیه معین گشت. ولیکن دو سه روز به ایشان غذای مکلّف و پلاو بر سبیل مهمان پادشاهی داده، چون هزاره از جهالت و وحشیت قدر و مقام خویش و رسم بشریت را نمی‌دانند، ترک یک‌جا در مهمان‌خانه نشستن کرده، در خانه‌های نانواها و سقاها و حمال‌های قوم خود پراکنده می‌شدند. عوض پلاو این دو روپیه برای‌شان مقرر گشت.

و هم در این روز، یک هزار نفر از قشون اجباری قومی که در کابل فراهم آمده بود، جانب لهوگرد رهنورد گردیده، جنگ در گردیز و نواح آن جاری و ده‌بالا به تصرّف جانب‌داران محمدنادرخان درآمده به قشون سقایی فتوری روی داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز دو شنبه، بیستم ربیع‌الاول، مطابق سوم سنبله و ۲۳ نوامبر

در این روز، غلام قادر منشی سید حسین که از مزار شریف برای اخذ دستورالعمل امور خفیه که با دولت روس در تحت نظر اجراء آمده، در کابل رسیده بود از پسر سقا رخصت مراجعت یافته، خواست به سواری طیاره حرکت کند، از غبار هوا حرکت را به فردا معطل داشت.

و هم در این روز، خبر غلبهٔ هزارهٔ ناقلین بر مزار شریف و ضعف سید حسین در کابل شایع گردیده، میر هاشم وزیر مالیهٔ عهد اعلی‌حضرت امان‌الله خان با برادر خود سید حبیب از مکتوب محمدنادرخان که به نام او نوشته و به دست پسر سقا افتاد، محبوس و خانه‌اش ضبط شد. و هم عده‌ای از رؤسای قوم سلیمان‌خیل که تاکنون راه جانبداری پسر سقا درنوردیده و به اتّفاق قوم اندر و ترکی و علی‌خیل و غیره با طرفداران اعلی‌حضرت امان‌الله خان جنگیده و خرابی و رخنه‌های بربادی به دولت و مملکت و حکومت افغان انداخته، در این هنگام به هدایت حضرت شیرآقا و ممانعت او از جنگ هواخواهان محمدنادرخان و دولت و ملّت افغان دست کشیدند، از نظر لطف پسر سقا افتاده، در کابل که حاضر آمده بودند، توقیف‌آسا دچار ذلّت شدند. و در روز سه شنبه ۲۱ ربیع‌الاول هر دو تن حامل مکاتبی که محمدنادرخان از راه هدایت و تبلیغ عامه با مکتوبات چندی به نام زعما فرستاده و نگار داده بود که مردم را اندرز و نصیحت کنند که پابند دین و سالک مسلک آیین سیدالمرسلین گردیده، در قلع و قمع پسر سقا و دفع و رفع گروه اشقیا که ملک و مملکت و ملّت را برباد حوادث انقلاب دادند، ساعی و جاهد شوند، شاید که ایشان را از میان برداشته، مملکت را از لوث وجودشان پاک سازند.

و هم در این روز، پسر سقا پنج هزار و دویست نفر که به اجبار گرد آورده، داخل قشون کرده بود، با هفت ضرب توپ شش پن و پنج توپ

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوهی رهنورد جلال‌آباد فرمود. و امر کرد که محمدهاشم‌خان را از آن‌جا برانند که اگرچه اهالی مشرقی با او معاون و معاضد و عازم کابل نگردیده‌اند، در آن‌جا نباشد که رفته رفته از مردم بی وفا و بد عهد آن سمت حشر و ازدحامی گرد آورده، رخنه‌انداز دیوار حکومت جدیده شود.

و هم در این روز، نادرعلی پسر سلطان‌علی بن سردار شیرعلی خان جاغوری که نزد قوم به سگ نان گرم معروف است، به واسطهٔ شیرجان وزیر دربار، رئیس تنظیمیهٔ هزاره‌جات مأمور گردیده، از ابا و امتناع اربابان هزارهٔ بهسود که او را در خور این ریاست ندیدند، موقوف گشت.

در روز ۴ شنبه، ۲۲ ربیع‌الاول.

.....

(c) ketabton.com: The Digital Library

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library